



بفرمان

محمدرضا شاہ پوری

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

هیئت مدیره :

مهندس جعفر شریف امامی

محمد حجازی ، ابراهیم خواجه نوری ، محمد سعیدی ، دکتر احسان یارشاطر

بازرس : ادوارد ژوزف

انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۱۷۳

مجموعه متون فارس

۱۶



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

BP

۱۸۷۸

per

۵۲

ازین کتاب دوهزار نسخه روی کاغذاعلا
در چاپخانه دانشگاه تهران بطبع رسید
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است

Copyright , 1964

مجموعهٔ متون فارسی

زیر نظر

احسان یارشاطر

شماره ۱۶

مختصر نافع

قَالَ لَيْفَ

محقق حلّی

ترجمہ فارسی از قرن ہفتم

بکوشش

محمد تقی دانش پژوه



پکا ترجمہ و تفسیر

تهران ۱۳۴۳

توضیح

مقصود از انتشار « مجموعه متون فارسی » آنست که آثار مهم زبان فارسی از نظم و نثر با دقت علمی بطبع برسد و متن درست و درخور اعتماد این آثار در دسترس طالبان قرار گیرد. با آنکه عده زیادی از متون زبان فارسی تا کنون در ایران و هندوستان و دیگر کشورها بطبع رسیده، هنوز برای غالب آنها طبع دقیقی که با روش علمی و یا رجوع بمعتبرترین مأخذ صورت گرفته باشد در دست نیست و اگر بعضی از خاورشناسان بطبع انتقادی برخی از این آثار همت نگماشته بودند، عده چاپهای قابل اعتماد از اینهم کمتر بود.

در ایران متأسفانه هنوز کوشش خاصی برای رفع این نقیصه بکار نرفته. رقابت تجاری هم که در ایام اخیر موجب طبع یا تجدید طبع بعضی از متون فارسی شده نه تنها کمکی بصحت طبع آنها نکرده، بلکه در غالب موارد باعث رواج نسخی مغلوطن که بشتاب تحویل بازار شده گردیده است.

پیشرفتی که در سالهای اخیر در دسترس یافتن بعضی مجموعه‌های نسخ خطی مانند مجموعه‌های کشور ترکیه حاصل شده ضرورت طبع انتقادی متون زبان فارسی را بصورتی منظم بیش از پیش محسوس ساخته. اما مشکلات چنین اقدامی اندک نیست، نسخ معتبر آثار زبان فارسی در نقاط مختلف عالم پراکنده است و همیشه آسان بدست نمی‌آید. خواندن نسخ خطی کهن بعلت ابهامی که در خط عربی وجود دارد و هم بسبب کهنگی و فرسودگی این نسخ، غالباً دشوار است. در نسخ قدیمتر چون نقطه کمتر بکار میرود کار از اینهم دشوار تر است. از طرفی کاتبان نسخ اگر هم خوش خط اند، غالباً دقیق یا عالم نیستند و از اینرو در کار آنها سهو و لغزش فراوان است. در هر تحریر تازه‌ای اثر اصلی ناچار اندکی تغییر می‌پذیرد و کاتب گاه بخطا، و گاه بگمان خود برای اصلاح، چیزی می‌افزاید یا میکاهد، خاصه آنکه زبان بتدریج تغییر می‌پذیرد و بعضی لغات و اصطلاحات کهن در نظر کاتبان یا خوانندگان ادوار بعد غریب یا نامفهوم جلوه می‌کند و موجب دیگری برای تصرف ناروادر اصل اینگونه آثار میشود، و کار را بر پژوهنده‌ای که جویای متن اصیل باشد دشوار میکند. در نسخ بعضی از آثار زبان فارسی مانند شاهنامه فردوسی و قابوسنامه دامنۀ تغییر و تصرف و زیاده و نقصان بعدی است که تلفیق آنها باسانی ممکن نیست و نسخ خطی برخی متون چنان متفاوت است که گوئی هر یک تألیف جداگانه است. از این گذشته بسیاری نسخ نه تنها درست یا خوانا نیستند، بلکه تمام هم نیستند و فقط قسمتی از اثر اصلی را بدست میدهند.

پس کار مصحح که باید متن درست و اصل را با مقابله و مقایسه نسخ مختلف باز بشناسد و غبار تغییر و تصرفی را که بگذشت ایام بر چهره عبارات آن نشسته پاک کند آسان نیست و گذشته از دانائی و تبحر و امانت، محتاج بردباری و دقتی است که از همه کس بر نمی آید.

روش اصلی که راهنمای طبع «مجموعه متون فارسی» است همان روشی است که در کشورهای غربی در طبع انتقادی اینگونه متون متداول است و بر اساس مقابله و تهذیب نسخ با رعایت حق داوری برای خوانندگان قرار دارد. کسی که تصحیح متنی را بعده میگیرد، و یا در تهذیب و تشخیص متن اصلی میکوشد، ادراک و سلیقه خود را حاکم مطلق نمی شمارد و همه نکاتی را که ممکن است موجب تشخیصی غیر از تشخیص وی شود ضبط میکند. مصححی که فریفته تشخیص خود شود و آنرا برای دیگران نیز میزان مسلم بشمارد ازین روش دوری گزیده است.

در عمل نتیجه این روش آنست که مصحح نخست میکوشد تا بهمه نسخ معتبر اثر دست بیابد. آنگاه این نسخ را با یکدیگر می سنجد و با احوال و خصوصیات هر یک آشنا میشود و چندانکه ممکن باشد نسبت و ارتباط آنها را تشخیص میدهد. سپس نسخ فرعی و بیفایده را کنار میگذارد و معتبرترین نسخه را اصل قرار میدهد و تفاوت سایر نسخ را در حاشیه ضبط میکند، و یا اگر نسخه اصل اغلاط آشکار داشته باشد، آنرا بر حسب نسخ و مآخذ دیگر اصلاح میکند، ولی منشأ هر تغییر یا اصلاحی را با سایر نسخه بدلهائی که امکان فایده ای در آنها هست در حاشیه می آورد، تا خواننده در انتخاب آنچه بنظری درست مینماید مختار باشد و ترجیح مصحح نکته ای را پوشیده ندارد و راه داوری را بر دیگران نبندد. معمولاً معتبرترین نسخ کهن ترین آنهاست مگر آنکه بدلیل خاصی نسخه دیگری معتبر شمرده شود. اگر تنها یک نسخه در دست باشد عموماً خواندن و فهمیدن اثر است که مشکل مصحح محسوب میشود.

متن هائی که باروش انتقادی و ذکر نسخه بدلهای طبع میشود شاید برای خوانندگان عادی یا بی حوصله چندان مناسب نباشد و معمول نیز اینست که متونی که برای استفاده عمومی و یا مدارس طبع میشود از ذکر تفاوت نسخ و بحثهای مربوط بآن خالی باشد و خواننده اثری روشن و پیراسته در برابر خود بیابد. اما تردید نیست که برای آنکه خواننده عادی نیز بتواند از متن درست و شایسته اعتمادی برخوردار شود شرط اول وجود طبع انتقادی هر متن است.

امید است با انتشار «مجموعه متون فارسی» گامی در راه این مقصود برداشته شود. برای آنکه استفاده از این متون برای محصلان زبان فارسی و طالبان دیگر آسانتر شود، عموماً هرائر با مقدمه و فهرس لازم و شرح مشکلات آن طبع میرسد.

فهرست مندرجات

۹	پیشگفتار
۱	مقدمه
۲	کتاب طهارت
۲۵	کتاب نماز
۶۵	کتاب الزکات
۷۹	کتاب خمس
۸۲	کتاب صوم
۹۴	کتاب اعتکاف
۹۶	کتاب حج
۱۳۹	کتاب جهاد
۱۴۶	کتاب امر بمعروف ونهی از منکر
۱۴۷	کتاب تجارت و بازرگانی
۱۷۹	کتاب رهن
۱۸۲	کتاب حجر
۱۸۴	کتاب ضمان
۱۸۶	کتاب صلح
۱۸۷	کتاب شرکت
۱۸۹	کتاب مضاربت
۱۹۱	کتاب مزارعت و مساقات
۱۹۳	کتاب ودیعت و عاریت
۱۹۶	کتاب اجارت
۱۹۸	کتاب وکالت
۲۰۱	کتاب وقف و صدقه ها و بخششها

۲۰۷	کتاب سبق و رمایت
۲۰۹	کتاب وصیت
۲۱۷	کتاب النکاح
۲۵۰	کتاب طلاق
۲۵۷	کتاب خلع و مبارات
۲۵۹	کتاب ظہار
۲۶۱	کتاب ایلاء
۲۵۶	کتاب لعان
۲۶۸	کتاب عتق
۲۷۲	کتاب تدبیر و مکاتبتہ و استیلا
۲۷۷	کتاب اقرار
۲۸۱	کتاب سوگند
۲۸۴	کتاب نذر و عہد
۲۸۸	کتاب صید و ذبایح
۲۹۳	کتاب اطعمہ و اشربہ
۲۹۹	کتاب غصب
۳۰۲	کتاب شفعہ
۳۰۵	کتاب احیاء زمین مردہ
۳۰۸	کتاب لقطہ
۳۱۲	کتاب میراث
۳۳۳	کتاب قضا
۳۴۴	کتاب شہادت
۳۵۱	کتاب حدود
۳۶۸	کتاب قصاص
۳۸۳	کتاب الدیات
۴۰۹	فہرستہا

پیشگفتار

تدوین فقه شیعی

دور تألیف کتاب فقه مجرد از سند روایت و مانند اثری مخصوص بمؤلف و نشان دهنده فتوی و نظر او گویا از ابوالحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی در گذشته سال ۳۲۹ هـ. آغاز شده است. او نخستین بار بچنین کاری دست یازیده و کتابی بنام «الشرايع» نوشته که بنام «الرسالة الی ابنه» هم خوانده میشود چه آنرا برای پسر خود ابن بابویه قمی رازی ایلاقی در گذشته سال ۳۸۱ ساخته و او هم در کتاب «سنن لا یحضره الفقیه» خود بندهایی از آن را آورده است. این کتاب همانست که در سده یازدهم بساخت کتاب دیگری در آمده و «الفقه الرضوی» خوانده شده است. چون در آغازش «قال علی بن موسی» آمده است آنرا از امام علی بن موسی الرضا (ع) پنداشته یا بدروغ چنین وانمود کرده اند (دباجه معتقدالامامیه از نگارنده ص ۵۶) و نمیدانستند که نسخه های دیگری از اصل کتاب در جاهای دیگر هست. خوشبختانه هنوز هم نسختی از آن در کتابخانه مهید حسن صدرالدین در کاظمین هست که سید محمد بن مطرف شاگرد محقق حلی نوشته و نزدش خوانده و استاد در پشت نسخه در ۶۷۲ برای او اجازه نوشته است (ذریعه ۱۳ : ۴۶) ، میتوان ایندو را با هم سنجید و دانست که فقه رضوی چگونه پیدا شده است .

پیش از ابن بابویه شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مفسر

و استاد کلینی هم کتاب الشرایع نوشته است و آن باید مجموعه‌یی از اخبار باشد و نشانی هم از آن نیست (فهرست طوسی ش ۳۷۰ - الرجال نجاشی ص ۱۸۳ - معالم العلماء ش ۴۱۴ - ابن داود ۲۳۷ - ذریعه ۱۳: ۴۵) ابوعلی وهیب بن حفص جریری و ابو محمد یونس بن عبد الرحمن (۲۸۰) هم کتاب الشرایع ساخته‌اند (الرجال نجاشی ص ۳۰۳ و ۳۱۱ - فهرست طوسی ش ۷۸۹ - معالم العلماء ش ۸۶۶ - ذریعه ۱۳: ۴۷) ولی نسخه‌ی از آنها نمانده و اینها همه باید از اصلهای شیعی و مجموعه اخبار باشند نه متن فقهی و کتاب فتوی.

محقق حلی

محقق نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن شمس‌الدین حسن بن ابی زکریا یحیی بن حسن بن سعید هذلی حلی در سال ۶۰۲ زاده شده و در چاشت روز پنجشنبه ۱۳ ع ۶۷۶/۲ در گذشته است. گویند که او از اشکوب بالای خانه‌اش بزمین افتاده و در دم در گذشته است (فهرست دانشگاه ۶: ۲۰۹) خاکجای و آرامگاه او در حله سیفیه است و مزار است و قبه‌یی دارد .
این دانشمند در فقه و اصول و کلام و ادب دستی توانا داشته و از رهبران آیین شیعی امامی است .

ستایش دانشمندان از محقق حلی

ابن داود تقی‌الدین حسن بن علی بن داود حلی شاگرد مجاز و پرورده او در الرجال خود (ص ۸۳) در باره او می‌نویسد « المحقق المدقق الامام العلامة واحد عصره كان السن اهل زمانه و اقومهم بالحجة و اسرعهم استحضارا » .

آوی در دیباجه کشف الرموز در باره او می‌نویسد « وکان صدر جریدتها

و بیت قصیدتها جمال کمالها الشیخ الفاضل الکامل عین اعیان العلماء ورأس رؤساء الفضلاء نجم الدین حجة الاسلام والمسلمین ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن سعید عظم الله قدره وطول عمره .

علامه حلی شاگردش در اجازه بخاندان زهره در باره او گفته است :
« کان هذا الشیخ افضل اهل عصره فی الفقه » .

ابومنصور حسن عاملی در اجازه بسید نجم الدین بن محمد حسینی درباره او گفته : « امام الطائفة و فقیهها » سپس سخن علامه را آورده و نوشته « قلت لوترک التقیید باهل زمانه کان اصوب اذلااری فی فقهاؤنا مثله علی الاطلاق » (اجازات بحار ص ۹۹۲۱) .

محقق علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی در اجازه به ظهیرالدین ابواسحق ابراهیم بن زین الدین ابوالقاسم علی بن تاج الدین عبدالعالی عاملی میسی مورخ ۹۳۴ درباره محقق حلی چنین می نویسد : « شیخ الاسلام فقیه اهل البیت فی زمانه ناهج سبل التحقیق فی العلوم الشرعیة » (اجازات بحار ص ۵۸) .

همو در اجازه به مولی عزالدین حسین بن شمس الدین محمد استرابادی مورخ ۹۰۷ از محقق چنین وصف میکند « الشیخ السعید العلامة عضد الطائفة رئیس الجماعة » (اجازات بحار ص ۶۰) .

در اجازه او بشیخ حسین بن شمس الدین محمد حربن شمس الدین محمد بن مکی عاملی مورخ ۹۰۳ چنین آمده است : « اوحد الفضلاء المحققین نجم الحق والدین ابی القسم جعفر بن سعید الحلی » (اجازات بحار ص ۶۱) .

در دنبال اجازه او به ابن ابی جامع شیخ جمال الدین احمد بن صالح عاملی مورخ ۹۲۸ چنین آمده است : « اوحدهم واعلمهم بفقہ اهل البیت الشیخ الاجل الامام فقیه اهل عصره و وحید اوانه » (اجازات بحار ص ۶۲) .

در رساله فی معرفة مشایخ الشيعة یا تعداد اسماء المجتهدين (دانشگاه ۸ : ۵۵۵ ش ۱۹۳۸/۴) ^۱ در باره محقق حلی چنین آمده است : « و منهم الشيخ ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسين (؟) ابن سعيد مصنف الشرايع والنافع والمعتبر والنكت وهو تلميذ ابن نما وله تحقیقات نفیسه و تدقیقات لطیفه ولهذا لقب بالمحقق » .

خلاصه المجتهدين شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی در اجازه به شمس الدين محمد بن ترك مورخ ۹۱۵ نیز از محقق بسیار ستوده است (اجازات بحار ص ۷۰) . شهید ثانی در اجازه بسید علی بن صائغ حسینی موسوی مورخ ۹۵۸ او را برتر از دیگر دانشمندان شیعی خوانده است (اجازات بحار ص ۸۳) . همو در اجازه به شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی مورخ ۹۵۳ در باره او گفته است « شیخ الطائفة فی وقته الی زماننا هذا » (اجازات بحار ص ۸۶) . در اجازه میرزا حیدر علی نواده مجلس یکم (۱۱۴۶ - نزدیک ۱۲۲۰) به میرزا غلام حسین سپاهانی مورخ ۱۲۰۵ (دانشگاه ۹ : ۷۶۷ ش ۲۱۲۸) نیز از محقق حلی و شرایع و نافع و معتبر او یاد شده است (افسوس که نسخه

۱ - این رساله را به شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی (۹۱۸ - ۹۸۴) نسبت داده اند و گویا از او نباشد بلکه همان رساله تراجم مشایخ الشيعة است که یکی از شاگردان محقق کرکی (م ۹۴۰) و شیخ حسین بن مفلح صیمری (م ۹۳۳) ساخته است و او باید همان شرف الدین یحیی بن عزالدین حسین بن عسرة بن ناصر بحرانی یزدی مجاز از محقق کرکی در سال ۹۳۲ گویا همان شیخ یحیی مفتی بحرانی باشد و این رساله تذکرة - المجتهدين یا تراجم مشایخ الشيعة هم خوانده میشود و جز تراجم مشایخ الامامیه نسخه مورخ ۱۰۸۱ است (مصفی المقال ص ۱۰۲ و ۱۴۷ و ۵۰۰ و ۵۰۳ - ذریعه ۴ : ۴۶ و ۶۹)

دانشگاه در اینجا پاره شده و برخی از مطالب از میان رفته است).^۱
 شیخ اسدالله شوشتری کاظمی در مقابیس الانوار (ص ۱۶) او را پس از
 ستایشهای فراوان « رئیس العلماء و حکیم الفقهاء » خوانده و از کتابهای او
 المسائل العذیة (۹) و المعریة و العزیزة و المصریة و البغدادیة برشمرده است.

استادان محقق حلی

محقق شاگرد این دانشمندان بوده است :

- ۱- پدرش شمس الدین حسن حلی
- ۲- ابن زهره ابوحامد نجم الاسلام محمد حلی
- ۳- ابن نما محمد بن جعفر حلی
- ۴- شیخ الشرف شمس الدین ابوعلی فخار بن معد موسوی
- ۵- سید مجدالدین علی بن حسن عریضی
- ۶- سدیدالدین سالم بن محفوظ
- ۷- تاج الدین حسن بن علی دربی

۱ - این رساله که نخست اجازه است و سپس انساب المجلسی یا انساب السلسلة
 المجلسیة عربی است و مؤلف را رساله فارسی دیگری است در سرگذشت خاندان مجلسی
 بنام تذکرة الانساب یا تراجم آل المجلسی (نسخه مورخ ۱۲۰۹/۲) که در سالنامه
 فرهنگ اصفهان در ۹ - ۱۳۲۸ خ ص ۹۳ - ۱۰۸ از روی نسخه محمد صدر هاشمی مورخ
 روز دوشنبه ۷ شعبان ۱۳۶۹ تصحیح خود او بچاپ رسیده است. این رساله را او بدرخواست
 عم خود میرزا ابوالقاسم در ۱۱۹۴/۲ آغاز نموده و تا ۱۲۱۷ نیز بدان میپرداخته است.
 نخستین تاریخ در دوجای آن و دومی در یکجای آن دیده میشود (فهرست دانشگاه از
 منزوی ۲ : ۵۶۶ - مصفی المقال ص ۱۶۴ - ذریعه ۱ : ۲۹۱۹۱ : ۳۸۲ و ۴ : ۵۷ - مشار
 ۳۷۸ - مؤلفین مشار ۲ : ۹۷۸).

ابومنصور حسن عاملی در معالم الاصول در مبحث « مفرد محلی بلام »
 او را از متقدمان می‌شمارد و درباره اش میگوید « متقدمی الاصحاب سوی المحقق »
 ولی تنکابنی در قصص العلماء (ص ۶۱) او را نخستین فقیه از سلسله متأخران
 بشمار می‌آورد.

شاگردان محقق حلی

این دانشمند که یکی از رهبران آیین شیعی در سده هفتم است
 دانشمندانی چند شاگرد او بوده اند که از بهترین آنها هستند :

- ۱- علامه حلی خواهر زاده او
- ۲- ابن داود حلی
- ۳- ابن ربیب آوی
- ۴- سید غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس حلی
- ۵- سید جلال الدین محمد بن علی بن طاوس حلی
- ۶- صفی الدین عبدالعزیز بن سرایای حلی
- ۷- شرف الدین ابوالقاسم علی بن وزیر مؤید الدین محمد بن العلقمی
- ۸- شرف الدین یاتاج الدین محمد بن محفوظ بن وشاح
- ۹- شیخ جلال الدین محمد بن شمس الدین محمد کوفی هاشمی هارثی
- ۱۰- جمال الدین یوسف بن حاتم شامی
- ۱۱- صفی الدین محمد بن نجیب الدین یحیی بن احمد حلی
- ۱۲- شمس الدین محمد بن صالح سیبی قسینی
- ۱۳- جمال الدین ابوجعفر محمد بن علی کاشی
- ۱۴- رضی الدین علی بن یوسف حلی برادر علامه حلی
- ۱۵- فخر الدین محمد حلی پسر علامه حلی

مؤلفات محقق حلی

از محقق حلی در کتابها این آثار یاد شده است :

۱ - شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام که دارای پانزده یا سیزده یا دوازده هزار مسأله است و از کتابهای درسی است . حلی آن را بدرخواست یکی از شاگردان خود بنام محمود بن محمد یا محمد بن محمود زاهدی خیاط حلبی (گویا همان ابن خیاط عاملی که نکاتی از خط او در نسخه‌بی از شرایع سورخ ۷۱۱ دیده‌ام) یا علی بن رضوان عابد حلبی ساخته است .

شرایع را او باید پیش از سال ۶۷۰ بنگارش درآورده باشد چه نسختی از جزو نخستین آن را شیخ محمد بن اسماعیل بن حسین بن حسن بن علی هرقلی در روز پنجشنبه ۱۵ رمضان سال ۶۷۰ نوشته و بر خود حلی خوانده و در نجف در روز چهارشنبه ۱۸ ذیحجه سال ۶۷۱ از او اجازه قرائت و در کربلا در سال ۶۷۱ اجازه انهاء گرفته است .

همچنین نسختی از آن را که نوشته مظفر نامی است در سال ۶۷۳ ابوالحسن علی بن رشیدالدین محمد بن سعید نزد محقق خوانده و در ذی حجه سال ۶۸۴ (جزو ۱) و در شعبان سال ۶۷۵ (جزو ۲) از او اجازه قرائت گرفته است . شرایع را چندین شرح و حاشیه است و بارها بچاپ رسیده و بفارسی و روسی و فرانسه و اردو هم ترجمه شده و شرحی بر آن بفارسی در اصفهان دیده‌ام چون آغاز و انجام آن افتاده بود ندانستم از کیست همین اندازه پیدا بود که از متاخرانست .

این کتاب جای کتاب النهایه شیخ طوسی را گرفته و همواره مورد بحث و درس شیعیان بوده است و شاید بتوان گفت که متن سوجز و کاسلی مانند آن در میان شیعه نیست و ترتیب منطقی و جامعیت آن بیش از هر کتابی است

و درست مانند مدونه یوستینیانوس است و یک دوره فقه شیعی با بیان روشن در آن آمده است. ازینروی بود که همواره دانشمندان شیعی بآن می نگریستند و شرح و حاشیه برآن می نوشتند.

نسخه شماره ۷۰۲ دانشگاه یکی از کهن ترین نسخه های شرایع است که در سال ۶۷۳ نوشته شده است و دارای اجازه های خود محقق مورخ سالهای ۶۷۴ و ۶۷۵ میباشد (فهرست دانشگاه ۵ : ۱۹۲۴ و ۶ : ۲۵۹۰).

دومین نسخه کهن که دیده ام مورخ ۱۱ محرم سال ۶۸۹ است بخط نسخ معرب محمد بن حسین ابی البدر در حله باحواشی و بلاغ سماع و قرائت و در آغاز آن آمده است « هذا کتاب شرایع الاسلام و فیه خط مصنفه » این نسخه اکنون در کتابخانه سربزیدی در مدرسه عبدالرحیم خان شهر یزد است.

در کتابخانه مجلس نسخه ایست از شرایع بشماره ۱۳۰۵ بخط نسخ معرب با عنوان و نشان شنکرف باندازه ربعی و در پایان آن آمده :

« فرغ من کتابته العبد . . . بعد الزوال من یوم الاربعاء النصف من ربیع الآخر من شهور سنة تسع وثمانمئة مالک و کاتبه ابو الصلاح [اصلحه] الله حیا و میتا یوسف بن علی بن احمد بن علی عرف باب الثقة الکویائی مولدا و محتدا . . . » همچنین : قال بعضهم فی مدح الشرایع و المختصر و المعتبر :

یا طالب الفقه ان حاولت کثرته	فاقصد شرایع نجم الدین و اقتصر
فان فی ذاک الفاظا محررة	تغنیک عن کل مبسوط و مختصر
ولو اضفت الیه فقه [مختصر]	[لکان فیه] جلاء السمع و البصر
ولو اتم کتابک مثل معتبر	[لکل] . . . عین معتبر
وان حفظت کتا . . .	. . . الجلیل القدر فی البشر

نیز دارد « قد انتقل من اولاد المصنف [الی] الحر العاسلی - وانا البهائی »

حواشی آن بانشانه « شهید وعل » است و در برخی از آنها بآرای علامه و شهید اشاره شده است .

۲ - معارج الاصول که کتابی است کوچک در اصول فقه و پس از عدة الاصول طوسی و الذریعة الی احکام الشریعة سید مرتضی بهترین کتاب اصول شیعی است بلکه موجز و روشن تر از آنها است و بآبادی الاصول علامه حلی در سال ۱۳۱۹ ق. بچاپ رسیده است .

۳ - نکات النهایة که حاشیه ایست بر النهایة شیخ طوسی و در الجوامع الفقهیة در تهران بسال ۱۲۷۶ ق. بچاپ رسیده است .

۴ - رسالة فی استصحاب التیاسر لقبله اهل العراق که در پاسخ پرسش خواجه طوسی ساخته شده و در تهران در سال ۱۳۰۷ ق. در روض الجنان شهید دوم بچاپ رسیده است (فهرست دانشگاه ۴ : ۸۶۹ و ۵ : ۱۸۳۸ و ۱۰ : ۱۷۳۳ ش ۲۸۸۸/۳) .

۵ - المسائل العزیه که بنام امیر عزالدین عبدالعزیز ساخته است (دانشگاه ش ۱/۱۴۷۴ - مجلس ۴ : ۹۱ - اجازات بعارض ۱۷۲) .

۶ - المسائل المصریة در پاسخ پنج مسأله فقهی و کلامی (دانشگاه ش ۲/۱۴۷۴ - مجلس ۴ : ۹۲) .

۷ - المسلك فی اصول الدین .

۸ - النکته (الکهنه) فی المنطق .

۹ - المسائل الخواریات در پاسخ بیست و دو پرسش فقهی سدیدالدین

محمود بن زین الدین خواری (دانشگاه ش ۵/۲۳۱۹ - فهرست ۹ : ۹۴۹) .

۱۰ - اختصار المراسم للسلار .

۱۱ - نهج الوصول الى علم الاصول .^۱

۱۲ - المسائل الكمالية که آوی در کشف الرموز (آغاز نکاح) از آن یاد کرده است .

مختصر نافع

۱۳ - المختصر النافع که گزیده ایست از شرایع خود محقق و پس از آن و پیش از سال ۶۷۲ با عباراتی روان و نزدیک بفهم و سلیس ساخته شده است . محقق در دیباچه آن بدان نامی نداده ولی در المعتمد آن را چنین نامیده و چنین گفته است «اختصار کتاب الشرایع بالمختصر النافع» . ابن داود (ص ۸۳) از آن بنام «النافع فی مختصر الشرایع» یاد کرده است . آوی در کشف الرموز درباره آن میگوید : «کتابه الشرایع و منتخبه النافع فی الشرایع» و «کتاب النافع اعنی کتاب مختصر الشرایع» . در آن نه هزار مسأله است (فهرست دانشگاه ۵ : ۱۸۶۳) . در این کتاب چهار قسم است : عبادات از طهارت تا امر بمعروف و نهی از منکر و عقود از تجارت تا نکاح و ایقاعات از طلاق تا نذر و احکام از صید و ذباحه تا دیات و این ترتیبی است که گویا نخستین بار محقق حلی در فقه گذارده است و پیش از او چنین ترتیبی دیده نمیشود .

محقق حلی را در شرایع و مختصر نافع اصطلاحاتی است که آوی در کشف الرموز و سیوری در التنقیح الرایع آنها را شرح داده اند (فهرست دانشگاه ۵ : ۱۹۲۶ و ۱۹۸۴) .

۱ - بنگرید به : روایات الجنات ص ۱۴۷ چاپ دوم - مستدرک الوسائل حاجی نوری ۳ : ۴۷۳ - ذریعه ۱ - ۱۶۴ و ۱۳ : ۴۷ - فهرست دانشگاه ۵ : ۱۹۲۴ و ۶ : ۲۵۹ - فهرست کتابخانه دانشکده حقوق ص ۳۶۷ - مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی مشار ۲ : ۳۰۶ .

ابن داود یکی از نوشته‌های خود را «المقتصر من المختصر» یاد میکند (ص ۱۱۲) و چنین برمی‌آید که او از همین کتاب گزینی کرده است.

شرح‌های مختصر نافع

این کتاب را چندین شرح است:

۱ - المعتبر فی شرح المختصر از خود محقق حلی آمیخته با متن که بدستور بهاء‌الدین محمد بن صاحب دیوان خواجه شمس‌الدین محمد بن محمد جوینی فرمانروای سپاهان و در گذشته پیش از سی‌سالگی در همین شهر در شب شنبه ۱۷ شعبان ۶۷۸^۱ ساخته و بنوشته ابن داود آنرا به پایان نبرده (ص ۸۴) و نسخه‌های آن از طهارت است تا حج (فهرست دانشگاه ۵ : ۲۰۰۲ - فهرست رضوی ۵ : ۵۰۸) ابن داود از نوشته‌های خود از «تکملة المعتبر» یاد می‌کند و می‌نویسد که بانجام نرسیده است (ص ۱۱۲).

محقق در دیباچه معتبر می‌گوید که «می‌خواستم دستوری بنویسم که اصول مسایل در آن گرد آید و مبادی دلایل در آن یاد شود و خلاقی که فقیهان بزرگوار و دانشمندان ما دارند در آن نوشته شود و بهر مسأله‌یی از فروع آنچه که بتوان با دلیل ثابت نمود بپیوندد تا اینکه کتاب الشرایع را با نوشتن مختصر نافع گزین و کوتاه ساختم و آن بسیار دقیق و موجز و دشوار شده بود پس خواستم شرحی روشن و پاکیزه بر آن بنویسم، همینکه فرمان‌خواجه بهاء‌الدین محمد جوینی بمن رسید بدین کار بپرداختم و این شرح را ساختم». از اینجا برمی‌آید که محقق شالوده کتاب مفصل استدلالی شامل آراء مختلف دانشمندان شیعی و سنی را با نوشتن معتبر ریخته و دیگران مانند آوی و علامه حلی از او پیروی نموده و کتابهای مفصل خود را نوشته‌اند.

۱ - مجمل فصیحی ۲ : ۳۳۲ و ۳۴۷ - دستورالوزراء ص ۲۷۰.

۲ - کشف الرموز از ابن ربیب عزالدین حسن بن ابی طالب یوسفی آبی
یا آوی شاگرد محقق که در رمضان یا شعبان سال ۶۷۲ در بود استادش ساخته
و این دوین شرح است (فهرست دانشگاه ۵ : ۹۸۵ - فهرست کتابخانه دانشکده
حقوق ص ۴۲۵) این تاریخ در پایان برخی از نسخ دیده میشود ولی او در
مبحث رضاع نکاح از ابن طاووس صاحب البشری در گذشته ۶۷۳ یاد میکند و
در باره او « رحمه الله » میگوید .

در کشف الرموز آوی رمزهایی برای دانشمندان شیعی و کتابهای آنها
بکار برده شده که اینک می بینیم :

الف - ابنا بابویه : ابو جعفر محمد بن علی بابویه قمی رازی ایلاتی و پدر
او ، همچنین در آن آمده « ابن بابویه فی الرسالة » و از آن همان پدر و کتابش
« الشرایع » خواسته شده است . نیز « ابن بابویه فی المقنع » که از آن پسر و المقنع
او خواسته شده است .

ب - عه : المقنعة از شیخ مفید .

ج - خ : الشیخ الطوسی ، ه : النهایه ، یب : تهذیب الاحکام ، ط :
المبسوط ، ف : مسائل الخلاف ، الاستبصار ، همه اینها از شیخ طوسی است و
علامه حلی هم رمزهای « ط - ف » را بکار برده است . او هرگاه « الشیخان »
میگوید از آن ابن بابویه و مفید را میخواهد .

د - در آن آمده « المرتضی فی الاصباح - یا - فی المصباح » و از آن
سید مرتضی و کتاب فقه او خواسته شده است و همان مصباح درست است نه
اصباح الشیعة بمصایب - ح الشریعة که از بهرشتی است ، نیز « السید الشریف
فی الناصریات » که همورا میخواهد .

ه - ابن الجنید : ابوعلی محمد بن احمد بن الجنید کاتب اسکافی .

و - «صاحب الواسطة» و «صاحب الوسيلة» و «صاحب الرايع» :
 عمادالدين ابوجعفر محمد بن علی بن حمزه طوسی که الرايع فی الشرايع هم دارد.
 ز - «ابى ابى عقيل فى المتمسک [بحبل آل الرسول]» : حسن بن علی
 عمانی حذاء .

ح - «المتأخر فى السرائر» یا «المتأخر» : محمد بن ادريس حلی .

ط - «ابوالصلاح» : تقی الدین بن نجم الدین حلبی .

ی - «السلار» : ابویعلی سلار یا سالار بن عبدالعزیز دیلمی .

ک - جمال الدین ابوالفتح گویا کراجکی .

ل - ابن البراج : قاضی عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز طرابلسی .

م - «شیخنا دام ظلّه» و «صاحب الشرايع» : محقق حلی .

ن - «صاحب البشرى رحمه الله» : ابن طاوس جمال الدین احمد علوی

عاملی در گذشته ۶۷۳ .

۳ - المذهب البارع فی شرح مختصر الشرايع از ابن فهد ابوالعباس
 احمد بن محمد بن فهد حلی فقیه عارف (۷۵۷ - ۸۴۱) که بدرخواست شاگردان
 خود نوشته است (فهرست دانشگاه از نگارنده ۵ : ۲۰۷۸) .

۴ - المقتصر من شرح المختصر از ابن فهد ، بجای حاشیه ایست براین
 کتاب و پس از آن یکی نگاشته است (فهرست دانشگاه ۵ : ۲۰۶۷) .

۵ - التفتیح الرايع من المختصر النافع الذی هو اختصار الشرايع از شیخ
 مقداد بن عبدالله سیوری در گذشته ۸۲۶ ساخته ۹ ع ۸۱۸/۱ (ذریعه ۴ : ۶۳۳) ،

۶ - الغرر الجامع فی شرح المختصر النافع از سید نورالدین علی عاملی
 (۹۷۰ - ۱۰۶۸) برادر صاحب المدارك که بپایان نبرده است از اوست الفوائد

المکیة (فهرست دانشگاه ۷ : ۲۷۵۳)

۷ - نهاية المرام از سید محمد بن علی بن حسین بن ابی الحسن جبعی عاملی در گذشته ۱۰۰۹ و نگارنده مدارك الاحکام فی شرح شرایع الاسلام که از نکاح است تا آخر کتاب نذر (فهرست دانشگاه ۵ : ۲۰۰۱ و ۹ : ۱۲۱ ش ۱۴۷۱ - مجلس ۴ : ۹۹).

۸ - ایضاح المنافع فی شرح النافع فی مختصر الشرایع از شیخ ابراهیم قطیفی معاصر محقق کرکی و زنده در ۹۴۵ (ذریعه ۲ : ۵۰۲ و ۱۴ : ۵۷).
 ۹ - الضیاء اللامع فی شرح مختصر الشرایع از فخرالدین بن محمد بن علی طریحی نجفی در گذشته سال ۱۰۸۵ (ذریعه ۱۵ : ۱۲۸).

۱۰ - الضیاء اللامع فی شرح مختصر الشرایع از سید عبدالعظیم بن علی رضای حسینی لنجانی اصفهانی که به میرزای قمی و سید محمد مجاهد نشان داده و آنها پسندیده بودند (ذریعه ۵ : ۱۲۸).

۱۱ - ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل از سید علی طباطبائی اصفهانی کربلایی (۱۱۶۱ - ۱۲۳۱)، شرحی است بزرگ و از کتابهای درسی طالبان علم در مدارس قدیم و شرح کبیر خوانده میشود و در ۱۱۹۲ - ۱۱۹۴ ساخته شده است.

۱۲ - شرح المختصر النافع از همو و کوتاه تر که بنام شرح صغیر خوانده میشود و پس از شرح کبیر ساخته شده و در شب چهارشنبه ۲۶ ج ۲ / ۴ / ۱۲۰۴ بانجام رسیده است.

۱۳ - البرهان القاطع لاحکام مختصر الشرایع از سید علی بن سید رضای سید مهدی بحر العلوم بروجردی (۱۲۲۴ - ۱۲۹۸) ساخته ۱۲۸۹ - ۱۲۷۳ (ذریعه ۳ : ۹۹).

۱۴ - الانوار الرضویة از سید محمد رضای بن اسماعیل بن ابراهیم موسوی

شیرازی تهرانی در گذشته ۱۳۰۲ که یک جلد آن در ۱۲۸۸ بچاپ رسیده است (ذریعه ۲: ۴۲۷ و ۵۹: ۵۹).

۱۵ - شرح المختصر النافع یا مناهج الاحکام از میرزا محمد رضوی (فهرست رضوی ۵: ۴۵۹ ش ۷۲۷).

۱۶ - طوابع اللوامع فی شرح المختصر النافع از سید محمد تقی بن عبدالرضای موسوی در گذشته نزدیک ۱۲۷۵ ساخته. ۱۲۷ (ذریعه ۱۵: ۱۸۱).

۱۷ - کنز المسائل از شیخ عبدالله بن عباسی ستري بحرانی در گذشته ۱۲۷۰.

۱۸ - کنز المنافع فی شرح المختصر النافع از امیر شرف الدین علی بن حجة الله شولستانی استاد مجلسی ساخته ۱۰۶۰.

۱۹ - تکمیل الاحکام از سید میر محمد بن سید محمد علی کاشانی در گذشته ۱۲۹۴.

۲۰ - شرح ترددات النافع مختصر الشرايع از علی بن ابراهیم بن سلیمان قطیفی از سده دهم (نسخه نوشته ۹۹۵ در بود شارج).

۲۱ - غایة المرام یا هدیة الطالبین از سید ابوالمکارم محمد بن علی بن ابی الحسن حسینی عاملی نگارنده مدارك و در گذشته ۱۰۰۹ که پیش از ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ باید ساخته باشد و نسخه یی از آن دیده شده دارای اجازه خط خود او مورخ دوشنبه ۲۸ رجب ۱۰۰۸.

۲۲ - الصراط المستقیم والمنهج القویم از سید محمد بن هاشم هندی لجفی زاده سال ۱۳۴۲ و در گذشته سال ۱۳۲۳ که در سال ۱۲۶۹ ساخته است. این کتاب چنانکه در الذریعه (۱۴: ۶۱) آمده شرح المختصر النافع است ولی در همین کتاب (۱۵: ۳۷) آمده که آن شرحی است بر متنی از خود مؤلف و گویا همین درست باشد.

- ۲۳ - شرح المختصر النافع از شیخ ابراهیم بن محمد عزای در گذشته ۱۳۰۴، ساخته ۱۳۰۰ .
- ۲۴ - شرح المختصر النافع از شیخ احمد بن محمد بن علی بحرانی استاد شیخ سلیمان ماحوزی .
- ۲۵ - شرح المختصر النافع از مولی محمد امین ساخته ع ۱۲۳۹/۲ .
- ۲۶ - شرح المختصر النافع از آقا احمد بن آقا محمد علی کرمانشاهی .
- ۲۷ - شرح المختصر النافع از امیر سید حسن مدرس بن امیر سید علی بن امیر سید محمد باقر بن امیر اسماعیل واعظ اصفهانی از دانشمندان سده ۱۳ .
- ۲۸ - شرح المختصر النافع از شیخ محمد رحیم بروجردی مشهدی در گذشته ۱۳۰۰ و اندی .
- ۲۹ - شرح المختصر النافع از شیخ محمد رضای کاشانی .
- ۳۰ - شرح المختصر النافع از عبدالصمد همدانی حایری شهید در ۱۲۱۶ .
- ۳۱ - شرح المختصر النافع از مولی علی اصغر بن مولی محمد حسن بیرجندی .
- ۳۲ - شرح المختصر النافع از مولی فضل الله معاصر علامه حلی (۱۹) .
- ۳۳ - شرح المختصر النافع از سید محسن حکیم طباطبائی .
- ۳۴ - شرح المختصر النافع از سید محمد بن سید حسن بن سید محسن مقدس اعرجی کاظمی نگارنده المحصول و در گذشته ۱۲۹۹ .
- ۳۵ - شرح المختصر النافع از شیخ محمود چاپلوی شاگرد محقق کرکی (ذریعه ۱۴: ۵۷ - ۶۱) .
- ۳۶ - شرح المختصر النافع از محمد علی بن محمد مؤمن ساخته ۱۱۹۸ - ۱۲۰۱ (نسخه ش ۱۴۷ کتابخانه محمود فرهاد معتمد) .
- ۳۷ - شرح المختصر النافع از علامه حلی چنانکه در دیباچه چاپ مصر (ص ن) از المختصر النافع آمده است .

حواشی مختصر نافع

در ذریعه (۶: ۱۹۳) آمده که هشت دانشمند بر این کتاب حاشیه نوشته اند:

- ۱- شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی زنده در ۹۴۵.
- ۲- شیخ احمد بن علی بن حسین بن علی حر عاملی.
- ۳- شهید ثانی زین الدین عاملی شهید در ۹۶۶.
- ۴- شیخ عبدالعالی پسر محقق کرکی و در گذشته ۹۹۳.
- ۵- شیخ عبدالنبی بن سعد جزایری در گذشته ۱۰۲۱.
- ۶- شیخ علی بن سلیمان بحرانی در گذشته ۱۰۶۴.
- ۷- شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی محقق کرکی در گذشته ۹۴.
- ۸- شیخ علی بن محمد سبط شهید ثانی در گذشته ۱۱۰۴.

چاپ مختصر نافع

متن این کتاب بکوشش محمد باقر بن حاج محمد زمان تهرانی در ۱۳۲۳ ق در ۲۵۳ صریعی بچاپ سنگی رسیده و در هند هم در ۱۳۷۶ بچاپ رسیده است. نیمی از این کتاب در مصر بکوشش انجمن تقریب در سال ۱۳۷۶ در پنج هزار نسخه و همه آن در ۱۳۷۸ باره دوم در همین شهر بچاپ رسیده است (فهرست رضوی ۲: ۱۷۸) دانشمندان سنی و شیعی هر دو باین کتاب ارج نهاده و از نسخه ها مخطوط و چاپ شده آن بهره میبرد.

ارزش مختصر نافع

اهمیت دو کتاب شرایع و مختصر نافع از اجازاتی که دانشمندان شیعی داده اند پیداست اینک بعدهی از این اجازات اشارت میشود:

۱- شهید اول در اجازه به این نجده مورخ ۷۷۰ مینویسد که کتاب الشرایع و مختصر آن از «الامام السعید فخر المذهب و محقق الحقایق» محقق حلّی رانزد من میخوانده اند و ابن نجده می شنیده است (اجازات بحار ص ۴۰).

۲- شیخ علی بن بونس بیضاوی در اجازه خود به ناصر بن ابراهیم بویهی لحساوی مورخ ۸۵۲ می نویسد که فخرالدین محمد حلّی در اجازه خود به زین الدین علی بن عزالدین حسن بن احمد بن مظاهر مورخ ۷۴۱ که بواسطه زین الدین علی بن دقماق و جمال الدین احمد بن حسین بن مطهر بهمین بیضاوی رسیده بود گفته است که من کتاب الشرایع را از پدرم شنیدم و بودم در آن مجالسی که آنرا نزد پدرم میخوانده اند و روایت آنرا بمن اجازه داده است و همچنین «النافع مختصر الشرایع» را و من همه اینها را بمن مظاهر اجازه داده ام آنگاه همین بیضاوی می نویسد که من هم آنها را به بویهی اجازه روایت میدهم (اجازات بحار ص ۶۴).

۳- محقق کرکی در اجازه به عبدالعلی بن احمد بن سعدالدین استرابادی مورخ ۹۲۹ مینویسد که او جزو نخستین کتاب «شرایع الاحکام فی معرفة الحلال والحرام» از تألیفات «الشیخ الامام شیخ الاسلام محقق المسائل مذهب الدلائل فقیه اهل البیت فی زمانه» را که نزد من میخوانده اند شنیده و باو اجازه روایت داده ام (اجازات بحار ص ۶۳).

۴- همو در اجازه بقاضی صفی الدین عیسی مورخ ۹۳۷ می نویسد که من مصنفات و مرویات «شیخ الاسلام فقیه اهل البیت رئیس الامامیه فی زمانه محقق المطالب الفقهیه منقح الدلائل الشرعیة» محقق حلّی صاحب الشرایع والمعتبر و جز آنها را باو اجازه داده ام (اجازات بحار ص ۶۵).

۵- همو در اجازه به سید شمس الدین محمد بن مهدی بن کمال الدین محسن

رضوی شهیدی مورخ ۹۳۷ سی نویسد که او بخشی از آغاز کتاب «النافع المختصر الشرایع» از مصنفات «مولینا وسیدنا الشیخ الامام السعید المحقق شیخ الاسلام فقیه اهل البیت فی زمانه» تا کتاب حج را نزد من خوانده است (اجازات بحار ص ۶۸).

۶- شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی در اجازه خود به شمس الدین محمد بن حسن استرآبادی مورخ ۹۲۰ سی نویسد که او همه کتاب را الشرایع از آغاز تا انجام و بیشتر «النافع» را نزد من خوانده و من باو اجازه روایت و نقل این کتابها را داده ام (اجازات بحار ص ۷۶-۷۷).

۷- شهید ثانی در اجازه خود بشیخ حسین بن عبدالصمد عاملی مورخ ۹۴۱ سی نویسد که او برخی از کتاب الشرایع را از من شنیده است (اجازات بحار ص ۸۵).

۸- شیخ محمد بن حسن بن علی حرعاملی در اجازه بشیخ محمد فاضل مشهدی مورخ ۱۰۸۵ اجازه روایت المختصر النافع و شرایع الاسلام و کتاب المعتبر و نکت النهایة را باو میدهد (اجازات بحار ص ۱۶۰).

ترجمه مختصر نافع

المختصر النافع را تا آنجا که من آگاهم سه ترجمه است :

نخست ترجمه‌یی که اینک نشر میشود و تا آنجا که میدانم یک نسخه از آن هست که آنرا اصل قرار دادم و تصرفی هم در آن نکردم مگر در پاره‌یی از جاها مانند «کی» بجای «که» و «آنک» و «آنچ» بجای «آنکه» و «آنچه» و «ذال» بجای «دال» و «براء» بجای «برای» و های آخر کلمه با دو نقطه بجای تایی کشیده و همزه اضافه بجای یای اضافه و «ج» بجای «چ» و مانند اینها که رسم خط کنونی را بکار بردم و در دیگر جاها کوشیدم که روش اصل نسخه را حفظ کنم.

مدرسة محمد واولاده

1000

عليه خضعوا لله لا شريك له
وغيره له دوله وليه وملك

امیر حامد افندہ عالی و صاحب

باشد بخت آن همه آرا از دست و پا که می آرد از آن آرد

کند بجز در وفات و اورا ما چه جز این شد از آنکه می

انرا كه بنزد كوفات اقصيه كه بنزد

لیٹان واور اجزا زایشان میجر ملکی پر نشانہ

ان بندگان لوا دلگداز بنده عده و اکثر

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ

طالع را با مراد بر این زیاده باشد (مستحق)

دینا علیٰ نر و بازه و لویچل و نزل و مجری ایشاندو اگر گشت

کذا یقولون انهم کما یقولون منہ لازم انما شئتوا کم

موضه را بنیاد از شدت محسوس است

بیت هرگز در میان کتب عتیقه

۱۵ شکر ذکریه مؤمنین و محبت ایشان

چون اصبہ کنہیوں قہلہ کی مہیں اگر ذل

ما ربيها بنهجذ وانا دش كنز و اگر نيا بدروزه كه

این نسخه از آن کتابخانه مرکزی دانشگاه است و در فهرست (آنجا ۹: ۱۰۲۷ ش ۱/۰۷/۲۴) وصف شده است. نسخه را حسن بن محمد بن ابی الحسن در یکم ذی الحجة ۶۹۶ بیست سال پس از مرگ محقق حلی و سی سالی پس از تألیف متن نوشته و این تاریخ در پایان جلد نخستین (ص ۲۱۶ این چاپ) دیده میشود. این نسخه از آغاز اندکی افتاده و صفحه آخر آنهم نو نویسی است. در میانه هم چند جایی افتادگی دارد که از روی کتابهای معتدالاماسیه و ترجمه النهایة و ترجمه های دیگر همین کتاب کامل ساخته ام. این نکته هم گفته شود که یکی از دانشمندان شیعی ابو محمد الحسن بن ابی الحسن محمد دیلمی واعظ است که نزدیک ۷۵۰ زنده بوده و نگارنده ارشاد القلوب و غرر الاخبار است نمیدانم نویسنده نسخه ما همین کس است یا نه آیا میتوان گفت که مترجم فارسی شاید هم او باشد. بهر حال مترجم هر که بوده می بایستی در زمان محقق حلی مؤلف متن عربی زیسته و شاید از شاگردان او بوده است. از شاگردان ایرانی محقق حلی دوتن را میشناسیم:

یکی جمال الدین ابو جعفر محمد بن علی کاشی^۲ که در ۶۶۹ نهاییه

۱- فهرست دانشگاه ۶: ۱۴۳۷-روضات ۱۷۸. ۲- او پدر نصیرالدین علی بن محمد بن علی کاشی است که از دانشمندان شیعی میباشد و نزدیک هشتاد سال زیسته و در نجف بسال ۷۵۰ در گذشته است و از معاصران قطب رازی و سید حیدر آملی است و به ابن صدقه دره ۱/ ۷۲۵ اجازه داده است. او بر نسخه بی از معارج الفهم فی شرح المنظم علامه حلی ساخته ۶۷۸ و نوشته علی بن یوسف بن عبد الجلیل حاشیه نوشته است و نسخه بی از آن که اصل خط او را دارد در مدرسه سپهسالار هست (ش ۲/ ۸۳۰) این حاشیه در نسخه شماره ۲۳۷/ ۹ کتابخانه وزیری در جامع شهر یزد از همین معارج نیز هست (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه ۴: ۴۰۰).

إلى

[illegible][illegible]

وجمل را نزد محقق حلی خوانده و روایت کرده است.^۱

دیگری ابن ربیب آوی عزالدین حسن بن ابی طالب یوسفی شارح همین مختصر نافع بعربی بنام کشف الرموز در ۶۷۲، شاید بتوان گفت که کاشی یا آوی آنرا بفارسی درآورده اند. گویا نسخه ما اگر از آغاز افتادگی نداشت مترجم از روی آن بدست می آمده است که کیست و شاید اگر نسخه دیگری از آن پیدا شود مطلب را روشن سازد.

دوم ترجمه فارسی تازه تر و گویا از سده ۸ و ۹ نسخه ش ۲۵۲ کتابخانه سازمان لغت نامه دهخدا که باید در سده ۹ و ۱۰ نوشته شده باشد و در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه (۳: ۳۹) شناخته شده است. نکاتی در این ترجمه آمده که در نسخه اصل ما و ترجمه سوم منسوب بمجلسی نیست. کتابها در این ترجمه شماره دارد و چهل و پنجمین آن دیات است. این نسخه در نیمه نخستین با نسخه ما جدایی بسیار دارد و تحریر دیگریست اگر چه گاهی با هم مانندگی دارند ولی در نیمه دوم از کتاب نکاح تا پایان خود کتاب گویا مترجم دوم ترجمه ما را در دست داشته و در میانه عبارات و جملات چیزهایی افزوده و گاهی هم نکته های سودمندی آورده است. نمی توان گفت که اختلاف این دو در بخش دوم از نویسندگان نسخه ها است بلکه از سنجیدن آندو با هم بر من آشکار شده است که مترجم دوم ترجمه نخستین را در دست داشته و در بخش دوم آنرا با اندکی دگرگونی و با افزوده هایی از خود باین ساخت که هست درآورده است.

۱- روضات ص ۱۴۸ و ۳۸۱ - مستدرک ۳: ۴۴۳ - اجازات بحار ص ۵۴۳ و ۵۰۵ - مجالس المؤمنین مجلس ۷ - قصص العلماء ص ۳۰۸ - ذریعه ۶: ۳۶ و ۱۱۲ و ۱۱۸ و ۱۹: ۲۲۰ - فرهنگ ایران زمین س ۴ ش ۱ و ۲ ص ۸۶.

در این کتاب
تألیف شده است
در شهر کربلا
در روز دوشنبه
در ماه ربیع الثانی
در سال ۱۲۰۰

لیتو

فراست آشفته اندک که منیر است سر و دست ناستند و اگر گویند که پیش
برده و در آن گرفتار و دست را از غافلانه ترزد و است غافلانه دست برده
بکشند بعد از آن در آن در بر سطح و پیچیدگی از دست برض خود و بعد از غافلانه
غلام ناستند که دست سر و ناستند و اگر مدبر و اگر و دلد علی الاطلاق
غافلانه تمام برض و ناستند و ناستند و ناستند و ناستند و ناستند و ناستند
برادی و بری و الله اعلم بالصواب و الله الموفق والمساعد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي افاض علينا هذا العلم والفضل بعد المسير المديد والاذن المبني
كشاهته وهو التبع العليم والعتق والعتق والعتق والعتق والعتق والعتق
مغفر المظالمين محمد وآله الطاهرين الذين فاضوا بالهدى والرشاد والعتق
والهدى والعتق والعتق والعتق والعتق والعتق والعتق والعتق والعتق والعتق
شكته وذاقنا لسانه في كل زمان وحين وانا نعلم ان ربنا غني عن كل شيء
ائمة طاهرين محمد وآله الذين هم خير خلق الله جميعا واوليها الاكرم
برضا جميع الوجود طابا وطيبا وفاضوا به في كل مكان وحين وانا نعلم ان ربنا غني
عن كل شيء وذاقنا لسانه في كل زمان وحين وانا نعلم ان ربنا غني عن كل شيء
خارج وداخل وبارئ من كل شيء وذاقنا لسانه في كل زمان وحين وانا نعلم ان ربنا غني
عن كل شيء وذاقنا لسانه في كل زمان وحين وانا نعلم ان ربنا غني عن كل شيء

مجلد

در این ترجمه در آنجاها که بگفته‌های دانشمندان شیعی اشارتی شده از آنها و کتب آنان بدینگونه یاد شده است :

- ۱- شیخان : ابن بابویه و شیخ طوسی .
- ۲- ابو جعفر ابن بابویه : ابن بابویه ، ابو جعفر ، شیخ ابو جعفر ، ابو جعفر .
- ۳- مرتضی : سید مرتضی علم الهدی .
- ۴- شیخ طوسی ، شیخ طوسی ، تهذیب ، جمل العقود ، نهاییه یا نهایت و گاهی بارمز «یه» ، مبسوط یا ط ، عمل السنة ، تبیان ، استبصار ، مسائل خلاف یا خلاف .
- ۵- ابن جنید : ابو علی محمد بن احمد کاتب اسکافی .
- ۶- ابن ابی عقیل : حسن عمانی .
- ۷- سلار : ابو علی سلار دیلمی ، مراسم .
- ۸- ابو الصلاح : تقی الدین حلبی .
- ۹- ابن ادريس : یر ، السرائر .
- ۱۰- راوندی : قطب الدین .

همچنین در آن آمده: «در شرایع گفت» که از آن شرایع محقق حلّی باید خواسته شده باشد .

از دانشمندان پیشین شیعی مانند یونس و فضل بن شاذان و همچنین از ابوحنیفه و شافعی هم در آن یاد شده است .

سوم ترجمه فارسی سده ۱۱ و ۱۰ که بگواهی نسخه شماره ۱۸۰۵ ضمیمه فارسی کتابخانه ملی پارس (فهرست بلوشه ۴: ۱۸۹ ش ۲۲۳۴) از دانشمند دست بنام محمد باقر بن محمد تقی ، چه در دیباچه آن نام مترجم «خادم اخبارائمه طاهرین محمد باقر بن محمد تقی» آمده است و این کس بگفته بلوشه جز مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰) نخواهد بود ، و بگواهی دیباچه کتاب

او آنرا برای «یکی از دوستان عظیم الشان که شرافت و منزلت ایشان خارج از حصر و بیان است» ساخته است ولی بگواهی نسخه آستان قدس مورخ ۱۰۳۸ مترجم نمی تواند مجلسی دوم باشد و گرنه میباید در یک سالگی آن را ساخته باشد. در سرگذشت او ساخته حاج میرزا حسین نوری بنام الفیض القدسی هم یادی از چنین کتابی نشده و در فهرست کتابهای او که میر محمد حسین بن محمد صالح حسینی خاتون آبادی ساخته و در سرآت الاحوال جهان نمای آقا احمد بهبهانی هم هست نیز از این ترجمه نشانی نیست (مجله دانشکده ادبیات س. ۱۰ ش ۲ ص ۲۰۳-۲۱۰) در این ترجمه در کتاب ایلاء در مبحث کفارات چنین آمده است: «غرض از مد سیزده ستار و یک و مثقال و نیم است پسنگ مشهد مقدس» این مطلب در ترجمه نسخه دهخدا (۱۰۶ پ) و در ترجمه نسخه مانیسست پس باید مترجم از مردم خراسان و مشهد طوس باشد. از این ترجمه تا آنجا که میدانم دو نسخه در دست است:

۱- نسخه کتابخانه ملی پاریس که بخط نسخ است در ۱۸۰ برگ و دارای فهرست مطلبها در آغاز و در صفحه عنوان آن آمده که «این نسخه به شبهه از خطهای مرغوب میرزای نیریزی علیه الرحمه است هرگز از میرزا باین خوبی خط دیده نشده ظاهراً بحجوه خوشنویسی میرزا بود که این قدر خوب و مرغوب مرقوم فرموده اند رحمه الله علیه» در نسخه نام و نشان دیگری از لویسنده آن نیست. میرزای نیریزی باید همان میرزا احمد بن شمس الدین محمد نیریزی باشد که در جوانی به اصفهان رفته و در حدود ۱۱۰۰ بدریار شاه سلطان حسین راه یافته و دو وقفنامه بخط او درباره اوقاف همین پادشاه مورخ ۱۱۲۹ و بی تاریخ در کتابخانه موزه ایران باستان هست (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه

۲: ۲۱۸ و ۲۱۷) و از ۱۰۹۶ تا ۱۱۵۲ استاد مسلم زمان خود بوده است^۱. پس این نسخه باید در سده ۱۱ و ۱۲ نوشته شده باشد. بلوشه این نام را «میرزای تبریزی» خوانده و نوشته که نسخه نوشته میرزا مهدی تبریزی شاگرد سنگلاخ از سده ۱۹ مسیحی است ولی درست نیست. در پایان نسخه نشان «بلغ و صبح» دارد. پاره‌یی از افتادگیهای نسخه در هاشم با نشانه «من المختصر» در پایان آنها «افزوده شده است و این افزوده‌ها در نسخه آستان قدس رضوی که خواهیم شناخت نیست با اینکه این کم و کاستیها و افتادگیها را دارد. ۲- نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی بخط نستعلیق نقل از نسخه شاه مراد پسر ملانا (مولانا) بیک [مور] مراد رادکانی در روز شنبه ۸ ذی حجه ۱۰۳۸ از پایان جهاد تا پایان کتاب (فهرست رضوی ۵: ۳۸۳ ش ۵۵۰). این نسخه با آن یکی در برخی از جاها و در برخی از کلمات جدایی دارد و این اختلاف از کاتبان است. افتادگی و غلط هم در بسیاری از جاها در آن دیده میشود. پیداست که سبک فارسی این ترجمه چندان خوب نیست با اینوصف در بسیاری از جاها در تصحیح عبارت سودمند بوده و در چند جا که نسخه اصل افتادگی داشته است از این ترجمه تازه بهره برده شده است و در جای خود بآن اشارت کرده‌ام.

اصطلاحات این کتاب

محقق حلی در الشرایع و مختصر نافع چند اصطلاح بکار برده است که در این ترجمه هم برخی از آنها آمده و شایسته است که شرح داده شود. در توضیح این اصطلاحات نخست این ریب‌آوی در مقدمه نخستین کشف الرموز سپس ابن فهد

۱- مجله دانشکده ادبیات س ۱۰، ص ۱۷ از فهرست ربو ۲: ۷۸۷- یادداشت آقای دکتر بیانی که در اختیار بنده گذارند و از ایشان سپاسگزارم.

حلی در مقدمه دوم المذهب البارع بیانی دارند. در پایان چاپ دوم متن مختصر نافع در مصر هم چند سطری در شرح آنها هست :

- ۱- اشهر در میان اقوال فقها: آن فتوائی است که میان آنان مشهورتر باشد.
- ۲- شبهه وانسب: آنست که اصول مذهب شیعی از عمومات و اطلاق و دلالت عقل و استحباب بر آن دلالت کند.
- ۳- احوط: آنست که در عمل اگر بدان پردازند بهتر است و با احتیاط نزدیک تر ولی اولی یا مندوب و مستحب است و از خلاف بدور میسازد.
- ۴- اقوی: آن رایبی است که خود محقق آنرا برتری می نهد.
- ۵- اصح اقوال یا روایات: آنست که نزد محقق احتمالی دیگر در آن نرود.
- ۶- اظهر: آنست که در میان فتواهای اصحاب و یاران آشکارتر باشد.
- ۷- اولی از میان دو فتوای مخالف: برتر آنست.
- ۸- اشهر: در روایتها آنست که شناخته تر باشد از میان روایتهای گوناگون.
- ۹- بقول مشهور: آنست که دلیلی بر آن نباشد ولی مشهور باشد.
- ۱۰- بقولی: فتوایی است که دلیلی بر آن نباشد.
- ۱۱- تردد: در مسأله ایست که دو دلیل متعارض در آن باشد و احتمال خلاف در آن برود.
- ۱۲- تخریج: آنست که در عمل اگر بدان پردازند بهتر است و با احتیاط نزدیک تر می باشد و از خلاف بدور میسازد و مستحب یا اولی می باشد (فهرست دانشگاه ۵: ۱۹۰۸ و ۲۰۷۸).

محمد تقی دانش پژوه

فروردین ۱۳۴۳ خورشیدی

بنام خداوند بخشنده مهربان

ستایش خدایی را که عبادت عابدان در پیشگاه عظمت او اندك است و زبان سپاسگزاران از گذارد شكر نعمت او گنگ و اندیشه و فكرت جهانیان از وصف كمال او کوتاه و چشمان دانایان از درك شكوه و جلال خیره گشته ، اینست خدای شما و جز او پروردگاری نیست ، او را بدین پا کیزه بخوانید .
درو دیر گرامی ترین فرستادگان و سرور پیشینیان و پسینیان محمد که خاتم پیامبران است و برخاندان پاك و دودمان بزرگوار او ، درودی که پشت ملحدان را بشکند و بینی منکران را بر خاك مالند .

اما بعد ، در این مختصر گزیده ای از مذهب معتبر را برای تو می آورم با لفظی آراسته و عبارتی پا کیزه که تو را به نخبه های آن برساند و رشته ها و شاخه های آن را بدست تودهد . بر آنچه که راهش برایم روشن و دلیلش برای من هویداست اقتصار میکنم . اگر اندیشه زیر کانه تو بدان سر منزل رسیده و به معنیهای آن درست پی برده ای سزاوار باشی که آنچه خواهی دریابی و در شمار دانشمندان دین در آیی .

من از خدای برای خود و تو می خواهم تا ما را یاری کند که بسعادت برسیم و راه نماید که آنچه می خواهیم دریابیم و ما را استوار و رستگار سازد و در سخن ما را از لغزش دور دارد . او بزرگترین کسی است که داد و دهش کرد و گرامی ترین کسی است که از او درخواستند و او بخشید .

کتاب طهارت

ارکان آن چهار است :

رکن نخستین : در آبهاست و نظر در آب مطلق است و مضاف و پسخور . اما آب مطلق در اصل پاك است و پاك کننده و حدث را دفع و خبث را زایل کند ، هر گاه نجاست یکی از اوصافش را برگرداند نجس شود . روان آن با ملاقات نجس نجس نشود ، همچنین است آب ایستاده ای که بسیار باشد . آبی اندك که ایستاده باشد با ملاقات نجس نجس شود بنا بر اصح . آب گرمابه را اگر مادتی باشد حکم آب مطلق است ، همچنین است آب باران در آن هنگامی که فرو می آید .

در اندازه آب بسیار چند روایت است مشهورتر هزار و صد رطل است و دو شیخ ^(۱) آن را رطل عراقی دانستند .

در نجس شدن آب چاه با ملاقات دو قول است ، اظهر آنست که نجس شود . آنچه آب که از چاه باید کشید :

اگر شتری یا گاو نری در چاه بمیرد یا خمر در آن افتد همه آب را برکشند . و همچنین گفتند سه دانشمند ^(۲) در آنچه مست کننده باشد و شیخ [طوسی] فقاع و منی و خونهای سه گانه را بدان ملحق ساخت . اگر آب چاه بسیار باشد و دشخوار باشد کشیدن آن گروهی بنوبت در هر بار دوتن در يك روز آب آن برکشند .

اگر اشتری یا خری در چاه بمیرد کتری آب بپاید کشید . و چنین گفتند سه دانشمند در اسب و گاو .

۱- شیخ طوسی و شیخ مفید . ۲- طوسی و مفید و مرتضی .

اگر آدمی در چاه میرد هفتاد دلو بکشند . از سرگین آدمی ده ، اگر از هم شده باشد چهل یا پنجاه . درخون چند قول است : درخون ذبح گوسفند از سی تا چهل روایت کرده اند ، درخون اندك چند دلوی است .

اگر سگ یا مانند آن در چاه میرد چهل دلو برکشند ، و همچنین در بول مرد . دو شیخ مردن روباه و خرگوش و گوسفند را بسگ ملحق کردند . در گوسفند نه یاده نیز روایت میکنند . از گربه چهل دلو برکشند ، در روایتی هفت آمد . اگر مرغی در چاه میرد یا جنبی در آن غسل کند هفت دلو برکشند ، و همچنین اگر سگی در چاه افتد و زنده بیرون آید . از موش نیز چنین است اگر از هم رفته باشد و گرنه سه دلو برکشند ، و گفته اند یک دلو . در بول كودك هفت دلو برکشند و در روایتی سه دلو . اگر كودك شیر خواره باشد یک دلو . و همچنین در گنجشك و مانند آن .

اگر آب چاه بسیار باشد و دشخوار بود کشیدن آن به ترست که چندان برکشند که باندازه تمام رسد و ^(۱) از آن تغیر زائل شود .

و چاه نجس نشود بچاه میان سرای و اگرچه هر دو نزدیک باشند بیکدیگر مادام تا نجاست آن بچاه نرسد ، و لکن مستحب است که هر دو چاه از یکدیگر دور باشند بقدر پنج گز اگر زمین سخت باشد یا چاه آب بالای آن باشد و اگر نه بقدر هفت گز .

و اما آب مضاف آن باشد که مطلقاً آب نخوانند و درست بود سلب کردن نام آب ازو ، و آن مانند آبی بود که بیفشردہ باشند از جسمی ، چون آب سیب و به و مانند آن یا عصر بود چون گلاب و دیگر عرقها برآمیخته باشند بچیزی که نام مطلق ازو بیفکنند . و آب مضاف پاک باشد ، و لکن بدان رفع حدث

۱- از آغاز تا اینجا در نسخه اصل اقتاده و بیشتر آن از روی ترجمه نهاییه و معتقدالاسامیه ترجمه شده است .

نتوان کرد ، و زایل کردن خبث با آن دوقولست ؛ درست تر آنست که خبث بدان پاك نشود . و آب مضاف بملاقات نجس نجس شود و اگرچه بسیار باشد .

و هرچه با آب مطلق پیامیزد و نام مطلق از وی نیفتد آب را از مطهری بیرون نبرد و اگرچه از وصفهای آن یکی بگرداند .

و آبی که در طهارت [۲] کوچک نگاه داشته اند پاکست و پاک کننده ، و آنکه در طهارت بزرگ از آن بکار داشته باشند پاک باشد و در رفع حدث بدان دوم بار دوقولست ، و روایت کرده اند که رفع حدث نکند .

و در آبی که بدان خبث زایل کنند و نجاست آنرا بگردانیده باشد دوقولست ، شبهه آنست ، الا آب استنجا که آن عفو است .

و بغساله گرمابه غسل نتوان کرد الا که از نجاست خالی باشد . و مکروه بود طهارت کردن بآبی که بافتاب گرم کرده باشند در آینه . و مکروه بود مرده شستن بآبی که بآتش گرم کرده باشند .

و اما آب پسخور هم پاك باشد الا پسخورسگ و خوك و کافر . و در پاکی پس خور آنچه گوشتش نخورند دوقولست ، و همچنین در پس خور مسوخ یعنی حیوانی که خدای تعالی آنرا از صورت آدمی بگردانیده است دوقولست ، همچنین در پسخور آنچه مردارها خورد با خالی شدن موضع ملاقات از عین نجاست دوقولست ، و در همه پاکی ظاهرتر است .

در نجس شدن آب بخون اندك که چشم در آن نرسید دو [۳] قولست ، احوط آنست که نجس شود ، و اگر دو آب دان بود و یکی نجس باشد لیکن معین نبود از آن هر دو دور شوند . و هر آب که حکم کرده باشند بنجاستش آن بکار نتوان داشت ، و اگر با وجود آن آب بطهارت مضطر شود تیمم بکند .

رکن دوم: در طهارت کردن بآب ، و آن وضو است و غسل ، و در وضو چند چیز بیان کنیم .

اول در آنچه وضو بواجب کند و آن بول [است] و غایط و باد از موضع عادت و خواب که غلبه کند بر چشم و گوش و استحاضه اندک .

و بسودن دست باندرون دبر یا باندرون ذکر و قولست ، ظاهر تر آنست که وضو را باطل نکند .

دوم آداب خلوتست . و واجب بود عورت باز پوشانیدن ، و حرام بود روی بقبله کردن و پشت بر قبله کردن و اگر چه در پناه باشد بر قول اشبه .

و واجب بود شستن جای بیرون آمدن بول بآب لا غیر . و کمتر از آنکه آب مجزی بود دوچندان باید که بر سر ذکر باشد ، و شستن جای بیرون آمدن غایط بآب بود ، [ع] وحد آن پاک کردنست ، و اگر غایت از مخرج تعدی نکند مخیر بود میان سنگها و آب بکار داشتن . و کمتر از سه سنگ مجزی نبود ، و اگر چه بکمتر از سه پاک شود . و رکوها را بکار دارند بعوض سنگها . و استخوان و سرگین ، و سنگ بکار داشته بکار ندارند .

و سنتهای خلوت آنست که سر باز پوشانند بنزدیک در خلا شدن ، و بسم الله گفتن ، و پای چپ در پیش نهادن بنزدیک در شدن ، و استبرا کردن ، و دعا خواند بنزدیک در شدن ، و بنزدیک نظر کردن در آب ، و بنزدیک استنجا کردن ، و بنزدیک فارغ شدن ، و جمع کردن میان سنگها و آب در استنجا ، و بر آب اقتصار کردن اگر غایط از مخرج تعدی نکرده باشد ، و بنزدیک بیرون آمدن پای راست در پیش نهادن .

و مکروه بود بجماعت نشستن در جای آبشخورو بر سر راهها و در جای لعنت و در زیر درختان میوه دار و در سایه فرود آیندگان . و همچنین مکروه بود

روی فرا آفتاب و ماه کردن ، و بول کردن در زمین سخت ، و در سوراخ چمندگان و جای [ه] ایشان ، و در آب روان و ایستاده ، و در حال بول روی یا باد کردن ، و خوردن و آشامیدن در حال حاجت ، و مسواک کردن . و همچنین مکروه بود خود را شستن بدست راست ، و بدست چپ که در آن انگشتی بود که برو نام خدای بود ، و سخن گفتن در خلوت الا بذکر خدای یا برای ضرورت .

سیم در کیفیت وضو ؛ و فریضهای آن هفت اند :

اول نیت و باید که مقارن شستن روی بود ، و روا بود نیت در پیش داشتن بنزدیک شستن دستها و مضمضه و استنشاق . و باید که بر حکم نیت بود تا فارغ شود از وضو .

دوم روی شستن . و درازنای آن از رستگاه موی پیشانی باشد تا بزخ و پهنای آن قدر که انگشت سترگ و میانی بران گرداند . و واجب نبود شستن آنچه از ریش فرو هشته بود و نه دست در میان آن کردن .

سیم شستن هردو دست با هردو ارش ، و بمدا بارشها کند . و اگر نگو سار شود در آن [۶] دو قولست ، شبه آنست که مجزی نبود . و کمتر شستن آن بود که اسم شستن از آن حاصل آید و اگر خود اندک بود .

چهارم مسح سر کردن بر پیش سرباقی تری بقدر آنکه نام مسح بر آن افتد ، و گفته اند که کمتر از سه انگشت بود . و گرموی باز پس اشکند در مسح سر شبه کراهیت است . و مسح کردن بر موی یا بر پوست سر روا بود ، اما بر مانعی روا نبود چون عمامه و مانند آن .

پنجم مسح دو پای کردن بکعبین ، و آن دواستخوان است بر پشت پای . و مسح پای نگو سار روا بود و روا نبود بر مانعی چون موزه و جز آن الا بضرورت .

ششم ترتیب ؛ مبدا کند بشستن روی ، پس دست راست ، پس دست چپ ، پس مسح سر ، پس مسح پایها ، و در پایها ترتیب نبود .
هفتم موالات . و موالات آن بود که طهارت را تمام کند پیش از خشک شدن . و فریضه در شستن اعضا یک بار است ، [۷] دوم بار سنت است ، و سیم بار بدعت است . و در مسح تکرار نبود .

و واجب بود جنبانیدن آنچه مانع بود از رسیدن آب بیوست چون انگشتی و جز آن ، و اگر مانع نبود از رسیدن آب بیوست سنت بود جنبانیدن آن . و چوبها که بر شکستگی بسته باشند بوقت طهارت از آنجا برگیرد اگر امکان دارند ، و اگر نه دست بر سر آن بسایند و اگر خود در موضع شستن بود .

و روا نبود که وضوی خود بدیگری فرماید تا باز کند از اختیار ، اما بضرورت روا بود . و آنرا که بول روان شود دایم همچنان نماز کند ، و گفته اند برای هر نمازی وضو باز کند ، و این قول نیکو است . و همچنین بود حکم آنکه او را شکم روان شود ، و اگر در نماز بود و حدث ناگاه بوی باز آید وضو باز کند و بر آنچه کرده باشد بنانهد و تمام بکند .

و سنتهای وضو ده است : پنهان آب دان بر دست راست ، و برگرفتن آب بدست راست ، و بسم الله [۸] گفتن ، و دستها شستن پس از خواب و بول یکبار ، و پس از غایط دوبار پیش از دست درآبدان کردن ، و مضمضه و استنشاق ، و آنکه مرد مبدا کند پیش از دست راست ، وزن بشکم دست ، و دعا خواندن بنزدیک شستن اعضا ، و وضو کردن بمدی از آب ، و مسواک کردن بنزدیک وضو . و مکروه بود یاری خواستن در وضو ، و روی ستردن از آن .

چهارم حکمها . هر کس که در حدث یقین بود و در طهارت بشک یا در هردو یقین بود اما آخرین نداند ، طهارت باز کند . و اگر در طهارت یقین

بود و در حدث بشك ، يا شك كند در چیزی از افعال وضو پس از آنكه از موضع وضو برخاسته بود ، بنا بر طهارت نهد . اما اگر شك كند و هنوز از جای برخاسته بود آنرا كه در آن شك كند بجای آرد با آن نیز كه پس آن باشد . و اگر ترك عضوی بیقین داند آنرا تدارك كند ، اگر از جای برخاسته بود و اگر نه ، هر چه پس آن عضو بود با سر گیرد . و اگر مسح را ترك کرده باشد و بر اعضای اوتری بمانده [۹] بود تری را از ریش و پرك چشم فرا گیرد ، و اگر تری نمانده بود وضو با سر گیرد .

و اگر شستن یکی از دو مخرج ترك کرده باشد نماز با سر گیرد پس شستن آن وضو با سر نگیرد ، و اگر یکی از دو حدث بول یا غایط بیرون آمده باشد آن مخرج بشورد كه حدث از آن بیرون آمده باشد جز آن دیگر را . و محدث را دست بنوشته مصحف باز نهادن دو قولست ، و درست تر آنست كه روا نبود الا بوضو .

اما غسل بردو قسمت است : واجب است و سنت . و غسلهای واجب شش اند :

اول غسل جنابت و نظر در آنچه آنرا بواجبی كند و کیفیت و حكمهای آن . اما آنچه غسل بواجب كند دو چیز است :

اول فرو آمدن آب منی در بیداری و خواب ، اگر مشتبّه شود بآبی دیگر اعتبار كند بریزان شدن آب و پستی تن ، و در بیمار شهوت كفایت بود و اگر چه آب ریزان نبود . و اگر بیدار منی یابد برتن خود یا بر جامه بی كه او تنها پوشد باید كه غسل باز كند .

و دوم جماع در فرج . وحد آن غایب شدن دور ختنه گاه بود یعنی بهم رسیدن [۱۰] دو ختنه از مرد و زن و اگر چه آب منی فرو نیاید .

و همچنین بجماع در دبر زن غسل واجب بود با عدم انزال بر قول

اشبه. و در واجب شدن غسل بمجامعت کردن با کودک تردد دست، و علم الهدی رحمه الله جزم کرده است که غسل واجب بود.

و اما در کیفیت غسل پنج چیز واجب است:

اول نیت. و باید که نیت مقارن شستن سر بود، و یا مقدم بود بنزدیک شستن هردو دست.

دوم برحکم نیت بودن.

سیم شستن تن بوجهی که نام شستن بر آن افتد و اگر خود اندک بود.

چهارم دست در میان عضوی کردن که آب بآن نرسد الا بدست درمیان

کردن.

پنجم ترتیب نگاه داشتن؛ مبدا کند بشستن سر، پس بجانب راست،

پس بجانب چپ. و اگر سر بآب فرو برد ترتیب بیفتد.

و در غسل جنابت هفت چیز سنت است:

اول استبرا کردن بدین ترتیب که ذکر بمالد از بن مقعد تا بکنار ذکر

سه بار، پس آنرا فرو مالد سه بار.

دوم دستها شستن سه بار.

سیم مضمضه کردن.

چهارم استنشاق کردن.

پنجم دست بر جمله تن فرو کردن.

ششم [۱۱] دست در میان عضوی کردن که آب بدان نرسد.

هفتم غسل کردن بصاعی از آب.

اما حکمهای غسل جنابت آنست که حرام بود بر جنب سورت‌های عزایم

خواندن، و دست بنوشته قرآن باز نهادن، و در مسجدها شدن، الا که راه -

گذری بود ، جز مسجد الحرام و مسجد پیغامبر علیه السلام که جنب بهمه حال در آن هردو نتوان رفت . و اگر در آن هردو مسجد محتمل شود تیمم کند برای بیرون آمدن . و همچنین حرام بود جنب را چیزی در مسجد بنهادن بر قول ظاهرتر .

و مکروه بود جنب را خواندن [آنچه] زیادت بر هفت آیت باشد از قرات ، و دست بمصحف باز نهادن ، و پس از احتلام پخفتن مادام تا وضو نکرده باشد ، و خوردن و آشامیدن مادام تا مضمضه و استنشاق نکرده بود ، و دست برنگ کردن . و اگر پس از غسل تری بیند با سر گیرد الا اگر بول کرده باشد یا اجتهاد کرده غسل با سر نگیرد . و اگر در میانه غسل حدث کند در آن چند قولست ، درستتر آنست که غسل را تمام کند و پس از آن وضو باز کند استباحث نماز را . و غسل جنابت مجزی بود [۱۲] از وضو . و در غسلهای دیگر تردد است ظاهرتر آنست که غسلهای دیگر از وضو مجزی نباشد .

دوم غسل حیض ، و نظر در آن و حکمهای آن . و حیض در اغلب احوال خونی بود سیاه یا سرخ ستر گرم که بدفع وقوت بیرون آید و اگر مشتبه شود بخون بکارت زن پنبه را برگیرد اگر کنارهای آن بخون طوق بسته باشد خون بکارت بود . و حیض نبود با سن نومییدی و نه با سن کوچکی . و در حمل بود یا نه ، در آن دوروایت است ، مشهورتر آنست که حیض و حمل بهم نشود .

و اکثر حیض ده روز بود ، و کمتر سه روز . پس اگر خون بیند یک روز یا دو روز حیض نبود . و اگر سه روز تمام شود در جمله ده روز در آن دو قولست ، روایت آنست که حیض بود . و آنچه میان سه روز بود تا بده روز حیض باشد ، [۱۳] و اگرچه رنگ آن مختلف باشد ، مادام تا نداند که آن خون بکارت است یا خون قرحت .

و چون خون از ده روز بگذرد اگر زن ذات‌العاده باشد با عادت گردد، و اگر مبتداه باشد یا مضطربه با تمییز گردد. و با عدم تمییز مبتداه با عادت اهل و هم‌زاد خود گردد. پس اگر او را اهل و هم‌زاد نباشد یا باشند لیکن مختلف عادت باشند، مبتداه و مضطربه بر روایتها عمل کنند، یعنی از هر ماه شش روز بگذارند یا هفت روز یا سه روز از ماهی و ده روز از ماهی. و عادت ثابت و مستقر شود بآنکه زن خون بیند دو ماه متواتر در روزها یکسان. و بیک ماه ثابت نشود. و اگر زن در ایام عادت زردی رایبند و پیش از آن یا پس از آن بصفه حیض بیند و از ده روز در گذرد باید که بر عادت کار کند، و در آن قوی دیگر هست.

وزن ذات‌العاده ترك نماز [و روزه] کند چون خون بیند. و در زن مبتداه و مضطربه عادت تردد است و اولیتر آن بود که ایشان هر دو برای عبادت احتیاط [۱۴] می‌کنند تا حیض بیقین شود. و زن ذات‌العاده چون پس عادت خون بیند باید که پس عادتش استظهار را ترك عبادت کند یک روز تا دو روز پس از آن عمل مستحاضه کند. پس اگر خون از ده روز تجاوز کند آنچه پس عادت [استظهار را] ترك نماز و روزه کرده باشد قضا باز کند. و اگر از ده تجاوز نکند روزه را قضا باز کند دون نماز.

و طهرو پاک‌ی کمتر از ده روز نباشد، و بیشترینه آنرا حدی نیست.

و اما حکمهای حیض آنست که حیض را نماز و روزه منعقد نشود، و نه طواف، و حدث او بطهارت مرتفع نشود. و بر حیض حرام بود در مساجد شدن الا براه‌گذر، جز از مسجد الحرام و مسجد پیغمبر علیه‌السلام که در آن هر دو راه‌گذر نیز نکند. و هم چنین حرام بود او را بنهادن چیزی در مسجدها و خواندن سورتهای عزایم و دست‌بنوشته قرآن باز نهادن. و بر شوهر حرام بود باوی مجامعت کردن بموضع خون. و طلاق حیض دادن درست نبود، چون مرد باوی دخول

کرده باشد وحاضر بود .

و بر زن حایض غسل کردن واجب بود [۱۵] چون پاك شود . و او را قضای روزه کردن واجب بود دون نماز . و اگر حایض سجده واجب از قرآن بشنود او را جایز بود سجده کردن یا نه شبه آنست که جایز بود . و اگر شوهر با زن حایض مجامعت کند در واجب شدن کفارت بر شوهر دو روایت است ، احوط آنست که واجب بود در اول یک دینار و در میانه نیم دینار و در آخر دانگی نیم . و حایض را مستحب است که بوقت فریضه وضو باز کند ، و در نماز گاه بنشیند ، و ذکر خدای می کند بقدر زمان نمازش .

و حایض را مکروه بود خضاب کردن ، و خواندن جز سورت های عزایم ، و برگرفتن مصحف ، و دست بکنارهای آن بسودن ، و همچنین مکروه بود استمتاع مرد از حایض از ناف تا پزانوی او ، و مکروه بود مجامعت کردن پیش از غسل .

و چون زن حایض شود پس از آنکه وقت فریضه درآمده باشد بقدر آنکه امکان نماز کردن باشد و نکند قضا باز کند ، و همچنین اگر زن پاك شود و از وقت فریضه قدر آن مانده بود که طهارت کند و نماز بگذارد واجب بود نماز بادا کردن و با ترك بقضا کردن .

و غسل حایض چون [۱۶] غسل جنب بود ، ولیکن با غسل حیض از وضو ناچار بود .

سوم غسل استحاضه . و خون استحاضه در اغلب حالا زرد بود و سرد و تنک . لیکن آن خون که زن پس عادت بیند ازده بگذشته و پس غایت نفاس و پس نومید شدن از حیض ، و پیش از بلوغ ، و در حال حمل ، بر قول مشهورتر ، این جمله استحاضه بود ، و اگر چه تازه و گرم بود .

و واجب بود که اعتبار خون کند. اگر اندرون پنبه آلوده بود نه بیرون بر زن لازم بود بگردانیدن پنبه و برای هر نمازی وضو با تازه کردن ، و اگر اندرون و بیرون بخویساند لیکن ترنده نشود، بر زن لازم بود که خرقه و پنبه بگرداند و برای نماز بامداد یک غسل باز کند ، و برای دیگر نمازها وضو تازه می کند . و اگر ترنده شود بروی لازم بود که پنبه و خرقه بگرداند و سه غسل باز کند: غسلی برای نماز پیشین و دیگر، جمع کند میان هردو، و غسلی برای نماز شام و خفتن، جمع کند میان هردو ، و غسلی پیش از صبح برای نماز شب و بامداد اگر نافله شب کند .

و چون آنچه گفتیم بجای آرد پاک شود . و میان دو نماز بیک وضو [۱۷] جمع نکنند . و بر مستحاضه لازم بود استظهار کردن در آنکه نگذارد که خون بجامه وی رسد بقدر آنکه تواند و همچنین لازم بود بر آنکه بول یا شکموی روان شده باشد .

چهارم غسل نفاس . و نفاس نبود الا با خون ، و اگر چه زن فرزندى تمام خلقت بزاید . پس خون نفاس نبود الا آنگاه که زن آنرا بیند پس از ولادت یا با ولادت . و کمتر نفاس را حدی نیست . و در اکثر ایام نفاس چند روایت است ، مشهورتر آنست که نفاس از اکثر ایام حیض زیادت نباشد .

و نفسا باید که اعتبار حال خود کند بنزدیک بریده شدن خون پیش از ده روز ، اگر پنبه پاک بیرون آید غسل کند ، و اگر نه گوش دارد تا پاک شود یا ده روز بگذرد ، و اگر پس از ده روز خون بیند آن استحاضه باشد .

و حکم نفسا در محرمات و مکروهات چون حکم حیض است ، غسلش چون غسل حیض است در کیفیت و در آنکه برپیش داشتن وضو بر غسل نفاس سنت بود . و روا بود با پس داشتن آن از غسل .

پنجم غسل مردگان و نظر در چهار چیز است:

اول احتضار. و فریضه در آن آنست که [۱۸] روی مرده فراقبله کنند بر احوط دوقول، بدین ترتیب که او را با پشت افکنند و روی و هردو کف پای او هاقبله کنند و سنت آنست که مرده را نقل کنند بنمازگاه او، و تلقین او کنند بشهادتین، و باقرار بائمه علیهم السلام، و بکلمات فرج، و آنکه دو چشم او فراهم گیرند، و دهن او برهم نهند، و دستهای او با پهلوها کشند، و او را بجامه باز پوشانند، و بنزدیک او قرآن می خوانند، و اگر بشب بمیرد بنزدیک او چراغ بازگیرند، و مؤمنانرا اعلام کنند بمرگ او، و بتجهیز او شتابند، الا اگر اشتباهی بود، و اگر مرده آویخته بود باید که او را زیاده بر سه روز بنگذارند. و مکروه بود که جنب یا حیض بنزدیک مرده حاضر شوند، و گفته اند مکروه بود آهن بر شکم مرده نهادن.

دوم غسل مرده. و فریضه در آن آنست که نجاست را از وی زائل کنند، و او را اول غسل کنند بآب سدر، و دوم بآب کافور، و سوم بآب خالص برترتیب غسل جنابت. و اگر سدر و کافور دشخوار بود یک غسل بآب خالص کفایت بود. و مرده را وضو باز کردن واجب است یا سنت، در آن دوقولست، شبهه آنست که سنت است. و اگر بر مرده [۱۹] ترسند که بسبب غسل کردن چیزی از اندام او بیفتد او را تیمم کنند.

و سنتها آنست که مرده را بر چیزی بلند نهند روی بقبله کرده در زیر سقفی، و آنکه گریبان وی بشکافند، و جامه ویرا از زیرش فروکشند، و عورت او باز پوشانند، و انگشتان او را برفق نرم کنند، و آنکه سروتن او را بشورند بکف سدر، و فرج او را باشنان، و آنکه مبداء کند بشستن دستهای مرده، پس بجانب راست از سرش، و آنکه هر عضوی را از مرده در هر غسلی سه بار بشورند،

و آنکه شکم مرده را بمالد درد و غسل اولین الازن حامله را که نمالد. و همچنین سنت است که مرده شور بر دست راست مرده بایستد، و برای آب گوی بکنند تا آب در آن شود. و آنکه مرده را بجامه پاره‌یی خشک باز کنند، پس او را با کفن گیرند.

و مکروه بود باز نشانیدن مرده، و ناخنهای وی گرفتن و موی وی بشانه کردن، و آنکه مرده شور مرده را با میان دو پای خود گیرد. و همچنین مکروه بود آب مرده را بچاه مبرز گرفتن اما بچاه میان سرای گرفتن باکی نباشد.

سئوم کفن. و واجب آن چهار چیز است: میزر و پیراهن [۲۰] و ازار، و باید که از آن بود که مرده را در آن نماز جایز بود، و با ضرورت لفاfe مجزی بود، و واجب بود کافور را بمواضع سجده مرده بسودن و اگرچه اندک بود.

و سنتهای کفن آنست که مرده شور غسل باز کند پیش از کفن در مرده کردن، یا وضو باز کند. و آنکه مرده را اگر مرد بود سه چیز زیادت کنند: حبره یمانی عبری بی طراز زر، و خرقه‌یی که دورانش را بدان ببندند، و عمامه‌یی که بر سرش پیچند تحت الحنک برگرفته، و دو کتاره عمامه را از زیر کام بیرون گیرند و بر سینه مرده افکنند. و آنکه کفن از پنبه بود و آنرا بذریه خوش بوی کنند، و بر حبره و پیراهن و لفاfe و هردو شاخ تر نویسند بانگشت «فلان یشهدان لا اله الا الله». و آنکه پنبه را در میان هردو اليه او نهد. و آنکه زنازیادت بر کفن مرد دو چیز بیفزایند: لفاfe دیگر برای دو پستان وی و نمطی. و زنا بعوض عمامه مقنع باشد که در روی او ببندند. [و سنت است که کافور بدست بسایند]. و اگر از مواضع سجده چیزی زیادت باشد بر سینه مرده مالد. و همچنین سنت است که کافور درمی بود یا چهار درم، و تمام تر سیزده درم و دودانگ باشد.

وهم سنت است [۲۱] که دوشاخ تر در کفن مرده نهند یکی از جانب چپ در میان پیراهن و ازارش نهد و یکی با چنبر کردن از جانب راست پیوستش وادوساند. و باید که از درخت خرما باشند. و گفته اند: اگر خرمانباشد از درخت سدر، و اگر نباشد از درخت پید، و اگر نباشد از درختان دیگر.

و در تکفین هفت چیز مکروه است: ریسمانهای کفن بآب دهن تر کردن، و کفنی را که بمبدا برند آستینها بکردن، و مرده را در جامه سیاه کفن کردن، یا کفن را عود برسوزانیدن، یا چیزی بسیاهی بران نوشتن، و چیزی از کافور در گوش یا چشم مرده کردن یا بغیر کافور و زریره خوش بوی کردن. و گفته اند هم مکروه بود کفن را باهن پریدن.

چهارم دفن کردن. و فریضه دفن آنست که مرده را در زمین بازپوشانند، و بر جانب راستش بنهند روی او بقبله کرده. و اگر در دریا بود و بصحرای بردن مرده دشوار بود، او را گران کنند یا در وعائی نهندش و بآب اندازند. و اگر زنی ذمی از مسلمان آبدن شده بمیرد گفته اند: او را در گورستان مسلمانان دفن کنند، [۲۲] پشت بر قبله کرده برای اکرام فرزند.

و سنتهای دفن بیست و هفت چیز است: در عقب جنازه رفتن یا بر جانب آن، و جنازه را سریع گرفتن، و گور بقدر قامتی گرفتن [یا تا چنبر کردن]، و آنرا لحاظ دیدن کردن، و برای دفن پای برهنه در گور رفتن، و دفن کننده را بندهای جامه خود بازگشادن اگر بسته باشند، و سر برهنه کردن، و بنزدیک در گور رفتن دعا خواندن، و آنکه دفن کننده خویشاوند نباشد الا در زن، و مرده را اگر مرد بود بنزدیک پایین گور نهادن، و زنا در پیش گور، و بدو بار نقل کردن، و صبر کردن پس از آن اندکی، و در سئوم بار اگر مرد باشد پسرها گور گرفتن، و زنا بپهنا، و بندهای کفن بازگشادن، و مرده را تلقین کردن، و با او گل

تربت حسین علی علیه السلام بنهادن ، و خشت در گور چیدن ، و از پایین گور بیرون آمدن ، و آنرا که حاضر باشد خاک در گور ریختن پشت پنجه ، الا خویشاوند که نریزد ، و در آن حال «انالله وانا الیه راجعون» گفتن ، و بعد از آن گور بینبашتن از آن خاک که از گور برآمده باشد ، و گور را از زمین برآوردن مربع ، و آب را از سرینان بران ریختن بدور ، و اگر از آب [۲۳] چیزی زیادت آید بر میان دور ریختن ، و حاضران را دستها بر گور نهادن ، و مرده را ترحم گفتن ، و پس از آنکه مردم باز گردند ولی را تلقین مرده کردن .

و مکره دفن پنج چیز است : گور را بچوب ساج فرش کردن الا با حاجت ، و آنرا بگچ باز کردن ، و آنرا بعد خرابی نو باز کردن ، و دو مرده را در یک گور دفن کردن ، و نقل کردن مرده را با جز شهر مرگش الا بمشاهد شریفه که جایز بود .

و ده مسأله لاحق این باب اند :

مسأله اول کفن زن بر شوهرش باشد اگر چه او را مال باشد .

دوم کفن مرده از اصل ترکته او باشد پیش از دین .

سوم روا نباشد گور شکافتن و نه مردگان را پس از دفن نقل کردن .

چهارم شهید چون در حرب گاه بمیرد او را غسل نکنند ، و نه کفن ،

بل که بروی نماز کنند ، و با جامه‌های دفن کنند ، و موزه‌ها و پوستین از وی برکنند .

پنجم چون فرزند زن حامل بمیرد او را پاره پاره کنند و بیرون آورند . و

اگر مادر بمیرد جز فرزند ، اندرون او بشکافتند از جانب چپ و فرزند را بیرون آورند ، [۲۴] و در روایتی هست که شکم زن باز دوزند .

ششم چون بعضی مرده بپایند و در سینه بود چنان بود که همه مرده یافته

باشند . و اگر در آن سینه نباشد لکن استخوان باشد غسل و کفنش کنند و دفن

کنند. و اگر در آن استخوان نیز نباشد در خرقه پیچند و دفن کنند. و هر دو شیخ گفته اند که [بچه] بیفتاده را غسل نکنند [مگر چهار] ماهه بوده باشد. [و اگر کمتر] بوده باشد او را در [پارچه یی پیچند] و دفن کنند.

هفتم مرد مرد را بشورد و زن زنا ، و شاید که مرد دختر سه ساله را بشورد برهنه ، و زن پسر سه ساله را بشورد برهنه ، و شاید که مرد زنانی که محرم او باشند بشورد از زیر جامه . و همچنین زن مردان محرم را بشورد در زیر جامه .

هشتم محرم چون بمیرد حکم محل دارد لکن کافور بروی نکنند . نهم کافورا نشورند ، و در کفن نکنند ، و در میان مسلمانان دفن وی نکنند . دهم اگر نجاستی بکفن مرده رسد پیش از دفن آنرا بشورند ، و پس از دفن آنرا از کفن ببرند .

ششم غسل دست بمرده باز نهادن . غسل واجب شود بدست بمرده باز نهادن پس مرد شدن او و پیش پاک کردن بغسل بر قول ظاهر تر . و همچنین غسل واجب شود اگر دست بپاره یی از آدمی باز نهد که درواستخوان بود ، و اگر آن پاره از زنده جدا کرده باشند [۲۵] و اگر از مرده . و این غسل چون غسل حیض است . اما غسل های سنت آنچه مشهور است بیست و هشت است : غسل روز آدینه و وقت آن از ابتدای صبح است تا بزوال ، و چندانکه بزوال نزدیک شود فاضلتر باشد ، و غسل شب اول ماه رمضان ، و شب نیمه آن ، و شب هفدهم آن ، و شب نوزدهم آن ، و شب بیست و یکم آن ، و شب بیست و سوم آن ، و شب عید فطر ، و روزهای هردو عید ، و شب نیمه رجب ، و روز نیمه رجب ، و روز مبعث ، و شب نیمه شعبان ، و روز غدیر ، و روز مباحله ، و غسل احرام ، و غسل زیارت کردن پیغمبر علیه السلام ، و غسل قضای نماز کسوف ،

و غسل توبه، و بنزدیک نماز حاجت کردن، و نماز استخاره کردن، و بنزدیک در حرم شدن، و در مسجد الحرام شدن، و در کعبه شدن، و در مدینه شدن، و در مسجد مدینه شدن، و غسل کودک زاده.

رکن سوم: در طهارت بخاك. و نظر در تیمم در چهار چیز است:

اول شرط تیمم نیافتن آبست، یا نا یافتن آنچه بدان بآب رسند، یا حاصل آمدن چیزی که منع کند از استعمال آب [۲۶] چون سرما و بیماری. و اگر آب بفروختن یا بند واجب باشد خریدن آن، اگرچه بهای آن بسیار بود. و گفته اند مادام تا در مال زیان نکند، و این شبهه است. اگر با وی آب باشد و از تشنگی ترسد تیمم کند، اگر از قدر ضرورت زیادت نباشد. و همچنین اگر برتن نجاستی باشد و یا او چندان آب باشد که بآن نجاست زایل کند یا از آن وضو باز کند باید که تیمم کند، و هم چنین اگر چندان آب بود که در طهارت کفایت نباشد تیمم بکند. و اگر آب نیابد که مرده را بآن بشورند تیممش نکنند چون زنده عاجز را.

دوم آنچه بدان تیمم کنند، و آن خاك خالص است جز چیزهای سوده چون اشنان و آرد و جز کانه‌ها چون سرمه و زرنیخ، و یا کی نباشد بزمین آهک و گچ. و مکروه بود تیمم کردن بزمین شورستان و ریگ. و در روا بودن تیمم بسنگ تردد است، و هر دو شیخ گفته اند که جایز بود بسنگ. و بانا یافتن صعید یعنی خاك و سنگ تیمم کند بغبار و گرد جامه خود و نمذ زین و موی گردن چهار پای، و اگر از آن همه نیابد [۲۷] تیمم کند بوحل.

سوم در کیفیت تیمم. تیمم درست نباشد پیش از درآمدن وقت، لکن درست بود باخر وقت. و در درستی تیمم با فراخی وقت دو قولست، احتیاط بر آنست که باخر دارد. و روی و هر دو ارش را تمامت تیمم کردن واجب بود

یانه، مشهورتر آنست که پیشانی و پشت و هردو کف را تیمم کند. و در عدد دست بر خاک زدن چند قول هست، بهتر آنست که برای وضو یکبار برزند و برای غسل دوبار.

و واجب تیمم سه چیز است: نیت کردن، و بر حکم نیت بودن، و ترتیب نگاه داشتن، که مبدا کند بمسح پیشانی پس پیشت دست راست پس پیشت دست چپ از زند تا بسر انگشتان.

چهارم در حکمهای تیمم و آن هشت است:

اول هر نماز که تیمم کرده باشد با سر نگیرد. و اگر بعمد جنب شود تیمم روا نباشد مادام تا از هلاک شدن نترسد، پس اگر از هلاک ترسد و تیمم نماز کند در با سر گرفتن آن تردد است. اشبه آنست که با سر نگیرد. و همچنین هر کس که در جامع حدث کند، و آشوب [۲۸] در روز آدینه او را منع کند از رفتن برای وضو کردن، باید که تیمم کند و نماز بگزارد. و در با سر گرفتن آن نماز دو قولست.

دوم آنکس که آب نیابد او را بطلب آن رفتن واجب بود، در زمین درشت یک تیر پرتاب و در زمین هامون دو تیر پرتاب. و پس اگر طلب نکرد و تیمم کرد و نماز بگزارد پس از آن آب را بیافت طهارت باز کند و نماز با سر گیرد.

سوم اگر آب بیابد پیش از شروع کردن در نماز بطهارت باز کند. و اگر پس از نماز فارغ شدن بیابد نماز با سر گیرد. و اگر در میان نماز بیابد دو قولست، درست تر آنست که بر آن بنا نهد و اگر خود بر تکبیرة الاحرام باشد.

چهارم اگر جنب تیمم کند پس حدثی کند که موجب وضو باشد دیگر باره تیمم بدل غسل باز کند.

پنجم هرچه طهارت بآب بشکند تیمم را بشکند ، و یافتن آب با تمکین بکار داشتن هم تیمم را بشکند .

ششم روا بود که تیمم کند بنیت سنت برای نماز جنازه باوجود آب .
هفتم چون مرده و محدثی و جنبی جمع شوند و چندان آب بود [۲۹] که یکی با آن کفایت بود محدث تیمم کند ، و آب بغسل مرده اولیترست تا بجنب ، در آن دو روایت است ، مشهور آنست که جنب بدان غسل کند خاص .
هشتم روایت کرده اند که اگر کسی تیمم نماز میکند پس در آن حدث کرد و آب رایافت نماز را قطع کند و طهارت باز کند و نماز را تمام کند . و هر دو شیخ روایت کرده اند بر آنکه اگر بنسیان حدث کرده باشند بنا بر نماز نهد و الا نه .

رکن چهارم: در نجاسات و نظردر عدد و حکمهای آن . و عدد نجاسات ده اند :
اول بول و غایط از آن هر حیوانی که گوشت او نخورند ، دوم و از آن حیوانی که گوشتش خورند لکن مردار خوار باشد هم در آن داخل باشد ، و سیم منی ، چهارم مردار از هر حیوانی که او را خونی ترنده باشد ، پنجم خون آن حیوان ، ششم سگ ، هفتم خوک ، هشتم کافر ، نهم هر آنچه مستی کند ، دهم فقاغ .
و در پیلیدی هشت چیز خلاف است : اول عرق جنب شده از حرام ، دوم عرق اشتر مردار خوار ، سیم آب [۳۰] دهن مسوخ ، چهارم سرگین ماکیان ، پنجم رویاه و خرگوش ، ششم موش ، هفتم کرباسو ، و در آن همه کراهیت ظاهر تر است .
و اما حکمهای نجاسات ده اند :

اول واجب بود همه نجاسات زایل کردن از جامه و تن الا خونی که کمتر از درمی بود که معفوست در نماز ، و زیادت از آن معفو نیست ، و در خونی که بقدر یک درم رسیده باشد بیکجای دو روایت است ، مشهورتر آنست که زایل

کردن آن واجب بود ، و اگر پراکنده باشد زایل کردن آن واجب نباشد ، و گفته اند: چون بدرسی رسید مطلق واجب بود زایل کردن آن، و گفته اند: بشرط تفاحش واجب بود زایل کردن .

دوم خون حیض را زایل کردن واجب است اگرچه اندك باشد . خون استحاضه و نفاس را با آن الحاق کرده است . و عفو کرده اند از خون جراحاتها و ریشها که باز نایستد ، و چون باز ایستد در آن قدر یک درم اعتبار کند ، اگر بقدر یک درم یازیداد باشد زایل کردن آن واجب باشد ، و اگر کمتر از درمی بود واجب نباشد .

سوم هر آنچه بتهایی نماز در آن تمام [۳۱] نشود ، چون شلوار بند و جوراب و کلاه و غیره اگرچه نجس باشد ، در آن نماز کردن روا باشد .
چهارم جامه و تن را از بول دوبار بشورند الا كودك نرینه شیرخواره که آب بر آن ریختن کفایت بود ، و در شستن بزایل کردن عین نجاست کفایت بود و اگرچه رنگش بماند .

پنجم چون موضع نجاست داند بشورند ، و اگر ندانند هر آنجا که در آن اشتباه بود بشورند . و اگر دو جامه باشند یکی نجس بود و ندانند که کدامست در آن هر دو نماز نکند ، و گفته اند هر دو از خود بیندازد و برهنه نماز کند .
ششم چون مگ یا خوك یا کافر بیجامه یا تن رسد و آن تر باشد واجب باشد بشستن موضع سلاقات ، و اگر خشک باشد جامه یا تن را رش کنند بآب یا مستحباب .
هفتم هر کس که داند که جامه یا تن او نجس است و نماز کرد بعد آنرا با سر گیرد اگر وقت مانده باشد و اگر نه [نه] . و اگر در حال نماز فراموش کرده باشد دو روایت است ، اشهر آنست که نماز با سر گیرد . و اگر او را برتن و جامه نجاست معلوم نباشد و نماز کند و بعد از آنکه وقت گذشته باشد بداند بروی

قضا نباشد. و اگر وقت باقی باشد با سر گیرد یانه، در آن دو قولست، [۳۲] اشبه آنست که با سر نگیرد. و اگر نجاست را در میان نماز ببیند آنرا زایل کند و نماز تمام کند، یا جامه‌یی که نجاست بر آن باشد از خود بیفکند الا اگر محتاج باشد بچیزی که منافعی نماز باشد پس نماز را باطل کند.

هشتم زنی که تربیت کودک کند چون او را الا یک جامه نباشد و بر آن نجاست آید او را مجزی بود که در شبانروزی آنرا یک بار بشوید و در آن نماز کند.

نهم هر کس که تمکین ندارد از پاك کردن جامه آنرا از خود بیفکند و برهنه نماز کند، و اگر مانعی باشد از بیفگندن جامه با آن نماز کند. و در باسر گرفتن نماز دو قولست، اشبه آنست که با سر نگیرد.

دهم آفتاب چون بول یا جز آن از زمین و بوريا و حصیر خشک کند، شاید نماز بر آن کردن، و پاك شود یا نه، اشبه آنست که پاك شود. [و پاك کند آتش آنچه را که بگرداند]، و زمین زیر کفش و موزه و زیر پای راپاك کند بشرط زایل شدن نجاست. و گفته اند که آن زمینی [که] نجس شده باشد بیول چون دلوی بزرگ از آب بر آن ریزد آنرا پاك کند با آنکه آن آب بر طهارت باقی باشد.

و نظر در اوانی لاحق می‌شود بآن، و حرام بود بکار داشتن اوانی زرین و سیمین در خوردن و جز آن. [۳۳] و در سیم کوفت دو قولست، اشبه کراهیت است. و اوانی مشرکان پاك باشد تامادام ندانند که آن نجس شده است بمباشرت مشرکان یا بملاقات نجاست با آن. و از پوستهای حیوانات استعمال نکنند الا آنکه پاك بوده باشد در حال حیات بشرع کشته باشند.

و مکروه بود بکار داشتن پوست آنچه گوشتش نخورند تا آنگاه که آنرا دباغت کنند بر قول اشبه. و هم مکروه بود از اوانی خمر بکار داشتن آنچه چوب

یا کدو بود. و چون سگ دهن در انا کنند و از آن بلیسد، آنرا سه بار بشورند. اول بخاک برقول ظاهرتر. و انا را از خمر و موش سه بار بشورند، و هفت بار فاضلتر بود، و از جز آن یک بار و سه بار احتیاط تر بود.

کتاب نماز

و نظر در مقدمات و مقاصد ، و مقدمات نماز هفت اند :

مقدمه اول : در عدد نمازها . و نمازهای واجب نه اند : نمازهای پنج گانه و نماز جمعه ، و نماز هر دو عید ، و نماز کسوف و زلزله ، و آیات ، و نماز طواف ، و نماز بر مرده ، و نمازی که آدمی آنرا بر خود لازم کند بنذر ، و مانند آن . و هرچه [۳۴] جز اینست سنت است .

و نمازهای پنج گانه هفده رکعت است در حضر و یازده رکعت در سفر . و نوافل آن در حضری و چهار رکعت است بر قول مشهورتر : هشت رکعت نوافل پیشین پیش از فریضه پیشین ، و هشت رکعت نوافل دیگر هم پیش از فریضه آن ، و چهار رکعت نوافل نماز شام پس از آن ، و دو رکعت و تیره که نشسته کنند پس از نماز خفتن و بیک رکعت شمارند ، و هشت رکعت نماز شب ، و دو رکعت نماز شفع ، و یک رکعت نماز وتر ، و دو رکعت نافله باسداد . و در سفر نوافل پیشین و دیگر بیفتد . و در بیفتادن و تیره دو قولست . و نوافل هر دو رکعت را بیک تشهد و سلامی کنند . و نماز وتر بتنها تشهد و سلامی باشد .

مقدمه دوم : در وقتیهای نماز و نظر در تقدیر و لواحق آن .

اما در تقدیر وقتیها روایات مختلفست و حاصلش آنست که اختصاص وقت پیشین بنزدیک زوال بود بمقدار گزاردن آن ، پس پیشین و دیگر در وقت مشترك باشند ، و پیشین مقدم باشد بر دیگر . اگر تا غروب را چندان وقت مانده باشد که نماز دیگر بگزارد ، پس آن وقت دیگر را بود [۳۵] خاص . بعد از آن وقت شام در آید . و چون مقدار گزاردن فریضه شام گذرد شام و خفتن مشترك باشند در وقت . و شام مقدم باشد بر خفتن تا آنگاه که از بنیمه رسیدن شب چندان مقدار مانده باشد که فریضه خفتن بگزارند ، پس آن وقت خفتن

را بود خاص . و چون صبح برآید وقت نماز بامداد بود تا آفتاب برآمدن .
و وقت نافله نماز پیشین هنگام زوال آفتاب باشد تا سایه برد و قدم افتد .
و وقت نافله نماز دیگر تا آنگاه که سایه بر چهار قدم افتد . و وقت نافله نماز
شام پس از نماز شام بود تا آنگاه که سرخی مغربی برود . و وقت دو رکعت
وتیره پس از نماز خفتن بود . و وقت نماز شب آنگاه بود که شب بنیمه درگذرد .
و هرگاه که بصبح نزدیک شود فاضلتر باشد . و دو رکعت نافله صبح آنگاه کند
که از نماز وتر فارغ شود ، و فاضلتر آن باشد که آن دو رکعت را تأخیر کند
تا برآمدن صبح اول . و این دو رکعت شاید کردن تا برآمدن سرخی از ناحیت
مشرق .

و اما لواحق چند مسأله است .

[۳۶] مسأله اول زوال آفتاب بدانند بزیادت شدن سایه پس نقصانش
و بمیل کردن آفتاب با ابروی راست آنکس که روی بقبله کند . و غروب را
پشناسند بزایل شدن سرخی مشرقی .

دوم گفته اند وقت نماز خفتن آنگاه باشد که سرخی مغربی برود ، و پیش
از بشدن آن نماز خفتن نکنند الا باعذر ، و اظهر کراهیت است .

سوم روا نباشد نماز شب کردن پیش از شب بنیمه رسیدن الا جوانی که
رطوبت سر او را منع کند از سحر برخاستن ، یا مسافر را ، و آنرا بقضا باز کردن
فاضلتر بود از پیش نیم شب کردن .

چهارم چون از نافله پیشین چیزی کرده باشد و اگر خود یک رکعت بود
پس وقتش بگذرد باید که آنرا تمام کند پیش از فریضه پیشین و همچنین نافله
نماز دیگر را .

اما نوافل نماز شام هرگاه که سرخی بشود و آنرا تمام نکرده باشد مبدا

کند بنماز خفتن .

پنجم چون صبح برآمد نافله شب فایت شد ، الاّ دور رکعت صبح که شاید کردن . واگراز نمازشب چهار رکعت کرده باشد پس صبح برآید آنرا تمام کند مادام تا از فایت شدن فریضه نترسد . [۳۷] واگر کمتر از چهار رکعت کرده باشد و صبح برآید بفریضه مبدا کند ، و نافله شب راقضا باز کند .

ششم بهمه وقت نمازهای فریضه ازادا و قضا شاید کردن مادام تا نمازی حاضر تنگ در نیامده باشد . و نوافل بهمه وقت شاید کردن مادام تا وقت فریضه در نیامده باشد .

هفتم مکروه باشد ابتدای نوافل کردن بنزدیک برآمدن آفتاب ، و فروشدن آن ، و راست بایستادن آن در نیمروز ، و پس نماز صبح ، و نماز دیگر ، جز از نوافل مرتب ، و نوافلی که اورا سببی باشد .
هشتم فاضلترین درهمه نمازی آنست که آنرا باول وقت کنند ، الاّ آنرا که ما بیان کنیم در موضعش ان شاء الله .

نهم اگر نماز کرد بظن آنکه وقت درآمده بود پس غلط روشن شد نماز باسرگیرد الاّ که وقت درآمده باشد و هنوز تمام نکرده بود پس باسرنگیرد ، و در آن قوی دیگر هست .

مقدمه سوم: در قبله . و آن کعبه است باامکان و اگر نه جهت آن و اگر چه دور باشد . و گفته اند که کعبه قبله اهل [۳۸] مسجد است ، و مسجد قبله آنکس که در حرم نماز کند ، و حرم قبله اهل دنیا است . و در این قول ضعف است . و اگر در اندرون کعبه نماز کند ، روی با هرجانب که خواهد فرا کند . و اگر بر بام کعبه نماز کند در پیش خود از کعبه چیزی فرا گذارد و اگر خود اندکی بود . و گفته اند بقفا بافتد و باشارت هایت المعمور کند . و اهل عراق لمیمی روی هاسمت رکنی

کنند که با جانب ایشان بود . و اهل شرق مشرق را بردوش چپ گیرند ، و مغرب را بردوش راست گیرند ، و جدی را برپس دوش راست ، و آفتاب را بنزدیک زوال برابر کنار ابروی راست کنند که با جانب بینی است . و گفته اند که اهل شرق راست است اندک تیا سر کردن از سمت ایشان ، و آن مبنی است بر آنکه قبله آنکس که از حرم دور باشد حرم باشد .

و چون علم و ظن بجهت قبله حاصل نباشد نماز فریضه چهار جهت کند . و چون ضرورت بود تا وقت تنگ در آمده باشد فرا هر جهت که خواهد کند . و هر کس که بعد روی بقبله کردن ترك کند نماز باسر گیرد . و اگر آن از ظن یا از نسیان کرده باشد و خطاب داند هم باسر گیرد ، الا آنکه فرامیان مشرق و مغرب کرده باشد ، آنرا باسر نگیرد . و آنکس که بظن نماز [۳۹] فرا مشرق و مغرب کرده باشد وقت باقی باشد ، باسر گیرد . و اگر وقت باقی نباشد باسر نگیرد . و همچنین است حکم آنکس که پشت بر قبله نماز کند . و گفته اند که پشت بر قبله کننده نماز باسر گیرد و اگر چه وقت نمانده باشد .

و نماز فریضه بر چهار پای نتوان کرد باختیار . و در نافله رخصت است در سفرها هر جای که چهار پای رود .

مقدمه چهارم : در لباس نماز کننده . روا نبود نماز کردن در پوست حیوان سرده و اگر چه آنرا دباغت کرده باشند ، و نه در پوست آنچه گوشتش نخورند و اگر چه بشرع کشته باشند و دباغت کرده ، و نه در موی و پشم آن و اگر خود کلاه بود یا شلوار بند ، اما نه در نماز روا بود آنرا بکار داشتن .

و اگر آن از حیوانی باشد که گوشت او شاید خوردن بکار داشتن آن در نماز و جز آن جایز بود ، و اگر چه موی و پشم آن از سرده آن باز پریده باشند یا از آن برکنده باشند و موضع اتصال بشسته .

و نماز روا بود درخزخالص نه آمیخته باپشم خرگوش و روباه . و در نماز کردن در پوستین سنجاب دوقولست ، اظهر آنست که جایز باشد . و در نماز [۴۰] کردن در پوستین روباه و خرگوش دو روایت است ، مشهورتر آنست که روا نباشد . و مردان را روا نبود نماز کردن در جامه ابریشمین محض الا با ضرورت و در حال حرب . و زنان را بی ضرورت در جامه ابریشمین محض روا باشد ، یانه ، در آن دوقولست ، ظاهرتر آنست که روا بود . و در نماز کردن در کلاه ابریشمین ، و شلواریند ابریشمین ، تردد است ، اظهر آنست که جایز بود با کراهیت . و بر حریر بایستادن و نشستن روا باشد یانه ، در روایت آمده است که جایز باشد . و با کی نباشد نماز کردن در جامه ای که کنارهای آستین و دامن آنرا از ابریشمین باز نهاده باشند .

و روا نبود نماز کردن در جامه غصبی چون غصبیت معلوم بود ، و نه در آن چیز که پشت پای را باز پوشاند مادام تا او را ساق نباشد چون موزه . و سنت است نماز کردن در نعل عربی .

و مکروه بود نماز کردن در جامه های سیاه الا عمامه و موزه ، و هم مکروه بود نماز کردن در جامه ای که در زیر پوستین روباه و خرگوش پوشیده باشند یا بر بالای آن . و همچنین مکروه [۴۱] بود مردان را نماز کردن در یک جامه ، و اگر تنگ باشد چنانکه اندام باز نماید نماز مجزی نباشد .

و مکروه بود که مرد از ابر بالای پیرهن بپندد ، و جامه را در خود پیچد بصما . و او را هم مکروه بود نماز کردن با عمامه ای که او را دنبال بود ، و آنکه امامت کند بی ردا ، و آنکه آهنی ظاهر با خود دارد ، و آنکه در جامه ای نماز کند که صاحبش متهم باشد یا آنکه از نجاست احتراز نکند ، و همچنین در قبایی که بر و صورتها باشد ، یا با انگشتری که در آن صورت بود مکروه بود نماز کردن . و زنا را

مکروه بود نماز کردن در پای اورنجنی که آنرا آواز بود ، یاروی در بسته نماز کردن .
و مکروه بود مرد را دهن بر بستن در حال نماز . و گفته اند مکروه بود نماز کردن
در قبای بسته الا در حرب .
سه مسأله است :

اول در جامه بی که در آن درست بود نماز کردن دو چیز شرط است : پاکی
از نجاست ، و آنکه در ملک بود یا خداوندش اذن داده باشد از نماز کردن در آن .
دوم مرد را مجزی بود در نماز پیش و پس باز پوشانیدن ، و پوشانیدن آنچه
[۴۲] میان ناف و زانو بود فاضلتر باشد ، و همه تن باز پوشانیدن باردا تمام تر بود .
وزن نماز نکند الا در پیراهن و مقنعی که جمله تن او باز پوشاند الا روی و هردو
کف . و در باز پوشیدن هر دو قدم یعنی پشت پای تردد است ، شبه آنست که روا
باشد نپوشانیدن . و برستار و دخترک را کفایت بود تن باز پوشیدن ، و بآن سرباز
پوشیدن فاضلتر بود .

سوم روا بود که خود را در نماز باز پوشاند بهر آنچه عورت باز پوشاند ،
چون گیاه و برگ . و اگر چیزی نیابد که خود را بآن بپوشاند برهنه نماز کند بر پای
باشارت چون از بیننده ایمن باشد ، و اگر ایمن نباشد بنشسته نماز کند و برای رکوع
و سجود اشارت میکند .

مقدمه پنجم : در جای نماز کننده . در همه جای نماز شاید کردن چون ملک
بود یا خداوندش دستوری دهد . و نماز درست نبود در جایگاه غصبی چون
غصبیت داند .

و در آنکه زنان را و ابود نماز کردن با جانب مرد نماز کننده ، دو قولست : یکی
آنست که روا نبود ، اگر زن اقتدا کند بمرد و اگر تنها کند ، و اگر زن محرم بود
و اگر اجنبی . و قول دیگر آنست [۴۳] که روا بود بر کراهیت . اما اگر میمان

مردوزن مانعی باشد یازن ده گز یا زیادت از مرد دور باشد یادریس مرد بود اگر خود بقدر آن بود که موضع سجده وی برابر قدم مرد باشد نماز هر دو درست باشد .
و اگر هر دو در موضعی باشند که امکان از یکدیگر دور شدن نباشد اول مرد نماز کند پس زن .

و پاکی جای نماز شرط نباشد چون نجاست آن تعدی نکند ، و نه پاکی جای مساجد هفت گانه الا موضع پیشانی .

وسنت بود نماز فریضه در مسجد کردن الا در کعبه که مکروه است .
و نافله در منزل خود کند .

و مکروه بود نماز کردن در گرامه ، و در آب خانها ، و در خفتن گاه شتران ،
و در جای مورچه ، و در جای اسب و استر و خر ، و در میان رود خانها ، و در زمین
شورستان ، و بر برف چون پیشانی متمکن نشود در سجده ، و در میان گورها الا بامانعی ،
و در خانهای گبران ، و در آتش خانها ، و خمر خانها ، و در جاده راهها . و مکروه
بود نماز کردن و در پیش آتشی افروخته باشد ، یا مصحفی باز کرده ، یا دیواری
[۴۴] که با چاه بول باشد و از آن آب نجس می چکد . و پاکی نبود نماز کردن
در کلیسیایها ، و کنگشتها ، و جای خفتن گوسفندان . و گفته اند مکروه بود نماز
کردن و در برابر دری گشوده ، یا آدمی روی ها کننده باشد .

مقدمه ششم : در آنچه سجده بر آن کنند . روا نباشد سجده کردن بر آنچه
نه زمین باشد چون پوست و پشم ، و نه بر آنجا که بتغیر نام زمین از آن بیفتاده
باشد ، چون کانه . و روا باشد سجده کردن بر زمین ، و آنچه از آن بر روید که
بعادت نخورند . و در سجده کردن بکتان و پنبه دور وایت است ، مشهورتر آنست
که روا نبود الا با ضرورت . و بر چیزی از تن خود سجده نکند . پس اگر گرما و اورا
منع کند از آنکه بر زمین سجده کند بر جامه خود کند . و روا باشد سجده کردن

بربرف و قیر و جز آن چون زمین یا آنچه از آن برروید نیابد . و اگر هیچ نیابد سجده برکف کند . و سجده بر کاغذ کردن روا باشد ، لکن بر کاغذ نوشته مکروه بود . و در آنچه بر آن سجده کنند باید که دوش شرط باشد : یکی آنکه ملک باشد ، [۴۵] و دوم آنکه خالی بود از نجاست .

مقدمه هفتم : در بانگ نماز وقامت و نظر مؤذن ، و در آنچه برای آن بانگ نماز وقامت گویند ، و کیفیت بانگ نماز و لواحق آن .

امام مؤذن باید که عاقل و مسلمان بود ، و اگر بالغ نباشد شاید . پس کودک بانگ نماز شاید کرد ، و بنده نیز ، وزن بانگ نماز شاید کردن برای زنان خاص . و مستحب است که مؤذن عدل باشد ، و سخت آواز ، و شناسنده وقتهای نماز ، و طهارت کرده باشد ، و برجای بلند ایستاده باشد روی بقبله کرده ، و آواز بردارد ، وزن آواز نرم کند . و مکروه بود در بانگ نماز با جانب راست و چپ نگرستن .

و اگر بانگ نماز وقامت را بسهو بگذارد و نماز کند مدام تا بر کوع نشده باشد بانگ نماز وقامت بگوید و نماز با سر گیرد . و اگر از عمل بگذارد از نماز باز نگردد .

اما آنچه در آن بانگ نماز وقامت باید گفتن نمازهای پنج گانه است لا غیر از ادا و قضا . و آن سنت است مردان و زنان را اگر بتهنانه نماز کنند و اگر جماعت . و گفته اند که بانگ نماز واجب [۴۶] باشد در نماز جماعت . و نمازی که در آن قرائت بلند خوانند در آن بانگ نماز گفتن [وقامت با استحباب] مؤکد تر است ، و از آن مؤکد تر در نماز بامداد و شام است .

و آنکس که نمازهای پنج گانه قضا کند با اولین نماز بانگ نماز وقامت بگوید ، بعد از آن برای هر نمازی قامت می گوید . و اگر برای هر نمازی فریضه

بانگ نماز وقامت بگوید فاضلتر باشد . و روز آدینه میان نماز پیشین و دیگر جمع کنند بیک بانگ نماز و دو وقامت .

و اگر در مسجدی نماز بجماعت کرده باشند پس دیگران بنماز آیند بانگ نماز نگویند مادام تا صفها پراکنده نشده باشند . و اگر صفها پراکنده شده باشند ایشان بانگ نماز وقامت بگویند . و اگر یکی بانگ نماز بگوید بنیت آنکه نماز بتنها کند پس از آن خواهد که بجماعت کند سنت بود که آنرا باسر گیرد .

اما کیفیت بانگ نماز وقامت : برای هیچ نماز فریضه بانگ نماز نگویند الا بعد از درآمدن و قشش . و در نماز صبح رخصت است که از پیش صبح بگوید . لکن پس [٤٧] وقت درآمدن دیگر باره باسر گیرد .

و فصلهای آن بر مشهورترین روایت سی و پنج است : بانگ نماز هجده فصل ، وقامت هفده فصل . و همه فصلها دو دو باشند الا تکبیر در اول بانگ نماز که چهار بار است ، و « لا اله الا الله » در آخر وقامت که یکبار است . و ترتیب شرطست در صحت بانگ نماز وقامت . و در آن سنتها آنست که بر فصلهای آن وقف کند ، و بانگ نماز با هسته بگوید ، وقامت بشتاب ، و فاصله بکند میان بانگ نماز وقامت بدور کعت نماز ، یا بنشستن ، یا بیک سجده ، یا بگامی که فرمایش نهد ، یا بتسبیحی ، یا بخاموش بودن اندک زمانی ، الا نماز شام که [فاصله نشود] میان بانگ نماز وقامت [مگر بگامی که فرمایش نهد] یا زمانی خاموش بودن یا [تسبیحی] . و مکروه بود سخن گفتن در میان بانگ نماز وقامت ، و ترجیح کردن یعنی فصلهای تکبیر و شهادتین تکرار کردن بزیادت بر آنکه معین و مرتب است ، الا برای اعلام و آگاهی دادن . و هم مکروه بود « الصلوة خیر من النوم » گفتن .

اما لواحق سنت است که چون بانگ نماز از مؤذن بشنود آنرا مثل قول او باز گوید ، و آنچه مؤذن بگزارد او بگوید ، و سخن نگوید پس از آنکه « قد قامت الصلوة »

[۴۸] گفته باشند الاسخنی که بنماز تعلق دارد .

واینجا سه مسأله است :

مسأله اول: چون امام بانگ نماز را بشنید روا باشد که بآن کفایت کند در جماعت اگرچه مؤذن از جمله جماعت نباشد .

مسأله دوم: هر کس که در نماز حدث کند چون نماز را باسر گیرد قامت باسر نگیرد الا که سخن گفته باشد قامت نیز باسر گیرد .

مسأله سوم: هر کس که نماز کند در پس امامی که بوی اقتدا نکند باید که برای خود بانگ نماز وقامت بگوید . و اگر افزایت شدن نماز ترسد بر دو تکبیر و «قد قامت الصلوة» اقتصار کند .

اما مقاصد سه اند :

مقصد اول: در افعال نماز و آن واجب است و سنت . و واجبات نماز

هشت اند :

اول نیت است و نیت [رکن است] ^(۱) اگر چه بشرط مانده ترست ، باید که مقارن باشد . و در نیت از چهار چیز ناچار بود : قربت و تعیین و واجب یاسنت و ادا یا قضا . و در نماز نیت تقصیر و یا تمام کردن شرط نیست و اگر چه در موضعی نماز کند که معیر باشد در آنجا میان تقصیر و اتمام . و واجب است که نیت را حاضر کند در دل بنزدیک اول جزوی از تکبیر ، [۴۹] و آنکه بر حکم نیت باشد . دوم تکبیر ، و آن رکن است در نماز و برین صورت گوید : الله اکبر ، بترتیب . و بمعنی آن نماز منعقد نشود ، و نه با بگذاشتن آن و اگر خود یک حرف بود . و اگر گفتن آن دشوار بود تفسیر آن کفایت بود . و آموختن آن واجب بود بقدر امکان . و لال بقدر آنکه او را ممکن بود نطق زدن و دل را بآن باز بندد باشارت . و در تکبیر

۱- ترجمه اینجا کم دارد (متن ص ۵۳) .

قیام شرطست ، پس اگر آنرا نشسته بگوید کفایت نبود با قدرت . و نمازکننده متخیر بود در آنکه از تکبیرات هفت گانه هر کدام که خواهد بتکبیرة الاحرام معین کند . و در تکبیر سه چیز سنت است : آنکه آنرا بوزن « افعِل » بگوید بی مد ، و با آن دستها تا برابر روی بردارد ، و اگر امام باشد آنرا بمأمومان شنواند .^(۱)

سئوم قیام ، و آن رکن است با قدرت ، و اگر قیام دشخوار بود بر چیزی اعتماد کند ، و اگر در بعضی قیام عاجز شود آنچه تواند بکند ، و اگر باصلا عاجز باشد بنشسته نماز کند . و در حد آن دو قولست ، درست تر آنست که تمکین کوش دارد ، و اگر آنکه بنشسته نماز کند سبکی را در خود [. ه] بیابد برخیزد و نماز تمام کند ، و اگر از نشستن نیز عاجز آید برپهلوی افتاده نماز کند باشارت ، و اگر از آن نیز عاجز آید بر قفا افتاده نماز کند . و سنت است که آنکس که بنشسته نماز کند مربع بنشیند در حال قرائت ، و در حال رکوع هر دو پای را دوتا کند ، و گفته اند در حال تشهد بر سرون چپ نشیند .

چهارم قرائت و آن معین و واجبست بالحمد [و سورت در] هر نمازی دو گانه ، و در دو رکعت اولین از هر نمازی چهار گانه و سه گانه . و نماز درست نبود اگر بقصد بخواندن الحمد خلل در آورد ، و اگر خود بیک حرف بود و هم درست نباشد اگر خلل در آورد باعراب یا بترتیب آیتهای آن در [الحمد و سورت] یا خلل در آورد به « بسم الله الرحمن الرحیم » در اول الحمد و [سورت] و تفسیر الحمد خواندن کفایت نبود . و اگر وقت تنگ در آید آنچه از الحمد درست داند بخواند . و آموختن آن واجب بود بقدر امکان . و اگر از خواندن الحمد عاجز آید آنچه از جز آن میسر باشد بخواند . و اگر نداند تسبیح و تکبیر و تهلیل می کند بقدر زمان قرائت و لال زبان را بجنبانند بقرائت و دل را بر آن بیندد .

و در واجب شدن سورتی [۵۱] بالحمد در نمازهای فریضه با اختیار و فراخی وقت و امکان آموختن دو قولست، ظاهرتر آنست که واجب باشد خواندن و در نمازهای فریضه سورتی از عزایم نخواند، و نه سورتی که وقت فایت شود بخواندن آن. و نمازکننده برکعت سیوم و چهارم مخیر باشد در خواندن الحمد یا تسبیح کردن بعوض آن. و واجبست بلند خواندن در نماز بامداد، و دو رکعت اول شام و خفتن، و در باقی نرم خواندن. و کمتر نرم خواندن آنست که بخود شنواید. و زن در همه نمازها نرم خواند.

و سنت است که مرد «بسم الله الرحمن الرحيم» از اول الحمد و سورت بلند خواند در آنجا که نرم باید خواندن، و آنکه قرائت روشن و سبب خواند، و در نمازهای نافله پس از الحمد سورتی بخواند، و در نماز پیشین و دیگر و شام اقتصار کند بر سورت های کوتاه مفصل^(۱) و در نماز بامداد بر سورت های دراز مفصل^(۲) و در نماز خفتن بر سورت های میانه مفصل^(۳) و در نماز پیشین و دیگر در روز آدینه سورت جمعه و سورت منافقین خواند و اگر نماز پیشین را بجمعه کند هم سنت باشد در آن سورت [۵۲] جمعه و منافقین خواند بر قول ظاهرتر. و در نوافل روز نرم خواند، و در نوافل شب بلند. و مستحب است که امام در نمازی که در آن بلند خوانند قرائت بمأمومان شنواید چنانکه بغایت بلند نبود، و همچنین شهادتین را بایشان شنواید.

چهارمسأله:

مسأله اول: حرام بود «آمین» را در آخر الحمد گفتن و گفته اند مکرر بود.
دوم: «والضحی» و «الم نشرح» یک سورت اند، در قرائت، و همچنین

۱- کوتاه مفصل از سوره الضحی تا سوره ناس. ۲- دراز مفصل از سوره محمد (ص) تا سوره عم. ۳- میانه مفصل از سوره عم تا سوره الضحی (هاشماش اصل).

«سورت الفیل»^۱ و «لایلاف». و خلاف کرده اند که «بسم الله الرحمن الرحيم» میان هردو سورت بخوانند یا نه ، گفته اند نه ، و این شبهه است .
 سئوم: کفایت بود که بعوض الحمد در رکعت های آخرین چهار تسبیح بگوید برین صورت: «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر» و روایت کرده اند نه تسبیح بگوید ، و گفته اند : ده ، و گفته اند : دوازده ، و این با احتیاط تر است .
 چهارم : اگر در نماز نافله سورتی از عزایم بخواند سجده بکند چون بذکر سجده رسید ، پس برخیزد و تمام کند و بر رکوع شود و اگر سجده باخر سورت باشد برخیزد [۳۰] و «الحمد» بخواند سنت را تا از قرائت رکوع کرده باشد .
 پنجم رکوع . و آن در هر رکعتی یکبار واجبست ، الا در نماز کسوف و زلزل ، و رکن است در نماز .

و در رکوع پنج چیز واجب است :

اول دو تا شدن بقدر آنکه هردو پنجه بسر زانوان رسد ، و اگر عاجز آید بر آنچه ممکن باشد اقتصار کند ، و اگر نه اشارت کند .
 دوم ساکن بودن بقدر آنکه ذکر واجب بگوید .
 سئوم در آن یک تسبیح گفتن برین صورت «سبحان ربی العظیم» یا «سبحان الله» سه بار ، و با ضرورت یک تسبیح کوچک کفایت بود . و گفته اند : در رکوع ذکری کفایت بود ، هرچون که باشد ، و در سجود نیز .
 و چهارم سربار است کردن از آن .
 و پنجم ساکن بودن پس از سربار است کردن .

و در رکوع یازده چیز سنت است : آنکه پیش از بر رکوع شدن تکبیر یزند ، و یا آن دستها تا برابر روی بردارد ، و پس از دستها فرا گذاشتن بر رکوع شود ، و دستها بر سر زانو ها نهاند ، انگشتان گشاده ، و هر دو زانو را با پس گرداند ،

و پشت را راست دارد ، و گردن کشیده دارد ، و پیش از تسبیح دعا بخواند ، و تسبیح بزرگ سه بار یا زیادت [۴۰] باز گوید و پس از آنکه راست بایستاده باشد بگوید «سمع الله لمن حمده» و بعد از آن دعا بخواند . و مکروه بود که رکوع کند و دستها در زیر جامه باشند .

ششم سجود ، و در هر رکعتی دو سجده واجب اند ، و هر دو رکن اند در نماز . و در سجود هفت چیز واجبست :

اول سجده بر هفت اندام کردن : پیشانی و دو کف و دو زانو و دو انگشت سترگ پایها .

دوم پیشانی بر چیزی نهادن که سجده بر آن درست بود .

سوم آنکه جای سجده بلند نباشد بزاده یک خشت . و اگر دو تاشدن در سجده دشوار بود آنچه بر آن سجده کند بلند کند . و اگر بر پیشانی دمل باشد گوی را بکند تا آنچه بسلامت باشد بر زمین رسد . و اگر هم دشوار بود بر یکی از دوسوی پیشانی سجده کند . و اگر نتوان کرد بر زنج سجده کند . و اگر از همه عاجز آید اشارت کند .

چهارم ذکر در آن تسبیح چنانکه در رکوع بود برین صورت «سبحان ربی الاعلی» .

پنجم ساکن بیودن بقدر آنکه ذکر واجب بگوید .

و ششم سراز سجده باراست کردن .

و هفتم پس از سجده اول ساکن بودن . و سنتهای سجود هفده اند :

برای سجده اول تکبیر بنزد در آن حال که [۴۰] ایستاده باشد ، و چون تکبیر تمام گفته باشد بسجده شود ، و اول هر دو دست بر زمین نهد ، و جای سجودش با جای ایستادن یکسان باشد ، و بینی را بر زمین رساند ، و دعا بخواند و در دو سجده

بریک تسبیح بزیادت کند ، و چون سر از سجده اول باراست کند تکبیر بزند ، و چون بسجده دوم شود تکبیر بزند ، و چون سر باراست کند تکبیر بزند ، و در میان هر دو سجده دعا بخواند ، و نشستن بر سرون چپ ، و پس از آنکه سر از سجده دوم باراست کرده باشد ساکن بباشد و دعا بخواند ، و چون برخیزد با هر دو دست اعتماد کند ، و اول زانو ها بردارد . و مکرره بود میان دو سجده بر سر پاشنه هر دو پای نشستن .
 خفتم تشهد و آن واجبست در هر نمازی دو گانه یکبار و در تشهد پنج چیز واجب است : اول بنشستن بقدر تشهد ، دوم شهادتین خواندن و چهارم صلاة بر محمد و پنجم صلاة بر آل محمد . و کمتر تشهد اینست برین صورت « اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد » .
 و سنتهای [۵۶] تشهد آنست که بر سرون چپ نشیند ، و هر دو پای را بیرون کند ، پس پشت پای چپ را بر زمین نهد ، و پشت پای راست را بر شکم پای چپ نهد ، و زیادت آنکه واجبست بخواند از ثنای بر خدای ، و درود بر مصطفی ، علیه السلام ، و امام را سنت است تشهد را بمؤمنان شنواند .

هشتم سلام باز دادن و آن واجبست بر قول درست تر ، و برین صورت گوید : « السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ، السلام علیکم » و بهر کدام که مبدا کند دوم سنت باشد . و در سلام سنت است که آنگاه که تنها نماز کند یک سلام بر قبله دهد ، و بدن باله چشم اشارت کند ، و امام بجانب روی اشارت کند و مأوم سلام بردست راست دهد ، و اگر کسی بردست چپ نشسته باشد یک سلام بردست چپ دهد .

و سنتهای نماز پنج چیز است :

اول روی ها نماز کند بهفت تکبیر که از آن یکی واجبست ، و در میان آن سه دعا بخواند ، و برین ترتیب کند : سه تکبیر بزند ، و دعا بخواند ، پس دو تکبیر بزند و دعا بخواند ، پس دو تکبیر بزند و جهت وجهی ، بخواند .

دوم قنوت در هر رکعت دوم باشد پیش از رکوع ، [۵۷] الا در نماز آدینه که دو رکعت باشد که آن در رکعت اول بکند پیش از رکوع ، و در رکعت دوم نیز بکند پس از رکوع . و اگر قنوت را فراموش کند پس از رکوع بخواند .

و سئوم آنکه در حال ایستاده نظر بموضع سجده کند ، و در حال قنوت باندرون هردو کف ، و در حال رکوع بمیان هردو پای ، و در سجده بکناره پینی ، و در تشهد در کنار خود .

چهارم در حال ایستادن هردو دست برانها نهد برابر هردو زانوا ، و در حال قنوت برابر روی بدارد ، و در حال رکوع برزانوها نهد ، و در حال سجود برابر گوشها بنهد ، و در حال تشهد برانها نهد .

پنجم تعقیب یعنی دعوات خواندن در پس نماز ، و آنرا شماری نیست ، و کمترین تعقیب تسبیح زهرا است علیها السلام .

خاتمه هر آنچه طهارت را باطل کند نماز را قطع کند و اگر چه سهو بود ، و همچنین باز پس نگرستن ، و بدو حرف یا زیادت سخن گفتن بقصد ، و بقیقه خندیدن ، و فعلی بسیار کردن که نه از نماز باشد ، و گریستن برای کارهای دنیاوی ، این جمله هم نماز را ببرد . و در [۵۸] بنهادن دست راست بر چپ دوقولست اظهر آنست که نماز را باطل کند .

و نماز بریدن حرام بود الا اگر ضرر و زیانی رسد مانند ازدست بشدن کسی که بروی قرض دارد ، یا بر یافتادن طفل از بالا و گفته اند که خوردن و آشامیدن نماز را ببرد الا در نماز و تر آنکس را که عزم روزه کرده باشد و تشنه باشد . و اگر سوی بر میان سر بسته باشد با آن نماز روا باشد یانه ، در آن دوقولست ، شبهه آنست که مکروه بود .

ویازده چیز در نماز مکروه است : باچپ و راست نگرستن ، و دهن دره کردن ، و پشت برکشیدن ، و بازی کردن ، و باد در موضع سجده دمیدن ، و خیمو بیفکندن ، یا آنرا در دهن گرد کردن ، و انگشتان شکستن ، و بیک حرف اوه کردن ، و بول و غایط بازداشتن ، و موزه تنگ پوشیدن .

و در نماز روا بود که پس از عطسه آمدن حمد خدای گوید برای خود و برای دیگری ، و جواب سلام دیگری باز دهد و بگوید : سلام علیکم ، و نگوید : و علیکم السلام ، و در نماز دعا کند ، و از خدای مباحات در خواهد نه حرام ، **مقصد دوم :** در باقی نمازها ، و آن واجبست [۹۰] و سنت . و واجب چهار است : اول نماز جمعه و آن دو رکعت است که بآن هر دو نماز پیشین بیفتد . و وقتش از آنگاه باشد که زوال باشد تا آنگاه که سایه هر چیزی مثل او شود . و چون از آن وقت فایت شود بیفتد ، و پیشین گزارد . و اگر بهر دو خطبه در نرسد او را نماز کفایت بود و هم کفایت بود اگر خود با امام رکوع دریابد و اگر چه در رکعت دوم باشد . و اگر امام در رکوع باشد و مأسوم آنرا دریابد نماز جمعه دریافته باشد بر قول مشهورتر .

بعد از این نظر در شرطهای نماز ، و در آنکس که بروی واجب باشد ، و در لواحق و سنتهای آن بگوییم .

و شرطهای جمعه پنج اند :

شرط اول : سلطان عادل یا نایب وی .

شرط دوم : عدد و در کمتر آن دو روایت است ، مشهورتر آنست که بکمتر از پنج کس جائز نباشد که امام یکی از ایشان باشد .

شرط سئوم : دو خطبه خواندن . و در خطبه اول واجب باشد حمد و ثنای

خدا گفتن ، و وصیت کردن مردمانرا بتقوی ، و پرهیزگاری [۹۰] خدای ، و

خواندن سورتی از قرآن، و در خطبه دوم حمد خدا [او] صلاۀ دادن بر پیغمبر علیه السلام، و بر آتش، و پرائمۀ مسلمانان، و استغفار کردن برای مؤمنان، و مؤمنات، و هر دو خطبه را بر پیش نماز داشتن واجبست. و هم چنین واجبست که خطیب خطبه بایستاده خواند با قدرت. و میان دو خطبه فاصله کردن بنشستن واجبست یا نه، احتیاط تر آنست که واجبست.

و شرط نیست که در حال خطبه خواندن بر طهارت باشد. و هر دو خطبه پیش از زوال شاید خواندن یا نه، در آن دو روایت است، مشهور تر آنست که شاید خواندن.

و سنت هشت چیز است آنکه خطیب فصیح بود، و برنامه‌ها مقیم بود، و عمامه بر سر دارد، و پردی را بردا کند، و در حال خطبه کردن بر چیزی اعتماد کند و اول سلام کند، و پیش از خطبه بنشیند، پس برخیزد، و باواز بلند خطبه بخواند.

شرط چهارم آنست که این نماز بجماعت کنند که تنها درست نباشد. شرط پنجم آنست که میان دو جمعه باید [۶۱] که کمتر از سه میل نباشد. اما آنکه بر که واجب باشد، جمعه واجب بود بر هر مردی مکلف آزاد. واجب نبود بر بیمار و لنگ و کورو و پیر و مسافر. و اگر میان مکلف و میان جمعه زیادت از دوفرسنگ باشد از وی بیفتد. و اگر یکی از این گروه که گفتیم حاضر شوند بروی واجب باشد، الا بر کودک و دیوانه و زن، که بر ایشان بهیچوجه واجب نباشد.

اما لواحق هفت مسأله‌اند:

اول چون زوال آفتاب بیاید و مکلف حاضر بود سفر حرام باشد برای آنکه جمعه بروی واجب شد. و سفر مکروه بود پس از صبح.

دوم سنت باشد گوش فرا خطبه کردن . و گفته اند واجب بود . و همچنین خلافت که در آن حال که خطبه خوانند سخن گفتن حرام بود بانه .
سوم بانگ نماز دوم بدعت است . و گفته اند مکروه است .
چهارم روز آدینه حرام بود بیع کردن پس از آنکه بانگ نماز گفته باشد .
اما اگر بیع کنند درست بود و منعقد شود .

پنجم چون امام حاضر نباشد جماعت و خطبه خواندن [۶۲] ، منت بود نماز جمعه کردن ، و بعضی از فقها گفته اند که شاید کردن .
ششم چون امام اصل حاضر باشد جز از وی امامت نتوان کرد الا برای عذری چون بیماری .

هفتم اگر یکی با امام در رکعت اول برکوع شود و بسجده نتوان شدن از آشوب ، باید که در رکعت دوم با امام برکوع نشود . لکن چون امام بسجده شود او بسجده شود و بپردو سجده نیت رکعت اول کند و اگر بپردو سجده نیت رکعت دوم کند نماز باطل شود . و گفته اند : هر دو سجده را بیفکند ، و برای رکعت اول بسجده شود .

و سنتهای روز آدینه آنست که در آن روز بیست رکعت نماز سنت بکند : شش رکعت بنزدیک آنکه آفتاب فراخ برآمده باشد و شش رکعت چون آفتاب بالا شود و شش رکعت پیش از زوال و دو رکعت بنزدیک زوال . و سربتر اشد و ناخنها بچیند و موی بروت بگیرد و پیش از بانگ نماز بمسجد آید با هستگی و سکون ، و بوی خوش بر خود کرده باشد و جامه پاکیزه در پوشیده ، و چون روی بمسجد [۶۳] آورد دعا بخواند . و همچنین سنت است که در روز آدینه قرائت نماز پیشین بلند خواند اگر بجمعه کند و اگر نه ، و نماز در مسجد کند و اگر چه بجمعه نکنند . و اگر امام پسندیده نباشد سنت است که مأموم نماز پیشین

را مقدم دارد بر دو رکعت جمعه . و اگر با امام دو رکعت بکنند و چون امام سلام باز دهد تمام کند هم روا باشد .

و دوم نماز هر دو عید و آن واجب بود بجماعت چون شرطهایی حاصل باشند که در نماز جمعه یاد کردیم . و چون آن شرطها نباشند سنت باشد بجماعت و بینهها . و وقت این نماز از برآمدن آفتاب بود تا بزوال ، و اگر فایت شود قضای آن نباید کردن . و دو رکعت است ، در رکعت اول پنج تکبیر بگوید پس از خواندن « الحمد و سورت » ، و پیش از تکبیر رکوع بر قول مشهورتر ، و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید و در هر دو رکعت با هر تکبیری سنت بود دعا خواندن که معین است .

و در این نماز چند چیز سنت است : آنکه آنرا بصحرا [۶۴] کنند ، و سجده بر زمین کنند ، و مؤذنان سه بار بگویند : « الصلوة » ، و امام پای برهنه بیرون رود بآرام و سکون . و او در عید روزه گشادن پیش از بنماز شدن چیزی بخورد از حلاوی ، و در عید اضحی پس از آنکه از نماز باز گردد چیزی بخورد از آنچه بان قربان کرده باشد . و در رکعت اول « سبح اسم ربك الاعلى » بخواند با « الحمد » و در رکعت دوم « والشمس وضحیها » . و در عید فطر از پس نماز شام تکبیر می گویند تا پس از نماز عید ، چنانکه پس از چهار نماز تکبیر گویند : اول از نماز شام از شب عید ، و آخر آن نماز عید . و در عید اضحی از پس پانزده نماز تکبیر می گویند اگر بمنّا باشند ، و در شهرهای دیگر از پس ده نماز : اول آن پس از نماز پیشین از روز عید اضحی تا آنگاه که عدد تمام شود . و تکبیر عید فطر برین وجه گوید « الله اکبر ، الله اکبر ، الله اکبر ، لا اله الا الله ، والله اکبر ، والله الحمد ، الله اکبر ، علی ما هدانا » و تکبیر عید اضحی بگوید : الله اکبر ، الله اکبر ، لا اله الا الله ، [۶۵] والله اکبر ، الله اکبر علی ما هدانا ، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام .

و مکروه بود درین نماز با سلاح بیرون شدن الا باترس از دشمنی ، و آنکه نافله کنند پیش ازین نماز یا پس از آن ، الا بمسجد پیغمبر علیه السلام که پیش از بیرون شدن نافله شاید کردن .

و اینجا پنج مسأله است :

مسأله اول گفته اند : تکبیر زیاده واجب بود ، و شبه آنست که سنت بود . و همچنین است حکم در دعا از پس تکبیرها .

دوم چون عید روز آدینه اتفاق افتد آنکس که بنماز عید حاضر شود بخیر باشد در حاضر آمدن بنماز جمعه . و امام را سنت بود که در خطبه اعلام مردم کند که امروز هر کس که خواهد بجمعه نیز حاضر آید سنت را .

سوم هر دو خطبه پس از نماز عید خوانند ، و پیش از نماز بدعت بود ، و بشنیدن آن هر دو واجب نبود .

چهارم منبر را از جامع بصحرا نبرند بلکه منبری بسازند از گل . پنجم چون آفتاب بر آید سفر حرام شود تا نماز عید نکند ، و پیش از آفتاب بر آمدن مکروه بود .

و سوم [۶۶] نماز کسوف و نظر در سبب و کیفیت و حکمهای آن . اما سبب واجب شدن این نماز بگرفتن آفتاب یا ماه باشد ، یا زلزله ، و در روایتی هست که این نماز واجب بود برای خوفها که در آسمان پدید آیند چون بادی عظیم تاریک کننده ، و تاریکی سخت .

و وقت این نماز آنگاه باشد که قرص بگرفتن مبدأ کند تا آنگاه که بهر داشته شدن مبدأ کند . و اگر ندانست که قرص گرفته است تا وقت بگذشت و بعضی گرفته شده بود قضا واجب نباشد . اما اگر دانسته باشد و تقصیر کرده یا فراموش کرده باشد بقضا باز کند . و همچنین اگر قرص تمام گرفته باشد بهمه حال بقضا باز

کنند اگر دانسته باشد ، و اگر نه .

و کیفیت این آنست که تکبیر بزنند و «الحمد» بخواند با سورتی یا بعضی از سورت ، پس بر کوع شود . و چون از رکوع باراست باشد «الحمد» بخواند دوم بار و سورتی دیگر . و اگر در رکعت اول سورت تمام نخوانده باشد از آنجا که بگذاشته باشد بخواند و «الحمد» نخواند . و هر بار که سورت تمام نخوانده باشد «الحمد» نخواند . و چون تمام خوانده باشد «الحمد» با سر گیرد [۶۷] و سورتی بآن . و چون پنج رکوعها برین وجه تمام کرده باشد دو سجده بکند ، پس برخیزد بی تکبیر . و بر ترتیب گذشته قرائت بخواند ، و بر کوع می شود تا پنج بار . بعد از آن بسجود شود و دو سجده بکند ، و تشهد بخواند ، و سلام باز دهد .

و هفت چیز سنت است در این نماز آنکه بجماعت کنند و آنرا دراز کنند بقدر گرفته شدن قرص ، و اگر از آن فارغ شود و قرص هنوز برداشته نشده باشد با سر گیرد ، و آنکه در رکوع درنگ کند بقدر زمان قرائت ، و در آن سورت های دراز خواند با فراخی وقت ، و چون از هر کوعی سر برمی دارد تکبیر بگوید ، الا در رکوع پنجم و دهم که بگوید «سمع الله لمن حمده» ، و آنکه پنج قنوت بکند در آن .

و حکمهای این نماز دو مسأله است :

مسأله اول چون این نماز اتفاق افتد در وقت نمازی حاضره متخیر باشد در آنکه هر کدام که خواهد بکند بر قول درست تر ، الا اگر وقت نماز حاضر تنگ درآمده باشد ، پس حاضره را بگزارد با داء ، و این نماز را بقضا . اما اگر نماز حاضره نافله باشد نماز کسوف کردن اولیتر باشد ، و اگر چه وقت نافله بگذرد .

مسأله دوم [۶۸] این نماز شاید کردن بر چهارپای ، و پیاده رفتن ، و گفته اند نباید کردن الا از عذری ، و این شبهه است .

و چهارم نماز جنازه و نظر در آنکس که بروی نماز کنند ، و در نماز کنند ، و کیفیت این نماز ، و لواحق .

واجب باشد نماز کردن بر هر مسلمانی ، و بر آنکس که حکم اسلام دارد [از] اطفالی که بشش سال رسیده باشند ، و در آن نروماده و آزاد و بنده یکسان باشند . و سنت بود نماز کردن بر آنکس که بشش سال نرسیده باشد چون زنده بزاده باشد ، اما اگر از شکم بیفتد بروی نماز نکنند اگرچه روح دارد .

و هر مکلفی باین نماز قیام نماید بر سبیل فرض بر کفایت . و اولیتر کسی که نماز بر مرده کند آنکس باشد که بمیراث مرده گرفتن اولیتر بود . و شوهر بنماز کردن بر زن اولیتر بود از برادر . و ولی مرده درین نماز امامت نکند الا که درو شرطهای امامت بود ، و اگر نبود دیگری را در پیش دارد . و سنت باشد فرا پیش داشتن هاشمی درین نماز چون شرطهای امامت دارد . اگر امام اصل حاضر باشد او اولیتر بود بفرا پیش داشتن . و شاید که زن امامت زنان کند ، در میان ایشان [۶۹] بایستد و بیرون نیاید از صف . و اگر برهنه پیش نمازی برهنگان کند همچنین در میان صف بایستد . و آنکس که ولی مرده اورا دستوری ندهد امامت نتواند کرد درین نماز .

و کیفیت این نماز آنست که پنج تکبیر بزند ، و در میان آن چهار دعا بخواند ، و آن دعاها معین نیست . و فاضلتر آنست که در تکبیر اول شهادتین بخواند ، پس تکبیر دوم بزند و صلوة بر محمد و آل محمد علیهم السلام فرستد ، پس تکبیر سوم بزند و برای مؤمنان دعا کند ، پس تکبیر چهارم بگوید و برای مرده دعا کند ، و تکبیر پنجم بگوید و استغفار بکند و برگردد . و طهارت کردن درین نماز شرط نیست ، لکن با طهارت فاضلتر بود . و از جنازه دور نشود چندانکه از عادت بیرون باشد ، و بر مرده نماز نکنند الا پس از شستن و در کفن کردن او . و اگر مرده برهنه باشد او را در گور نهند ، و عورتش باز پوشانند ، پس بروی نماز کنند .

و درین نماز چند چیز سنت است : آنکه مرده چون مرد باشد امام بنزدیک میانش

بازایستد ، [۷۰] واگر زن باشد بنزدیک سینۀ وی ، واگر مرد و زن را حاضر کنند ، مرد را با جانب امام بنهند و زن را در پس مرد بنهند ، چنانکه سینۀ زن برابر میان مرد باشد ، واگر طفل باشد او را در پس زن نهند . وآنکه مأموم در پس امام بایستد اگر خود یکی بود . وآنکه نماز کننده با طهارت بر مرده نماز کند پای برهنه ، و هر دو دست برمی دارد با هر تکبیری ، و در تکبیر چهارم برای مرده دعای نیک کند اگر مؤمن باشد ، و بروی دعا کند اگر منافق بود ، واگر مرده مستضعف باشد برای او دعای مستضعفان بخواند ، واگر مذهبش نداند در دعا یاد کند که «اللهم احشره مع من يتولا» یعنی : ای خدا او را حشر کن بادوستان او . واگر طفل باشد بخواند : «اللهم اجعله لنا ولا بویه فرطاً» یعنی : ای خدای او را پیش رو کن ما را و مادر و پدرش را . وآنکه امام بجای خود باشد تاجنازه بگیرند . وآنکه این نماز درجایی کنند که آنجا عادت کرده باشند . و مسکروه بود بریک جنازه دوبار نماز کردن ، یعنی یک کس را مسکروه بود .

و حکمهای این نماز چهار است :

اول آنکس که بعضی تکبیرهای این نماز دریابد آنرا با امام بجای [۷۱] آورد ، و آنچه مانده باشد تمام کند پس از آنکه امام فارغ شده باشد ، واگر چه جنازه را برداشته باشند . واگر خود برگور رسد .
دوم اگر بر مرده نماز نکرده باشند برگورش نماز کنند یک شبانه روز لا غیر .
سئوم روا باشد که این نماز بهمه وقتی کنند الا آنگاه که وقت فريضه حاضر تنگ در آمده باشد .

چهارم اگر نماز جنازه کند و هنوز تمام نکرده باشد دیگری را حاضر کردند ، امام میخیر باشد اگر بخواهد بر جنازه اول نماز تمام کند ، و پس از آن بر جنازه دوم ،

و اگر خواهد نماز باطل کند و بر هر دو یک نماز باسر گیرد.

اما نمازهای سنت بسیار است، و آنچه مهم است ما یاد کنیم.

از آن جمله نماز استسقا است یعنی باران خواستن، و آن سنت است بنزدیک بی‌آبی و خشک سالی. و کیفیت این نماز چون کیفیت نماز عید است، الا آنست که درین نماز قنوت بخواند بدرخواستن رحمت از خدای و بسیار کردن آنها، و فاضلتر آن باشد که دعاها را بخواند که روایت کرده‌اند.

و از سنتهای این نماز آنست که مردم [۷۲] سه روز روزه دارند، و روز سوم بیرون روند، و باید که آن روز دوشنبه باشد یا آدینه، و مردم بصحرا روند با این پای برهنگان بستن و آهستگی، و پیران و طفلان و پیرزنان را از مسلمانان خاص با خود بیرون برند، و طفلان را از مادران جدا کنند، و آنکه این نماز بجماعت کنند، و امام ردا را بازگرداند، و روی بقبله کند، و باواز بلند صد بار تکبیر بگوید، پس روی باجانب راست کند و صد بار «سبحان الله» بگوید، پس روی باجانب چپ کند و صد بار «لا اله الا الله» بگوید، پس روی با مردم کند و صد بار «الحمد لله» بگوید، و مردم در همه تابع وی باشند و می‌گویند، و بعد از نماز خطبه بخواند، و در دعا مبالغت وجهد کند، و آنکه اگر مستجاب نشود بیرون رفتن برای نماز مکرر میکنند تا رحمت بایشان رسد.

و از نمازهای سنت نافله ماه رمضان است، و مشهورترین روایات آنست که در رمضان هزار رکعت نماز نافله بگزارند، زیادت بر نوافل مرتب، در هر شبی بیست رکعت: پس از نماز شام هشت رکعت، و پس از نماز خفتن دوازده رکعت، و در دهه واپسین در هر [۷۳] شبی سی رکعت، و در شبهای افراد در هر شبی صد رکعت زیادت بر آنکه معین شد، و در روایتی آمده است که برصد اختصار کند در هر شبی از افراد، و در روزهای آدینه چهل رکعت نماز بکند بر

ترتیب نماز علی و جعفر و فاطمه علیهم السلام، و در آدینه آخرین بیست رکعت نماز بکند بر ترتیب نماز علی علیه السلام، و در شبانگاه آن روز بیست رکعت نماز بکند بر ترتیب نماز فاطمه علیها السلام.

واز نمازهای سنت نماز شب عید است، و آن دو رکعت است: اوّل یکبار «الحمد» و هزار بار «قل هو الله» بخواند، و در رکعت دوم یکبار «الحمد» و یکبار «قل هو الله».

واز سنت نماز روز غدیر پیش از زوال پنجم ساعت.

و از آن جمله نماز شب نیمه شعبان و آن چهار رکعت است.

و از آن جمله نماز شب سبعت، و کیفیت این نمازها و آنچه در آن خوانند از دعاها و آنچه پس از آن خوانند در کتابهای عبادات است، و همچنین دیگر نمازهای سنت که از آنجا طلبند.

مقصد سوم: در توابع نماز و آن پنج است:

اوّل در خللی که در نماز افتد یا از عمد بود یا از سهو یا از شک.

اما عمد، هر کس [۷۴] که بعمد واجبی را از واجبات نماز بگذارد و بآن خلل در آورد نمازش را باطل کند. اگر آن واجب شرط نماز یا جزءش یا کیفیتش باشد، و اگرچه بآن جاهل بوده باشد، الاً بلند خواندن و نرم خواندن، نه بجای خود که جهل در آن هر دو معذور است. و همچنین نماز باطل باشد اگر چیزی بکند که ترکش واجب بود، و همچنین نماز باطل بود در جامه غصبی، و جایگاه غصبی، و سجده کردن بر جایگاه نجس چون غصبیت و نجاست دانسته باشد.

اما اگر آن هر دو ندانسته باشد نماز درست بود.

اما سهو اگر از رکنی سهو کند و محل آن رکن باقی باشد آنرا بکند،



اگر در رکنی دیگر رفته باشد نماز با سر گیرد ، مانند آنکه قیام را بگذاشت تا نیت کرد ، یا بنیت خلل کرد ، یا تکبیرة الافتتاح بزد یا بتکبیرة الافتتاح خلل کرد ، یا بقرائت مشغول شد ، یا رکوع بگذاشت ، یا بسجود شد ، یا بدوسجده خلل کرد ، یا برکوع شد . و گفته اند که اگر در دو رکعت آخرین باشد از نماز چهار گانه و برکوع یا بدوسجده خلل کند تا آنگاه که برکنی دیگر شد آن زیادت را بیفکند و فایت شده را بکند . [۷۵] و اگر یک رکوع یا دوسجده بیفزاید بعد یا سهو نماز با سر گیرد . و اگر از عدد نماز چیزی کم کند پس با یادش آید آنرا تمام کند و اگر چه سخن گفته باشد . بر قول مشهورتر ، اگر پشت بر قبله کند نماز با سر گیرد .

و اگر سهو نه از رکن بود بر سه قسمت است : اوّل آنست که تدارك آن کردن بواجب نکنند ، و دوم آنست که با آن تدارك اقتصار کنند ، و سوم آنست که تدارك آن بکنند با دوسجده سهو .

اما اوّل که تدارك آن بواجب نکنند سیزده جایگاه است : هر کس که قرائت فراموش کند ، یا بلند خواندن یا نرم خواندن ، یا تسبیح رکوع ، یا ساکن بیودن در رکوع ، یا سر با راست کردن از آن ، یا ساکن بیودن پس از سر با راست کردن از آن ، یا تسبیح سجود ، یا سجده بر هفت اندام کردن ، یا ساکن بیودن در سجود ، یا سر از سجده با راست کردن ، یا ساکن بیودن پس از آنکه سر از سجده اوّل با راست کند ، یا ساکن بیودن در تشهد .

و دوم که تدارك آن بکنند در چهار جایگاه است : هر کس که سورت میخواند یا یادش آمد که « الحمد » نخواند باید که « الحمد » بخواند [۷۶] و آن سورت یا جزآن با سر گیرد ، و هر کس که پیش از بسجده شدن با یادش آید که او رکوع نکرد برخیزد و رکوع بکند ، و هر کس که سجود

یا تشهد بگذارد و پیش از رکوع یادش آید با جای نشیند و تدارك بکند ، و هر کس که پس از سلام دادن با یادش آید که او صلاة بر محمد و آل محمد علیهم السلام نفرستاد آن هر دورا قضا کند .

و سئوم که تدارك آن باید کردن با دو سجده سهو، هر کس که پس از رکوع یاد کند که تشهد نخواند یا یک سجده بگذاشت باید که پس از سلام باز دادن بقضا باز کند و دو سجده سهو بکند .

اما شک ، هر کس که شک کند در عدد نماز دو گانه یا سه گانه آنرا با سر گیرد، و همچنین هر که نداند که چند رکعت نماز کرده است یا دو رکعت اول از نماز چهار گانه با سلامت نبود با سر گیرد، و اگر شک کند در فعلی از افعال نماز اگر در موضعش بود بکند و نماز تمام کند، و اگر پس از آن با یادش آید که آنرا خود کرده بود نماز با سر گیرد اگر فعل رکن باشد، و اگر رکن نبود با سر نگیرد، و گفته اند: اگر در رکوع شک کرد پس بر رکوع شد و در آن حال یاد آورد که رکوع کرده بود [۷۷] خود را فرا گذارد و سر باراست نکند . و بعضی فقها آنرا بدو رکعت آخرین خاص میکنند که اگر در دو رکعت آخرین باشد نماز درست باشد . و شبه آنست که بهمه حالی باطل بود و اگر چه سر از رکوع برندارد . اما اگر شک پس از آن باشد که نقل کرده باشد، از آن باید که در نماز بگذرد اگر آن فعل مشکوک فیه رکن بود و اگر جز رکن .

و اگر در دو رکعت اولین از نماز چهار گانه یقین باشد لکن در زیادت شک کند اگر ظنش غالب باشد بنا بر آن نهد، و اگر ظن و شک متساوی باشند آنرا چهار صورت باشد: یا شک کند میان دو رکعت و سه ، یا میان سه رکعت و چهار، یا میان دو رکعت و چهار، یا میان دو رکعت و سه و چهار . در اول نماز را تمام کند بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط بکند بنشسته یا رکعتی بر پای بر

روایتی . و در دوم یعنی آنجا که شک کند میان سه رکعت و چهار همان کند که در اول . و در سوم یعنی آنجا که شک کند میان دو رکعت و چهار ، دو رکعت نماز برپای بکند . و در چهارم یعنی آنجا که شک کند میان دو رکعت و سه و چهار دو رکعت برپای بکند و دو رکعت بنشسته . [۷۸] و این همه پس از سلام باز دادن بکند .

و سهو نباشد بر آنکس که بیهوش بسیار باشد ، و نه بر آنکس که سهو در سهو کند ، و نه بر مأوم ، و نه بر امام چون مأوم بر وی نگاه دارد . و اگر در نافله سهو کند مخیر باشد در آنکه اگر خواهد بنانهد بر زیادت یا بر نقصان و با سر نگیرد . و سجده سهو واجب باشد بر آنکس که بسهو سخن گوید در نماز ، و بر آنکس که شک کند میان چهار و پنج ، و بر آنکه سلام باز دهد پیش از آنکه رکعتهای نماز تمام کرده باشد ، و گفته اند دو سجده سهو هم واجب باشد برای هر زیادت و نقصانی که نه رکن باشد ، و آنجا نیز که بر باید خاستن بنشیند یا نباید نشستن برخیزد . و آن دو سجده سهو را پس از سلام باز دادن کند بر قول مشهورتر ، و از پس آن تشهدی سبک بخواند ، و سلام باز دهد و در آن هر دو سجده ذکر واجب نباشد . و در روایت حلبی آمده است که جعفر صادق علیه السلام یک بار در دو سجده سهو میگفت : «بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد» و باری دیگر از وی شنید که میگفت : «بسم الله وبالله والصلم علیک ایها النبی ورحمة الله و برکاته» . و حق آنست که امام معصوم را [۷۹] بردارند از آنکه در عبادت سهو کند .

دوم در قضای نماز . هر کس که نماز را بگذارد ، بسهو یا بقصد یا از وی فوت شود بخفتن یا مستی ، و بالغ و عاقل و مسلمان باشد ؛ او را واجب بود که قضا باز کند ، الا آنچه پیش از این گفتیم که نباید کردن . و اگر کسی

بیهوش شود چنانکه وقت نماز بتمامت در آن بگذرد آن نماز را قضا نکند، الا اگر باهوش آید و از وقت چندان مانده باشد که طهارت باز کند و نماز بگزارد، پس قضا واجب بود و اگر خود وقت بقدر یک رکعت مانده باشد. و اگر نماز فایت شده باشد برای آنکه چیزی نیافته باشد که بآن طهارت کند در قضا کردن آن تردد است، احتیاط آنست که قضا باز کند.

و نمازهای گذشته، و نمازهای حاضر، بترتیب باید کرد، یعنی اول پیشین بکند، پس دیگر، پس شام، پس خفتن، پس بامداد. و هر کس را که یک نماز فوت شده باید اول آن بگزارد، و بعد از آن نماز حاضر. و اگر نمازهای بسیار از وی فوت شده باشد آنرا بر نماز حاضر مقدم و مرتب داشتن واجب بود یا نه در آن تردد است، شبهه آنست که سنت باشد باول قضا کردن و بعد از آن نماز [۸۰.] حاضر گزاردن.

و اگر نمازی فریضه از وی فوت شده باشد و وقت نماز حاضر در آمد باید که آن فایت شده را بکند پس حاضر را. و اگر نماز حاضر را برفایت شده در پیش دارد با آنکه وقت مانده باشد، آنرا باطل کند و فایت شده را بکند، بعد از آن حاضر را باسر گیرد. اما اگر بسهو کرده باشد باسر نگیرد، بلکه نماز فوت شده را پس از آن بکند. و اگر بنماز حاضر مشغول باشد با یادش آید که او را نمازی فریضه فوت شده است نیت را با آن فایت شده گرداند مادام تا وقت باقی باشد، و نقل کردن نیت ممکن باشد.

و اگر نماز نافله کند و با یادش آید که نمازی فریضه بروی است نافله را باطل کند، و فریضه بگزارد. و هر نمازی که در سفر فوت شده باشد تقصیر قضا کند و اگر چه در حضر کند. و نمازی که در حضر فوت شده باشد بتمام قضا کند و اگر چه در سفر کند. و آنکس که مرتد و از دین برگشته باشد، و

بعد از آن با اسلام گردد نمازی که در زمان مرتدی از وی گذشته باشد بقضا باز کند.

و هر کس که یک نماز از جمله پنج نماز از وی فوت شده باشد و معین نداند که کدامست، باید که سه نماز را [۸۱] قضا باز کند: بامداد و شام و یکی چهار گانه. و اگر چندان نماز از وی فایت شده باشد که عدد آن نداند قضا میکند تا ظن وی غالب شود که تمام کرد. و سنت باشد که نوافل معین را قضا باز کند. و اگر نوافل از بیماری فوت شده باشد قضای آن مؤکد نباشد. و سنت است که بعوض هر دو رکعت مدی از طعام بصدقه دهد، و اگر تمکین ندارد از نوافل یک روزه مدی بدهد.

سوم در جماعت: در نماز جماعت کردن. و نظر در سه چیز است:

اول جماعت کردن مستحب است در نمازهای فریضه و خاصه در نمازهای پنج گانه. و جماعت واجب نباشد الا در نماز جمعه و هردو عید، چون شرطها حاصل باشد. و در هیچ نماز سنت جماعت نکند الا آنجا که گفتیم چون نماز استسقا و مانند آن. و مأموم چون برسد و امام در حال رکوع باشد هم رکعت دریافت باشد، و درین قول تردد است. و جماعت منعقد شود اگر خود دو کس باشند یکی امام و یکی مأموم. و جماعت درست نباشد اگر چیزی در پیش مأموم باشد که امام را [۸۲] نتوان دید چون ستون و دیوار و مانند آن. اما اگر صفی در پیش باشد که امام را ببیند و صف دیگر آن صف را ببیند نمازشان درست باشد اگرچه امام را نبیند. و همچنین جماعت درست نباشد اگر در میان صفها مانعی باشد. اما در زن مانع روا باشد.

و روا نباشد که بر موضعی بلند باشد چون دکانه بلند یا بام و مثل آن، بر روایت عمار. و روا باشد که امام بر بالا بود و مأموم نیز چون بر زمینی بر نشیب نماز

کند و اگر مأوم بر بالاتر از امام باشد نماز درست باشد. و مأوم از امام دور نشود چنانکه از عادت بیرون بود الا که صفها درهم پیوسته باشد. و مکروه بود قرائت خواندن در پس امام در نمازها که در آن نرم خوانند بر قول مشهورتر. و همچنین مکروه بود در نمازها که در آن بلند خوانند و قرائت امام شنود و اگر خود نرم نرم شنود، اما اگر نشنود جایز بود خواندن. و متابعت کردن امام واجب باشد، پس اگر مأوم پیش از امام سر از رکوع یا از سجود بردارد بنسیان، باید که باز گردد و آنرا با امام باسر گیرد، و اگر بعد سر بردارد باز نگردد. [۸۳] و مأوم در پیش امام نایستد. و مأوم باید که نیت اقتدا بکند. و اگر دوشخص نماز کردند، و هریک از ایشان گوید که من مأوم بودم هر دو باید که نماز باسر گیرند، اما اگر هریک گوید که من امام بودم باسر نگیرند.

و در جماعت شرط نیست که فریضه امام و مأوم با یکدیگر یکسان باشند، و آنکه نماز فریضه کند او را شاید اقتدا کردن بامامی که نماز فریضه کند یا متنفّل باشد، و آنکس که متنفّل باشد شاید که اقتدا کند بآنکس که متنفّل باشد، و بآنکس نیز که فریضه کند. و در دو چیز سنت است: آنکه اگر مأوم یکی باشد از دست راست امام بایستد، و اگر جمعی باشند در پس او بایستند. و اگر امام و مأومان برهنه باشند امام در پیش بایستد، بلکه در میان ایشان بنشیند و هر دو زانو بیرون کند، و ایشان نیز برهنه نماز کنند. و اگر زن امامت زنان کند همه با او در یک صف بایستند. و اگر مرد زنان را امامت کند باید که زنان در پس او بایستند، و اگر خود یکی زن بود.

و سنت است که آنکس که بتنها نماز کرده باشد چون جماعت را بیابد نماز باسر گیرد بنیت سنت اگر امام باشد، و اگر مأوم. [۸۴] و آنکه اهل فضل در صف اول باشند، و آنکه مأوم تسبیح می کند تا امام برکوع شود و آنکه

چون «قد قامت الصلوة» بگویند برخیزد. و مکروه بود که مأوم بتنها بایستد الا باعذری، و آنکه پس از آنکه قامت گفته باشند نماز نافله کند.

دوم باید که امام عاقل و مؤمن و عدل و پاک زاده باشد، و هم بالغ باشد بر قول ظاهرتر، و روا نباشد که نشسته پیش نمازی ایستادگان کند، و نه امی خوانند گانرا، و نه آنکس که زیانش را آفتی رسیده بود آنانرا که بزبان باسلامت باشند، و نه زن مردرا، و نه خشی را.

و خداوند مسجد و منزل و خداوند امیری اولیتر بامامت کردن از دیگری چون شرطهای امامت دارد، و همچنین هاشمی اولیتر بامامت کردن از دیگری چون شرطهای آن در وی حاصل باشد. و چون جمعی بامامت بایکدیگر خلاف کنند آنکس امامت کند که مأومان وی را اختیار کنند، و اگر میان مأومان خلاف پدید آید آنرا که بقرائت بهتر باشد فرایش دارند، پس اگر در قرائت یکسان باشند فقیه تر ایشان فرایش دارند، و اگر در فقه نیز یکسان باشند آنرا که هجرت قدیم تر باشد فرایش دارند، و اگر در هجرت نیز متساوی باشند آنرا که بسال زیاده باشد [۸۵] فرایش دارند، و اگر در سال نیز یکسان باشند آنرا که به روی نیکوتر باشد فرایش دارند.

و امام راست است که شهادتین بمأومان شنواند. و اگر امام در نماز حدث کند کسی را در پیش دارند که نیابت وی کند و آن نماز که مانده باشد با وی تمام کنند. و همچنین اگر امام بمیرد یا او را غشی رسد کسی را در پیش دارند که نماز بایشان تمام کند. و مکروه بود که حاضر اقتدا کند بمسافر، و آنکس که طهارت باب کرده باشد اقتدا کند با آنکس که تیمم کرده باشد. و هم مکروه بود که نایبی امامت کند که مأومان ببعضی از رکعتهای نماز بروی سبق برده باشند. و سپس و کل وحد بزه پس از توبه و ختنه ناکرده و آنکس که مأومان او را

نخواهند و اعرابی یعنی بادیه نشین، [به] مهاجران، این شش کس را مکروه است امامت کردن.

وحکمهای جماعت نه مسأله است :

مسأله اول اگر فسق امام، یا حدث او، یا کفراو، معلوم شود بعد از نماز، باسر نباید گرفتن آن نماز. و اگر یکی از آن جمله دانسته باشد نماز باسر گیرد.

[۸۶] دوم چون در مسجد رفت و می ترسد که اگر بصف رسد رکوع فایت شود، روا باشد که برکوع می رود تا بصف رسد.

سئوم چون امام در محرابی اندرونی باشد، نماز آنکس درست نباشد که با جانب راست و چپ محراب باشد در صف اول و امام را نبیند.

چهارم چون در نافله شروع کرد پس امام نماز را بیست، باید که نافله را ببرد، اگر ترسد که نماز فوت شود. اگر فریضه کند باید که مأوم نیت را نقل کند با سنت و بر دو رکعت اقتصار کند. و اگر امام اصل باشد مأوم نماز را ببرد و با امام باسر گیرد. و اگر از جمله آنها نباشد که بوی اقتدا کنند هم بر حال خود می باشد.

پنجم آنچه مأوم آنرا دریابد از نماز امام اول نماز او باشد، و چون امام سلام باز دهد مأوم آنچه مانده باشد تمام کند.

ششم چون مأوم بنماز رسد، پس از آنکه سر از رکوع باراست کرده باشد، باید تکبیر بزند و با امام بسجده شود سنت را. و چون امام سلام باز دهد، مأوم برخیزد و نیت و تکبیر الاحرام بکند و نماز بگذارد، و همان کند که بگفتیم اگر امام [۸۷] پس از سجود دریابد.

هفتم روا باشد که مأوم پیش از امام سلام باز دهد از عذری تا بنیت انفراد. هشتم زنان در جماعت از پس مردان بایستند. پس اگر مردان دیگر

حاضر آیند زنانرا واجب باشد که باپس روند تا مردان بایستند اگر در پیش زنان جای ایستادن نباشد.

نهم چون امام کسی را بنیابت در پیش دارد که مأمومان بنماز بروی سابق باشند باید که چون نماز مأمومان باخر رسد او اشارتی بکند تا مأمومان سلام باز دهند و بعد از آن او نماز خود تمام کند.

خاتمه : سنت است که مسجدها بی سقف باشد، و آنکه مستراح بر در مسجد باشد و مناره بادیوارش پیوسته باشد، و آنکه در مسجد روند پای راست در پیش نهند، و چون بیرون آیند پای چپ فرایش نهند، و بوقت در مسجد رفتن نعلش را احتیاط کند، تا از نجاست خالی باشد، و در حال مسجد رفتن و بیرون آمدن دعا بخواند. و همچنین سنت بود بر رفتن مسجدها و در آنجا چراغ باز گرفتن، و آنچه از آن ویران شده باشد عمارت کردن. و روا بود که مسجد خراب شده باشد خاص بشکافد و آلتش را در مسجدی [۸۸] دیگر بکار دارند.

و حرام بود آراستن مسجدها، و بنقش کردن آن بصورتها، و چیزی یا راه یا با ملک گرفتن، و اگر بگرفته باشد باید که باز گذارد. و همچنین حرام بود نجاست در مسجد بردن یا در آنجا بشستن، و سنگ ریزها را از آنجا بیرون بردن، و اگر بیرون برند لازم بود با آنجا بردن.

و مکروه بود که مسجدها بلند کنند، و آنکه کنگرها بر نهند، و آنکه محرابهای آن در اندرون دیوار کنند و آنرا براه گذر کنند، و در آنجا بیع و شری کنند. و هم مکروه بود که دیوانگان را در مسجد گذارند، و در آنجا حکم قضا، و چیزی گم شده را در آنجا تعریف کنند، و در آنجا حادها زنند، و در آنجا شعر خوانند، و پیشها کنند چون درزی و مانند آن، یا در آنجا روند در آن حال که بوی سیر یا پیاز از دهن آید یا عورت ظاهر کنند در آنجا، یا خیار افکنند در آنجا، و اگر بیفکنند باید که بخاک باز پوشانند.

چهارم در نماز خوف. و آن را تقصیر کنند، یعنی نماز چهار گانه در آن [۸۹] با دو رکعت آید، در حضر و سفر، اگر بجماعت کنند و اگر بتنها. این نماز را بجماعت کنند و دشمن در جهت قبله نباشد، و ایمن نباشند از ناگاه آمدن دشمن، و امکان آن دارد که اشکر اسلام بدو گروه شوند، و بعضی در برابر دشمن بایستند، و دیگران با امام نماز کنند، روا بود که این نماز را برترتیب نماز ذات الرقاع کنند.

و در کیفیت این نماز دو روایت است، مشهورتر روایت حلبی است از جعفر صادق علیه السلام که فرمود که: امام با گروه اول رکعتی بکند، و در رکعت دوم برخیزد و قرائت را دراز میخواند تا ایشان نماز خود تمام کنند و سلام باز دهند، پس دیگران بیایند و تکبیرة الاحرام بزنند و امام رکعت دوم با ایشان بکند، پس بنشینند و تشهد دراز بخواند تا مأمومان نماز را تمام کنند، پس سلام باز دهند با ایشان. و در نماز شام با گروه اول رکعتی بکند، و در رکعت دوم بایستد و قرائت دراز کند تا ایشان نماز تمام کنند، [۹۰] پس گروه دیگر بیایند، و امام با ایشان دو رکعت نماز بکند، و از پس رکعت سئوم بنشینند و تشهد دراز کند تا گروه دوم نماز تمام کنند پس با ایشان سلام باز دهد. و در نماز خوف سلاح برگرفتن واجب باشد یا نه، در آن تردد است، شبه آنست که واجب باشد برگرفتن مادام تا از یکی واجبات فریضه باز ندارد.

و اینجا سه مسأله است:

مسأله اول چون حال بان رسد که بایکدیگر شمشیر زنند باید که نماز کنند بقدر امکان اگر ایستاده باشد، و اگر پیاده رود، و اگر بر چهار پای باشد سجده بر پیش زین کند، و اگر میسر نشود باشارت نماز کنند، و بقدر آنکه امکان دارد روی قبله می کند، و اگر نتواند بیک تکبیرة الاحرام روی قبله کند،

و اگر تمکین نیز ندارد که نماز را با اشاره کند بر دو تکبیر اقتصار کند ، اگر نماز دو گانه باشد ، و اگر سه گانه باشد بر سه تکبیر ، بعوض هر رکعتی یک تسبیح برین صورت بگوید : « سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر » و آن مجزی بود از رکوع و سجود .

مسأله دوم هر سبب خوف که حاصل آید با وجود آن روا [۹۱] باشد که در نماز تقصیر کند ، و اگر کار بر وی دشوار شود و تنگ گردد بشارت نماز کند ، و اگر بشارت ترسد بر تسبیح که گفتیم اقتصار کند ، و اگر خود خوف و ترس از دزد باشد یا از ددان .

مسأله سوم آنکس که در وحل افتاده باشد ، یا غرقه شده ، نماز کنند بقدر امکان بشارت ، و هیچیک از ایشان در عدد نماز تقصیر نکند الا در سفر یا از خوف .

پنجم در نماز مسافر و نظر در شرطها و در تقصیر کردن . اما شرطهای نماز مسافر پنج اند :

شرط اول مسافت و آن بیست و چهار میل است . و یک میل چهار هزار ارش باشد چنانکه معروفست در میان مردم ، یا قدر آنکه چشم بآن رسد از زمین . پس مسافتی هشت فرسنگ باشد . و اگر قصد چهار فرسنگ کند و خواهد که هم در روز باز گردد باید که تقصیر کند . و لابد باشد که مسافت مقصود باشد ، پس اگر کم از مسافتی را قصد کند ، و پس از آن مثل آن قصد کند ، یا او را خود قصد و عزم نبود در رفتن ، باید که تقصیر نکند ، و اگر چه در سفر دیر بماند . و اگر قصد مسافت کرد و چندان از شهر برفت که بانگ نماز نمی شنود ، [۹۲] و آنجا فرود آمد بانتظار هم راه ، باید که تا یک ماه تقصیر کند مادام تائیت اقامت نکرده باشد . و اگر بانگ نماز شنود تقصیر نکند بلکه تمام کند .

شرط دوم آنکه سفر را نبرد بعزم مقیم شدن. پس اگر عزم مسافتی کنند که او را در میان آن مسافت ملکی باشد که شش ماه در آنجا بوده باشد، یا اگر نه در میانه مسافت عزم مقیم شدن کند، ده روز باید که نماز تمام کند. و اگر قصد مسافت کند یا زیادت او را بر آخر آن مسافت ملکی باشد که شش ماه در آن بوده باشد باید که در راه تقصیر کند، و چون بمنزلش رسد آنجا تمام کند. و چون در نماز تقصیر کرد بعد از آن نیت مقیم شدن کرد آنچه بتقصیر کرده باشد با سر نگیرد، و اگر نیت مقیم شدن در میان نماز کرد، باید که نماز تمام کند.

شرط سئوم آنکه سفر صباح باشد تا تقصیر توان کرد، پس اگر سفر معصیت باشد تقصیر نتوان کرد، چون بسفر کسی که تابع ظالمان باشد، و سفر آنکس که صید رود برای لهو و بازی، اما اگر صید و حاجت بود تقصیر باید کردن، و اگر صید کردن برای بازرگانی باشد یعنی تا آنرا بفروشد و بر آن معامله کند [۹۳] بزیادت قوت گفته اند در روزه تقصیر کند و نماز را تمام کند.

چهارم آنکه سفر او بیش از حضرش باشد چون چوپان و بادیه نشین و مکاری یعنی آنکه ستور بکرا دهد و کشتی بان و بازرگان که در بازار گانی خود از بازار بیازار میگردد و امیری که در اسیری خود گردد و پیک، و خلاصه مسأله است که کسی باشد که در شهر خود ده روز مقام نکند. و اگر در شهرش یا جز شهرش ده روز مقیم شود باید که تقصیر کند در سفرش، برای آنکه از آن بیرون شد که سفرش زیادت بر حضر باشد. و گفته اند این حکم خاص باشد بمکاری، و چون چنین باشد کشتی بان و اجیر در آن داخل باشد. و اگر ازینها که بگفتیم در شهر پنج روز مقام کنند گفته اند: در نماز روز تقصیر کند، و نماز شب را تمام کند، و روزه ماه رمضان بدارد بروایتی که در آن آمده است.

پنجم آنکه چون دیوارهای شهر از وی پوشیده شود یا بانگ نماز نشنود

در نماز و روزه تقصیر کند. و هم چنین بود حکم آنکس که از سفر باز گردد یعنی مادام تا دیوار [۹۴] شهر نبیند و بانگ نماز شهر نشنود تقصیر میکند بر قول مشهورتر.

و اما تقصیر کردن واجب است الا در یکی از چهار مواضع : مکه و مدینه و جامع کوفه و مشهد حسین که درین مواضع مخیرست میان تقصیر و تمام. اما تمام کردن فاضلتر باشد. و گفته اند : هر که قصد چهار فرسنگ کند و نخواهد که در روز باز گردد مخیر باشد در تقصیر کردن و تمام کردن، و این درست نشده است. و اگر کسی را که تقصیر باشد نماز بعد تمام کند باید که با سر گیرد. و اگر از جهل تمام کرده باشد با سر نگیرد. و اگر از نسیان تمام کرده باشد اگر وقت مانده باشد با سر گیرد، و اگر نه با سر نگیرد. اگر وقت نماز در آمده پس بسفر شده و هنوز وقت نماز باقی بود باید که تقصیر کند بر قول مشهورتر و همچنین اگر از سفر باشه رسید اگر وقت نماز باقی باشد باید که آنرا تمام کند و اگر نه تقصیر کند. و اگر نماز فایت شود اعتبار بحال فایت شدن کند نه بحال واجب شدن، یعنی اگر بر سفر بود که از وقت شد بتقصیر بقضا باز کند، و اگر [۹۵] در حضر بود که از وی فوت شد بتمام بقضا باز کند. و چون مسافر ده روز نیت مقیم شدن کرد نه در شهر خود باید که نماز تمام کند. و اگر کمتر از ده روز نیت کرد باید که تقصیر کند. و اگر عزمش متردد شود تقصیر کند تا سی روز، بعد از آن تمام کند، اگر خود یک نماز باشد. و اگر نیت مقیم شدن کرد ده روز یا زیادت و بعد از آن پیشیمان شد باید که با تقصیر گردد اگر یک نماز را تمام نکرده باشد، و بتقصیر میکند تا یک ماه بعد از آن، اگر از شهر بیرون نشده باشد هنوز باید که نماز تمام کند اگر خود یک نماز باشد. اما اگر چون عزم اقامت کرد و یک نماز یا زیادت تمام کرد و پس از آن پیشیمان شد، باید که تمام

میکنند تا آنگاه که از شهر بیرون رود. و سنت است که مسافر از پس هر نمازی سی بار بگوید «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر» که آن جبران نماز وی باشد. و اگر مسافر باشد در پس مقیم نماز کند [۶-۹] باید که تمام نکند بلکه بفریضه خود اقتصار کند و سلام باز دهد بتنها. و شاید که مسافر میان نماز پیشین و دیگر و میان شام و خفتن جمع کند. و اگر بعد از زوال سفر کند و نوافل نماز پیشین و دیگر نکرده باشد سنت است که آنرا بقضا باز کند اگر در سفر باشد و اگر در حضر.

کتاب الزکاة

زکات بر دو قسم است :

اول زکات مالست و آنرا چهار رکن است :

رکن اول: در آنکس که زکات بروی واجب باشد. بدانکه زکات واجب باشد بر هر آدمی بالغ عاقل آزاد که مالک نصاب باشد و تمکین دارد از تصرف کردن در مال خود. پس بلوغ شرط است در زروسیم باجماع. پس در زروسیم طفل زکات بر وی نباشد. لیکن اگر ولی بمال طفل بازرگانی کند برای طفل او را سنت بود که از مال طفل زکات بیرون کند. و اگر ولی ضامن مال طفل شود، و برای خود بازرگانی کند، و توانگر بود؛ سود مال او را بود، ویر ولی زکات سنت بود. و اگر جز ولی یا ولی که توانگر نباشد، در مال طفل تصرف کند؛ ضامن مال باشد، و سود مال طفل یتیم را بود، بر وی زکات نباشد بسنت نیز. و در غلّهای طفل نباشد بسنت نیز. [۹۷] طفل زکات واجب است یا نه، در آن دو روایت است؛ احتیاط تر آنست که واجب است. و گفته اند: در سواشی طفل زکات واجب است و برین قول اعتماد نیست.

و زکات واجب نباشد در مال دیوانه اگر زروسیم باشد و اگر جز آن، و گفته اند حکم مال دیوانه حکم مال طفل است، و قول اول درست تر است. و آزادی شرطست در همه جنسها.

و همچنین تمکین تصرف شرطست، پس زکات واجب نباشد در مالی که خداوندش غایب شده باشد، و او متمکن نباشد که در آن تصرف کند. و چون آن مال با خداوندش رسید از آن هنگام که با وی رسد اعتبار سال گردش کند.

و اگر سالها بر آن مال بگذشته باشد که غایب بوده باشد چون باوی رسد سنت بود یک سال زکات آن بدهد.

و همچنین زکات نباشد در مال دین مانند آنکه چیزی بفروخته باشد و بهای آن بر مشتری باشد بدین ، و در روایتی هست که اگر خداوند مال دین را باز نستاند بر وی زکات واجب باشد ، و این [۹۸] با احتیاط تر است از روایتی که آمده است که واجب نباشد و اگر کسی قرض بستاند و یک سال بحال خود بگذارد بروی زکات واجب باشد، و اگر بر آن بازرگانی کند سنت باشد.

رکن دوم: در آنچه زکات در وی واجب باشد و در آنچه مستحب باشد. زکات واجب باشد در اشتر و گاو و گوسفند ، و در زرو و سیم ، و در غلهای چهارگانه : گندم و جو و خرما و میویز ، و در جزاین نه گانه واجب نباشد .

و زکات سنت بود در آنچه از زمین بر روید از آنچه در کیل و وزن آید جز از سبزه که در آن بسنت نیز نباشد.

و در مالی که بر آن بازرگانی کند زکات واجبست یا سنت ؛ درست تر آنست که سنت است . و در اسبان ماده هم سنت است . و در جز آن بسنت نیز بیفتد ، مانند اشتر و خر و بنده ، و ما برای هر جنسی فصلی یاد کنیم ان شاء الله تعالی .

فصل در زکات اشتر و گوسفند و گاو ؛ و نظر در شرطها و مسائل آن . و

شرطهای آن چهار است :

شرط اول آنکه هریک بنصاب رسیده باشد . در اشتر دوازده نصاب است : پنج نصاب هریک پنج است ، و از هر نصابی یک گوسفند بیاید دادن و آن برین [۹۹] ترتیب است : اول پنج و دوم چون بده رسد و سوم چون بیانزده رسد و چهارم چون به بیست رسد و پنجم چون بیست و پنج رسد، و نصاب ششم بیست

و شش در آن یک بنت مخاض یعنی اشتر یک ساله ماده در دوم شده بدهد ، و هفتم چون بسی و شش رسد و در آن بنت لبونی باشد یعنی ماده اشتری دوساله در سوم شده، و هشتم چون بچهل و شش رسد و در آن حقه بی باشد یعنی ماده اشتری سه ساله در چهارم شده، و نهم شصت و یک در آن جذعه بی باشد یعنی ماده اشتری چهار ساله در پنجم شده ، و دهم هفتاد و شش و در آن دو بنت لبون لازم شود، و یازدهم نود و یک و در آن دوحه لازم شود ، و دوازدهم صد و بیست و یک ، چون با این رسد در هر پنجاه و یک حقه بی لازم شود، و در هر چهل یک بنت لبون، و دایم چند آنکه بیفزاید بدین وجه بدهد .

و در گاو و دونه نصاب است : اول سی و در آن گوساله یک ساله بی که در دوم شده باشد بدهد نر یا ماده، و دوم چهل و در آن گاوی ماده دوساله در سوم شده بدهد . [. . ۱] و در گوسفند پنج نصاب است : اول چهل و در آن یک گوسفند لازم بود، و دوم صد و بیست و یک و در آن دو گوسفند لازم بود، و سوم دویست و یک و در آن سه گوسفند لازم بود، و چهارم سیصد و یک و در آن دو روایت است؛ مشهورتر آنست که در آن چهار گوسفند لازم باشد، و پنجم چون به چهار صد رسد یا زیادت در هر صدی یک گوسفند لازم شود ، و هر چه ناقص بود عفو باشد .

و در هر نصابی آنچه بگفتیم واجب باشد، و آنچه زیادت بر نصاب باشد زکات بوی تعلق نگیرد . و آنچه زکات بآن تعلق نگیرد از اشتر « شنق » گویند، و از گاو « وقص » و از گوسفند « عفو » .

شرط دوم آنست که علف از صحرا خورد پس زکات واجب نبود در آنکه در خانه علف خورد و اگر چه در بعضی از سال بود .

شرط سوم آنکه سال بر آن بگردد . و سال گردش چنان بود که چون ماه

دوازدهم بیند زکات واجب شود و اگرچه آن ماه تمام نشده باشد.

و بر بچگان نیز باید که یک سال بگردد چنانکه بر مادران ، پس اگر بر مادران سال بگردد و بر بچگان نگردیده باشد بچگانرا زکات نباشد تا یک سال برایشان بگذرد تمام .

و اگر مال چیزی دارد بنصاب نارسیده [۱ . ۱] و درمیانه سال بقدر نصاب تمام شود، مبدء سال گردش از آن وقت باشد که تمام شود . و اگر مالک مالی دیگر شد که قدر نصابی باشد، آنرا بتنهای سال گردش باشد .

و اگر از نصاب چیزی کم کرد پیش از سال گردش زکات بیفتد بواجب ، و اگرچه از زکات بگریزانیده باشد . اما اگر پس از سال گردش کم کرده باشد زکات واجب بنیفتد .

شرط چهارم آنکه اشتر و گاوکاری نباشد که در کاری زکات نبود و اگرچه از صحرا خورند . و مسأله ها چهار است :

اول گوسفندی که در زکات بدهند اگر از سیشینه بود کمتر از جذع نشاید ، یعنی : او را هشت ماه بود یا زیادت ، و اگر از بزینه بود ثنی یعنی : آنکه دو ساله بود درسم شده . و اگر از گوسفند نر بدهد و اگر ماده مجزی بود .

و نشاید آنکه نوزاده بود یا بیمار یا پیر بود بزکات بدهند ، و نه آنرا اگر عیبی دارد . و بوقت شمردن گشن را و آنرا که فربه کرده باشند برای خوردن درمیانه نصاب بشمارند .

دوم هر کس که بروی سنی از اشتر لازم شود که او را نباشد ، [۱ . ۲] و بنزدیک او بسن بالاتر از آن باشد، آنرا بزکات فرادهد و دو گوسفند باز ایستاند یا بیست درم . و اگر او را کمتر از آن باشد که او را باید دادن آنرا بدهد و دو گوسفند با آن یا بیست درم با آن . و اگر ماده اشتری یک ساله بیاید دادن او

را نباشد دوسالۀ نر بعوض آن بدهد بی گوسفند و بی درسا. و روا بود که بعوض آنچه در نصاب واجب شده باشد از نه گانه همه جنسی دیگر بقیمت وقت بدهد، و از هر یکی جنس آن بدادن فاضلتر باشد خاصه در حیوانات سه گانه مؤکدتر است.

سئوم چون اشتر و گاو و گوسفند بیمار باشد برخداوندش الزام نکنند تا درست بخرد برای زکات، و روا بود که نه از گوسفند شهر بزکات بدهد و اگر چه بقیمت کمتر باشد.

چهارم اگر از شتر یا گاو یا گوسفند بقدر نصابی میان دو کس بشرکت باشند و بیک جای باشند در آن زکات واجب نباشد. و اگر یکی را از سه گانه قدر نصابی باشد پراکنده بهر جای بعضی در آن زکات واجب باشد.

فصل در زکات زروسیم . [۱ . ۳] و در واجب شدن زکات در زروسیم سه شرط است : نصاب و سال گردش و آنکه نقش و سکه معامله دارد .
و در زر دو نصاب است :

اول بیست دینار بر روایت مشهورتر، و در آن دو قیراط لازم باشد، و آن نیم دینار باشد.

و دوم هر که چهار دینار بر آن بیفزاید در آن دو قیراط لازم شوند. و اگر از چهار دینار کم باشد در آن زکات نباشد.
و در سیم، همچنین دو نصاب است :

اول دویست درم، و در آن پنج درم لازم باشد.
و دوم هر گاه که چهل درم بر آن بیفزاید در آن یک درم لازم باشد، چنانکه افزایش. و اگر از چهل درم کم باشد زکات واجب نباشد در آن. و یک درم شش دانق باشد، و دانقی شش حبه بود ازجهای جو، چنانکه ده درم هفت دینار باشد.

و در سبیکها زکات نباشد، و نه در زیورها، چون دستفرجن و مانند آن. و چون بعاریه بدهند زکات او آن باشد.

و اگر پیش از تمام شدن سال گردش درم یا دینار را سبیکه کند و قرص، بقصد [۴. ۱] آنکه از زکات بگریزند، زکات واجب از آن بیفتد. و اگر پس از سال گردش کند زکات بنیفتد. و هر کس که برای عیال خود نفقتی بگذارد بقدر نصابی برای مدتی آینده و سال بر آن بگردد اگر آن شخص حاضر باشد زکات آن بروی واجب باشد. و اگر غایب باشد واجب نباشد. و زکات در چیزهای نه گانه آنگاه واجب باشد که هر جنسی بنصاب رسد. پس اگر یکی را دو جنس باشند هر یک ناتمام، بیک جنس از دیگر نصاب نکنند، مانند آنکه او ده دینار باشد و صد درم، یا چهار اشتر و بیست گوسفند.

فصل در زکات غلها. زکات در چیزی از غله چهار گانه که بگفتیم آنگاه واجب باشد که بنصاب رسد. و در غله نصاب پنج وسق باشد. هر وسقی شصت صاع، چنانکه بوزن عراقی دو هزار و هفتصد رطل باشد. و آنچه بر آن زیادت باشد آنرا تقدیری نباشد بلکه در آن زکات واجب بود، و اگر چه اندك باشد.

و زکات آنگاه بغله تعلق گیرد که آنرا گندم و جو و خرما و میویز خوانند. و گفته اند که آنگاه که خرما [۵. ۱] سرخ شود یا زرد شود، یا غوره پسته شود، زکات بآن تعلق گیرد، و اول اشبه آنست.

و وقت زکات از غله بیرون کردن آنگاه باشد که گندم و جو صافی کنند، و خرما بچینند از درخت، و میوه نو برسد. و زکات در غلات چهار گانه آنگاه واجب بود که از ملک مالک حاصل شده باشد، نه آنکه بخریده باشد، یا بوی بخشیده باشند و مانند آن.

و آنچه آب از رود یا باران یا ازیخ زمین بوده باشد از آن ده یک بپاید دادن. و اگر آب آن بدولاب یا باشتر و گاو داده باشند، از آن نیمه ده یک بپاید دادن. و اگر هردو آب جمع شوند حکم آنها باشد که بیشتر بوده باشد. و اگر یک نیمه آب ازین خورده باشد و یک نیمه از آن، از یک نیمه ده یک بدهد و از یک نیمه نیمه ده یک بدهد.

و زکات واجب نشود الا بعد از بیرون کردن حصه سلطانی و همه مؤنثها و خرجها.

گفتار در آنچه زکات در آن سنت است: زکات سنت بود در سه [۶، ۱۰]

چیز:

اول در مال تجارت. و آن مالی باشد که بوجه شرعی ملک شده باشد برای آن تا بر آن کسب کنند و در آن سه شرط است: اول سال گردش دوم آنکه سرمایه یا زیادت بخرند در آن سال. سئوم آنکه قیمت آن نصابی باشد یا زیادت. بعد از آن زکات از قیمت آن بیرون کنند، و اگر درم باشد و اگر دینار. دوم در اسبان سه شرط: سال گردش و آنکه از صحرا علف خورند و آنکه ماده باشند. و چون شرطها حاصل باشد از اسب گوهری، یعنی تازی، دو دینار بزکات بدهد، و از اسب پالانی یک دینار.

و سئوم در آنچه از زمین بر رویید و در کیل و وزن آید بجز از غلهای چهار گانه که در آن واجبست. و حکم آن در آب و قدر نصاب و کمیت واجب همچون حکم غلهای چهار گانه باشد.

رکن سئوم: در وقت واجب شدن زکات. چون ماه دوازدهم نوشود زکات در آن واجب شود. و چون واجب شد فرادادن آن لازم باشد و یا پس داشتن آن روا نباشد، الا [۷، ۱۰] برای عذری همچنانکه انتظار مستحق کند، و مانند آن.

و گفته اند : چون از مال جدا کرده باشد شاید که در دادن تأخیر کند یکماه یا دو ماه بی عذری ، و اشبه آنست که اگر عذری باشد تأخیر آن روا باشد، مادام تا عذر زایل شود، و زمانرا حدی نبود. و اگر عذر نباشد تأخیر روا نباشد بهیچ وجه. و اگر تمکین زکات بدادن بود و ندهد تا تلف شد ضامن آن شود.

و روا نبود زکات بدادن پیش از وقت وجوبش بر روایتی مشهورتر، لیکن روا باشد که چیزی بمستحق دهد بقرض ، و چون وجوب زکات برسد آن قرض بزکات بینگارد بشرط آنکه قرض گیرنده بر صفت استحقاق زکات باقی باشد. و مالک را زکات نباید دادن. پس اگر مال باقرض نصابی تمام باشد زکات واجب نباشد بر مالک. و اگر مستحق از صفت مستحق بگردیده باشد مالک دیگر باره زکات باسر گیرد.

و اگر در شهر خود مستحق زکات نیابد روا باشد که بموضع دیگر [۱۰۸] فرستد، و اگر تلف شود ضامن نگردد، اما اگر در شهر مستحق باشد و موضع دیگر فرستد پس تلف شود ضامن شود. و نیت زکات بکند در وقت بیرون کردن زکات و آن مال جدا باز کند.

رکن چهارم: در مستحقان زکات. و آنان که مستحق زکات اند هشت صنف اند :

اول فقرا دوم مساکین. خلاف کرده اند در آنکه فقرا بدحال تر یا مسکین، و در بحث کردن [ثمره] مهمی نیست. و خلاصه که کسی باشد که مالک قوت و مؤنت نباشد برای خود و برای عیالش. و زکات بدان توان داد و اگر چه خداوند سرا و خدمتکار باشد. و همچنین بدانکس توان داد که در دستش از مال قدر آن باشد [که] معیشتی با آن طلب کند، اما آنرا کفایت نباشد، و اگر هفتصد درم بود. اما اگر قدر کفایت از آن حاصل آید بوی نتوان داد، که صنعتی و پیشه یی داند که قدر

کفایت او از آن حاصل آید. و اگر جهد و احتیاط کرد و زکات بداد بعد از آن روشن شد که گیرنده مستحق نبوده است باید که آنرا از وی باز استاند. و اگر باز استدن دشوار باشد مالک دیگر باره بدهد.

و سئوم عامل آنکه زکات را [گرد] کند.

و چهارم مؤلفه قلوبهم. و ایشان کسانی باشند که ایشانرا با جهاد خوانند، و یک نصیب از مال زکات بایشان دهد و اگر چه کافران باشند.

و پنجم فی الرقاب. و ایشان سه کس اند پند گانی باشند که خویشتن را باز خریده باشند و بهاندارند، و پند گانی که در سختی عظیم باشند، و کسی که کفارت بروی واجب شده باشد و وجه آن ندارد که بنده را بخرید و آزاد کند.

و ششم غارمان. و ایشان کسانی باشند که قرض بر ایشان جمع شده باشد نه در معصیت خدای تعالی، که اگر در معصیت و فساد خورده باشند زکات بایشان نتوان داد. و اگر ندانند که در اطاعت صرف کرده اند یا در معصیت گفته اند که ندهند بایشان، و گفته اند: روا باشد که بدهند، و این شبهه است. و روا باشد که دینی که بر مستحق باشد بوی بینگارند بزکات. و همچنین اگر دینی بر ذمت کسی باشد که نفقه او بر مالک زکات واجب بود چون مادر و پدر و فرزندی، روا باشد که از زکات باز دهد اگر آنکس زنده باشد و اگر مرده.

و هفتم فی سبیل الله. و آن هر چیزی باشد که در آن قربت و مصلحتی [۱۱۰] باشد چون جهاد و حج و بنانهادن پولها. و گفته اند خاص جهاد است.

و هشتم این السبیل. و آن دو کس اند: اول ره گذری که توشه او بن درآمد باشد، و اگر چه در شهر خودش توانگر باشد. و دوم مهمان. و اگر سفر ایشان معصیت باشد زکات نتوان داد بایشان.

و اما وصفهایی که معتبران در فقرا و مساکین چهار اند:

اول ایمان. پس زکات بدرویش کافران ندهند، و نه بمسلمانی که معتقد حق نباشد. و اگر مؤمن را نیابد زکات بمستضعف توان داد یانه، شبه آنست که نتوان داد. و هم چنین است در زکات فطره. و زکات باطفال مؤمنان توان داد. و اگر مخالف زکات بفریق خود دهد بعد از آن با حق گردد باید که زکات را دیگر باره باسر گیرد.

ودوم عدالت یعنی دورشدن از گناهها. و بیشتر فقها آن اعتبار می کنند که از گناههای کبیره دوری کند چون خمر و زنا، دون گناههای صغیر، و اگرچه بآن درجمله فاسقان داخل باشد. و قول اول باحتیاط تر است.

سئم آنکه از آنها نباشد که نفقه او برمالک باشد چون مادر و پدر و پدر پدر [۱۱۱] و مادر مادر و اگرچه بالاتر باشند، و چون فرزندان و فرزندان فرزندان و اگرچه زیرتر باشند، و چون زن و درم خریده. اما بدیگر خویشان توان داد و اگرچه نزدیک باشند چون برادر و عم.

و چهارم آنکه هاشمی نباشد که زکات جز هاشمی بر هاشمی حرام باشد. اما از هاشمی بر هاشمی حرام نباشد، و اگر خمس بهاشمی نرسد بقدر کفایت وی او را جائز بود که زکات قبول کنند بقدر کفایت، و اگر خود جز از هاشمی باشد. و گفته اند چندان بستانند که قدر ضرورت باشد. و زکات حلال بود بر بندگان که هاشمیان ایشانرا آزاد کرده باشند. و هاشمی را روا بود زکات سنت از هاشمی و جز او گرفتن.

و کسانی که زکات واجب بریشان حرام بود ازینی هاشم، آنها اند که از نسل عبدالمطلب اند از فرزندان ابوطالب و عباس و حارث و ابولهب.

اما لواحق، نه مسأله اند:

مسأله اول واجب بود که زکات بامام تسلیم کنند چون آنرا طلب کنند.

و اگر مالک گوید که من زکات بیرون کردم، قول وی قبول کنند، و از وی نطلبند. [۱۱۲] و اگر مالک بخود زکات بیرون کند او را کفایت بود. و سنت بود که زکات را با امام دهند پیش از آنکه او طلب کند. و اگر امام حاضر نباشد آنرا بفقیه معتمد دهند از فقهاء امامیه برای آنکه او عالم بود بجایهای دادن زکات.

دوم روا باشد که زکات را بصنفی دهد از هشت صنف که بگفتیم و اگر خود یک شخص بود. و فاضلتر آن بود که بر صنفها قسمت کنند، و نصیب هر صنفی برسانند. و چون امام یافقیه زکات را قبض کند ذمت مالکش بری شود و اگر چه در دست ایشان تلف شود.

سوم اگر مستحق نیابد سنت بود که زکات را از مال جدا کند، و بدان وصیت کند.

چهارم اگر بنده ای که از مال زکات خریده باشد بمیرد و او را وارثی نباشد مال او مستحقان زکات بگیرند، و در آن وجهی دیگر هست که نیکوتر است و گفته اند: امام آنرا از وی میراث بگیرد، و قول اول ظاهرتر است.

پنجم آنچه بدرویش دهند آن باشد که در نصاب اول واجب باشد از درم یادینار، و گفته اند: آنچه در نصاب دوم واجب باشد. و قول اول ظاهرتر است. [۱۱۳] و بیشتر را حدی نیست برای آنکه در روایت آمده است که «خیر الصدقة ما بقت غنی» یعنی بهتر زکات آن باشد که توانگر بکند.

ششم مکروه بود که آنچه زکات بیرون کرده باشند دیگر باره مالک آن شود باختیار، مثل آنکه از مستحق بازخرد، و اگر بمیراث و مانند آن با وی افتد باکی نباشد.

هفتم چون امام [یافقیه]^(۱) زکات را قبض کند برای مالکش دعا کند بسلامت

بر قول ظاهر تر.

هشتم باغیبت امام نصیب عاملان و مؤلفه قلوبهم بیفتد . و گفته اند :
پایشان نصیب فی سبیل الله نیز بیفتد ، اگر بر آن خاص جهاد خواهند ، و بر آن وجه
که اول گفته ایم بنیفتد .

نهم باید که زکات یعنی : سنت است . زر و سیم [به] اهل مسکنت و درویشی
سخت دهند ، و زکات اشتر و گاو و گوسفند باهل تجمل دهند . و اگر کسی مستحق
زکات باشد و از آن شرم دارد که زکات قبول کند سنت باشد که آنرا با اسم هدیه
و مانند آن بوی دهند .

قسم دوم در زکات فطره . و رکنهای آن چهار است : [۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴]

رکن اول : در آنکس که فطره بروی واجب باشد . زکات فطره واجب باشد
بر هر بالغی عاقل آزاد توانگر یعنی : مالک قدر نصابی باشد از آن چیز ها که
زکات در آن واجب است ، بر وی واجب بود که این بیرون کند برای خود و
برای هر کسی که در عیال او باشد از زن و فرزند و پدر و درم خریده و مهمان
اگر مسلمان باشد و اگر کافر و اگر آزاد بود و اگر بنده ، و کوچک و بزرگ
یکسان باشد و اگر چه بتبرع در عیال گرفته باشد هم باید دادن . و در وقت بدادن
فطره نیت بکند . و فطره از کافر بیفتد اگر اسلام آرد . و با این شرطها اعتبار کنند
بنزدیکی آنکه ماه شوال ببینند .

پس اگر پیش از دیدن ماه شوال کافر اسلام آرد یا کودک بالغ شود یا
درویش مالک قدر نصابی شود ، فطره برایشان واجب شود ، و اگر پس از ماه دیدن
باشد برایشان واجب نشود . و همچنین اگر کسی را فرزندی در وجود آید پیش
از دیدن ماه یا بنده ای را بخرد بروی فطره ایشان واجب شود . و اگر پس از
دیدن ماه باشد و پیش از نماز عید ، فطره ایشان سنت باشد .

و فقیر را سنت بود که فطره را بدهد [۱۱۵] از نفس خود و از عیال خود، و اگر خود از دیگری قبول کرده باشد. و اگر محتاج بود، و آن همه بسنت نتوان داد، صاعی را بر عیال خود بگرداند، و آنرا از ایشان بصدقه بدیگری دهد.

[رکن دوم: در آنکه فطره از کدام جنس شاید و مقدار آن چند است. فطره را بیرون کنند از هر آنچه غالباً قوت باشد چون گندم و جو و خرما و میویز و برنج و کشک و شیرو فاضلتر آنچه بفطره بدهند خرما باشد، پس میویز، پس آنچه در اغلب قوت اهل شهر از آن باشد.

و فطره از همه اجناس صاعی بود که آن نه رطل باشد بعراقی، و از شیر چهار رطل، و بعضی گفته اند که رطل شیر از رطل مدنی است. و اگر عوض فطره بدهد، نه از آن جنسها، باید که بقیعت وقت بدهد، و در آن مقد [۱] ری معین نیست در شرع.

[رکن سوم: در وقت فطره دادن. و فطره واجب شود چون ماه شوال ببیند، و قتش تنگ در آید چون بنزدیک نماز عید رسد، و روا باشد که فطره را در ماه رمضان بدهد و اگر [۱۱۶] خود در اولش باشد. و روا نبود که آنرا با پس نماز عید دارد، الا برای عذری یا برای انتظار کردن مستحق. و فطره پیش از نماز عید فطر باشد، و پس از نماز صدقه باشد. و گفته اند قضای آن واجب باشد و این قول با احتیاط تر است.

و چون فطره را از مال خود جدا باز کند و در بدادن تأخیر کند و برای عذری تأخیر کرده باشد اگر تلف شود ضامن نگردد. و اگر در شهر مستحق باشد روان بود که فطره را بموضعی دیگر فرستند. و اگر بفرستند و تلف شود ضامن شوند. اما اگر در شهر مستحق نباشد و بموضعی دیگر فرستند و تلف شود ضامن نگردد.

رکن چهارم: در مستحق فطره. هر کس که مستحق زکات مال باشد مستحق زکات فطره نیز باشد. و روا باشد که مالک آنرا بخود بیرون کند و بمستحق

رساند. و اگر این بامام فرستد یا بنایب وی فاضلتر باشد. و اگر حضور امام نباشد بفقهاء شیعه دهند تا بمصرف رسانند. و درویش را کمتر از صاعی نشاید دادن، الا اگر درویشان بسیار باشند که هر یک را صاعی بنرسد، پس شاید که کمتر از صاعی یکی دهند. و سنت [۱۱۷] است که فطره بخویشان دهند، و اگر نه بهمسایگان بشرط آنکه استحقاق دارند.

کتاب خمس

خمس واجب بود در غنیمتها که از دارالحرب برگرفته باشند، از کسانی که خدای تعالی قتال کردن بایشان فرموده است. و همچنین واجب بود در هر آنچه از کاناها خیزد چون زر و سیم و مانند آن از هر آنچه نام معدن بر آن افتد. و در غوص، یعنی آنچه از دریا بر آرند. و در سودهای بازرگانی، و حاصل زراعات و صنعتها، و در زمین ذمی چون از مسلمان خریده باشد، و در گنجها، و در مالی حرام که بحلال برآمیخته شده باشد و از یکدیگر جدا باز نتوان کرد. و در گنجها خمس آنگاه واجب باشد که قیمت آن به بیست دینار رسد. و همچنین بزنطی روایت کرده است که در کاناها نیز آنگاه خمس واجب شود که به بیست دینار رسد.

و در غوص آنگاه که بیک دینار رسد. و در سودهای بازرگانی و زراعات و کسب صنعتها، خمس واجب نباشد، الا در آنچه فاضل آید از قوت و مؤنت و خرج سال از او و اهل [۱۱۸] و عیال او. در چیزهای دیگر مقداری معین نیست، بلکه اگر اندک بود و اگر بسیار خمس بپاید دادن.

و خمس را قسمت کنند بشش نصیب بر قول مشهورتر: سه نصیب امام را: نصیبی از خدای و نصیبی از پیغمبر و نصیبی از ذوالقربی، این هر سه امام را باشد. و سه نصیب دیگر: یکی یتیمان آل محمد را و یکی مسکینان آل محمد را و یکی ابناء السبیل، یعنی ره گزریان ایشانرا، از هر آنکس که نسبت پدری او با عبدالمطلب بود. و اگر نسبت او به مادر با عبدالمطلب بود مستحق خمس باشد یا نه، شبهه آنست که نباشند. و شاید که خمس را بیک گروه از سه گانه تا بیک کس دهد یا نه؛ احتیاط تر آنست که آنرا به هر سه گروه رسانند، و اگر چه در

آن تفاوت باشند. و خمس را از شهر خود بموضعی دیگر نفرستد، الا که آنجا مستحق نیابد. و در یتیم درویش شرطست، و در ابن السبیل شرط نیست. و در مستحقان خمس عدالت اعتبار نکنند، و در ایشان ایمان اعتبار کنند یا نه، احوط آنست که اعتبار کنند.

و اینجاست سه مسأله یاد کنیم :

مسأله اول آنچه از غنیمتها امام را است خاص هفت چیز است: اول زمینی که مالک شده باشند بی کارزار اگر مردمش آنرا فرا داده باشند و اگر از آنجا بشده. و دوم زمین خراب که مردمش هلاک شده باشند یا آنرا خود مالکی نباشد. و سوم سرکوها، چهارم میان وادیها، یعنی رودخانه ها. و پنجم بیشه ها. و ششم زمینهای صوافی و اقطاعهای پادشاهان که نه بغصب گرفته باشند. و هفتم میراث آنکس که او را میراث گیر نباشد. و کانهها خاص امام را باشد یا نه، شبهه آنست که همه مردم در آن یکسان باشند. و گفته اند: که چون قومی غزا کنند نه بدستوری امام غنیمت ایشان امام را باشد، و روایت باین قول درست نیست.

مسأله دوم چون امام حاضر باشد روا نبود تصرف کردن در آنچه خاص او را باشد، الا بدستوری او. و چون غایب باشد باکی نباشد تصرف کردن در مناکح، یعنی کنیزکانی که در دارالحرب امام [بگیرند]، اگر همه او را باشند و اگر بعضی، و بنکاح و جزآن در آن تصرف شاید کردن. و [بگفته] شیخ ابوجعفر رحمه الله مسکنها مانند سرائیهایی که امام را باشد و جایهایی که او را بود، اگر در آن بنشینند با غیبت امام روا باشد [و] متاخر بمناکح الحاق کرده است، [۱۲۰] یعنی: آنچه بر آن بازرگانی کنند از حاصل بیشه ها و کوهها، و آنجا که در آن بنشینند بدان در رسانیده است.

مسأله سئوم باحضور امام خمس را بوی تسلیم کنند تا بر مستحقان قسمت کند بقدر کفایت ومؤنت ایشان. و اگر از نصیب مستحقان سه گانه از قدر کفایت ایشان چیزی فاضل آید آن خاص امام را بود. و اگر مستحقان را نصیب خود کفایت نبود بر امام لازم بود که از خاصه خود کفایت ایشان بتمام کند. و چون امام غایب باشد نصیب مستحقان سه گانه بایشان دهند. و در نصیب امام علیه السلام چند قولست ؛ شبه آنست که آنرا بکسانی دهد از مستحقان خمس که حاصل نصیب ایشان بقدر کفایت قوت نباشد ، پس آنرا بوجه تتمه قوت ایشان دهد.

کتاب صوم

وآن محتاج است بیان چند چیز :

اول حدّ صوم ، یعنی : روزه باز ایستادن است از چیزهای روزه گشاینده با نیت . و در ماه رمضان نیت قربت کفایت بود ، و در جز آن محتاج بود بنیت تعیین ، و در نذر معین دو قولست ، بعضی می گویند [۱۲۱] محتاج است بنیت تعیین ، و وقت نیت شب است . و روا بود که در ماه رمضان نیت را تجدید کند تا بزوال ، و در قضاء آن همین حکم باشد ، و بعد از زوال نیت فایده ندارد . و در وقت نیت برای روزه سنت دو روایت است ، درست تر آنست که وقت آن همچون وقت روزه واجبست . و گفته اند که : روا باشد که نیت روزه رمضان بکند پیش از آنکه ماه ببیند . و در رمضان یک نیت کفایت بود از اول تا آخر . روز سی ام از شعبان بنیت سنت ندارد ، پس اگر آن روز از رمضان بوده باشد مجزی باشد ، و اگر روز سی ام شعبان بنیت رمضان ندارد مجزی نبود . و هم چنین مجزی نبود اگر تردید نیت کند ، یعنی گوید : روزه می دارم اگر از شعبان است شعبان ، و اگر از رمضان است رمضان . و شیخ را در آن قولی دیگر هست ، یعنی : تردید رواست . و اگر از شب نیت روز [ه] نکرده باشد و در بامداد آید ، پس روشن شود که آن روز از ماه رمضان است ، نیت واجب بکند تا مادام زوال نهوده باشد ، و آن روزه او را مجزی بود . و اگر پس از زوال معلوم شود که آن روز از رمضان [۱۲۲] است باید که آن روز [روزه] ندارد بواجب ، و بعد از آن قضای آن باز دارد .

دوم در آنچه روزه دار را واجب بود از آن باز ایستادن ، و در آن دو

مقصد است :

مقصد اول: واجب بود در روزه باز ایستادن از نه چیز: اول و دوم خوردن و آشامیدن، آنچه عادت باشد و آنچه عادت نباشد. سوم مجامعت کردن در قبل و در دبر نیز بر قول مشهورتر، و تردد است که بمجامعت کردن با کودک روزه تباه شود یا نه، اگرچه حرام است، و هم چنین در کودک که باوی مجامعت کرده باشد روزه او تباه شود یا نه. چهارم منی بیافزیدن. پنجم گرد بخلق رسانیدن بقصد، ششم برجنایت بودن تا آنگاه که صبح برآید. هفتم دوم بار با جای خفتن در حالی که جنب باشد. هشتم دروغ نهادن بر خدای تعالی و بر رسول و ائمه علیهم السلام. نهم سر بزیر آب فروبردن، و گفته اند که این مکروه است. و در دارو دربینی کردن، و خاییدن علك تردد است، شبهه آنست که کراهیت است. و در حقنه دوقولست، شبهه آنست که حرام بود چون بمایعات کند.

و آنچه روزه [۱۲۳] را باطل کند آنگاه باطل کند که بقصد کند و باختیار. و روزه تباه نشود بمکیدن انگشتی، و نه بخاییدن طعام برای کودک، و نه بچینه دادن مرغ. و ضابطش آنست که چیزی بگلو فرو نشود. و هم چنین روزه تباه نشود بنشستن مرد در آب. و مسواک در روزه مستحب است و اگر خود شاخ تر باشد.

و مکروه بود در روزه مباشرت کردن با زنان بیوسه دادن، و دست بسودن بایشان، و بایشان بازی کردن، و همچنین مکروه بود سرمه کردن بآنچه درو مشک باشد، و خون گرفتن بر وجهی که ضعف نفس آورد، و در گرامه شدن بر وجهی که ضعف آورد، و ریاحین و گیاههای خوش بوی بوییدن، و بکراهیت زیادت تر نرگس است. و همچنین مکروه بود حقنه کردن بچیزی افسرده، و تر کردن جامه پرتن و نشستن زن در آب.

مقصد دوم ؛ و درو هفت مسأله هست :

مسأله اول قضا و كفارت لازم باشد در پنج چیز با اتفاق چون از عمد کرده باشد : اول خوردن ، و دوم بیاشامیدن ، و سوم مجامعت کردن در قبل و در دبر نیز بر قول ظاهرتر [۱۲۴] و چهارم منی بیآوردن بیازی کردن با زنان ، یا بدست بوی بسودن ، و پنجم گرد بخلق رسانیدن . و در دروغ گفتن بر خدای و رسول و ائمه علیهم السلام ، و سر بزیر آب فرو بردن دوقولست ، اشبه آنست که در آن هر دو كفارت نباشد . و اگر بعمد بر جنابت باشد تا صبح برآید كفارت واجب بود یا نه ، در آن دو روایت است ، مشهورتر آنست که واجب باشد . و هم چنین اگر جنب بخسبد نه بر نیت غسل تا صبح برآید ، مشهورتر آنست که كفارت واجب باشد .

مسأله دوم كفارت بیکی از سه چیز بکند : بنده آزاد کردن یا دوماه پیایی روزه داشتن یا شصت مسکین را طعام دادن . و گفته اند که آن مرتب است ، یعنی : اگر قادر باشد بنده آزاد کند و اگر نباشد دوماه روزه دارد و اگر نتوان داشت شصت مسکین را طعام بدهد . و در روایتی آمده است که : اگر بچیزی حرام روزه بگشاید میان هر سه كفارت جمع کند .

مسأله سوم كفارت واجب نباشد در چیزی از روزه الا در روزه ماه رمضان و روزه نذر معین و قضای ماه [۱۲۵] رمضان چون پس از زوال بگشوده باشد ، و روزه اعتکاف بر وجهی .

مسأله چهارم هر کس که جنب شود و بخسبد بنیت غسل تا صبح برآید قضا و كفارت بر وی لازم نباشد ، پس اگر بیدار شود پس دوم بار بخسبد ، و چون بیدار شود صبح برآمده باشد ، بر وی قضا لازم باشد . و اگر دوم بار بیدار شود ، پس بخسبد سیم بار ، و پس از صبح برآمدن بیدار شود ، هر دو شیخ گفته اند :

بر روی قضا و کفارت لازم باشد .

مسأله پنجم در روزه واجب هفت چیز است که قضا بواجب کند بی کفارت .

اول هر کس که فعلی [موجب] روزه گشادن بکند بطن آنکه هنوز شب است، و صبح برآمده باشد، با آنکه قادر بوده باشد برنگاه داشتن صبح .
دوم هر کس که سخن دیگری بشنود که شب هنوز باقی است، و بفعل روزه گشاینده مشغول شود، و در آن حال صبح برآمده باشد، با آنکه قادر باشد برنگاه داشتن آن .

سئوم آنکه فعلی بکند که روزه گشاینده بود با آنکه وی را خبر دهند که صبح برآمد، لکن آنرا دروغ پنداشت، و او را راست گفته [۱۲۶] باشند .
چهارم اگر دیگری وی را گوید که شب درآمد پس روزه بگشود، و بعد از آن روشن شد که او دروغ گفته بود، با آنکه او قادر بود برنگاه داشتن آن .

پنجم آنکه روزه بگشاید برای تاریکی که در گمان افگند که شب درآمده، اما اگر ظن غالب شد بر آنکه شب درآمده بود روزه را قضا نکند .

ششم بقصد قی کردن، و اگر قی بر وی افتد قضا نکند .
هفتم آنکه آب در دهن کند نه برای نماز و بحلقی فرو شود . و در حقنه کردن قضای روزه واجب بود یا سنت، شبه آنست که در آن قضا نباشد .
و همچنین اگر در روزه نظر بزن کند و آب منی از وی بیاید، شبه آنست که قضا نباشد .

مسأله ششم کفارت مکرر شود اگر در هر روز از ماه رمضان فعلی روزه گشاینده بکند بقصد . و اگر در یک روز زیادت بر یکبار مجامعت کند کفارت مکرر شود

یا نه ، گفته اند : مکرر شود ، و شبه آنست که مکرر نشود . و اگر کسی روزه بگشاید یک بار و دوباره آنکه گشودن آن حلال داند باید که او را تعزیر کنند . و اگر سوم بار بگشاید باید که او را بکشند .

[مسأله] هفتم هر کس که با زنش مجامعت کند در رمضان ، و زنا [۱۲۷] رضا نباشد ، بر وی دو کفارت لازم شود ، و او را تعزیر کنند دون زن . و اگر زنا رضا بوده باشد ، بر هر یک از ایشان کفارت لازم شود و هر دو را تعزیر و ادب کنند .

سئوم در آنکس که روزه از وی درست باشد . در مرد شرط است که عاقل و مسلمان باشد ، و همچنین در زن نیز ، یا آنکه از حیض و نفاس خالی باشد . پس روزه از کافر درست نباشد ، اگرچه بر وی واجب باشد . و همچنین درست نباشد از دیوانه ، و نه از آنکس که بیهوش شده باشد ، و اگرچه از پیش نیت کرده باشد بر قول شبهه . و همچنین روزه درست نباشد از حائض و نفاس ، و اگرچه خون در اول روز بیند یا در آخرش^(۱) . و روزه درست باشد از کودک سمیز عاقل ، و از مستحاضه نیز چون آنچه از غسلها که بر وی واجب بود بجای آرد .

و روزه داشتن در سفر درست نباشد ، الا^۲ از مسافری که نذر کرده باشد روزه داشتن در سفر و حضر بر قول مشهورتر . و همچنین در دو جای دیگر در سفر روزه داشتن درست بود : روزه سه روز بعوض خون متعه ، و روزه [۱۲۸] عوض بدنه یی^(۲) که لازم باشد بر آنکس که بعمد از عرفات باز گردد پیش از آفتاب فروشدن . درین سه موضع مسافر را روا بود روزه داشتن ، و در واجبی دیگر بجز از آنکه گفتیم روا نباشد بر قول ظاهرتر ، الا^۳ اگر مسافری باشد که سفرش بیش از حضر باشد ، یا مسافری که ده روز بموضعی عزم مقیم شدن کند .

۱- متن : اول جزء من النهار او آخر جزء منه . ۲- ص زیر سطر : اشتر ماده جوان .

و سنت بود که کودک ممیز را بهفت سالگی بروزه واجب فرماید اگر طاقت دارد. و چون بالغ شود او را الزام کنند. و بیمار را روا نبود روزه داشتن چون بوی زیان کند، و اگر باوجود آنکه بوی زیان کند بدارد مجزی نبود از وی، قضا بیاید داشتن. و اگر به بیمار زیان نکند درست باشد، و بیمار در روزه با نفس خود گردد.

چهارم در قسمهای روزه و آن چهار است: واجب و سنت و مکروه و حرام.

وروزه واجب شش است: روزه ماه رمضان، و روزه کفارت، و روزه خون متعه، و روزه نذر و مانند آن، و روزه عتکاف بر وجهی، و قضاء روزه واجب معین. اما در ماه رمضان نظر در سه چیز است:

علامت آن، و علامت رمضان [۱۲۹] دیدن ماه باشد. هر کس که ماه را ببیند بر وی واجب بود روزه داشتن، و اگر خود تنها دیده باشد، و اگر بفاش بیند، یا از شعبان سی روز بگذرد واجب بود بعام روزه داشتن. و اگر بفاش ندیده باشد گفته اند که: شاید که قول یک شخص قبول کنند در دیدن ماه رمضان برای احتیاط روزه خاص. و گفته اند: اگر آسمان ساده باشد قبول نکند، الا قول پنجاه کس [از شهر خود]، یا قول دو کس که از بیرون شهر باشند، و اگر نه، و این قول ظاهرتر است.

و در دیدن ماه رمضان هیچ اعتبار نباشد [به] جدول نجوم، و نه بعدد، و نه بفروشدن ماه پس شفق و بآنکه طوق در بسته باشد، و نه بآنکه پنج روز برشمارد از ماه رمضان سال گذشته. و اگر پیش از زوال بیند بر آن عمل کنند یا نه، و در آن تردد است. و هر کس که جایی باشد که ماهها نداند باید که یک ماه روزه بدارد، پس اگر اشتباه بر وی مسلم گردد او را آن روزه مجزی بود،

و همچنین اگر اتفاق افتاده باشد که خود رمضان داشته باشد یا ماهی پس از رمضان داشته باشد هم مجزی [۱۳۰] بود، و اگر پیش از رمضان داشته باشد با سر باید گرفتن .

و وقت بایستادن از طعام و شراب آنگاه باشد که صبح دؤم برآید، پس خوردن و آشامیدن حلال باشد تا آنگاه که سپیدی صبح پدید آید . اما مجامعت کردن تا آنگاه حلال باشد که بوقت برآمدن صبح چندان مانده باشد که مجامعت بکند و غسل باز کند .

و وقت روزه گشادن آنگاه باشد که سرخی از جانب مشرق برود . و سنت باشد که اول نماز کند بعد از آن روزه بگشاید، الا اگر گرسنگی سخت دارد، یا دیگری منتظر وی باشد، پس شاید که روزه بگشاید پیش از نماز .

اما شرطها دو قسمت اند :

اول شرطهایی که روزه بدان واجب شود و آن شش اند : اول بلوغ ، و دوم کمال عقل . پس اگر کودک بالغ شود یا دیوانه یا بیهوش باهوش آیند پیش از صبح ، برایشان روزه واجب شود، و اگر پس از صبح باشد واجب نشود، و سوم تندرستی . و چهارم مقیم شدن . و پنجم حکم مقیم شدن . و اگر سبب سفر و رنجوری زایل شود پیش از زوال و چیزی تناول نکرده باشد ، واجب باشد که نیت کند و روزه بدارد، و او را مجزی بود، و اگر زایل شود پس از زوال، و اگرچه تناول نکرده باشد تا پیش از زوال ، [۱۳۱] اما اگر تناول کرده باشد سنت بود که باقی روز بازایستد از مفطرات، و برو لازم بود که قضاء آن بازدارد . و ششم پاک شدن از حیض و نفاس .

قسم دوم شرطهایی که با وجود آن قضاء روزه بباید کردن، و آن سه است : بلوغ و کمال عقل و اسلام . پس کودک و دیوانه و بیهوش و کافر را قضاء روزه

نباید کردن ، و سر تند روزه بی که از وی فایت شده باشد قضا باز کند، و هم چنین هر کس که روزه بگذاشته باشد بعد یا بنسیان باید که قضا باز کند، الا چهار کس که یاد کردیم قضا نکنند.

اما حکمهای روزه ماه رمضان پنج مسأله است :

مسأله اول اگر بیمار را رنجوری دراز شود تا بر رمضان دیگر قضاء روزه از وی بیفتد بر قول ظاهرتر، و از رمضان گذشته از هر روزی مدتی از طعام بصدقه بدهد، و اگر از بیماری بهتر شد، و در عزم داشت که قضاء روزه باز دارد و نداشت، باید که رمضان حاضر را بدارد، و اول را بقضا باز کند، و بروی کفارت نباشد. و اگر بهتر شد، و قضا را [۱۳۲] از تهاون و سستی بگذاشت، از آنکه در عزم نداشت که باز دارد، رمضان حاضر را بدارد، و اول را بقضا باز کند، و از برای هر روزی از رمضان اول مدتی از طعام بکفارت بدهد.

مسأله دوم اگر یکی به شود از بیماری، و قضاء روزه که از وی فایت شده باشد باز ندارد، تا بمیرد قضا نا کرده، با آنکه قادر بود، واجب باشد برین مهتر فرزندان نرینه او که آنها از وی قضا بدارد، و اگر در میانه بیماری بمیرد سنت باشد که از وی قضا باز دارد.

و روایت کرده اند که اگر مسافر را در سفر روزه فایت شده باشد، پس بمیرد و قضا نا کرده، واجب باشد از وی قضا باز داشتن، و اگر خود در آن سفر بمرد باشد. و اولیتر آنست که تمکین را گوش دارند، یعنی: اگر مسافر توانست قضا بکردن و نکرد تا بمرد از وی بوجوب قضا باز کنند، و اگر تمکین نداشت از وی قضا نکنند. و اگر دو پسر مهینه باشند هر دو قضا بهم بدارند. و اگر بعضی از فرزندان تبرع کنند و گوید من تنها بدارم درست بود. و روزه که از زن فوت شده [۱۳۳] باشد از وی قضا کند یانه، بعضی گفته اند که: قضا باز کند، و در آن تردد است.

مسأله سوم چون فرزند مهینه دختر باشد قضا نباید کردن. و گفته اند :
ازترکه مرده بعوض هر روزی مدتی بصدقه بدهند. و اگر بر مرده دوماه پیاپی
روزه واجب بوده باشد، واجب باشد که ولی یک ماه بقضا باز کند، و از یک ماه
صدقه بدهند از مال مرده.

چهارم آنکه قضاء روزه رمضان دارد، مخیر باشد که اگر خواهد بدارد
و اگر خواهد بگشاید تا بزوال آفتاب، و بعد از زوال بر وی لازم باشد که بدارد،
پس اگر پس از زوال بی عذری روزه بگشاید بکفارت آن ده مسکین را طعام بدهد،
و اگر از آن عاجز آید سه روز روزه بدارد.

و پنجم هر کس که غسل جنابت بر وی بود و فراموش کرد تا ماه رمضان
برفت، روایت کرده اند که : نماز و روزه قضا باز کند. و اشبه آنست که نماز را
قضا کند لا غیر.

و اما قسمتهای روزه در جای خود بیاید ان شاء الله.

اما روزه سنت دو قسم است اول آنست که خاص نیست بوقتی معین [۱۳۴]
یعنی همه سال سنت بود، و جز از روزهای حرام، برای آنکه در حدیث است که
«الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ» یعنی روزه داشتن سپری است از آتش. و دوم آنکه خاص
است بوقتی معین. و روزه که سنتی مؤکد است داشتن چهارده است :
اول پنجشنبه اولین از دهه اول از ماه، و چهارشنبه اول از دهه دوم از ماه،
و پنجشنبه از دهه آخرین. و اگر دشخوار باشد روا باشد که آنرا تأخیر کند از
تابستان بازستان. و اگر عاجز شود از داشتن آن از هر روزی مدتی از طعام بصدقه
کند. و دوم روزه ایام البیض، سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماهی. و
سئم روزه روز غدیر، و آن هجدهم ذوالحجه است و چهارم روزه روز مولود پیغمبر
علیه السلام، و آن هفدهم ربیع الاول است. پنجم روزه مبعث پیغمبر علیه السلام،

و آن بیست و هفتم رجب است. و ششم روزه روز گسترانیدن زمین از زیر کعبه، و آن بیست و پنجم ذوالقعدة است. و هفتم روزه عرفه، آنکس که روزه ضعیف نکند او را از دعا خواندن چون اول ماه بیقین داند. و هشتم روزه عاشورا بوجه [۱۳۵] اندوه و معصیت. و نهم روزه مباهله، و آن بیست و پنجم ذوالحجه است، و گفته اند: بیست و چهارم. و دهم روزه همه پنجشنبه سال. و یازدهم روزه همه آدینه سال. و دوازدهم روزه اول ماه ذی الحجه. و سیزدهم روزه رجب همه ماه. چهاردهم روزه شعبان همه ماه.

و سنت است در ماه رمضان از طعام و شراب باز ایستادن در هفت جایگاه: مسافر چون با شهر خود رسد یا بشهری دیگر که در آن عزم مقیم شدن کرده باشد پس از زوال، و اگرچه چیزی نخورده باشد، یا پیش از زوال، و طعام و شراب خورده باشد، سنت بود که باقی روز چیزی نخورد برای حرمت روزه. و همچنین بیمار چون از بیماری بهتر باشد حکم او حکم مسافر باشد. و همچنین حیض و نفساء و کافر و کودک و دیوانه و بیهوش گشته امساک کنند از طعام و شراب چون عذر زائل شود درسیانۀ روز، و اگرچه طعام و شراب تناول نکرده باشند. و مهمانرا درست نبود روزه سنت داشتن بی دستوری مهمان کننده، و نه زنرا بی دستوری شوهر، و نه فرزند را بی دستوری [۱۳۶] پدر، و نه بنده را بی دستوری خداوندش، این چهار را روزه سنت داشتن روا نباشد بی دستوری اینها که بگفتیم. و هر کس که بسنت بروزه باشد، و او را بمهمانی و دعوت خوانند، فاضلتر آن بود که روزه بگشاید.

و روزه حرام هفت است: اول روزه هر دو عید. و دوم سه روزه تشریق آنکس را که بمنّا باشد. و گفته اند آنکس در ماههای حرام کارزار کند باید که بکفارت دو ماه روزه بدارد از آن ماههای حرام، و اگر

عید و روزهای تشریق در آن باشد برای روایت زراره . و مشهور تر آنست که روزه عید بهمه حالی حرام است . و سئوم روزه روز آخر ماه شعبان بنیت فریضه . و چهارم روزه نذر معصیت . و پنجم روزه صحت یعنی خاموشی . و ششم روزه وصال ، و آن چنان باشد که طعام شام را بوقت سحر خورد . و هفتم روزه واجب در سفر ، بجز از آنکه گفتیم که روا باشد .

پنجم در لواحق و آن شش مسأله است :

مسأله اول اگر بیمار بروزه باشد و در خود ظن زیان برد بر وی لازم بود که بگشاید و اگر برنج و مشقت [۱۳۷] بدارد مجزی نبود .
مسأله دوم بر مسافر لازم باشد که روزه بگشاید ، و اگر بدارد و دانسته باشد که نمی باید داشتن مجزی نبود ، و بقضا باز دارد . و اگر ندانسته باشد مجزی بود ، و قضاء آن نکند .

مسأله سوم شرطهایی که معتبر است در تقصیر نماز هم معتبر است در تقصیر روزه . و در تقصیر روزه شرط آنست : اول ، شب بنیت باشد و شرط دوم آنست که پیش از زوال بیرون رود ، و گفته اند : اگر پیش از آفتاب فرو شدن بیرون شود تقصیر کند . و بر هر سه تقدیر روزه آنگاه بگشاید که دیوارهای شهری که از آن بیرون شود پوشیده شود ، یا پانگ نماز آن شهر بر وی پنهان شود .

مسأله چهارم مرد پیر و زن پیر ، چون عاجز شوند از روزه داشتن ، باید که از هر روزی مدتی از طعام بصدقه بدهند . و گفته اند اگر از روزه داشتن عاجز شوند با صلا صدقه دادن واجب نشود . و اگر ایشانرا در روزه داشتن رنج و مشقت باشد ، پس بگشایند و صدقه بدهند . و آنکس که اورا عطاش بود ، و آن رنجی است که از آب [۱۳۸] صبر نتوان کرد ، روزه بگشاید ، و از هر روزی مدتی از طعام بصدقه بدهد . پس اگر از آن بهتر شود قضا باز کند . و زن آبستن که

بزادن نزدیک باشد، و زن شیردهنده که شیرش اندک بود روزه بگشاید، چون روزه داشتن ایشانرا زیان دارد، و از هر روزی مدّی طعام بصدقه بدهند و پس از آن روزه را بقضا باز کند.

مسأله پنجم روزه سنت واجب نشود بشروع کردن در آن، و مکروه باشد روزه سنت بگشادن پس از زوال.

مسأله ششم هر آن روزه که در آن تتابع شرطست، اگر بگشاید برای عذری، بنا نهد بر آن که داشته باشد. و اگر نه برای عذری بگشاید، با سر گیرد، الا سه جایگاه باسر نگیرد: هر کس که بر وی روزه دومه پیاپی واجب باشد، و یک ماه بدارد، و از ماه دوم چیزی بدارد، پس بگشاید، بر آن بنا نهد. و هر کس که بر وی یک ماه روزه بنذر واجب باشد، و پانزده روز بدارد، و بعد از آن بگشاید، بنا بر آن نهد. و هر کس که روزه سه روزه از خون هدی بروی لازم باشد، چون دو روز بدارد، و روز سئوم عید [۱۳۹] باشد بگشاید، و پس از آنکه ایام تشریق بگذرد روز سئوم بدارد، و اگر بمنی باشد. و اگر دو روز بدارد و بگشاید نه برای عید، باید که باسر گیرد.

کتاب اعتکاف

و نظر در شرطهای اعتکاف و قسمتها و حکمهای آن . اما شرطهای اعتکاف پنج اند:
اول نیت .

و دوم روزه داشتن . پس اعتکاف درست نباشد، الا در زمانی که روزه در آن درست بود داشتن از کسی که روزه از وی درست بود .
سوم عدد و آن سه روز است، و کمتر سه روز نشاید .
و چهارم جایگاه و آن مسجد جامع بود . و گفته اند: اعتکاف درست نبود، الا در یکی از چهار مسجد : مسجد الحرام و مسجد پیغمبر علیه السلام و جامع کوفه و جامع بصره .

و پنجم مقیم شدن در آنجا که اعتکاف گرفته باشد . پس اگر از آنجا بیرون آید آنرا باطل کند ، الا اگر برای ضرورتی یا طاعتی بیرون آید ، مانند از بی مؤمنی فروشدن ، یا پیرسش بیمارشدن ، یا برای گواهی بیرون آید . و اگر بیرون [۱۴] آید باید که بنشیند، و در زیر سایه نرود، الا بمکه روا باشد در زیر سایه رفتن .

و اعتکاف برد و قسمت است: واجب و سنت . واجب آن باشد که واجب شده باشد بنذر و مانند آن ، و چون در آن شروع کند واجب [شود . و سنت آن باشد که چون در آن شروع کند واجب] نشود ، و چون دو روز بگذرد در واجب شدن روز سئوم دو قولست . و در روایت آمده است که روز سئوم واجب باشد . و گفته اند : اگر سه روز اعتکاف گرفت بعد از آن مخیر باشد در زیادت ، پس اگر دو روز دیگر پس از سه روز اعتکاف گرفت روز سئوم واجب باشد .

واینجا سه مسأله یاد کنیم :

مسأله اول معتکف را مستحب باشد که شرط بکند چنانکه محرم بکند، برین صورت که گوید : اگر مرا عارض پدید آید از بیماری و مانند آن مرا باشد که رجوع کنم از اعتکاف. پس اگر شرط کرده باشد، و عارضی پدید آید ؛ روا باشد که از اعتکاف رجوع کند، و بر وی قضاء آن واجب نباشد. و اگر شرط نکرده باشد و دو روز بگذرد، واجب بود [۱۴۱] که تمام کند سه روز برای روایت. و اگر مانعی پدید آید چون رنجوری و مثل آن، باید که از جای اعتکاف بیرون شود. و چون مانع زایل گردد، قضا باز کند بواجب.

مسأله دوم بر معتکف حرام باشد استمتاع بزنان و خرید و فروخت کردن و بوی خوش بپوشیدن. و گفته اند : بر وی حرام باشد هر آنچه بر محرم حرام بود، و ثابت نشده است.

مسأله سوم هر چه روزه تباہ کند اعتکاف را نیز تباہ کند. و اگر در اعتکاف مجامعت کند کفارت واجب شود مانند کفارت ماه رمضان، اگر بشب کند و اگر بروز. و اگر اعتکاف در رمضان گرفته باشد و در روز مجامعت کند، دو کفارت لازم شود. و اگر روزه اعتکاف تباہ شود نه بجماع بلکه بآن چیزها که کفارت بواجب کند در ماه رمضان، اگر آن اعتکاف بنذر معین واجب شده باشد؛ کفارت لازم شود. و اگر نذر معین نباشد یا تبرع باشد، هردو شیخ گفته اند که مطلقاً کفارت لازم شود و اگر هردو شیخ کفارت را بروز سیم خاص کردند پی باینکه

[۱۴۲] ایشان لایق تر بودی.

کتاب حج

ونظر در مقدمات و مقاصد آن .

مقدمه^(۱) اول : بدانکه حج نامی است جمله مناسک را که بگذارند در جایهای معین بنزدیک بیت الحرام . وحج فریضه است بر هر کس که طاقت آن دارد از مردان و زنان و خنثی یعنی آنکه هردو آلت دارد . واجب باشد باصل شرع یکبار بی هیچ سستی وتأخیر . و باشد که حج واجب شود بنذر و مانند آن ، و بمزد بدادن نفس خود بدیگری ، و بتباه کردن ، یعنی : آنکه حجی فریضه کنند ، فعلی واقع آید که آنرا تباه کند ، با دیگر سال حج یا سر باید گرفت . و حج سنت باشد آنرا که شرطهای وجوب نیابد همچون درویش ، و بنده با دستوری خداوندش .

مقدمه^(۱) دوم : در شرطهای حج اسلام ، و آن شش است : بلوغ و عقل و آزادی و یافتن زاد و راحله و اسکان رفتن و درین شرط سه چیز داخل باشد : تن درستی و امکان بر چهار پای نشستن و خالی شدن راه از موانع .

وحج واجب نباشد بر كودك ، و نه بر دیوانه . و احرام گرفتن از كودك با تمیز درست باشد ، [۳ ۱] و همچنین احرام در بستن بکودك بی تمیز ، و از دیوانه درست بود . و اگر كودك بی تمیز و دیوانه را بحج برند بوقت بلوغ و عقل ایشانرا از فریضه کفایت نکند . و حج درست بود از بنده با دستوری خداوندش ، لکن او را از فریضه کفایت نکند ، الا آن بنده را که پیش از آنکه بعرفات یا بمشعر رسد آزاد شده باشد .

و آنرا که زاد و راحله نباشد اگر حج کند سنت بود ، و چون زاد و راحله

و دیگر شرطهای وجوب بیافیت حج واجب باسر گیرد . و اگر یکی را زاد و راحله مباح دارند حج برو واجب شود . و اگر بعضی برادران شخصی را بحج برداروا از فریضه کفایت کند .

و چاره نباشد از بگذاشتن مالی زیادت از زاد و راحله، که عیال خرج کنند تا وقت باز آمدن از حج .

و اگر شرطهای وجوب حج حاصل آمدند، پس مانعی پدید آمد از پیری یا بیماری یا دشمن، بر روایتی آمده است که واجب باشد که نایب پدید کند، تا از وی حج کند، و چون عذر زایل شود دوم بار حج بکند، و اگر با عذر بمیرد نیابت او را کفایت کند .

و در شرط باز گشتن با پیشه یا سرمایه دو قولست؛ [۱۴۴] شبه آنست که شرط نیست . و در زن شرط نیست وجود محرم، و کفایت بود ظن بسلامت بودن . و با وجود شرطها اگر حج کند پیاده یا در نفقه جز خود او را کفایت کند . و حج پیاده فاضلتر بود چون ضعیف نگر داند از عبادت کردن .

و چون حج واجب شد بر شخصی و در آن سستی کرد تا بمرد آنرا بگزارند از اصل ترکه او و اگر جز اجرت حج بنگذاشته باشد حج را از وی گزارند از نزدیک ترین جایی . و گفته اند از شهر او بگزارند با وجود بسیار مالی . و هر کس که حج واجب بروی بود باید که حج سنت نکند . و زن حج سنت نکند الا بدستوری شوهرش، لکن در واجب دستوری شوهر شرط نیست . و همچنین دستوری شوهر شرط نیست چون زن در عدت رجعی باشد و خواهد که حج واجب کند بی دستوری شوهر توان کرد .

سه مسأله :

مسأله اول: چون نذر حج کرد بجز حجة الاسلام، متداخل نشوند . و اگر نذر کرد بجمع مطلق گفته اند که: اگر حج کند بنیت نذر کفایت کند از حج اسلام .

و اگر اول بار حج اسلام کند حج نذر کفایت نکند، و گفته اند که یکی از دیگری کفایت نکند و این شبهه تراست. [۱۴۵]

مسأله دوم: چون نذر کند که به حج رود پیاده واجب شود پیاده رفتن، و اگر جایی در کشتی نشیند برپای بایستد. پس اگر در راه بر نشیند آنرا قضا باز کند پیاده، و اگر بعضی راه بر نشیند هم قضا باز کند، و آن قدر که بر نشسته باشد پیاده برود، و گفته اند که قضا باز کند پیاده برای خلل در آوردن او بآن صفت که گفته بود، و اگر از پیاده رفتن عاجز آید گفته اند که بر نشیند و بکفارت بدنه بی براند، و گفته اند بر نشیند و نراند بدنه را، و گفته اند: اگر مطلق نذر کرده باشد و بوقت و سالی معین نکرده باشد امکان را گوش دارد، و اگر معین کرده باشد بسالی از وی نیفتد برای عجز او.

مسأله سوم: مخالف چون حج کند و بر کنی خلل نیارد با سر نگیرد آن وقت که مستبصر حق گردد، و اگر بر کنی خلل در آورده باشد با سر گیرد.

قول در نیابت، و شرط در نیابت کردن: اسلام است و عقل و آنکه بروی حج واجب نباشد. پس درست نباشد نیابت کردن کافر از مسلمان و نه نیابت کردن مسلمان [۱۴۶] از کافر، و از مخالف الا از پدر، و درست نباشد نیابت کردن دیوانه و کودک بی تمیز از دیگری. و چاره نباشد از نیابت بکردن، و معین کردن [کسی که وی] از و نایب شده در جایهای مناسک. و آنکس که حج برو و واجب شده باشد نیابت نکند، و اگر واجب نشده باشد بروی، نیابت تواند کردن اگر چه حج نکرده باشد. و درست بود نیابت کردن زن از زن و از مرد، و اگر نایب بمیرد پس احرام و در حرم شدن حج مجزی بود.

و باید که نایب حج از آن نوع کند که شرط کرده باشند با وی. و گفته اند که: روا باشد که از آن با حج متمتع گردد، اما از تمتع بانوعی دیگر نگردد. و

گفته اند که : اگر شرط رفته باشد با نایب که بفلان راه حج کند روا بود که حج کند بجز آن راه. و نایب را شاید نایب گرفتن الا بدستوری منوب . و نایب نفس خود را با جرت پدگیری ندهد جز مستاجر در سالی که اجرت گرفته باشد ازو. و اگر مصدود شود یعنی دشمن برگرداند او را پیش از تمام کردن حج ، مزد باز پس دهد بنسبت آنچه از راه مانده بود .

و لازم نباشد بر مستاجر اجابت موجه کردن [۱۴۷] اگر موجه ضامن شود که در مستقبل برای وی حج بکند برایشه . و طواف نکند از قبل شخصی که حاضر بود و تمکین طهارت دارد ، لکن با او طواف کنند یعنی او را در طواف گاه بگردانند . و طواف کنند از آنکس که این دو صفت ندارد . و اگر یکی دیگری را برگردد و با او طواف کند هر یک را از آن هر دو طوافی بینگارند . و اگر برای مرده حج کنند بتبرع یعنی : بی مزد ، ذمت وی بری شود از آن حج . و نایب اگر چیزی کند در حرم که آن را کفارت لازم آید از مال خود بدهد .

وسنت است که نایب ذکر منوب خود کند در جایهای مناسب ، و آنکه زیادت اجرت را با منوب دهد ، و اگر اجرت تمام نبوده باشد سنت است منوب را که تمام بنایب دهد . و سنت است که مخالف را که حج با سر گیرد چون مستبصر حق شود اگر چه مجزی و درست بوده باشد . و مکروه است که زن حج ناکرده نیابت کند .

مسأله هایی چند :

اول هر کس که وصیت کند بیک حج و معین نکند که چند مال وی بدهند تا از وی حج کنند پس وی با اجرت المثل [۱۴۸] گردد .

دوم هر کس که وصیت کند که ازو حج کنند و معین نکند که چند بار ، و نه معین کند که بچند مال ، پس اگر از سخن او تکراری معلوم شده باشد ، یعنی :

چیزی که بآن بر زیادت یکبار دلالت کند ، از او حج کنند تا دو دانگ مال او در آن صرف کنند. و اگر تکرار معلوم نباشد یکبار حج کنند .

سوم هر کس که وصیت کند که از او حج کنند هر سال بمالی معین از وجهی معین ، پس آن مال چندان نباشد که از آن حج کنند هر سال ، گرد می کنند دو سال یا زیادت تا بآن رسد که بآن شخصی را باجارت گیرند تا از او حج کند .

چهارم اگر مال شخصی مرده در دست دیگری باشد ، و مرده حج واجب نکرده باشد تا بمرد و بروی بماند ، اگر آن شخص داند که وارثان مرده حج از مرده نگذارند ، قدر اجرت حج از آن مال باز گیرد تا از مرده حج کند . و باقی باورثه دهد ، و اگر داند که ورثه حج بگذارند جمله مال بایشان دهد .

پنجم هر کس که بمیرد و برو حج اسلام باشد و حج نذرینز ، حج اسلام را از اصل مال او بگذارند ، و حج نذر از ثلث مال ، و در آن وجهی دیگرست .

مقدمه سیوم در نوعهای حج ، و آن سه نوعست : [۱۴۹] تمتع و قران

و افراد .

و تمتع آنکس باشد که عمره متمتع بهادر پیش حش دارد و بآن نیت عمره تمتع کند . پس احرام بحج مبدا کند از مکه . و تمتع فریضه آنکس باشد که نه از حاضران مکه باشد ، و حد او آنکس باشد که از مکه دور باشد بچهل و هشت میل از هر جانبی ، و گفته اند : دوازده میل یا زیادت از هر جانبی . و این گروه را روان باشد بگردیدن از تمتع با افراد و قران الا با ضرورت .

و شرطهای تمتع چهار است : نیت و آنکه آن واقع آید در ماههای حج و آن شوال [است] و ذوالقعدة و ذوالحجه ، و گفته اند : ده روز از ذوالحجه ، و گفته اند : نه روز از آن ، و مقصود آنست که حج در زمانی کند که داند که در آن بمناسک خواهد رسید ، و هر آنچه زیادت بر آن باشد درست بود که واقع آید در بعضی افعال

حج چون طواف وسعی و کشتن قربان .

شرط سئوم آنکه عمره وحج را در یک سال کند .

و چهارم آنکه احرام بحج متمتع از مکه گیرد، و فاضلتر از مکه مسجد الحرام بود، و فاضلتر آن از مقام ابراهیم بود، تا از زیر ناودان . و اگر احرام [۱۰۵] گیرد بحج متمتع نه از مکه آن احرام درست و مجزی نبود، و آنرا بمکه باسر گیرد، و اگر فراموش کرد و با مکه آمدن دشوار شد، از آنجا که باشد احرام گیرد، و اگر خود بعرفه باشد .

و اگر در مکه شود بعمره متمتع، و می‌ترسد از وقت تنگ درآمدن، روا باشد که آنرا نقل کند باحج افراد، و عمره مفرده را بکند پس از آن. و همچنین کنند حایض و نفساء اگر عذرشان منع کند از حلال شدن و احرام بحج گرفتن .

و افراد آن باشد که احرام بحج گیرد باول از میقات، پس مناسک را بگذارد، و پس از آن عمره مفرده بدو باشد. و افراد و قرآن فریضه حاضران مکه است. پس اگر از آن مردو با تمتع گردید باختیار، در رو بودن آن دو قولست، شبه آنست که روا نباشد اما با ضرورت جایز باشد. و شرطهای افراد دواست: نیت است و آنکه آن در ماههای حج واقع آید از میقات یا از سرای مردم و اگر نزدیکتر باشد بعرفات .

و قارن چون مفرد است الا آنست که در قارن [۱۰۶] با احرام هدی بازبندد و براند. و چون لبیک زند سنت باشد او را اشعار کردن شتری که برانده بود .

و اشعار آن بود که کوهان شتر بشکافد از جانب راست، و یک سوی روی او را بخون آلوده کند. و اگر شتران بسیار براند، در میان رود و از چپ و راست آن اشتران را اشعار می‌کند.

و تقلید آن بود که نعلی را در گردن بدنه بندد که در آن نعل نماز کرده باشد، و گوسفند را تقلید کنند، و بس .

و روا بود مفرد و قارن را که طواف کنند پیش از رفتن بعرفات . لکن باید که تلبیه را نوباز کنند بنزدیک هر طوافی تا حلال نشوند . و گفته اند که : مفرد حلال شود، و گفته اند : هریک از مفرد و قارن حلال نشوند الا بنیت ، لکن اولیتر آن بود که تلبیه نوباز کنند .

و مفرد را روا باشد که چون درمکه شود افراد را باتمتع گرداند ، لکن پس طواف سعی لبیک نزند ، و اگر لبیک زند پس طواف سعی تمتع او باطل شود و بر حج افراد بماند . و قارن را روا نباشد بازگردیدن با حج تمتع .

و مکی چون از مکه دور شود، پس خواهد که حج کند برمیقاتی ، باید که احرام [۱۵۲] از آن میقات گیرد بواجب . و آنکه مجاور باشد بمکه چون خواهد که حج اسلام کند ، از مکه با میقاتش رود و از آنجا احرام گیرد ، و اگر دشخوار بود با میقات رفتن باجایی رود که بحل نزدیکتر بود ، و اگر هم دشخوار بود با نزدیکتر بحل رفتن ، از مکه احرام گیرد . و اگر مقیم شود بمکه دو سال فرض او تمتع است با افراد و قران گردد . و اگر یکی را دو منزل باشد : یکی بمکه و یکی دور از مکه اعتبار بان کند که اغلب آنجا باشد ، و اگر هر دو یکسان باشند مخیر باشد در حج تمتع و جزآن .

و بر مفرد و قارن هدی واجب نباشد، و خاص بر تمتع واجب باشد . و روا نبود باز بستن نیت حج و عمره بهم ، و نه از عمره احرام بحدی گرفتن پیش از تمام کردن مناسک عمره تمتع .

مقدمه چهارم در مواقیت . و مواقیت شش است : اهل عراق را « عقیق » است و فاضلتر آن « مسلخ » است و میانه آن « غمره » است و آخر آن « ذات عرق » و

اهل مدینه را «مسجد شجره» است و نزدیک ضرورت «حجفه» و آن میقات اهل شام است باختیار. [۱۵۳] و اهل یمن را «یلملم» و اهل طائف را «قرن المنازل»، و میقات آنکس که حج تمتع کند «مکه» است و هر کس که منزل او نزدیکتر بود از میقات، میقات او منزل او بود و احرام از منزل گیرد. و هر که حج کند بر راهی میقات او میقات مردم آن راه بود. و کودک کانرا برهنه باز کنند از «فخ». و احکام مواقیت گرد میکند چند مسأله هارا.

اول احرام گرفتن پیش از میقات درست نبود، الا کسی را که نذر کرده باشد، بشرط آنکه در ماههای حج واقع آید، یا احرام برای عمره مفرد بود در رجب، آنکس را که ترسد که رجب بآخر رسد.

دوم باید که از میقات درنگزد الا احرام گرفته، و اگر از میقات احرام نگرفته باشد باز گردد و از آنجا احرام گیرد، و اگر تمکین ندارد که باز گردد او را حج نباشد، اگر بعد ترك کرده باشد. و اگر فراموش کرده باشد یا جاهل بوده باشد بآن یا قصد او حج نبوده باشد باول؛ از آنجا که باشد احرام گیرد. و اگر در مکه شده باشد با میقات رود و اگر دشخوار بود از جای [۱۵۴] دیگر بجل، و اگر بآنجا نیز دشخوار بود از مکه احرام گیرد.

سوم اگر احرام را فراموش کرد تا مناسکش تمام کرد، روایت کرده اند که : قضا نباشد، و روایتی کرده اند که : قضا باشد.

مقصد اول در افعال حج: افعال حج احرام است و ایستادن بعرفات و مشعر و کشتن هدی بمنّا و طواف کردن و دور کعت طواف و سعی کردن و طواف النساء و دور کعت آن. و در واجبی انداختن سنگها و سر تراشیدن و تقصیر یعنی : بعضی از موی پیشانی بگرفتن، تردد است؛ شبه آنست که واجب است.

و سنت است که صدقه بدهد پیش از رفتن و دور کعت نماز بکند و برادر

سرای خو بایستد و دعا بخواند و سوره فاتحه بخواند در پیش خود و از جانب راست و از جانب چپ، و آیه الکرسی همچنین بخواند و کلمات فرج بخواند، و دعا‌های روایت کرده را .

قول در احرام ، و نظر در مقدمات و کیفیت و احکام یعنی حکمهای آن .
و مقدمات احرام همه سنت اند و آن آنست که موی سرش باز نکند از اول ذوالقعدة چون حج متمتع خواهد کردن، [و موکد است در هلال ذوالحجه، و پاک کردن بدن و چیدن ناخن و چیدن موی لب و زایل کردن مو از تن و بغلها بنوره، و اگر آهک بکار برده باشد بسنده است او را اگر پانزده روز نگذشته باشد، و غسل کردن .

و اگر بخورد یا بپوشد چیزی که روانیست دوباره غسل کند باستحباب .
و گفته اند که رواست پیش از میقات غسل کند اگر بترسد که بمیقات آب نیابد، و اگر آب بیابد غسل با سر گیرد . غسل بامداد برای همه روز و همچنین غسل آغاز شب هر گه که نخفته باشد بسنده است . و اگر بی غسل یا بی نماز احرام فرا گیرد آن را با سر گیرد .

و باید که پس از فریضه پیشین یا فریضه دیگری جز آن احرام فرا گیرد .
و اگر وقت فریضه نبود پس از شش رکعت نماز نافله . و کمترین نماز نافله پیش از احرام دو رکعت است که در نخستین آن «الحمد» و «الصمد» و در دومی «الحمد» و «الصمد» بخواند . و نماز نافله احرام در وقت فریضه حاضر تواند کرد مگر آنکه تنگ شده باشد که نتواند کرد ترا .

اما چگونگی احرام، واجب و مندوب هر دو را شامل است . واجب آن سه است : نیت که در دل جنس حج و عمره و نوع تمتع و جز آن و صفت واجب و جز آن و حج اسلام و جز آن را قصد کند . و اگر نوعی را نیت کند و جز آن را بر زبان

آرد اعتبار به نیت است .

دوم چهار «لبیک» زدن است، و احرام مفرد و متمتع جز با «لبیک» منعقد نگردد، اما قارن میتواند با آن یا با اشعار یا با تقلید احرام برگیرد . چنین است صورت آن : «لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک» و گفته اند بر آن بیفزاید : «ان الحمد والنعمة لک والملك» ، و آنچه بر آن بیفزاید مستحب است . و اگر احرام بر بندد و لبیک نگوید بر آنچه میکند کفارتی نیست . لال را همین بس است که زبان بجنباند و بادست اشارت کند .

سئوم پوشیدن دوجامه احرام که هر دو واجب است و معتبر است که درست باشد مرد را^(۱) [۱۰۵] در آن نماز کردن . و روا باشد که قبا در پوشد با گردانیده^(۲) چون دوجامه نیابد . و در پوشیدن زن حریر را، یعنی جامه ابریشمین خالص، دو روایت است؛ مشهورتر آنست که روان بود . و روا باشد که محرم زیاده دوجامه در پوشد، و روا بود که جامه احرام را بگرداند .

وسنت است که طواف نکند الا در آن دوجامه که در روی احرام گرفته باشد . وسنت آنست که مرد آواز را بلبیک بلند کند چون شتراویه «ییدا» رسد اگر حج بر راه مدینه کند، و اگر مرد پیاده بود از آنجا که احرام گیرد آواز بلند کند، و اگر از مکه احرام گیرد چون بنزدیک «ابطح» رسد آواز بلند کند . و همچنین سنت است «لبیک» گفتن تا بروز عرفه تا بنزدیک زوال اگر حج احرام گرفته باشد ، و اگر بعمره تمتع احرام گرفته بود «لبیک» زدن تا آنوقت که خانهای مکه ببیند، و چون بعمره مفرده احرام گرفته باشد اگر از بیرون حرم گرفته باشد لبیک زدن تا در حرم رود، و اگر از اندرون آن گرفته باشد «لبیک» زدن تا کعبه

۱- آنچه میان دو قلاب گذارده شده در نسخه اصل مامیان ص ۱۰۴ و ۱۰۵ افتاده است و از روی ترجمه نهایی و معتقد الامامیه ترجمه شده است .
۲- د: پشگونه ، پ: و اگر گردانیده .

بینند، و گفته اند: مخیر باشد در «لبیک» زدن: اگر خواهد تا بحرم و اگر خواهد تا بکعبه، و آن شبهه تراست. و همچنین [۱۰۶] سنت است که آن نوع حج که بدان عزم کرده باشد بلفظ بگوید از حج تمتع و غیر آن، و آنکه در احرام شرط کند باخدای تعالی و ازودرخواهد که او را حلال کند هر جا که مانعی او را بازدارد و هم شرط کند که اگر حج نباشد عمره باشد. و همچنین سنت است احرام گرفتن در جامه پنبه و فاضلتر آن جامه سپید بود.

و احکام احرام را چند مسأله است:

مسأله اول متمتع چون طواف و سعی کرد، پس احرام بحج گرفت پیش از تقصیر کردن، و آنرا فراموش کرده بود، در حج بگذرد، و بروی چیزی نباشد، و بر روایتی گفته اند که بروی خونی باشد. اما اگر بعد تقصیر بگذاشته باشد، و احرام بحج گرفته باشد، حج تمتع او باطل باشد بر روایت ابویصیر از جعفر صادق علیه السلام.

دوم چون ولی کودک احرام بندد، با او آن کند که لازم بود بر بالغ محرم، و دور کند از آنچه بالغ محرم از آن دور شود. و هر آنچه کودک از آن عاجز آید ولی او از وی بکند. و اگر کودک چیزی کند که کفارت بواجب کند، ولی اوضامن آن بود. و اگر کودک ممیز باشد، روا باشد [۱۰۷] که ولی او را الزام کند تا بعوض هدی روزه بدارد و اگر عاجز آید، ولی از روزه بدارد.

سوم اگر در احرام شرط حلال شدن کرد، پس مانعی حاصل آمد، از احرام حلال شود، و بشرط کردن هدی بنیفتد که بآن حلال شود، بلکه فائدت شرط آن بود که چون مانعی پدید آید، روا بود که محصور بی توقف حلال شود. و حج از وی بنیفتد اگر واجب بوده باشد.

مسأله‌هایی چند :

اول در آنکه در احرام ترك باید کرد ، و آن حرامست و مکروه .
 و ترکهای حرام چهارده است: صید بیابانی بدست بگرفتن و نگاه داشتن آن
 و بخوردن آن ، و اگرچه محل آنرا صید کرده باشد ، و اشارت کردن بصید و راه
 نمودن برصید و بستن در بر آن و کشتن آن . و اگر محرم آنرا بکشد مردار بود
 و حرام بود بر محل و محرم . و همچنین حرام باشد بروی زنان بمجامعت و بوسه
 دادن و دست بایشان بسودن بشهوت و نگریستن بایشان بشهوت و عقد نکاح
 بستن برای خود و برای جز خود ، و گواه شدن بر عقد نکاح ، و منی بیاوردن .
 و همچنین بویهای خوش [۱۰۸] و گفته اند از بویها حرام نبود الا چهار
 چیز : مشک و عنبر و زعفران و ورس ، و آن گیاهی است بیمن ، و گفته اند
 کافور وعود نیز .

و همچنین حرام بود پوشیدن جامه دوخته مردانرا . و در زنان دو قولست ؛
 درست تر آنست که روا باشد زنانرا ، و باکی نبود که حایض پیراهن کوچک در
 زیر جامه احرام پوشد تا آنرا از پلیدی نگاه دارد ، و در آن خلاف نیست ، و مرد
 زیر جامه در پوشد چون ازاریابد ، و باکی نباشد بطیلسان ، اما اگر آنرا گویها
 و بندها باشد باز نبندد بر خود . و همچنین حرام بود پوشیدن آنچه پشت پای باز
 پوشاند همچو موزه و نعل سندی ، و اگر ضرورت بود روا باشد ، و گفته اند که
 از پشت پای بشکافد .

و همچنین فسوق حرام بود ، و آن دروغ گفتن بود همچنین جدال کردن ،
 و آن سوگند خوردن باشد به « لا والله و بلی الله » . و همچنین کشتن جانوران تن چون
 شپش و جزان ، لکن روا بود که آنرا از جای باجای دیگر کند ، اما از خود دور
 نکند . و باکی نبود از خود بیفگندن گرا ، خرد و بزرگ . و حرام بود بکارداشتن

روغنها ، وروغنی که بوی خوش [۱۰۹] درو بود . وبا کی نبود بکار داشتن روغنی نه خوش بوی با ضرورت . وحرام بود زایل کردن موی از تن اندک و بسیار ، وبا کی نبود با ضرورت .

وحرام بود سرد را سر باز پوشیدن جز زنرا ، و در حکم آن بود سر بآب فرو بردن ، و اگر مرد سر را باز پوشید بفراموشی ، واجب بود که آن چیز را از سر بیوگند بی توقف ، ولبیک را نو باز کند بسنّت . و زن روی را برهنه کند تنها ، و روا بود که مقنعه را فرا گذارد تا ببینی .

وحرام بود مرد محرم را رفتن در زیر سایه ، لکن چون بمنزل فرو آید هیچ باک نباشد . و زنرا بهمه حالی روا بود در زیر سایه بودن ، و مرد را نیز روا بود چون مضطر شود . و اگر مردی تن درست هم کجاوه شود با مردی رنجور یا با زنی ، سایه بر آن رنجور وزن فرو گذارند ، نه بر آن تن درست .

وحرام بود بچیدن ناخن و بریدن درخت حرم و گیاه آن الا اگر در ملک محرم بر رسته بود . و روا بود بر کندن گیاه اذخر و درخت میوه ها و خرما . و در سرمه کردن بسیاهی و نظر کردن در آینه و انگشتی در انگشت کردن [۱۶۰] برای زینت و پوشیدن زن زیورها را که پیش از آن عادت نکرده باشد و حجامت کردن نه از ضرورت و مالیدن تن و پوشیدن سلاح نه برای ضرورت ؛ درین هفت چیز دو قول گفته اند ، شبه بر کراهیت است .

اما آنچه در احرام مکروه است : احرام گرفتن است در جامه یی جز اسفید و بکراهیت زیادت تر جامه سیاه بود ، و همچنین مکروه است احرام گرفتن در جامه چرگن و جامه علم بر کرده ، و همچنین مکروه بود حنا کردن برای زینت و روی بند در بستن زن ، و در گرماوه شدن ، و خواننده را جواب بلبیک باز دادن ، بلکه جواب باز دهد بآنکه گوید : « یا سعد » ، و همچنین مکروه بود بکار داشتن گیاه های

خوش بوی . وباکی نباشد بخراشیدن تن و مسواک کردن تا مادام خون آلود نکند او [را] .

دو مسأله :

اول روا نبود هیچ کس را که درمکه شود الا احرام گرفته ، الا بیمار یا آنکس که درمکه آمد و شد بسیار کند همچو همیشه فروش و گیاه فروش و جزآن . و اگر پس احرام گرفتن از مکه بیرون آید ، پس هم در آن ماه که بیرون آمده باشد ، بامکه آید ، [۱۶۱] آن احرام او را مجزی و کفایت بود ، و اگر در جزآن ماه باز گردد دوم بار احرام گیرد .

مسأله دوم : احرام گرفتن زن چون احرام گرفتن مرد بود ، الا در دو چیز که گفتیم که زنا سر باز پوشیدن و جامه دوخته پوشیدن روا باشد جز مرد را . و زن اگر چه حایض بود احرام تواند گرفتن البته ، لکن نماز احرام نکند و اگر حایض احرام را بگذاشت بگمان آنکه روا نباشد در حیض احرام گرفتن ، باید که بامیقات گردد و از آنجا احرام گیرد ، و اگر خود در مکه رفته باشد . و اگر دشخوار بود از جای نزدیک تر بجل احرام گیرد ، و اگر هم دشخوار بود از آنجا که باشد احرام گیرد . قول در ایستادن بعرفات ، و نظر در مقدمات و کیفیت آن ، و چند مسائل از پس آن .

اما آنچه مقدمات است پنج چیز سنت است .

اول آنکه از مکه بمنای رود پس از آنکه نماز پیشین و دیگر بمکه کرده باشد در روز ترویبه ، و آن هشتم ذوالحجه است ، الا آنکس که ضعیف باشد و از آشوب ترسد . و امام باید که پیشتر بمنای رود تا نماز [۱۶۲] پیشین و دیگر آنجا بگزارد .

دوم آنکه شب بمنای باشد تا صبح برآید .

سوم آنکه ازوادی «محسر» درنگذرد تا آفتاب برآید . و مکروه باشد از منا رفتن پیش از صبح الا مضطر را چون ترسند [ه] و بیمار . و سنت بود امام را که بمنّا باشد تا آنگاه که آفتاب برآید .

چهارم دعا خواندن بنزدیک فرو آمدن بمنّا .

پنجم دعا خواندن بنزدیک بشدن از منا .

و از کیفیت چند چیز واجب و سنت است :

اما واجب در آن نیت است . و بودن بعرفات تا بفروشدن آفتاب .

و اگر تمکین ندارد از آنکه بروز آنجا باشد، بودن بشب آنجا او را کفایت بود ،

و اگر خود پیش از صبح بآنجا رسیده بود . و اگر از عرفات باز گردد پیش از آفتاب فروشدن

اگر بعمد کرده باشد، و دانسته که باز گردیدن حرام است ؛ حج او باطل نرود،

لکن بدنه یی یعنی شتری بکفارت بدهد، و روز قربان آنرا بمنّا بکشد ، و اگر از آن

عاجز آید؛ هجده روز روزه دارد ، یا در راه یا چون با اهل خود گردد . و اگر

ندانسته باشد که باز گردیدن از عرفات حرام است، یا اگر نه [۱۶۳] فراموش کرده

باشد برو چیزی نباشد . و «نمره» و «ثویه» و «ذوالمجاز» و «عرنه» و «اراک»

حدهایی اند که ایستادن بآنجا مجزی و کفایت نباشد .

و سنت آنست که خیمه را بنمره بزند ، و آنکه باز ایستد بردامن کوه از جانب

چپ کوه در زمین هامون ، و آنکه رخت خود را گرد کنند و بروجهی بنهد که از

خلل ایمن باشد ، و آنکه دعا برپای ایستاده خواند .

و مکروه بود ایستادن بر بالای کوه و بنشستن و بر پشت چهارپای بودن .

اما لواحق آن سه مسأله است :

مسأله اول ایستادن بعرفات رکن است، و هر کس که بعمد آنرا بگذارد

حجّش باطل بود ، و اگر آنرا فراموش کند تدارکش کند بآنکه شب عید آنجا

باشد و اگر خود تا بصبح باشد، و اگر شب نیز فایت شود بمشعر کفایت کند .
 مسأله دوم اگر ایستادن اختیاری بعرفات ازو فایت شود و چون خواهد
 که بانجا رود از آفتاب برآمدن ترسد ، بمشعر رود پیش از برآمدن آفتاب، و
 کفایت کند او را از عرفات . و همچنین اگر ایستادن اختیاری بعرفات باصلا
 [۱۶۴] فراموش کرد ، او را مجزی بود که بمشعر رسد پیش از برآمدن آفتاب .
 و اگر بعرفات رسد پیش از فروشدن آفتاب ، و او را بمشعر رسیدن اتفاق نیفتاد
 تا آفتاب برآمد ، ایستادن بمشعر او را مجزی بود ، و اگر خود پیش از زوال باشد،
 و اندکی آنجا بباشد و پس از آن بمناء رود .

مسأله سوم اگر بعرفات نرسید بروز ، شب برسید ، و بمشعر نرسید تا آفتاب
 برآمد ؛ حجش فایت شد ؛ و گفته اند : حج او درست بود و اگر خود پیش از زوال
 بمشعر رسیده باشد .

قول در ایستادن بمشعر ، و نظر در مقدمات و کیفیت آن ، و مسائلی چند از
 پس آن .

اما مقدمات آن پنج چیز سنت است : میانه رفتن بانجا ، و دعا خواندن
 بنزدیک « کشیب احمر » از جانب دست راست راه ، و نماز شام و خفتن با پس داشتن
 تا بمزدلفه کند ، و اگر خود تا بدانگی ونیم از شب برسد ، و آنکه میان نماز شام
 و خفتن جمع کند بیک بانگ نماز و دو قامت ، و آنکه نوافل نماز شام را پس از
 نماز خفتن کند .

و در کیفیت آن چند چیز واجب و سنت [۱۶۵] است :

اما واجب نیت است ، و ایستادن بمشعر و حد آن از میان « مازمین » است تا
 بحیاض تا بوادی محسر . و با وجود آشوب بر سر کوه رفتن روا باشد و بی آشوب

مکروه بود. و وقت ایستادن بمشعر از برآمدن صبح است تا وقت برآمدن آفتاب، مضطربا تا بزوال. و اگر از مشعر باز گردد پیش از صبح بعمد، و داند که حرام است، بکفارت آن گوسفندی بدهد، و حجش باطل نشود. اگر بعرفات رفته باشد. و زنا و ترسندہ را، روا باشد در شب از مشعر باز گردیدن.

و سنت آنست که نماز بامداد بگزارد پیش از ایستادن بمشعر و دعا بخواند، و آنکه حج ناکرده^(۱) گامی چند پیاده در مشعر برود. و گفته اند: سنت بود بر «قح» رفتن و ذکر خدای کردن بر آنجا. و جز امام را سنت بود که از مشعر باز گردد پیش از برآمدن آفتاب، و آنکه از وادی محسر درنگزد تا آفتاب بر آید، و آنکه در آنجا بشتاب برود و دعای مرسوم می خواند. و اگر شتافتن فراموش کند، سنت است که باز گردد و بشتاب [۱۶۶] برود، و آنکه امام بجمع می باشد تا آفتاب بر آید.

اما مسائل سه است:

مسئله اول ایستادن بمشعر رکن است، هر که آنجا نباشد بشب یا پس صبح از عمد، حجش باطل شود. و اگر ایستان فراموش کرد باطل نشود. و اگر ایستان بعرفات و مشعر از وفایت شود، حجش باطل شود، و اگر چه فراموش کرده باشد.

مسئله دوم هر که حج از وفایت شود افعال حج از ویفتد، و او را سنت بود که بمنّا باشد تا روزهای تشریق بگذرد، پس حلال شود بعمره مفرد، یعنی بمکه آید و طواف خانه سعی میان صفا و سروه بکند و حجش راعمره کند، و حج را بادیگر سال قضا کند اگر واجب بوده باشد.

۱- متن ص ۱۱۲: ضروره. پ: کسی که حج نکرده باشد.

مسأله سوم سنت باشد که سنگ ریزه‌ها را از جمع برچیند هفتاد عدد ، و روا باشد که برچیند از هر کدام جانب حرم که خواهد جز مسجد ها . و گفته اند جز مسجد الحرام ، و مسجد الخیف . و شرط آنست که سنگها از حرم باشند بکر . و همچنین سنت است که سنگها سه است باشند ، و ابرش یعنی : دورنگ ، هریک بقدر سرانگشت ، و نقط نقط باشند ، و برچیده [۶۷] باشند . و مکروه بود سنگ سخت و شکسته .

قول در مناسک منی روز عید قربان ، و آن سه است : انداختن سنگها بجمرة العقبة ، پس کشتن هدی ، پس سر تراشیدن . و در سنگ انداختن چند چیز واجب و سنت هست . اما واجب چهار است : نیت ، و آنکه بشمار هفت باشد ، و آنکه آنرا بیفکنند بروجعی که نام انداختن بر آن افتد ، و آنکه آنرا بجمره رساند بفعل خود ، پس اگر حرکت دیگری آنرا برساند مجزی نباشد .

و سنت طهارت است ، و دعا خواندن ، و آنکه از جمره دور نشود بزیادت پانزده ارش ، و آنکه سنگ را بسر انگشت بیندازد ، و با هر سنگ ریزه بی دعا بخواند ، و روی فرا جمرة العقبة کند و پشت بر قبله کند . و اما در هدی کشتن چند طرفها هست :

اول در هدی : و هدی واجب است بر متمتع خاص اگر حج فریضه کند ، و اگر سنت ، و اگر خود مکی بود . و بر غیر متمتع واجب نبود . و اگر بنده حج متمتع کند خداوندش را باشد که الزام او کند بروزه داشتن [۶۸] بعوض هدی یا اگر نه ازو هدی بفرستد . و اگر بنده بعرفات یا بمشعر رسد ، و آزاد شده باشد ، هدی برو واجب باشد با قدرت ، و روزه با دشخوار شدن هدی . و نیت شرطست در وقت کشتن هدی . و روا بود که در کشتن هدی قیام نماید

بنفس خود ، و بجز خود . و واجب بود که آنرا بمنای بکشد .

و یک هدی مجزی نباشد الا از یک کس در هدی واجب . و گفته اند که یکی مجزی بود از هفت کس ، و از هفتاد ، بنزدیک ضرورت ، چون اهل یک خوان باشند . اما در هدی سنت بآن باکی نباشد ، بلکه یکی هدی از یک کس و از جمعی کفایت بود با اختیار .

و اگر تمکین ندارد از خریدن هدی ، و اورا جامه های تجمل بود ، لازم باشد فروختن آن ، و از بهای آن هدی خریدن . و اگر هدی گم شود پس [یابنده] آنرا بی خداوندش بکشد ، مجزی نباشد . و از گوشت هدی چیزی از منابیرون نبرد . و واجب بود که آنرا در وجهش صرف کنند .

و هدی روز عید بکشند بوجوب پیش از حلق . و اگر حلق برپیش دارد [۱۶۹] مجزی بود ، اگرچه بعمد کرده باشند . و همچنین اگر او را در باقی روزهای ذوالحجه بکشند مجزی بود .

دوم در صفت هدی : و شرط آنست که آن اشتر یا گاو یا گوسفند باشد بحال آنکه ثنی بود و لاغر نباشد . و از گوسفند میشینه خاص یک ساله مجزی بود . و باید که هدی تمام خلقت باشد . پس مجزی نبود اگر کور باشد یا لنگ یا اندرون سر و شکسته ، و نه آنکه ازو چیزی ناقص شده باشد ، چون خصی کرده ، اما گوش بشکافته مجزی باشد . و باید که لاغر نباشد ، چنانکه بردو کلیه او پیه نباشد . اما اگر آنرا بخريد برآنکه فربه است ، و لاغر بود ، او را مجزی باشد . و ثنی از اشتران بود که در سال ششم شده باشد ، و از گاو و بز را آنکه در سال دوم شده .

و سنت است که هدی فربه بود ، در سواد نظر کند ، و در سواد رود ، و در سواد خسبد ، یعنی : او را سایه ای بود که در آن رود ، و گفته اند : یعنی

دو چشم و دو زانو و دو دست او سیاه بود. [۱۷۰] و همچنین سنت است که هدی از جمله آنها باشد که بعرفات برده باشند، و از اشتر و گاو ساده باشد، و از میش و بز نر، و آنکه اشتر را بر پای بکشد سر پای و زانوی او با هم بسته، و او را بنیزه زند از جانب راست، و آنکه بنفس خود بکشتن آن قیام نماید و اگر [نه] دست خود در دست کشنده نهد در حال کشتن و دعا بخواند، و آنرا سه قسمت کند: دو دانگ بخورد و دو دانگ بهدیه بدوستان فرستد، و دو دانگ بخواند و درویش دهد. و گفته اند از آن خوردن واجب باشد.

و مکروه بود قربان کردن بگاو نر و گاو میش و بآنکه خایه او کوفته باشند.

سئوم دریدل هدی: و اگر هدی نیابد و بهای آن یابد آنرا بنایی دهد تا بخرد و از وی بکشد تمامت ذوالحجه. و گفته اند که: قرض او نقل کند با روزه. و با نیافتن بها بر وی لازم بود که روزه دارد سه روز پیاپی در حج، و هفت روز چون با اهل خود گردد. و روا بود که سه روز در اول ذوالحجه بدارند، پس از آنکه بحج متلبس شده باشد. اما پیش از ذوالحجه روا نباشد [۱۷۱]. روزه داشتن.

و اگر ذوالحجه بگذرد، و سه روز [روزه] نداشته باشد، هدی برو معین شود که در سال آینده بمنّا فرستد و اگر سه [روز] روزه در حج بداشت، پس از آن هدی بیافت، واجب نباشد فرستادن، لکن فاضلتر بود فرستادن آن. و در هفت [روز] روزه تنایع شرط نیست. و اگر بمکه مقیم شود، یکی از دو چیز آنچه کمتر باشد گوش دارد، یا رسیدن با اهلش، یا بگذشتن یک ماه، پس از آن هفت [روز] روزه بدارد. و اگر بمیرد روزه نداشته باشد، ولی از سه [روز] روزه بدارند و واجب، دون هفت. و هر کس برو بدنه یی واجب شود، کفارت یا نذر، و از آن عاجز آید،

هفت گوسفند او را مجزی بود . و اگر بریکی هدی بود و بمرد از اصل ترکه او بیرون کنند .

چهارم در هدی قارن: و واجب بود کشتن هدی بمنّا اگر آنرا بچ باز بسته باشند، و بمکه بکشد اگر آنرا بممره بسته باشد . و فاضلتر آن مکه جانب کعبه باشد بحزوره . و اگر هدی هلاک شود بدل آن بروی نباشد . و اگر مضمون بود یعنی : آنکه [۱۷۲] در کفارات و نذور واجب شده باشد ، بدل آن لازم باشد .

و اگر هدی عاجز آید از بمنّا رسیدن ، آنرا بکشد و بعلامت کند بآنکه نعل را خون آلود کند و جانب کوهانش را بآن بزند . و اگر هدی شکسته شود روا باشد فروختن آن ، و بهای آن بصدقه دادن یا بدل آن خریدن . و راندن هدی برای صدقه معین . و واجب نشود ، الاّ بنذر و اگرچه آنرا اشعار و تقلید کرده باشد . و اگر هدی گم شود پس دیگری آنرا بیابد و از خداوندش بکشد مجزی باشد . و اگر گم شود پس بدل آن باز خرد ، پس از آن گم شده اول را بیابد ، اگر آخرین را کشته باشد سنت بود کشتن اول .

و روا بود بر هدی نشستن و خوردن شیر او مادام تا زیان نکند [بدو] و بچه او . و اشتراکش را چیزی ندهند از هدی واجب شده در کفارات و نذور . و ناذر از پوست او فرا نگیرد و از گوشت او نخورد . و اگر فرا گیرد ضامن آن باشد . و هر کس که بدنه بی نذر کرده باشد بموضعی معین ، باید که آنجا بکشد . و اگر معین نکرده باشد بموضعی ، بمکه بکشد .

پنجم اضحیه: و آن سنت است و وقت [۱۷۳] آن بمنّا است روز عید قربان ، و سه روز پس از آن ، و در شهرها روز عید و دو روز پس از آن .

و مکروه باشد که از اضحیه چیزی از منّا بیاورد . اما باکی نباشد که

کوهان و آنچه دیگری قربان کند از منا بیاورد. و هدی تمتع از اضحیه مجزی باشد. و جمع کردن میان هردو فاضلتر باشد. و هر کس که اضحیه نیابد بهای آن بصدقه بدهد. و اگر بهای آن مختلف باشد، بهای اول و دوم و سوم را جمع کند و بدو دانگ آن صدقه دهد. و مکروه بود قربان کردن بآنکه او را پرورده باشد. و مکروه بود گرفتن چیزی از پوست اضحیه و آنرا بشتر کش دادن.

واما در حلق، حاج مسخیر باشد میان حلق و میان تقصیر، و اگرچه حج ناکرده باشد یا ملبد بر قول اظهر. و ملبد آنکس باشد که دارو بر سر نهاده باشد و مویها سخت شده. و حلق فاضلتر باشد. و بر زن تقصیر واجب باشد، و آن مجزی بود، و اگر خود بقدر سرانگشت بود. و محل حلق و تقصیر مناست، و اگر از آنجا رفته باشد باز گردد و حلق یا تقصیر بکند. و اگر دشخوار [۱۷۴] باشد حلق یا تقصیر بکند آنجا که بود بواجب، و موی را بمنای فرستد تا آنجا دفن کنند بسنت. و آنکس که بر سر او موی نباشد او را مجزی بود گذرانیدن استره بر سرش.

و مبدا کردن بانداختن سنگها بجمرة العقبة، پس بکشتن هدی، پس بحلق واجب است، پس اگر مخالفت کند بزه کار شود و باسر نگیرد. و زیارت خانه نکند برای طواف حج الا پس حلق یا تقصیر. و اگر طواف کند پیش از حلق یا تقصیر بعمد، گوسفندی بر وی لازم بود. و اگر فراموش کرده باشد چیزی بر وی لازم نباشد، لکن طواف باسر گیرد.

و از همه چیز حلال شود بنزدیک فارغ شدن از مناسک منا، جز بوی خوش و زنان و صید. پس چون طواف حج بکند بوی خوش حلال شود او را، و چون طواف النساء بکند زنان حلال شوند او را. و مکروه بود جامه دوخته پوشیدن تا طواف حج بکند. و همچنین بوی خوش تا طواف النساء بکند. پس بمکه شود برای

طواف وسعی، هم در روز یا بادیگر روز. و این متمتع را مؤکدتر بود، و اگر تأخیر کند بزه کار شود. و مفرد [۱۷۵] وقارن را وقت موسع بود تمامت ذوالحجه برکراهیت. و چون در مکه رود سنت بود او را غسل کردن و ناخن بچیدن و بروت گرفتن و دعا خواندن چون بدر مسجد رسد.

قول در طواف؛ و نظر در مقدمه آن و کیفیت آن و حکمهای آن.

اما در مقدمه طواف شرط است طهارت را در پیش داشتن و نجاست را از جامه و تن دور کردن، و در مرد ختنه کردن شرط است. و سنت است خاییدن گیاه اذخر پیش از آنکه در مکه رود، و آنکه در مکه رود از بالای آن پای برهنه بآهستگی و سکون، و غسل کرده باشد از چاه «میمون» یا «فخ». و اگر دشخوار باشد غسل کند پس در مکه شدن، و آنکه از در «بنی شیبه» در رود و بنزدیک آن دعا بخواند.

و اما در کیفیت طواف، واجب و سنت هست. و واجب نیت است و مبدا کردن بحجر الاسود و آخر کردن بآن، و طواف کردن بر دست چپ، یعنی: دست چپ وی با جانب کعبه باشد در حال طواف، و آنکه حجر را در طواف گیرد، [۱۷۶] و آنکه طواف کند هفت بار، یعنی هفت شوط بگردد، و آنکه طواف میان مقام ابراهیم و خانه کند و دو رکعت نماز بکند در مقام ابراهیم علیه السلام. و اگر آشوب او را منع کند برابر مقام ابراهیم نماز کند و نماز نافله آنجا که خواهد بکند از مسجد. و اگر دو رکعت را فراموش کند باز گردد و آنرا بکند در مقام ابراهیم. و اگر دشخوار بود با مسجد رفتن آن دو رکعت را بگذارد آنجا که یاد آید. و اگر بمیرد ولی از وقضا بکند. و باز بستن دو طواف بهم بعمد در فریضه بی آنکه نماز در میان کند، باطل شود بر اشهر. و مکروه باشد در طواف نافله. و اگر بسهو طواف بر هفت بیفزاید طواف دوم تمام

کند، و دو رکعت طواف واجب بگزارد پیش از سعی، و دو رکعت طواف زیادت پس از سعی.

و هر کس که طواف کند در جامه نجس باسر گیرد چون دانسته باشد که جامه نجس بوده است. و باسر نگیرد اگر ندانسته باشد. و اگر در میان طواف بدانست نجاست را زایل کند و طواف تمام کند. و دو رکعت طواف در همه وقت [۱۷۷] شاید کردن مادام تا وقت فریضه حاضر تنگ در نیامده باشد. و اگر طواف بنیمه در گذشت و بسهو تمام نکرد و برفت باز گردد و تمام بکند. و اگر یا مردمش گردیده باشد پس یا یادش آید که طواف تمام نکرده بود، نایب فرا گیرد تا از وی بکند. اما اگر از نیمه در نگذشته باشد باسر گیرد. و اگر با مردم گردیده باشد بخود بامکه آید و طواف کند.

و همچنین هر که طواف ببرد برای حدی یا حاجتی آنرا باسر گیرد. و اگر طواف ببرد برای نمازی فریضه حاضر آنرا بگزارد پس طواف تمام کند، و اگر چه کم از چهار شوط بود. و همچنین اگر طواف برای نماز و ترقطع کرده باشد آن نماز را بگزارد پس طواف تمام کند. و اگر سعی مشغول شد پس یادش آمد که او طواف نکرد طواف باسر گیرد، پس سعی باسر گیرد. و اگر در سعی یادش آمد که او طواف کرد، اما نه تمام، سعی را ببرد، و طواف تمام کند، پس سعی تمام کند.

و سنت ایستادن است بنزدیک حجر الاسود و دعا خواندن آنجا و در بر گرفتن [۱۷۸] آن و بوسیدن آن. و اگر قادر نباشد از آشوب، بدست بآن اشارت کند. و اگر دست بریده باشد اشارت کند بموضع بریدگی. و اگر باصلا دست ندارد بخود اشارت کند.

و همچنین سنت است که میانه رود و آنکه خدای را یاد کند در طواف، و آنکه «مستجار» را در بر گیرد، و آن برابر درست از پس کعبه، و دودست و

روی را بردیوار «مستجار» بگستراند، وشکم را بان بادوساند، و گناههای خود یاد کند. و اگر از مستجار درگذرد سنت است که بازگردد و آنچه گفتیم بجای آرد. و همچنین رکنها را در برگیرد، و مؤکدتر رکن «حجر الاسود» و «رکن یمانی» است.

وسنت است که سیصد وشصت طواف بکند، و اگر نتواند سیصد وشصت شوط بکند و دو رکعت طواف، در رکعت اول «الحمد» و «قل هو الله احد» بخواند و در رکعت دوم «الحمد» و «قل یا ایها الکافرون». و مکروه بود در طواف سخن گفتن بجز دعا و خواندن قرآن.

واما حکمهای طواف هشت است :

اول: طواف رکن است. هر کس آنرا بگذارد بعمد حشش باطل باشد. و اگر [۱۷۹] فراموش کرده باشد آنرا، بکند. و اگر بازگردیدن دشخوار باشد نایب را فرا کند تا بنیابت بجای آرد آنرا. و در روایتی است که اگر از جهل طواف بگذاشته باشد باسر گیرد و بر وی بدنه بی باشد.

دوم: هر کس که شک کند در عدد طواف پس از بازگردیدن از آن آنرا باسر نگیرد. و اگر شک در میان طواف باشد، و میان هفت باشد یا زیادت آنرا قطع کند و باسر نگیرد. و اگر شک در کمتر هفت باشد، اگر طواف فریضه باشد باسر گیرد، و اگر سنت باشد بنا بر کمتر نهد و تمام کند. و اگر از «حجر الاسود» درگذرد در شوط هشتم، و با یادش آید پیش از آنکه بر رکن شامی رسد، قطع کند و باسر نگیرد.

سئوم: هر کس که یادش آید که طهارت نکرد طواف فریضه باسر گیرد با نماز آن، و طواف سنت باسر نگیرد، و اما نمازش بسنت باسر گیرد. و اگر طواف زیارت فراموش کرد تا با اهل خود گردید و جماعت کرد با آنجا گردد

وطواف را بکند . و اگر دشخوار بود باز گردیدن نایب را فرا کند تا آنرا بنیابت او بجای آرد . و در کفارت تردد داشت، شبه آنست که واجب نباشد الا " مگر یاد داشته باشد [۱۸۰] و مجامعت کرده . و اگر طواف النساء فراموش کرد و از آنجا بیامد نایب پدید کند تا از وی بکند . و اگر بمیرد ولی از وی قضا کند .

چهارم: هر کس که طواف کرد فاضلتر آن بود که سعی بتعجیل کند و روا نباشد که سعی با فردا او کند .

پنجم: متمتع را روا نباشد که طواف حج و سعی مقدم دارد بر وقوف بعرفات و مشعر و دیگر مناسک الا " زنی را که از حیض ترسد یا بیمار را ، یا پیری سخت نیز را ، این سه کس را روا باشد که طواف حج و سعی در پیش دارند . و در مقدم داشتن طواف النساء با ضرورت دو روایتست ، مشهورتر آنست که روا باشد . و قارن و مفرد را روا باشد که طواف زیارت مقدم دارند بر وقوف بعرفات و مشعر و دیگر مناسک با اختیار . و متمتع و جزا را روا نباشد مقدم داشتن طواف النساء الا با ضرورت یا ترسیدن از حیض . و طواف النساء را بر پیش سعی ندارند بعمد، لکن اگر بسهو بر پیش دارند با سرنگیرند .

ششم: گفته اند که روا نباشد طواف کردن و بر سر کلاه بر طله بود، و بکراهیت نزدیکتر است .

هفتم: هر محرم که باشد طواف النساء بروی لازم باشد اگر مرد [۱۸۱] بود و اگر زن و اگر کودک و اگر خصی، الا " در عمره متمتع بها که در آن طواف النساء نباشد .

هشتم: هر کس که نذر کند که بر چهار دست و پای طواف کند؛ گفته اند که دو طواف برو واجب بود . و آن روایت کرده اند در زنی که نذر کرده بود . و گفته اند که نذر منعقد نشود برین وجه برای آنکه تعبدی نیست بصورت نذر .

قول در سعی ؛ و نظر در مقدمه و کیفیت و حکمهای آن .

اما مقدمه ده چیز سنت است : طهارت کردن و دربر گرفتن حجرالاسود و آب خوردن از چاه زمزم و از آب زمزم دلوی بر خود ریختن که مقابل حجرالاسود باشد و بیرون آمدن برای سعی از در صفا و بر صفا بیالاشدن و روی هار کن حجرالاسود کردن و تکبیر و «لا اله الا الله» گفتن هر یک هفت بار ، و دعای معروف خواندن . اما کیفیت سعی را چند چیز واجب و سنت هست .

واجب چهار است : نیت کردن و مبدا کردن بصفا و آخر کردن بمروه و در سعی کردن هفت بار . بشدن را بر شمارد بیک شوط و باز گشتن را بیک شوط . و سنت چهار است : آهسته [۱۸۲] رفتن در دو کناره آن و بشتاب رفتن میان مناره تا بزقاق العطارین . و اگر بشتاب رفتن را فراموش کند بیای پسین باز گردد و بشتاب پرود . و هم چنین سنت است دعا خواندن و پیاده سعی کردن . و روا بود در میان سعی بشستن برای راحت . اما حکمهای سعی چهار است .

اول : سعی رکن است ، هر کس آنرا بگذارد بعمد حجش باطل شود ، اما بسهو باطل نشود ، و لکن باز گردد و آنرا تدارك کند . پس اگر دشخوار شود باز گردیدن نایب فرا کند تا ازوی بکند .

دوم : سعی باطل شود اگر بعمد چیزی بر آن پیفزاید ، و اگر بسهو پیفزاید باطل نشود . و هر کس که بیقین بود در عدد شوطها ، و شك بود در آنکه بکدام مبدا کند بصفا یا بمروه ، پس اگر در عدد طاق بر صفا بود سعی باسر گیرد و اگر در عدد طاق بمروه بود آنرا باسر نگیرد و اگر در عدد جفت بر صفا باشد سعی با سر نگیرد و اگر بمروه بود باسر گیرد . و اگر نداند که چند شوط کرد باسر گیرد و اگر نقصان بیقین داند آنرا بتمام کند .

سئوم: اگر سعی را ببرد برای نماز یا برای حاجت [۱۸۳] یا برای تدارك کردن دو رکعت طواف یا جز آن، آنرا تمام کند، و اگر خود یک شوط کرده باشد.

چهارم: اگر پندارد که سعی عمره تمتع تمام کرد، پس حلال شد و با اهلش مجامعت کرد یا ناخن بچید، پس یادش آمد که او چیزی از شوطهای سعی فراموش کرده بود آنرا تمام کند. و در روایت آمده است که برویک گاو لازم باشد بکفارت پس از آنکه سعی تمام کرده باشد.

قول در حکمهای منا :

چون دوم بار با آنجا گردد واجب بود بمنّا بودن شب یازدهم و دوازدهم. و اگر این دو شب نه بمنّا بود بروی دو گوسفند لازم بود بکفارت، الا اگر شب بمکه باشد و عبادت مشغول بود. و اگر از جمله آنها بود که بروی واجب بود که سه شب بمنّا باشد، بروی بکفارت سه گوسفند لازم شود. و حد شب گذاشتن بمنّا آنست که آنجا باشد تا شب بنیمه درگذرد. و گفته اند که درمکه نشود تا صبح برآید.

و واجب باشد انداختن سنگها، که در روزهایی که بمنّا مقیم باشد هر روز بیست و یک سنگ ریزه، بهر جمره هفت سنگ [۱۸۴] ریزه بیندازد. برین ترتیب مبدا کند بجرمه اول، پس بجرمه میانین، پس بجرمه العقبه. و اگر نگوسار اندازد با جمره میانین و جمره العقبه گردد. و ترتیب حاصل شود بچهار جمره، یعنی: اگر سه سنگ را بجرمه اول انداخت و تمام انداختن بآن فراموش کرد، پس بجرمه دؤم و سئوم انداخت بتمام همه باسر باید گرفتن. اما اگر چهار را بجرمه اول انداخت، پس از فراموشی جمره دؤم و سئوم را بتمام بینداخت، سه

سنگ را بجمره اول اندازد و هیچ باسرنگیرد^۱. و همچنین اگر جمره میانین را کمتر از چهار سنگ بینداخت و آخرین را بتمام بینداخت، و آخرین را باسر گیرد. اما اگر میانین را چهار انداخته بود سه سنگ ریزه دیگر بآن اندازد و هیچ باسرنگیرد. و هر کس که جمره را شش سنگ بینداخت و یکی از او کم شد یک ریزه را بآن جمره اندازد و اگر خود با دیگر روز بود.

و وقت انداختن سنگها از برآمدن آفتاب باشد تا بفروشدن آن. و اگر انداختن سنگها را یک روز فراموش کند باید که باروز دیگر بقضا باز کند بر ترتیب. و سنت باشد [۱۸۵] که سنگهای آن روز گذشته در بامداد بیندازد و آنچه آن روز را بود بنزدیک زوال بیندازد. و انداختن سنگها شب روا نباشد الا آنرا که عذری دارد چون ترسنده و چوپان و بنده. و آنکس که معذور بود چون بیمار و کودک و جز او شاید که از سنگها بیندازند. اگر یک سنگ فراموش کند و جای آن نداند بهر جمره بی یک سنگ ریزه بیندازد.

و سنت است ایستادن بنزدیک هر جمره و انداختن سنگها از جانب چپ جمره و آنکه رویها قبله کند و بایستد و دعا می خواند، الا بجمرة العقبة که آنجا پشت بر قبله کند، و سنگها بیندازد و باز نایستد. و اگر سنگها انداختن را فراموش کند تا درمکه شود، باز گردد و آنرا تدارک کند و بیندازد. و اگر یادش نیاید [و] برون رفت، او را هیچ بزه نباشد در ترك آن، لکن اگر با سال دیگر حج کند سنت بود که آنرا قضا باز کند و اگر نایب فرا گیرد تا بنیابت از او بجای آرد روا باشد.

[۱۸۶] و سنت است که بمنای باشد روزهای تشریق. و روا باشد که از منای باز گردد در نفر اول، و آن روز دوازدهم ذوالحجه است؛ آنکس را که از صید و

۱- ترجمه در اینجا افزوده دارد نسبت به چاپ سنگی ص ۹۷.

زنان متقی بوده باشد و خود را نگاه داشته . و اگر خواهد در نفر دؤم باز گردد، و آن روز سیزدهم ذوالحجه است . و اگر از صیدوزنان متقی نبوده باشد او را واجب بود بمنّا بودن تا بنفر دوم . و همچنین اگر آفتاب فرو شود شب سیزدهم و او هنوز بمنّا باشد، لازم بود که آن شب آنجا باشد . و هر کس که در نفر اول باز گردد باید که پس از زوال باز گردد و اگر در نفر دوم باز گردد پیش از زوال ، روا باشد .

و امام را سنت باشد که خطبه بکند و حاضران منّا را بیازگردیدن اعلام دهد . و تکبیر زدن بمنّا سنت است و گفته اند: واجب است . و هر کس که مناسک خود را بگذارد، مخیر بود در باز گردیدن بامکه و فاضلتر آنست که بامکه آید برای وداع خانه و در کعبه شود، و خاصه حج ناکرده را فاضلتر بود . و چون باز گردد سنت بود نماز کند در گوشه های خانه کعبه [۱۸۷] بر رخامه سرخ، و طواف خانه بکند و چهار رکن خانه را ببوسد و مستجار رانیز، و از چاه زمزم آب باز خورد و از باب الحناطین بیرون رود و دعا بخواند و سجده بکند روی بکعبه کرده و دعا در مسجد بخواند و صدقه کند بخرمّا که آنرا بدرمی بخرد .

و همچنین سنت است در مسجد حصبا فرو آمدن، و فرو آمدن بمعرس، و آن موضعی است بر راه مدینه، و آنجا دور کعت نماز بکند و عزم باز گشتن کند ب سنت . و از مکروهات آنست که بمکه مجاور شود و حج کند بر اشتر مردار خوار، و آنکه سرایهای مکه را منع کنند از بمسکن گرفتن و آنکه بنا را بر کعبه بیالابرنند . و آنکس را که بمکه مجاور بود طواف کردن فاضلتر بود از نماز نافله کردن ، و آنکس را که مقیم مکه بود نماز فاضلتر بود از طواف .

چهار مسأله

اول: هر کس که گناهی بکند و پناه با حرم دهد، حد بر او نراند بآنچه کرده

باشد و نه تعزیر، لکن در طعام و شراب پروتنگ فرا گیرند تا از حرم بیرون آید .
و اگر گناه در حرم کرده بود حدهم [۱۸۸] در آنجا بروی برانند ، چنانکه جنایت
و گناه او اقتضاء کند .

مسأله دوم: اگر حاجیان زیارت پیغمبر علیه السلام بگذارند، ایشان را بجبر
بر آن دارند تا زیارت پیغمبر علیه السلام روند اگر چه سنت است برای آنکه نرفتن
جفا بود .

مسأله شوم: مدینه را حرمی هست و حدهای آن از عایر است تا بوعیر، و
آن دو کوه اند . و درختان آن نبرند و بصدای آن باکی نباشد الا آن صیدی که میان
دو حره بود : حره «واقم» و حره «لیل» .

مسأله چهارم: سنت است غسل کردن برای در مدینه شدن ، و زیارت پیغمبر
علیه السلام کردن سنت است سنتی مؤکد و زیارت فاطمه زهرا علیها السلام کردن
سنت است از روزه، و همچنین زیارت ائمه علیه السلام کردن که بقیع اند سنت
است و نماز کردن میان گور و منبر و آن روزه است سنت است و همچنین سنت است که
بمدینه روزه دارد چهارشنبه و دو روز پس از آن برای حاجت ، و آنکه شب
چهارشنبه نماز کند نزدیک ستون ابولبابه [۱۸۹] و شب پنجشنبه بنزدیک
ستونی کند که باسوی مقام پیغمبر است صلی الله علیه و آله ، و همچنین سنت است
که نماز کند در مسجد ها و آنکه گورهای شهدا را زیارت کند خاصه گور حمزه
علیه السلام .

مقصد دوم در عمره :

و عمره در عمری یک بار واجب است بر هر مکلفی بشرطهایی که در حج
معتبر اند . و باشد که عمره واجب شود بنذر و مانند آن و باجاره دادن خود
بدیگری و بتباه کردن آن و بقایت شدن و برای درمکه شدن دون آنکس که

بسیار رود در آنجا و دون بیمار .

و افعال عمره هشت‌اند : نیت کردن و احرام گرفتن و طواف کردن و دو رکعت طواف کردن و سعی کردن و طواف النساء کردن و دو رکعت آن گزاردن و تقصیر یا حلق کردن .

و عمره درست بود در جمله روزهای سال و فاضلتر آن در رجب باشد . و هر کس که بعمره مفرده احرام گیرد در ماههای حج، و در مکه شود؛ روا بود که آنرا با عمره تمتع گرداند و آن نیت کند، اما خونی بروی لازم باشد یعنی گوسفندی . [۱۹۰] و درست بود که دو عمره مفرده را هابی یکدیگر کند چون میان هر دو یک‌ماه گذشته بود و گفته‌اند : ده روز، و گفته‌اند که در یک سال الا یک عمره نتوان کرد . و «علم الهدی» رحمه الله [علیه] میان دو عمره تقدیر حدی نکرده است . و عمره تمتع مجزی بود از عمره مفرده . و عمره تمتع لازم بود بر آنکه از حاضران مسجد الحرام نباشد و آن درست نبود الا در ماههای حج . و در آن تقصیر واجب است . و اگر حلق کند پیش از تقصیر یک گوسفند بروی لازم بود بکفارت . و در عمره تمتع طواف النساء نبود . و چون در مکه شود بعمره تمتع او را مکروه بود از آنجا بیرون آمدن برای آنکه او عمره تمتع را بحج می‌پیوندد . و اگر او بیرون شود از مکه و هم در آن ماه، باز گردد، برو هیچ بزه نباشد . و هم چنین اگر احرام بحج فرا گیرد و از مکه بیرون شود و خارج حرم بجایی مقام کند یا چون بعرفات شدن نزدیک شود بعرفات رود روا باشد . و اگر بیرون شود نه برای آنکه گفتیم [۱۹۱] و باز گردد نه در آن ماه که در وی بیرون شده باشد، عمره را نوباز کند بوجوب، و بنا بر عمره دوم نهد دون عمره اول .

مقصد سوم در لواحق ؛ و آن سه است :

اول در احصار و صد . و مصدود آنکس بود که دشمن او را منع کند . و چون احرام گرفته باشد و مصدود شود از قبل دشمن، باید که هدی را بکشد آنجا

که بود، پس حلال شود از همه چیز. و صد از قبل دشمن متحقق شود بآنکه تمکین ندارد که بمکه رود یا بعرفات و مشعر، چنانکه راهی دیگر نبود جز آن راه که دشمن منع کرده باشد یا راهی دیگر باشد لکن او را نفقه چندان نباشد که بآن راه برود. و چون مصدود شود حج واجب از وی بنیفتد اما حج سنت بیفتد.

و در واجب شدن هدی بر مصدود دو قولست، شبه آنست که واجب است. پس حلال شدن مصدود درست نبود الا بهدی و بنیت حلال شدن بکردن. و اگر در احرام شرط کرده باشد [۱۹۲] که حلال شدن او آنجا بود که مانع او را بازدارد هدی بیفتد از ویانه، در آن دو قولست؛ ظاهر تر آنست که هدی بنیفتد اگرچه شرط کرده بود. و فایده شرط جواز تحلیل است بی توقعی. و اگر بوقت احرام سیاق هدی کرده بود او را مجزی کند از هدی حلال شدن یانه، در آن دو قولست؛ شبه آنست که هدی سیاق کفایت کند از هدی حلال شدن. و چون معتمر مصدود شود از قبل دشمن، حکم او حکم محرم بحج باشد چون مصدود گردد.

و محصر آنکس باشد که بیماری او را منع کند از درمکه شدن یا بعرفات و مشعر رسیدن، پس باید که هدی را بمنای فرستد اگر نرانده باشد و اگر رانده باشد اختصار کند بر آن و هدی دیگر نفرستد. و محصر حلال نشود تا هدی بمقامش نرسد اگر شرط نکرده باشد. و مقام هدی منا بود اگر احرام بحج گرفته بود. و اگر احرام بعمره گرفته بود مقام هدی مکه بود. و چون هدی بمقام رسد تقصیر کند و حلال شود از همه چیز الا از زنان که حلال نشود از ایشان تا حج کند در سال آینده، اگر حج [۱۹۳] واجب بود. و اگر حج سنت بود برای اوطواف النساء بکنند، پس زنان بروی حلال شوند. و اگر روشن شود که هدی محصر بمقام نکشتند حلال شدن او باطل نشود و برو واجب بود که بادیگر سال هدی بفرستد تا از او بکشند. و از وقت فرستادن هدی تا بوقت کشتن، او را واجب بود در وطن اساک

کردن از آنچه محرم از آن امساك كند يانه، وجه آنست كه امساك واجب نبود او را .
 واگر محصر شود بسبب رنج ، پس هدی بمنافرستد، پس عارضه رنج
 زایل شود باید كه بر عقب اصحاب برود . پس اگر عرفات یا مشعر دریا بد
 حج او درست بود ، واگر هردو از وفایت شوند بعمره مفرده حلال شود ، وحج
 با دیگر سال بقضا باز كند .

واگر محصر احرام بعمره مفرده گرفته باشد آنرا بقضا باز كند، چون مانع
 رنج زایل شود . و گفته اند كه : اگر قارن محصر شود با دیگر سال هم حج قارن باز كند .
 و آن برسبیل افضلیت است یعنی : شاید كه جز حج قارن بكند لكن قارن فاضلتر
 بود، [۱۹۴] الا اگر قارن بروی واجب شده باشد بنذرو جز آن پس جز قارن
 نكند . و روایت است كه سنت بود كه شخصی هدی بفرستد و یا اصحاب خود وعده
 كند كه آنرا اشعار و تقلید كنند در روزی معین، و از آن روز كه وعده کرده باشد
 دور شود از هر آنچه محرم دور شود تا هدی بمحل رسد ولیك نزنند . واگر چیزی
 كند كه بان كفارت بر محرم لازم شود سنت را كفارت آن بدهد .

دوم در صید ؛ و آن حیوانی بود حلال كه دست ندهد . و صید دریا حرام نبود
 و او آن بود كه خایه و بچه در میان آب نهد . و همچنین ما كیان حبشی حرام نبود .
 و با كی نباشد بكشتن مار و كژدم و موش ، و انداختن بكلاغ و ویش . و هیچ
 كفارت نبود در كشتن سباع و ددان چون گرگ و شیر و پلنگ و یوز و سگ گزنده
 و جز آن . و روایت کرده اند كه اگر شیری را بكشد كه قصد او نكند يك گشن
 میش بكفارت بدهد و روایت ضعیف است . و كفارت نبود در كشتن زنبور بخطا، اما
 در كشتن آن بعمد صدقه دهد بچیزی از طعام . [۱۹۵] و روایت خریدن قمری و
 سرخ موسجه و بیرون آوردن آن از مكه دون كشتن آن .

و بر محرم صید صحرا حرام بود و آن صید برد و قسمت است :

اول آنست که كفارت آنرا بدلی و عوضی باشد بر خصوص؛ و آن پنج است:
 اول: شتر مرغ است و در کشتن آن بدنه بی لازم بود، پس اگر بدنه نیابد بهای
 آن گندم بخرد و از آن شصت مسکین را طعام دهد، هر مسکین دومی. پس اگر
 گندم زیادت آید بر شصت مسکین، آن زیادت بدیگران دادن لازم نباشد. و اگر گندم
 کم از شصت مسکین باشد بروی لازم نبود آنرا تمام کردن تا بشصت رسد. و
 اگر بها نیز نیابد بعوض هر دومی یک روز روزه بدارد. و اگر عاجز آید هجده روز
 روزه دارد.

دوم: در گا و وحشی کشتن گاوی اهلی لازم بود. و اگر آنرا نیابد بهای آن
 برای سی مسکین طعام بخرد، هریکی را دومی. و اگر قیمت گا و کمتر آید از
 طعام سی مسکین، بر قیمت آن اختصار کند، یعنی لازم نبود که چیزی [۱۹۶]
 دیگر باضافت آن برد تا طعام سی مسکین تمام شود. پس اگر بها نیز نیابد از
 هر مسکینی یک روز روزه دارد، و اگر عاجز آید نه روز. و همچنین است حکم خر
 وحشی بر روایت مشهور تر.

سئوم: در آهو و گوسفندی لازم شود. پس اگر نیابد بهای گوسفند گندم
 بخرد و ده مسکین را از آن طعام دهد، هریکی را دومی. و اگر بهای آن از طعام
 ده مسکین کم آید، بر آنچه باشد کفایت کند چنانکه گفتیم. و اگر بها نیز نیابد
 از هر مسکینی یک روز روزه دارد. و اگر عاجز آید سه روز روزه دارد. و بدلهادر شتر
 مرغ و گا و وحشی و آهو بر تخیر است یعنی: اگر خواهد بدنه و گا و و گوسفند
 بدهد و اگر خواهد طعام مسکین بدهد و اگر خواهد روزه بدارد. و گفته اند بر
 ترتیب است، و این قول ظاهر تراست یعنی: اگر شتر و گا و و گوسفند نیابد بدهد
 و اگر نه بهای آن بطعام بدهد و بر مساکین قسمت کند و اگر آن هر دو نباشد روزه
 بدارد. و در کشتن روباه و خرگوش، گوسفندی بود. و گفته اند که بدل در آن

هر دو همانست که در آهو .

چهارم: درشکستن خایه شتر مرغ چون بچه [۱۹۷] در آن متحرك شده باشد از هر خایه ماده شتری جوان لازم شمرد . و اگر بچه متحرك نشده باشد گشن شتر را در ماده اشتر فرا گذارد بعدد خایه شکسته ، پس آنچه بزاید هدی خانه کعبه باشد . و اگر از آن عاجز آید از هر خایه گوسفندی بدهد . و اگر از آن نیز عاجز آید بهر یک خایه ده مسکین را طعام دهد . و اگر از آن نیز عاجز آید سه روز روزه دارد .

پنجم: درشکستن خایه اسفمروذ و خایه کبک ، چون بچه در آن متحرك شده باشد گوسفندی کوچک لازم شود . و در روایتی آمده است که از یک خایه گوسفندی آستن بدهد . و اگر بچه متحرك نشده باشد گشن گوسفند را بر ماده گذارد بعدد خایه ، پس آنچه بزاید هدی خانه کعبه باشد . و اگر از آن عاجز آید درو آن بود که در خایه شتر مرغ ، چون از همه عاجز آید .
دوم آنچه بدل نبود فدیة آنرا ؛ و آن پنج است :

حمام و آن هر مرغی بود که آواز پیاپی کند و آب بیک دم خورد نه بکرات . و گفته اند که : حمام هر مرغی باشد که طوق دارد در گردن . و چون محرم آنرا در حل بکشد [۱۹۸] بروی یک گوسفند لازم شود . و در بچه حمام بره ای لازم شود . و در شکستن خایه آن یک درم لازم شود . و اگر محل حمامی را در حرم بکشد بروی یک درم لازم شود و در بچه آن نیم درم لازم شود و در خایه آن ربع درم . و اگر محرم باشد و حمام را در حرم بکشد ، دو چیز بروی جمع شود : جزا و قیمت . و در حرم یکسان بود حمام اهلی یعنی آنکه مردم دارند بملکیت و حمام حرم ، یعنی : کفارت هر دو یکی بود . الا آنست که اگر حمام را کشته باشد بقیمت آن علف بخرد برای مرغان حرم .

و در کشتن اسفمروذ بهره ای لازم شود که از شیر باز گرفته باشند و فراچره آمده باشد. و همچنین در دراج و آنچه بان مانند بره ای باشد و بروایتی گوسفندی بروی لازم شود. و درسوسمار و خارپشت و موش دشتی، بزغاله ای لازم شود. و در گنجشک و هیل و داربزه و مانند آن یک مد طعام لازم شود. و اگر یک ملخ بکشد یا یک شپش از خود بیندازد، در هر یک یک کف طعام لازم شود. و اگر ملخ بسیار کشته باشد یک گوسفند لازم شود. اما اگر تمکین ندارد که خود را از آن نگاه [۱۹۹] دارد از آنکه در راه بسیار باشند هیچ بزه و كفارت نباشد. پس بدانکه آنچه سبب ضامن شدن كفارت و قیمت است سه چیز است: مباشرت، امساك و تسبیب.

اما مباشرت یعنی آنکه بخود صید را تلف کرده باشد. هر کس که صیدی را بکشد ضامن آن باشد. و اگر آنرا بخورد یا بعضی از آن، بروی فدیة دیگر لازم شود. و همچنین اگر محرم صیدی بخورد که در حل کشته باشد، فدیة دیگر از آن بدهد، و اگر چه محل آنرا کشته باشد. و اگر چیزی بصیدی انداخت و بوی رسید و درو تأثیر نکرد، فدیة آن بروی لازم نشود. اما اگر صید را مجروح کرد یا دست و پای او بشکست، و پس از آن آنرا دید نیک شده، بروی ربع فدیة آن لازم شود. و اگر پس از آن حال او نداند که مرده شده یا نه، فدیة تمام بدهد. و همچنین اگر بصید انداخت و بوی رسید و نداند که در وی تأثیر کرد یا نه باید که فدیة ای بدهد. و روایت کرده اند که در شکستن یک دست آهونیمه قیمت او لازم باشد و در دودست او قیمت تمام لازم باشد و [در] دو پای او همان حکم بود. و در [۲۰۰] شکستن دوسوی او نیمه قیمت او لازم باشد؛ و در آن روایت ضعف است. و اگر جمعی انباز باشند در کشتن صیدی بر هر یک از ایشان یک فدیة لازم شود. و اگر محرم در حرم مرغی را بر زمین

زند پس او را بکشد، بروی سه قیمت لازم شود. و شیخ ابو جعفر رحمه الله گفته است که برو گوسفندی لازم شود و دو قیمت. و اگر محرم شیر آهو بپاشاند گوسفندی بروی لازم شود و قیمت شیر.

اما امساك یعنی بازداشتن صید. چون یکی احرام گیرد و با او صیدی بود ملکیت او از آن زایل شود و واجب بود رها کردن آن. و اگر پیش از رها کردن هلاک شود ضامن آن باشد. و اگر صید از دور بود از ملک او بیرون نرود. و اگر محرم در محل صید را بدست امساك کرد و محرمی دیگر آنرا بکشت، برهریک از ایشان فدیة بی لازم شود. و اگر یکی از ایشان محل باشد محرم ضامن آن شود. و صیدی که محرم در محل بکشد بر محل حرام نباشد اما بر محرم حرام باشد البته. و آنچه در محرم بکشد بر همه [۲.۱] کس حرام باشد.

اما تسبیب، یعنی: چیزی سبب هلاک صید کردن. چون پس از احرام در بر مرغان و بیچگان و خایه ایشان ببندد ضامن شود بمجرد بستن، برین ترتیب: یک حمام را گوسفندی و بچه را بره ای، و خایه را درمی. و اگر در را ببندد پیش از احرام ضامن شود: هر حمامه بی را بیک درم و بچه را بنیم درم و خایه را بر ربع درم. و شیخ ابو جعفر رحمه الله با درستن هلاک را شرط کرده است یعنی: فدیة آنگاه لازم شود که در بر مرغان ببندد و هلاک شوند. و گفته اند که: اگر حمام حرم را برماند از آنجا، پس بآنجا نیایند، از هر مرغی یک گوسفند لازم شود و اگر با آنجا آیند از جمله یک گوسفند لازم شود. و اگر دو کس بصیدی انداختند و یکی بصید رسانید و هلاک شد، برهریک فدیة ای لازم بود. و اگر جمعی آتش برافروزند پس مرغی یا مانند آن در میان افتد و سوخته شود و ایشانرا قصد بآن نبوده باشد، بر همه یک فدیة لازم شود. اما اگر [۲.۲] برافروختن آتش قصد هلاک صید کرده باشند برهریک از ایشان فدیة ای لازم شود. و اگر دیگری را برصیدی راه

نماید یا سگ را برصید گذارد پس صید کشته شود راه نماینده ضامن آن باشد

واز حکمهای صید چند مسأله یاد کنیم .

مسأله اول: هر آنچه از کفارت لازم شود بر محرم در حل و بر محل در حرم، هردو جمع شوند بر محرم در حرم، مادام تا بیدنه بی نرسد و چون بیدنه رسد همان بدنه لازم شود .

مسأله دوم: اگر صید بعد کشته شود و اگر بسه و اگر بجهل، کشنده ضامن کفارت آن باشد. و اگر چند بار صید را بعد بکشد در ضامن شدن فدیة دوم بار دوروایت است، مشهور تر آنست که دوم بار ضامن فدیة نشود .

مسأله سوم: اگر محل خایه اشتر مرغ بخرد برای محرم و محرم آن را بخورد از هر خایه گوسفندی ضامن شود و محل از هر خایه در همی ضامن شود .
مسأله چهارم: محرم مالک صیدی نشود که با او باشد اما مالک صیدی شود که با وی نباشد .

[۲.۳] مسأله پنجم: اگر محرم مضطر شود بخوردن صید و مردار، در آن دو روایت است. مشهور تر آنست که صید را بخورد و فدیة آن بدهد . و گفته اند که: اگر او را تمکین فدیة نباشد مردار بخورد .

مسأله ششم: چون صید ملک دیگری بود و آنرا بکشد، فدیة آن بمالكش دهد . و اگر ملک نباشد فدیة بصدقه بدهد . و اگر حمام حرم را کشته باشد، بقیمت آن علف را بخرد برای مرغان حرم .

مسأله هفتم: آنچه بر محرم لازم شود بکفارت از اشتر و گاو و گوسفند آنرا بمنا بکشد اگر احرام بحج گرفته باشد و اگر احرام بعمره گرفته باشد آنرا بمکه بکشند .

مسأله هشتم: هر کس که صیدی را بکشد که فدیة آن گوسفندی بود و آنرا نیابد، عوض آن ده مسکین را اطعام دهد، و اگر از آن نیز عاجز آید سه روز روزه دارد در حج .

واز لواحق این باب است صید بریدی در بریدی یعنی : چهار فرسنگ در چهار فرسنگ . هر کس که در حرم صیدی [۲۰۴] را بکشد ضامن کفارت آن شود، و اگر چه محل بود . و چون صید قصد در حرم شدن کند و آنرا بکشند پس حرام بود یانه، مشهور تر آنست که مکروه بود . و اگر در حل بصید انداخت پس صید در حرم شد و در آنجا هلاک شد ضامن کفارت نشود بر روایت مشهور تر . و مکروه بود صید کردن بیان برید و حرم یعنی : از خارج حرم از هر جانب چهار فرسنگ رود صید مکروه [باشد] . و سنت است که صدقه کند بچیزی اگر سر وی صید خارج حرم را بشکند یا چشم او بر کند . و صیدی که در حل باز بسته باشند چون در حرم شود بیرون آوردن آن حرام بود . و اگر محل از حرم بصید انداخت که در حل بود و او را بکشت فدیة آن بروی لازم شود . و همچنین اگر از حل بصیدی انداخت که در حرم باشد و آنرا بکشد فدیة بروی لازم شود . و اگر صیدی بر شاخ درختی باشد که در حرم رسته باشد و شاخ بحل رسیده بآن صید اندازد و او را بکشد فدیة آن لازم شود .

و هر کس که صیدی را در حرم [۲۰۵] برد واجب است که او را برهاند . و اگر در دست او بمیرد فدیة آن بر او لازم شود، و همچنین اگر او را بیرون کند و او پیش از فرستادن بمیرد . و اگر مرغی باشد پرکنده او را نگاه بدارد تا پرش بر آید پس او را رها کند . در حرمت کبوتر حرم در حل تردد است، شبه آنست که مکروه باشد . هر کس پر کبوتر حرم بکند باید بهمان دست صدقه دهد . آنچه در حرم صید کنند مردار باشد . و باکی نباشد آنچه محل در حل بکشد . آیا محل صیدی را در حرم مالک میگردد، شبه آنست که او مالک شود ولی باید آنچه صید با خود دارد برهاند .

سوم در دیگر چیزهایی که باید از آنها پرهیز نمود؛ و آن نه است .

یکی از آنها نزدیک شدن با زنان است. هر کس که بازنش پیش از دو موقوف در قبل یاد بر جماع کند بعد و بداند که حرام است، حج خویش را تمام کند و اشتری بروی لازم آید و حج کردن سال آینده اگر حجش واجب باشد و اگر مندوب. آیا حج دوم عقوبت است یا نه، برخی گفته اند آری و حج نخستین فریضه اوست. برخی گفته اند نخستین فاسد است و دومین فرض. قول نخستین روایت شده است. اگر مرد او را مجبور سازد و او محرم باشد برای او کفارت دهد و بر او حج سال آینده نیست. و اگر زن او را مطاوعت کرده باشد بر اوست آنچه بر مرد است و او برای زن کفارت ندهد. بر هر دو است که از یکدیگر جدا شوند چون بدان جایگاه رسند که در آن گناه کردند تا آنکه مناسک بگزارند. و جدایی آنست که جز با سومی خلوت نکنند. اگر این جماع پس از وقوف در مشعر بود حج کردن سال آینده لازم نیاید و اشتری کفارت دهد. و اگر با دست خویش استمنا کند بر او اشتری بود و پس. و در روایتی آمده است که در سال آینده حج کند. اگر مرد محل با کنیز خویش مجامعت کند و او بدستور وی محرم باشد، بروی اشتری یا گاوی یا گوسفندی لازم آید. و اگر او درویش باشد پس گوسفندی باشد یا سه روز روزه بدارد. و اگر پیش از طواف حج یا زیارت بازن جماع کند اشتری بر او لازم آید. پس اگر نتواند گاوی یا گوسفندی. و اگر از طواف نساء پنج شوط کرده باشد و پس جماع کند کفارتی بروی لازم نبود و طواف را تمام کند. گفته اند در بنا کردن بر آن باید از نیم بگذرد. و هر گاه که محرمی زنی از بهر محرمی عقد بندد و او دخول کند بازن بر هر یکی از آنها کفارت است. و همچنین هر گاه که عاقد محل باشد بر اوست سماعه. هر کس در احرام عمره پیش از سعی جماع کند بروی اشتری لازم آید و قضای عمره و اگر بجز از اهل خویش نظر کند و منی بیارد قضایی بر او نیست و اشتری کفارت دهد اگر توانگر باشد و گاوی اگر متوسط باشد و گوسفندی اگر درویش باشد. و اگر

باهل خویش نظر کند چیزی بروی نیست مگر اینکه بشهوت نگرسته باشد و منی بیارد که آنگه اشتری لازم آید . و اگر بشهوت بساید او را پس گوسفندی کفارت دهد، اگر منی بیارد و اگر نیارد . و اگر بشهوت او را ببوسد بروی اشتری لازم آید . و همچنین هر که با زن خویش بازی کند و منی بیارد . و اگر گوش یا کسی کند که وی مجامعت میکند یا سخن زنی بشنود و او را ببیند بروی چیزی نبود . دوم بویهای خوش است و اگر کسی آن را بکاربرد گوسفندی بروی لازم بود اگر رنگ کردنی باشد و اگر مالیدنی یا بخور یا در طعام بکار برده شود . در خلوق کعبه با کی نبود اگر چه بازعفران آمیخته باشد .

سوم چیدن ناخن است در هر ناخنی مدی است از طعام . و در ناخنان هر دو دست و هر دو پای که در یک مجلس فرا گیرد گوسفندی لازم آید و اگر هر یکی در مجلسی بود دو خون لازم آید . و اگر کسی او را فتوی کند بناخن گرفتن و او ناخن را خون بیارد بر مفتی باشد گوسفندی .

چهارم پیراهن دوخته که در آن خونی است . و اگر مضطر باشد روا بود . و اگر جامه های بسیار در یک جایگاه بپوشد بروی یک خون لازم آید .

پنجم تراشیدن سویست . در آن گوسفندی است یا شش درویش را طعام دادن هر درویشی دو مد یا طعام ده درویش هر یکی مدی و سه روز روزه اگر بخواهد یا نه خواهد .

ششم در کندن موی دوزیر کش گوسفندی است و در کندن موی یکی از آند و سه درویش را طعام دهد . و اگر محرم دست بریش یا سرش فرود آورد و چیزی از مویش بیفتد بکفی طعام صدقه دهد . و اگر بسبب وضوی نماز بیفتد کفارتی لازم نیست .

هفتم سایه کردن که در آن در حال رفتن گوسفندی باشد . و همچنین در پوشیدن سر اگر چه با گل باشد یا با فرو شدن در آب یا برداشتن چیزی بر سر که آن را بپوشاند .

هشتم جدال . و در آنچه کمتر از سه بار باشد و راست گفته باشد کفارتی نیست . و در سه بار آن گوسفندی است . و اگر دروغ گفته باشد، و یکبار گوسفندی لازم آید و در دوم بار گاوی و در سوم بار اشتهری .
 نهم گفته اند که در روغن خوشبوی مالیدن گوسفندی لازم آید و همچنین در کندن دندان آسیا، و اگر مضطرب باشد با کی نیست .

در اینجا سه مسأله است :

اول بر کندن درخت از حرم گناه است جز آنچه استثنا شده است خواه در حرم رسته باشد یا شاخه اش بحریم فرا داشته . و گفته اند که در آن گاوی لازم آید و گفته اند که در خورد آن گوسفندی است و در زیر گ آن گاوی .

دوم اگر چند بار وطی کند کفارت مکرر شود . و چون چندین پیراهن بپوشد اگر در یک مجلس بود کفارت مکرر نشود . و همچنین است اگر چندین پوی خوش بکاربرد . و اگر در چند مجلس باشد مکرر شود .

سوم چون محرم چیزی بخورد یا بپوشد که براو حرام است خون گوسفندی وی را لازم است . و کفارت از کسی که فراموش کند یا نداند بیفتد جز در صید .

کتاب جهاد

نظر درسه امر است :

[نظر] اول: در آنکس که جهاد بر او واجب است . جهاد فرض است بر هر که این هشت شرط را دارد: بلوغ و عقل و آزادی و نرینه بودن و آنکه پیرِ پیروزمین گیرِ برجای مانده نباشد و نه کور و نه بیماری که از جهاد عاجز آید .

و جهاد واجب باشد با بود امام عادل یا آنکس که امام ویرا بر این کار نصب کرده باشد و ایشان را بجهاد خواند . جهاد روان بود با امام جور مگر آنکه دشمنی بر مسلمانان روآرد که بر بیضه اسلام بترسد یا اینکه اوسیان گروهی باشد و دشمنی بر آنها فرود آید و او بخواهد از خود دفع کند در هر دو حال نه اینکه با امام جایر یاری دهد . و هر که خود نتواند جهاد کند و بتواند کسی را بجایگاه خویش فرود آرد واجب باشد، و براوست که آنچه نایب او نیازمند باشد بدو دهد . و اگر با قدرت هم نایب گیرد روا بود .

اما ارتباط در کمین شدن است برای نگاه داشتن در بندها . و آن مستحب است اگر چه امامی نباشد چه در آن کارزار نیست بلکه نگاه داشتن و اعلام . و اگر خود نتواند رواست که اسبش را در آنجا بندد . و اگر نذر مرابطت کند واجب شود، امامی باشد یا نباشد . و همچنین هر گاه نذر کند که چیزی در راه مرابطت صرف کند واجب شود اگر چه آن را بظاهر نذر نکند و از شنعت نترسد . و روا نبود که آن را در راه خیر دیگری صرف کند بنا بر شبهه . و همچنین هر گاه از دیگری چیزی بگیرد تا برای او مرابطت کند واجب نشود براو که آن را بدو برگرداند اگر چه او را بیابد، و براو

مرباطت روا شود یا واجب گردد .

نظر دوم : در کسانی که جهاد با آنها واجب است و آنها سه گروهند :
 اول یاغیان و خارجیان . واجب است کارزار کردن با هر کس که بر امام
 عادل خروج کند هر گاه او بکارزار خواند، یا کسی که او نصب کرده است، و
 سرباززدن از آن گناهی است بزرگ . اگر کسانی بدین کار قیام کنند و
 بسنده باشند بر دیگران واجب نخواهد بود مگر اینکه امام کسی را معین کند
 و بدین کار برانگیزد . گریختن از امام در کارزار با یاغیان مانند گریختن در
 کارزار با مشرکان است . و واجب است که در این کارزار پایداری کنند تا آنان
 باحق گردند یا کشته شوند . اگر ایشان را گروهی باشد که با ایشان گروند،
 خسته و جراحت رسیده ایشان را بکشند و از پس گریخته ایشان بروند و اسیر ایشان را
 بکشند . کسانی را که با گروهی نبوند همان پس که بپراکنندشان و برخسته و
 جراحت رسیده ایشان سخت نگیرند و نکشندش و از پس گریخته ایشان نروند و
 اسیر ایشان را نکشند و فرزندان و زنان ایشان را برردگی نیاورند و ازمالهای ایشان
 که در لشکرگاه نبود برنگیرند . آیا ازمالهای ایشان آنچه لشکر باخویشتن دارد
 و بتوان نقل کرد برگیرند یا نه ؟ در آن دو قول است ؛ اظهر آنست که روا بود، و چون
 مالهای حریان قسمت کنند .

دوم اهل کتاب اند و بحث در کسانی است که از آنها جزیت گرفته شود،
 و مقدار آن و شرایط ذمت . جزیت از جهودان و ترسایان و کسانی که شبه کتاب دارند
 که گبرکان و مجوسان باشند، گرفته شود . و با آنها کارزار کنند همچون حریان تا
 آنکه بشرطهای ذمت گردن نهند آنگه بر اعتقاد خود باز گذارندشان و از کودکان و
 دیوانگان و گولان و زنان و پیران جزیت نگیرند بنا بر اظهر . و هر کس از آنان ببلوغ
 رسد با سلامش فرمانند یا اینکه بشرایط قیام کند . پس اگر گردن نهاد کافری حربی

بود بهتر آنستکه جزیت از او بگیرند چه آن بخواری نزدیکتر است . علی علیه السلام از توانگر چهل و هشت درهم میگرفت و از میانه بیست و چهار درهم و از درویش دوازده درهم بسبب مصلحت نه آنکه پیوسته چنین لازم بوده است . رواست که جزیت را سرانه بگیرند یا از زمین . در جمع میان این دو روایت دو قول است ، شبهه آنستکه روا بود . هرگاه ذمی پیش از آنکه سال برگردد اسلام آورد جزیت از وی بیفتد . و اگر پس از آنکه سال برگردد و پیش از ادا اسلام آورد دو قول است شبهه آنستکه بیفتد . ذمی چون بمیرد جزیت از ترکه او گیرند ، اگر سال گذشت و او ذمی بود .

اما شرطها پنج است : جزیت پذیرند و مسلمانان را آزار نرسانند همچون زنا با زنان ایشان و ربودن مالهای ایشان ، و حرامها را آشکارا بکار نبندند چون نوشیدن شراب و زنا و نکاح با خویشاوندان محرم ، و کنششی نسازند و ناقوس نزنند و حکم اسلام برایشان برود . ملحق است باینجا بحث از کنشتها و مسجدها و خانه ها . روا نبود که در شهرهای مسلمانان کلیسا و کنشت بسازند ، و اگر ساخته شود ویران کنند . آنچه پیش از گشودن شهرها بود با کی نبود بر آن و بآنچه در سرزمین صلح بسازند . و روا بود که آنها را بصلاح آرند . ذمی را نرسد که خانه خویش را بلندتر از خانه مسلمان کند . و اگر از مسلمان بخرد بهمان حال که بود بگذارند . و اگر ویران شود دوباره بلندش نکند . ذمی را روا نبود که بمسجد حرام درآید و نه بمسجیدی دیگر جز آن ، اگر چه مسلمانی بدو اذن دهد .

دوم سئواله است : اول روا بود که از بهای محرمات چون خمر جزیت بگیرند . دوم کسانی که درنگاهداشتن اسلام برای مسلمانان جانشین مهاجران سزاوارند که جزیت بآنها داده شود باشند .

سوم کسانی که کتابی ندارند . نخست بآن گروهی از آنان کارزار کنند که نزدیک باشند ، مگر در آنان که دورترند خطری خاص باشد . و بآنها کارزار نکنند مگر

پس از آنکه ایشان را باسلام خوانند . پس اگر اجابت نکنند روا بود کارزار کردن با آنها .

این خواننده باید امام باشد یا آنکس که امام او را بدین کار فرموده باشد . اگر گروهی از کافران را باسلام خوانده باشند و آنها آنرا بشناسند دعوت از آنها بیفتد .

اگر مصلحت در صلح و آشتی باشد روا بود مگر اینکه جز امام با آنها آشتی نکنند یا کسی که مأذون باشد . هر مسلمانی میتواند کافرا را زنها دهد و زنهار او بر همه جماعت روا بود اگرچه او زبون تر ایشان باشد . هر کافری که بگمان زنهار در شهر مسلمانان درآید در امان است تا اینکه بجایگاه خویش باز گردد . اگر زنهار بخواهد و بگویندش که نمیدهیم و او پندارد که زنهار دادند و بدیشان درآید واجب بود او را بجایگاهش باز گردانند بسبب شبهت .

روان بود گریختن از کارزار هرگاه دشمن ضعیف بود یا اندک باشد، مگر آنکس که بجانبی رود یا بگروهی پیوندد ، اگرچه گمان برد که هلاک گردد بنا بر اظهر . اگر دشمن بسیار باشد روا بود .

روا بود کارزار کردن بهرچه که با آن امید پیروزی بود چون دژها و یران کردن و منجنیقها انداختن . اگر مسلمانان میان دشمن باشند و تلف شوند ضمانی نبود . مکروه است آتش برایشان اندازند و روان بود که زهر بیندازند و گفته اند مکروه بود . اگر ایشان کودک و دیوانگان و زنان را سپر خویش کنند و جز با کشتن آنان نتوان برایشان پیروز گشت روا بود، همچنین اگر ایشان خود را در پناه اسیران مسلمان گذارند و آنها را سپر خویش سازند، پس دیتی نبود، و در کفارت دو قول است . و زنان ایشان را نکشند اگرچه آنها بدیشان یاری دهند جز با اضطرار . روا بود که ایشان را مثله کنند و فریب دهند و خیانت کنند . در ماههای حرام روا بود

کارزار کردن با آنانکه این ماهها را حرمت ننهند. و کارزار نکنند با آنانکه این ماهها را حرمت دارند. مکروهست کارزار پیش از زوال و شبیخون بردن و چهار پای پی کردن و میان دو صف بی دستوری امام نبرد کردن.

نظر سوم : در توابع است و آن چهار است:

اول در قسمت غنیمت. واجب است که آنچه را امام شرط کرده است چون جعاله ها اول بیرون کنند پس آنچه که در غنیمت بدان حاجت افتد چون مزد نگاهبان و شبان. و بیرون کنند آنچه بکسانی دهند که قسمتی ندارند مانند زنان و کافران و بنندگان. پس خمس آن بیرون کنند و آنچه مانده است قسمت کنند میان کارزار کنندگان و کسانی که در جنگ حاضر باشند اگرچه کارزار نکنند تا کودک اگرچه پس از یافتن غنیمت و پیش از قسمت زاده باشد. و همچنین قومی که از بهر مدد بدیشان در رسند. پیاده را یک سهم است و سوار را دو سهم و گفته شد که سوار را سه سهم است. و اگر با او اسبان باشند دو اسب را سهم است نه بیش از آن. و همچنین قسمت کنند اگر در کشتی کارزار کنند اگرچه از اسب بی نیاز باشند. و جز اسب را سهمی نیست. کسی که جز اسب سوار گردد چون پیاده است در غنیمت.

و اعتبار در سوار بودن او بوقت بگرفتن غنیمت باشد نه بوقت کارزار. و لشکر مشارک سربهای باشد که پیش فرستاده باشند و لشکری که در شهر بوده باشد مشارک ایشان نبوده باشد. و پیغمبر علیه السلام با اعراب صلح کردی بشرط آنکه ایشان هجرت نکنند و مصلحت در آن، آن بود که اگر ایشان را بمدد خوانند باید که اجابت کنند و ایشان را نصیبی در غنیمت نباشد. و اگر مشرکان اموال مسلمانان را بغنیمت برده باشند و فرزندان ایشان را، چون باز گردانند در غنیمت نیاورند. و اگر بعد از قسمت آن را شناسند، پس دو قول است؛ اشبه آنست که بصاحبش

دهند و آنکس با قیمت آن بر امام رجوع کند اگر متفرق شده باشند و اگر نه بر غنیمت باشد.

دوم در اسیران . باید که زنان و طفلان را اسیر گیرند و نکشند . و اگر طفل ببلوغ مشتبّه شود اعتبار موی زهار کنند، و مردان بالغ را بواجبی بکشند اگر ایشان را بوقت کارزار اسیر کنند مادام که اسلام نیاورند . و امام معخیر بود میان گردن زدن و دست چپ و پای راست بریدن یا برعکس و وا گذاشتن که خونشان برود تا بمیرند . و اگر بعد از انقضای حرب اسیر کنند ایشان را نکشند بلکه امام معخیر باشد میان منت نهادن یا فدیّه استدن یا به بندگی گرفتن . و اگر مسلمان شوند این حکم از ایشان ساقط نشود . و اگر اسیر از رفتن عاجز شود او را شاید کشت و نه بعد از آنکه امام او را ذمام و زنهار داده باشد . و مکروهست ایشان را بصبر کشتن^۱ . و شاید که حربی را دفن کنند ، و واجب باشد دفن مسلمانان . و اگر مشتبّه شود بحربری گفته شد که آنکس را دفن کنند که ذکرش خورده باشد همچنانکه پیغمبر علیه السلام فرمود در کشتگان بدر . و حکم طفل حکم پدر و مادر باشد، و اگر هر دو مسلمان شوند ملحق شود بدیشان در حکم، و یا مسلمان شود یکی از ایشان لاحق شود باو . و اگر حربی در دار الحرب اسلام آورد خون و مال او محفوظ باشد جز از آب و زمین، و فرزندان کوچک او بوی ملحق باشند . و اگر بنده در دار الحرب پیش از مالک اسلام آرد مالک نفس خود شود . و در شرط کردن بیرون آمدن او از آنجا تردد است مروی آنست که شرط است بیرون رفتن .

سیم در احکام زمین . هر زمین که بقهر گشوده باشند و موات نباشد آن زمین حق همه مسلمانان باشد و غازیان نیز در آن شریک باشند . و باید که آن را بفروشند و وقف نکنند و نبخشند و هیچ کس مالک آن نشود علی الخصوص . و نظر در آن تعلق

۱- یعنی اندک طعام و شراب دادن تا آنکه بمیرد (هامش نسخه رضوی).

بامام دارد. حاصل آن^۱ را صرف مصالح کند. و آنچه که وقت فتح موات و مرده باشد از آن امام باشد، کسی در آن تصرف نکند جز بدستوری وی. و هر زمینی که بصلح بگشایند بشرط آنکه این زمین از اهل آن باشد و ایشان جزیت دهند، از آن صاحبانش بود و تواند در آن تصرف کنند. و اگر مالک آن را بفروشد درست بود و جزیتی که بر آن زمین بود در ذمت فروشنده می ماند. و اگر مالک اسلام آورد خراجی که بر آن زمین بود از او بیفتد چه آن جزیت است. و اگر شرط کنند که زمین از آن مسلمانان بود، همچنان زمینی بود که بقهر کشوده باشند و جزیت برگردن آنها است. و هر زمینی که اهلش بطوع آن را تسلیم کنند از ایشان باشد، و جز زکات از حاصل آنچه زکات در آن واجب باشد بر آنها نبود. و هر زمینی که اهلش واگذارند و عمارت نکنند امام را باشد که آن را بکسی دهد که آن را آباد کند و طسق و اجرت صاحبانش پراوست. و هر زمین سواتی که کسی پیشی گیرد و زنده و آبادش کند بدان سزاوارتر باشد. و اگر آن را مالکی نباشد براو است طسق و خراج و اجرت آن^۲. [۲۰۶]

۱ - از « بوقت بگرفتن غنیمت . . . » درس ۱۶ ص ۱۴۳ تا اینجا از دو نسخه آستان قدس رضوی و پاریس است با اندک تصرف. ۲ - آنچه میان دو قلاب گذارده ام (از ص ۱۳۵ تا ۱۴۵) از نسخه اصل میان دو صفحه ۴۰۶ و ۲۰۷ افتاده و از روی متن عربی (ص ۱۳۰-۱۳۸) ترجمه کردم آنهم با تگریستن به دو ترجمه دیگر و معتقد الامامیه (ص ۲۳۶-۳۴۰) و ترجمه نهاییه (ص ۲۹۲-۳۰۳) جز آن بندی که درص ۱۴۳-۱۴۵ آمده و در بالا نشان داده شده که از نسخه رضوی و پاریس است.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

کتاب امر بمعروف و نهی از منکر

آند و واجب اند از واجبات اعیان بر اشیاء قولی . و فرمودن بواجب واجب است ، و بسنت سنت ، و یا زدن از منکر و ناشایست و قبیح همه واجبست . و تا چهار شرط حاصل نباشد امر بمعروف و نهی از منکر واجب نباشد :

اول آنکه بدانسته باشد که معروف کدام است ، و منکر کدام .

دوم آنکه تأثیر باز زدن مجوز دارد .

سوم آنکه امارت و علامت توبه از فاعل ظاهر نباشد .

چهارم آنکه در آن مفسدتى نباشد .

و انکار بدل کند ، پس بزبان ، پس بدست و انتقال نکند با گران تر و سخت تر الا آنگاه که خفیف تر سود نکند . و اگر بظاهر کردن کراهت یا بنوعی از اعراض و ها گردیدن زایل شود ، بر آن اقتصار کند . و اگر این هیچ دوفایده ندهد بزبان بگوید . و اگر مرتفع نشود الا بردن بدست جایز باشد . اما اگر محتاج باشد بجرacht یا قتل روا نباشد الا بدستوری امام علیه السلام . و حدهایی که [۲۰۷] شرعاً باید راندن ، همچنین امام راند یا آنکس که امام او را نصب کرده باشد . و گفته اند که مرد حد برزنش و فرزندش براند با غیبت . و همچنین گفته اند که فقها اقامت حدود کنند در زمان غیبت چون ایمن باشند ، و بر مردمان واجب باشد مساعدت و یاری فقها کردن . و اگر ظالمی شخصی را مضطر کند برای اقامت حد روا باشد مادام تا قتل حرام نباشد که در آن هیچ تقیه نباشد . و اگر این ظالم اکراه کند بر قضا کردن جهد کنند چندانکه تواند تا حکمها بر وجه شرع کنند . و اگر مضطر شود بتقیه کار کند مادام تا قتل نباشد .

کتاب تجارت و بازرگانی

ودرین کتاب فصلی چند هست :

فصل اول : در آنچه کسب بر آن کنند . چند گونه چیزها است که کسب کردن بر آن حرام است .

اول چیزهایی که نجس العین باشد همچون خمر و نپیذها و ففقا و حیوانی که بمرده باشد ، و خون و سرگینها و بولها از حیوانی که گوشت آن بنشاید خوردن . [۲ . ۸] و گفته اند که بجمله بولها کسب کردن حرامست الا بول اشتر و خوک و سگ ، الاسگ شکاری . و در سگ شبان و دشتبان و سگی که بر بام محافظت کند و قو لست . و مایعات نجسه بجز روغن و بزر اگر چه نجس و پلید شده باشد رواست که در زیر آسمان بسوزانند و از آن فایده روشنایی بردارند . اما اگر روغن از دنبه و پیه حیوانی مرده گداخته باشد روان باشد فروختن آن و نه سوزانیدنش .

دوم آلات مجرمه : همچون بریط و نای و هم چون هیا کل عبادت متبده مثل بت و چاپا و همچون آلات قمار بازیدن مانند نرد و شطرنج .

سئوم آنچه قصد یاری دادن باشد بر حرام همچون فروختن سلاح بدشمنان دین در حال کارزار کردن . و گفته اند که مطلق حرام است . و همچنین سرای و کشتی و چهارپای با جارت دادن برای محرمات . و همچون فروختن انگور برای آنکه در خمر کنند و چوب فروختن برای آنکه بت تراشند . [۲ . ۹] اما فروختن بدان کس که این کار کند مکروهست .

چهارم آنچه روان باشد بدان انتفاع گرفتن همچون حیوانی که خدای تعالی

ایشانرا بسبب گناه کردن از صورت آدمی با صورتی دیگر گردانیده است، اگر صحرایی باشد چون خرس و کبی و اگر دریایی چون جری و لاوک پشت و همچنین بزغ و ماهی که در آب همده باشند. اما سباع مرغ و گربه و یوز، باکی نباشد. و در سباع دیگر دو قولست، شبه آنست که روا باشد.

پنجم عملهایی که حرامست کردن آن، چون صورتگری کردن چنانکه آنرا جثه باشد و چون سرود گفتن مگر سرود گفتن زن در وقتی که زنا بخانه شوهر میبرند، بشرط آنکه بباطل نسراید و مردان حاضر نباشند که آن حرام نیست؛ و همچون نوحه کردن بباطل، اما بحق روا باشد؛ و همچون هجو مؤمنان کردن؛ و محافظت کتابهای گمراهان و نسخت آن کردن نه برای نقض؛ و آموختن سحر و فال گوی و قیافت، یعنی تشبیه و مانند گی کردن چیزی بچیزی؛ [۲۱۰] و شعبده کردن و قمار بازیدن؛ و خیانت پوشیده کردن؛ و تدلیس کردن مشاطه، اما کسب مشاطه با عدم تدلیس مباح است؛ و تزئین و آرایش کردن مرد بدان چیز که بر وی حرامست؛ و مساجد و مصاحف بزر کردن؛ و یاری دادن ظالم را، و اجرو مزد زانیه.

ششم مزد گرفتن بر قدر واجب از غسل مردگان و کفن ایشان و حملشان و دفنشان؛ و رشوت در حکم گرفتن؛ و مزد گرفتن بر امامت و پیش نمازی؛ و مزد گرفتن بر حکومت قضا کردن و بر بانگ نماز کردن. اما از بیت المال مزد گرفتن این هر سه را جایز باشد، و همچون مزد گرفتن بر عقد و نکاح مباح است.

و چند چیز است که کسب کردن بر آن مکروه است:

اول بسبب آنکه بسیار باشد که بحرام رساند همچون صرافی کردن و کفن فروشی و غله فروشی و برده فروشی و زرگری و قصابی کردن و فروختن سلاحی که اهل کفر خویشتن را بدان نگاه دارند چون زره و موزة آهنین.

دوم بسبب اضااعت و خساست [۲۱۱] همچون جولاهی و حجامی چون شرط

کند، و گشتمزد دادن. اما اجرت ختنه کردن [پسران و خفص دختران] مباحست. سوم بسبب شبهتی باشد که بادی آید همچون کسب کود کان و آنکس که از حرام و پرهیزدوری نکند.

و از جمله مکروهاتست سزد گرفتن آموزانیدن قرآن و برنسخت کردن آن، و هم چنین کسب قابله مکروهست با شرط، اگر شرط نکند با کی نباشد. و سزد گرفتن بر آموزانیدن حکمتها و ادبها مباحست. و کسب کردن بچند چیز دیگر مکروهست پس از این بیاید ان شاء الله.

مسائلی چند:

مسأله اول آنچه در عروسیها بنهند با خود برنگیرد الا آنگاه که اباحت معلوم باشد.

دوم استخوان پیل فروختن و شانه ساختن از آن با کی نباشد.

سوم روا باشد که آنچه حاکم وقت با سم مقاسمه و زکات گرفته باشد از غله و چهار پای، بخرند اگر چه مستحق گرفتن زکات نباشد.

چهارم اگر شخصی مالی بشخصی دهد تا بر محتاجان صرف کند، درست ترین قولها آنست که خویشتن از آن چیزی برنگیرد اگر چه از [۲۱۲] جمله محتاجان باشد، الا بدستوری خداوند مال. و اگر عیال او بآن صفت باشند که صاحب مال گفته باشد شاید که بایشان دهد. و اگر صاحب مال معین کرده باشد که او بکه دهد از آن بنگرداند.

پنجم عطا و بخشش ظالم حرامست اگر عین غصب معلوم باشد، و اگر نه حلال است.

ششم ولایت از قبل حاکم عادل روا باشد کردن، و باشد که واجب بود کردن. و از قبل حاکم ظالم با وجود آنکه داند که فعل حرام نکند بیقین و امر

بمعروف ونهی از منکر بکنند، سنت است و بخلاف این حرام است و اگر اکراه کند و شرایط اکراه محقق باشند برای دفع مضرت بکنند و بتقیه کار می کند اگرچه حرام باشد الا در قتل مسلمانان .

فصل دوم: در بیع و آداب بیع .

اما بیع ایجاب و قبولی است که بدان عین مملوک که انتقال کند از مالک با دیگری بعوضی مقدر، و آن بیع را چند شرطها است:

اول آنکه با بیع و مشتری هر دو کامل عقل و مختار باشند و آنکه با بیع مالک باشد یا ولی باشد همچون پدر و جد پدری [۲۱۳] و حاکم شرع و امین وی و وصی یا وکیل باشد. و اگر بفضولی بفروشد دو قولست، اشبه آنست که موقوفست بر اجازت. و اگر شخصی چیزی بفروشد که مالک نشوند، همچون شخص آزاد و فضلات آدمی و غیر آن، منعقد نشود و بیع درست نباشد. و اگر جمع کنند در فروختن میان آن چیز که مالک او باشد و آنکه ملک دیگری باشد، چون بنده وی و بنده دیگری، بیع بنده وی درست باشد و از آن دیگری موقوف باشد بر اجازت مالک. اما اگر بنده و حر، و خوک با گوسفند بهم فروشد، درست باشد در آنچه مسلمان مالک شود و باطل باشد در جز آن. و هر دو را قیمت کنند، پس از آن یک یک را قیمت کنند و از بها آنچه در مقابل فاسد باشد بیفتد.

شرط دوم کیل و وزن و عدد است. و آنچه بپیمایند یا بر سنجند یا باز شمارند، این چیزها اگر بفروشند بی آنکه بر پیمایند یا بر سنجند یا باز شمارند درست نباشد. و اگر پیمودن یا شمردن دشوار باشد پیمانه ای بگیرند و بدان پیمایند و بر آن حساب کنند. و درین چیزها که بگفتیم مشاهده [۲۱۴] و دیدن کفایت نباشد و نه پیمانه مجهول. و روا باشد خریدن نابخشیده بنسبت یعنی ثلث یا سدس یا خمس از چیزی که اصل آن معلوم باشد. و اگر اجزای آن مختلف باشد همچون گله گوسفند که صد سر باشند مثلاً پنج یک از آن یا شش یک بخزند درست باشد.

و همچنین روا باشد چیزی مقدرو معین خریدن از آنچه اصل آن ندانند بشرط آنکه اجزاء آن یکسان باشد همچنانکه ده گز جامه از جمله جامه بی که ندانند چند گز باشد همچنین که صد من گندم یاده قفیز از کوده گندم که وزن آن معلوم نباشد.

شرط سوم چیزهایی که فروشند چون موجود باشد باید که حاضر باشد و مشتری آنرا بیند و اگر غایب باشد لابد باشد از آنکه صفتش بکنند. و اگر مقصود از آن خوردن باشد یا بوییدن، لابد باشد از آزمودن آن چون بازمودن تباہ نشود. و اگر بخرید پیش از آزمودن آن، در درستی بیع دو قولست، شبهه آنست که روا باشد. و اگر در آن عیبی باشد و مشتری در آن تصرف نکرده باشد مشتری مخیر باشد میان رد و ارش، و اگر تصرفی کرده باشد مشتری را برسد [۲۱۵] که ارش و نقصان بستاند، و با وجود تصرف مشتری را رد نرسد. و اگر چیزی باشد که بازمودن تباہ شود همچون جوز و تخم مرغ و خربزه، خریدن آن جایز باشد. و اگر پس از آزمودن عیبی در آن باشد مشتری را ارش برسد. و اگر این شکسته را هیچ قیمت نباشد مشتری را رسد که تمامت بها که داده باشد از بایع طلب کند و همچنین روا باشد فروختن مشک در نافه ش اگرچه بشکافد.

و روا نباشد فروختن ماهی در بیشها برای جهالت آن. و اگر نی با آن ضم کنند صحیح تر آنست که روا نباشد. و همچنین شیر در پستان فروختن روا نباشد و اگر شیردوشیده با آن ضم کنند هم روا نباشد. و همچنین پشم بر پشت گوسفند و بچه در شکمش فروختن روا نباشد. و اگر هر دو با هم بفروشند هم روا نباشد. و همچنین روا نباشد فروختن آنچه فحل آبستن کند و آنچه صیاد بدام خواهد گرفتن. و علت منع در همه جهالت مبیع است که شرط است که مبیع یعنی: آنچه فروشند، معلوم باشد.

شرط چهارم تقدیر [۲۱۶] بها است و جنس آن. و اگر بایع گوید که: بفروختم آنچه ترا باید بدهی یا مشتری گوید: بخریدم آنچه ترا باید بدهم، هم درست

نباشد. و اگر مشتری چیزی بخرد بیع فاسد مالک نشود. و اگر آن چیز تلف شود یا نقصانی در بهای آن پدید آید مشتری ضامن باشد. و اگر بهای آن زیادت تلف شود بفعل مشتری همچون تعلیم مملوك و رنگ کردن جامه، شبه آنست که آن زیادت با بیع با مشتری رد کند.

و چون در وقت بیع تعیین نقد کرده باشد آن معین بپایدادن. و اگر مطلق گفته باشد نقد آن شهر که در آن بیع کرده باشند، بپایدادن. و اگر خلاف بادی آید میان با بیع و مشتری در قدر بها اگر آنچه خریده است تلف نشده باشد قول قول با بیع باشد با سو گند، و اگر تلف رفته باشد قول قول مشتری باشد با سو گند. و روا باشد که ظرفهای روغن و خرما چیزی وضع کنند چنانکه عادت رفته باشد. و زیادت آنچه محتمل باشد و عادت رفته نشاید که چیزی وضع کنند. [۲۱۷]

شرط پنجم آنست که قادر باشد بر تسلیم آنچه بفروشند. اگر مملوك گریخته بپنجا بفروشد روا نباشد. و اگر چیزی دیگر بآن ضم کند روا باشد. و اما آداب بیع آنچه سنت است آنست که علم تجارت بخوانند و بدانند، و میان کسانی که چیزی خرند سویت نگاه دارند، و اقاله کند از آنکس که طلب اقاله کند، یعنی: آنکس که چیزی خریده باشد و بشیمان شود از خریدن با بیع رد کند، قبول کردن با بیع را سنت است. و چون مشتری چیزی بخرد سنت است که بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله الله اكبر» و سنت است که ناقص بستاند و افزون بدهد.

اما آنچه مکروهست مدح کردن با بیع است از آنچه فروشد و ذم کردن مشتری از آنچه خرد و سو گند خوردن در حال بیع و چیزی فروختن در جایگاهی که عیب در آن پوشیده باشد و سود کردن بر مؤمن الا با ضرورت و بر آنکس که ویرا با حسان و نیکویی وعده داده باشد. و از وقت برآمدن صبح [۲۱۸] تا برآمدن

آفتاب ، بیع کردن مکروهست ، و همچنین باشد در بازار رفتن . و با مردم دون و صاحب علت و کردن معاملات کردن مکروهست . و بکیل و وزن مشغول شدن کسی که نداند و بعد از آنکه صفت بیع حاصل آمده باشد مطالبه نقصان بها کردن و در وقت ندا زیادت کردن و در میان بیع برادر مؤمن رفتن ، این همه مکروهست . و اهل شهرها و کالت بادیه نشین [کردن] مکروهست و گفته اند که حرام است . و تلقی رکبان یعنی : از پیش کاروان باز رفتن و از ایشان چیزی خریدن ارزان از آنکه نرخ شهر باشد مکروهست . و حدش چهار فرسنگ است یا کمتر . و اگر غبن ثابت باشد با بیع را خیار باشد .

و اگر با بیع باشخصی گوید که من در بازار متاعی خواهم فروختن باید که توانجا بشینی ، و بهای آن زیادت می کنی تا دیگری آنرا بخرد ، این شخص را که بهای متاع زیادت می کند برای نفع دیگری بی آنکه او را بدان حاجتی هست ، این کردن مکروهست و آنرا «نجش» خوانند .

و احتکار مکروهست و گفته اند که حرام است . و احتکار آنست [۲۱۹] که قوتها منع کنند و بفروشند ، و این قوتها گندم است و جو و خرما و میویز و روغن گاو و گوسفند ، و گفته اند که نمک نیز در آن داخل است . و این کراهیت آن وقت متحقق باشد که این کس که او را از قوتها چیزی نهاده باشد ، برای آن نهاده باشد که در بها زیادت شود و در آن موضع کسی دیگر را نیابد که بفروشد .

و گفته اند که آن وقت مکروه باشد که در وقتی که ارزان باشد چهل روز منع کند و در وقتی که گران باشد سه روز . و محتکر را جبر کنند تا قوتها بفروشد . و درست ترین قولها آنست که نرخ قوت معین نکنند ، چنانکه بخزند بفروشد .

فصل سوم: در خیار و نظر در اقسام و احکام آن .

خیار بر هفت قسمت است :

اول خیار مجلس است، و آن ثابت باشد در هر چه فروشنده بایع و مشتری را مبادام تا از مجلس بیع متفرق نرفته باشند. و اگر در وقت بیع این خیار مجلس را بیفکنند بیفتد .

دوم خیار حیوان است، [۲۲۰] و آن سه روز است . و این خیار خاص مشتری را باشد بر درست ترین قولها . و اگر بایع شرط کند که خیار بیفکندم بیفتد . و اگر مشتری پس از عقد بیفکنند هم بیفتد . و همچنین اگر مشتری در حیوان تصرف کند در زمان خیار، خیارش بیفتد اگر تصرف لازم باشد، همچنانکه حیوان را بفروشد، و اگر جز لازم باشد همچنانکه وصیت کند که حیوان را پس از وفات مشتری بدیگری دهد، یا در حیات خود بدیگری بخشد، و با قبض آنکس ندهد .

سوم خیار شرط است، و آن خیار بقدر آن باشد که شرط کنند . و لابد و ناچار باشد از آنکه مدتی و زمانی معین باشد . و اگر مدتی بشرط کند که محتمل زیادت و نقصان باشد، همچنانکه گوید تا رسیدن میوه، یا باز آمدن غازیان، روا نباشد . و روا باشد که مشتری مدتی را بشرط کند که در آن مدت بایع بها را بامشتری رد کند و آنچه فروخته باشد باز استاند . و اگر این مدت بگذرد و بایع بها را با مشتری نداده باشد آنچه خریده است ملک مشتری باشد [۲۲۱] . و اگر در مدت خیار آنچه خریده است تلف شود از مال مشتری باشد . و همچنین اگر فایده و افزونی حاصل شود از آن مشتری باشد .

چهارم خیار غبن است . هر وقت که غبن و زیان ثابت شود در وقت عقد بچندان که غالباً بدان زیان مند نشوند و آنکس که زیان کرده باشد جاهل و نادان

بوده باشد در آنچه خریده باشد یا فروخته باشد، این خیار غبن او را ثابت باشد، اگر خواهد فسخ ببع کند و اگر خواهد نکند .

پنجم هر کس که چیزی بفروشد، و بها باقبض نگیرد، و آنچه فروخته باشد با قبض مشتری ندهد و تأخیر را بشرط نکند، ببع لازم باشد سه روز، یعنی: درین سه روزه بابع بکسی دیگر نتواند فروختن، و پس از سه روز خیار بابع را باشد، و اگر در سه روزه تلف شود شیخ المفید گفته است: از مال مشتری باشد، و پس از آن مال بابع، و وجه آنست که در هر دو حال چون تلف شود از مال بابع باشد برای آنکه تقدیر چنانست که باقبض مشتری نداده است. [۲۲۲] و اگر چیزی بخرد که در روز تباه شود، همچون شیر و انجیر، در روایتست که تا شب ببع لازم باشد، اگر بها نیاورد ببع باطل باشد.

ششم خیار رؤیت و دیدن است. و این خیار ثابت باشد در هر چیزی که بفروشد که آن چیز موجود باشد و حاضر نباشد، و این ببع درست نباشد الا آنگاه که جنس و صفت یاد کند، اگر موافق باشد ببع لازم باشد و اگر موافق نباشد مشتری را رسد که رد کند. و همچنین بابع را خیار باشد اگر آنچه فروشد ندیده باشد و مشتری ب صفت بخرد، و بخلاف صفت باشد.

هفتم خیار عیب است. و آن پس ازین بیاید، ان شاء الله.

اما احکام خیار چند مسأله است:

اول خیار مجلس خاص در ببع است، و در غیر ببع خیار مجلس ثابت نباشد.

مسأله دوم تصرف کردن خیار شرط را بیفکنند.

مسأله سوم خیار بمیراث بوارث رسد و اگر بشرط کرده باشد این خیار و اگر

باصل ثابت باشد.

مسأله چهارم آنچه بخزند مشتری بعقد مالک شود، و گفته اند که بعقد مالک [۲۲۳] شود و به بگذشتن زمان خیار. و چون خیار از آن مشتری باشد، او را تصرف روا باشد کردن در آنچه خریده باشد، اگر چه بیع بر نفس خویشتن بواجب نکند.

مسأله پنجم آنچه بخزند اگر پیش از قبض تلف شود از مال بایع باشد. و همچنین پس از قبض و پیش از بگذشتن خیار مشتری اگر تلف شود، از مال بایع باشد، مادام تا مشتری تفریط نکرده باشد. و اگر پس ازین تلف شود، از مال مشتری باشد. مسأله ششم اگر شخصی زمینی بخرد، و بعضی از آن ببینند، و باقی آن بصفهت بخرد، اگر آنچه بصفهت خریده باشد چون ببینند نه بر آن صفهت باشد، مشتری را در جمله زمین خیار باشد.

فصل چهارم: در لواحق بیع، و آن پنج است:

اول نقد و نسیه. هر کس که چیزی مطلق بخرد، بها در حال بیايد دادن همچنانکه تعجیل بشرط کند. و اگر شرط کند که بها پس از مدتی بدهم و آن مدت معین بکند، درست باشد. و اگر مدت [۲۲۴] معین نکند باطل باشد. و همچنین باطل باشد اجلی محتمل تعیین کند، همچون رسیدن غازیان. و همچنین باطل باشد اگر گوید: بنقد بچندین، و به نسیه بچندین. و در روایت است که مشتری را ازین دو بها آنچه کمتر باشد بیايد دادن. و اگر دواجل تعیین کند باطل باشد.

و چون شخصی چیزی بنسیه بفروشد، و شرط نکرده باشد وقت بیع که بدان شرط بتو می فروشم که تو با من فروشی، و هنوز بوقت اجل نرسیده باشد، روا باشد که از وی بخرد بزیادت آنچه بوی فروخته باشد و بکمتر و بیجنس آن بها که بوی فروخته باشد و بغیر آن جنس، و بنقد و نسیه چون باجل نرسیده است،

بهر وجه که باز خرد روا باشد . و چون باجل رسد ، یعنی بدان وقت رسد که بها می باید گرفتن ، اگر آن متاع از مشتری بازخرد ، نه بدان جنس بها که بوی فروخته باشد ، و یا بدان جنس بها که اول بآن فروخته بود بی زیادت و نقصان درست باشد ، و اگر بزیادت یا کم که خریده بود بازخرد در آن دو روایتست ، اشبه آنست که روا باشد . [۲۲۵]

و اگر شخصی بنسبه چیزی بفروشد ، پیش از آنکه باجل رسد بها واجب نباشد بدادن و اگر چه بایع مطالبت کند . و اگر مشتری بدادن تبرع کند ، پیش از آنکه باجل رسد ، قبض کردن واجب نباشد . و اگر بوقت میعاد رسد بدهد ، قبض واجب باشد . و اگر بایع بنستاند باوجود آنکه مشتری او را ممکن بکرده باشد از گرفتن ، و تلف شود بی آنکه مشتری در آن تفریط کرده باشد ، از مال بایع باشد . و همچنین باشد در طرف بایع ، اگر سلف خریده باشد .

و اگر شخصی چیزی بنسبه بخرد ، و خواهد که بمرا بحت بفروشد ، باید که مشتری را اعلام کند که بنسبه خریده ام ، و اگر اعلام نکنند ، مشتری معیر باشد ، اگر خواهد برگیرد بدان بها که بنقد خریده است ، و اگر خواهد رد کند . و در روایت هست که مشتری را باشد که بها در آن وقت بدهد که بایع تعیین کرده باشد .

اینجا دوسأله است :

اول چون شخصی چیزی ببیع مرا بحت فروشد نسبت ربح و سود با اهریان [۲۲۶] و متاع کند ، و اگر نسبت آن با مال کند ، دو قولست ، درست ترین آنست که مکروهست .

سأله دوم هر کس که متاعهای چند بخرد بیک صفت ، روا نباشد که بعضی از آن ببیع مرا بحت بفروشد ، نه بر آن تقدیر که یک یک را با خویشتن بقیمت

بکند، و نه بر آن تقدیر که بها بر متاعهایی که خریده باشد بسط کند و بگستراند، و خیار آن بفروشد. و اگر مشتری را بدان خبر باز دهد روا باشد، لیکن از بیع مرابحت بیرون آید.

و اگر شخصی متاعی با دلال قیمت بکند، و بدلال نفروشد، و با دلال گوید که هر آنچه زیادت بفروشی از این قیمت که گفته شد از آن تو باشد، یا گوید که زیادت بشرکت باشد، و یا گوید آنچه زیادت بفروشی چیزی از آن من، باقی از آن تو؛ دلال را روا نباشد که این متاع بمرابحت بفروشد. و اگر مشتری را اعلام کند صورت حال چونسنت روا باشد، لیکن از بیع مرابحت بیرون آمد. و اگر این متاع بفروشد، بهر آنچه بفروشد از آن تاجر و صاحب متاع باشد، و دلال [۲۲۷] را اجرتی و مزدی برسد، و از زیادتی قیمت هیچ بر نتواند گرفتن. اگر تاجر دلال را خوانده باشد و از وی این التماس کرده و اگر دلال بخویشتن رفته باشد و از تاجر این درخواست باشد، بهر حال که باشد زیادت از اجرت المثل نرسد دلال را. و از جمله اصحاب کس هست که فرق بادید کرده است میان آنکه دلال بخویشتن برود، یا تاجر او را بخواند.

دوم در آن چیز که در مبیع داخل باشد، هر کس که زمینی بفروشد و در آن درختی باشد و بوقت فروختن زمین ذکر درخت نکند درخت در بیع داخل نباشد. و در روایتست که چون زمینی بخرد، و ذکر حدهای آن بکند، و بگوید که هر آنچه در آن زمین بر آن بسته است، هر آنچه در زمین باشد از آن مشتری باشد. و اگر شخصی سرایی بخرد بالاین و زیرین در بیع داخل باشد، الا مگر عادت رفته باشد که سرای بالائین تنها باشد.

و اگر شخصی درخت خرما بفروشد، که آنرا گشن داده باشد ثمره و بار آن از بیاع باشد، الا مگر مشتری شرط کند که ثمره در بیع داخلست.

و [۲۲۸] هم چنین اگر درختی میوه دار بفروشد یا کنیز کی آبستن بفروشد میوه و بچه از آن بایع باشد اگر شرط نکند که در بیع داخلست. و اگر درخت خرما را گشن نداده باشد ثمره آن از مشتری باشد.

سئوم در قبض، مطلق عقد مقتضی تسلیم مبیع و ثمن است، یعنی شخصی چیزی بفروخت، و ایجاب و قبول حاصل آمد، آن چیز که فروخته باشد بمشتری تسلیم باید کردن، و بهای آن ببایع تسلیم کردن.

و قبض، تخلیه است در چیزهایی که نقل آن ممکن نباشد، همچون زمین و باغ و درخت. و در چیزهایی که نقل در آن ممکن است همچون حیوان و قماشها هم قبض در آن تخلیه است و گفته اند که قبض در قماش آنست که بدست ها گیرد، و در حیوان آنست که آنرا نقل کند و براند.

و چون شخصی چیزی بفروخت، واجب باشد که آن چیز فارغ و تهی کرده بمشتری تسلیم کند. و اگر مانند سرای باشد یا جای دیگر که در آن متاعی نهاده باشد، بر بایع واجب باشد که آن چیز از آنجا بیرون برد و جایگاهی که فروخته باشد خالی بمشتری بسپارد.

و باکی نباشد که [۲۲۹] شخصی چیزی بخرد، و پیش از آنکه قبض کند بدیگری فروشد.

و اگر این چیز که خریده است مکمل یا موزون باشد، و قبض نا کرده بفروشد مکروه بود. و اگر طعام بود، یعنی: گندم و جو، کراهیت سخت تر باشد. و گفته اند که طعام با قبض نگرفته فروختن حرام است. و در روایتست که: تو بمفروش تا قبض کنی، الا مگر بصرماید بفروشی.

و اگر شخصی چیزی بمکمل یا موزون یا معدود یا مزروع قبض کند، و دعوی نقصان کند اگر کیل و وزن بحضوری کرده باشند، قول قول بایع باشد

با سوگند و اگر او حاضر نباشد، قول قول او باشد با سوگند .

چهارم در شرطها . هر شرط که روا باشد و در تحت قادران بقدرت آید در وقت بیع کردن ، روا باشد ، همچون شستن جامه ، و رنگ کردن آن . و روا نباشد شرط کردن چیزی که مقدور بشر نباشد، همچون فروختن کشت و زرع بشرط آنکه بخوشه کند . و اگر شرط کند که بگذارد تا برسد با کی نباشد .

و اگر زرع مطلق بفروشد ، بر بایع لازم باشد بگذاشتن [۲۳] آن تا بوقت ، و همچنین باشد حکم در نمره و میوهها ، مادام تا ازاله بشرط نکند .

و صحیح باشد شرط کردن عتق و تدبیر و کتابت در مملوک . و اگر شرط کند که ویرا آزاد نکند ، یا با کنیزک وطی نکند ، گفته اند : شرط باطل باشد ، و بیع درست باشد . و اگر شرط کند در کنیزک که او را بفروشد ، و بیبخشد ، در روایتست که روا باشد .

و اگر شخصی زمینی بفروشد ، و تعیین جریب بکند ، پس از آن بپیمایند ناقص آید ، مشتری مخیر باشد میان آنکه بیع را فسخ کند و میان آنکه بدان بها که داده باشد راضی شود . و در روایت است که مشتری مخیر است میان آنکه فسخ عقد کند و میان آنکه بها بقدر نقصان وضع کند . و روایتی دیگر هست که اگر بایع را زمینی باشد ، در جنب آن زمین آنچه ناقص باشد از آن زمین بمشتری دهد . و روا باشد که دو چیز مختلف بیکه صفت بفروشد . و روا باشد که جمع کند میان سلف و بیع .

پنجم در عیبه و ضابطش آنست که از خلقت و آفرینش اصلی چیزی زیادت باشد [۲۴] یا کم باشد . و مطلق عقد اقتضای سلامت کند ، یعنی : هر کس که چیزی بفروشد و ذکر عیب نکند ، حکم بردرستی و صحت کنند . اگر عیبی سابق ظاهر شود مشتری مخیر باشد میان رد وارش ، و بایع را هیچ خیاری نباشد .

۱- ص : اند (یا : آید) ، ده خدا : و روا باشد از شرط آنچه مقدور باشد و در شرع جایز ، پاریس و رضوی : هر شرطی که شرعاً روا باشد و داخل باشد در تحت قدرت .

و پنج چیز مسقط رد است :

اول بیزاری، یعنی: بایع مشتری را گوید: اگر عیبی در این مبیع باشد ترا رد نرسد.

دوم آنکه مشتری پیش از عقد بعیب عالم بوده باشد.

سوم آنکه پس از عقد بعیب راضی شود.

چهارم آنکه عیبی دیگر بنزدیک مشتری ظاهر شود.

پنجم آنکه در مبیع حادثی ظاهر شود، یعنی: در آنچه خریده باشد حادثی و

تصرفی بکند، همچنانکه بر چهار پای نشیند، یا تصرفی ناقل بکند چنانکه بفروشد یا ببخشد، اگر این تصرف پیش از آن کند که بعیب عالم باشد هم مسقط رد باشد.

اما ارش بسه گانه اولین بیفتد، و بدو گانه آخرین بیفتد.

و روا باشد که متاعی که در آن عیبی باشد بفروشد، اگر چه ذکر عیب

نکنند. و فاضل تر آنست [۲۳۲] که ذکر عیب بکنند.

و اگر شخصی دو متاع یا زیاده بخرد بیک صفت، و در بعضی از آن عیب

ظاهر شود، مشتری را نرسد که معیب تنها رد کند، و او را باشد که جمله معیب

و صحیح رد کند، و اگر دو شخص یک متاع را بیک صفت بخریدند، ایشان هر دو

را رد رسد یا ارش. و ظاهر تر آنست که یک شریک را نرسد که گوید رد می کنم،

و آن دیگر گوید که ارش می ستانم.

و اگر شخصی کنیز کی بخرد و با او وطی کند پس عیبی ظاهر شود،

کنیزك را رد نتوان کرد الا بعیب آبستنی. و چون بدین عیب با وجود وطی

رد کند، بیست یک از بهای کنیزك هم رد کند.

و اینجا مسأله های چند است :

مسئله اول تصریت تدلیس و خیانت است، و با وجود آن خیار رد ثابت باشد. و آن چنان باشد که شخصی گوسپندی ندوشد یک روز یا دو روز تا بان حیلت کند بر مشتری، پس مشتری را رسد که گوسپند را با بایع رد کند، و با آن مثل آن شیر که دوشیده باشد هم رد کند، یا قیمت شیر اگر دشخوار باشد بعد از آنکه آنچه بر گوسپند خرج رفته باشد برگردد. و گفته اند صاعی [۲۳۳] از گندم رد کند بعوض شیر.

مسئله دوم اگر کنیز کی را بخرد نه بکر، آن عیب نباشد و رد نتوان کرد. اما اگر بشرط بکارت خریده باشد، و پیش از بیع بکر نبوده باشد، مشتری را رسد که رد کند. و اگر ثابت نشود که بکارت پیش از بیع بود، مشتری را رد نرسد برای آنکه بسی بار باشد که بکارت برود با آنکه از جایی فروجهد. مسئله سوم اگر شخصی بنده ای را بخرد و در دست وی بگریزد، و پیش از بیع نزد بایع این عیب نداشته باشد، مشتری را نرسد که و را با بایع رد کند. اما اگر او را در [نزد] بایع عیب گریختن بوده باشد، مشتری او را رد توان کرد. مسئله چهارم اگر کنیز کی را بخرد که شش ماه یا زیاده حایض نشود، و مثل او حایض شود، مشتری را رسد که رد کند برای آنکه الا از رنج و عیب نباشد.

مسئله پنجم اگر بز و روغن زیت بخرد، و در آن ثفل و دردی باشد بقدر عادت، آنرا رد نتوان کرد. و اگر زیادت عادت باشد روا باشد رد کردن چون ندانسته باشد.

مسئله ششم اگر بایع و مشتری با یکدیگر خلاف کنند [۲۳۴] در بیزار شدن از عیب، یعنی بایع گوید که من بفروختم بشرط آنکه عیب ناک است، و من از آن بیزارم، و مشتری گوید که من باین شرط نخریدم، پس قول قول انکار کننده باشد با سوگند.

مسأله هفتم اگر مشتری دعوی کند که آنچه خریده ام دروی عیبی سابق است. و او را بیعتی نباشد، پس قول قول بایع باشد با سوگند مادام تا آنجا قرینه خالی نباشد که بجای گواه یکی از ایشان باشد.

مسأله هشتم چون مشتری خواهد که ارش و تفاوت متاع عیب ناک از بایع فرا گیرد، باید که متاع را قیمت کنند، برین وجه که گویند: به درست چه قیمت دارد و عیب ناک چه قیمت دارد، و مشتری بنسبت آن از بها از بایع طلب کند. و اگر اهل قیمت در بها خلاف کنند بزدیادت و نقصان، باقیمت میانه گردند.

مسأله نهم اگر عیبی پدید آمد در مبیع پس از عقد و پیش از قبض، مشتری رارسد که آنرا با بایع رد کند. و در ارش گرفتن دو قولست، اشبه آنست که ارش ثابت باشد، یعنی: اگر خواهد ارش ها گیرد. [۲۳۵] و همچنین اگر مشتری چیزی بخرد، و بعضی با قبض گیرد و بعضی نگیرد، و در آن بعضی که با قبض نگرفته باشد عیبی پدید آید، پس در آنچه قبض نگیرد همان حکم باشد که بگفتیم.

فصل پنجم: در ربا، یعنی: سود گرفتن. و دادن ربا از شرع معلوم شده است که حرام است تا بغایتی که روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که یک درم از ربا بنزد یک خداوند تعالی بگناه و عقوبت بزرگتر باشد از هفتاد بار زنا کردن با زنی که محرم باشد مثل مادر و خواهر.

و ربا در هر آن چیزی باشد که کیل کنند، یا وزن کنند، و جنس یکی باشد. و ضابط جنس آنست که نام خاص آنرا فرا گیرد، چون گندم بگندم فروختن و برنج ببرنج. پس در فروختن دو جنس متماثل شرط آنست که هر دو در مقدار یکسان باشند. پس اگر بزیادت بفروشد حرام باشد بنقد و نسبه. و اگر یکسان و برابر فروشنند دست بردست بنقد درست باشد، و بنسبه

حرام باشد .

و اگر دانسته باشد که ربا حرامست و آنرا گرفته، واجب باشد آنرا با خداوندش رد کردن . و اگر خداوندش را نداند و ربا داند که چند است آنرا بصدقه [۲۳۶] بدهد از خداوندش . و اگر خداوندش را داند، و ربا نداند که چند است، با خداوندش مصالحت کند . و اگر ربا را بمالی حلال برآمیخته باشد، و مالکش را نداند، و قدر ربا نیز نداند، خمس مال بیرون کند، و بمستحقانش دهد . و اگر ندانسته باشد که ربا حرامست او را کفایت باشد که از آن بازایستد و توبه کند و بروی چیزی نباشد .

و چون اجناس متاعها مختلف باشند، روا باشد زیادت بفروختن یکی بدیگری بنقد . و درنسیه دو قولست، شبه آنست که مکروه باشد .

و گندم وجو یک جنس اند در ربا ، و همچنین هر چه از گندم وجو باشد چون پست و آردونان . و خرما و آنچه از آن سازند یک جنس باشد، و همچنین انگور و آنچه از آن سازند یک جنس است . و گوشتها تابع حیوان اند در اختلاف، یعنی : چون جنس گوشت یکی نباشد، روا باشد که بعضی از آن بفروشد ببعضی زیادت بر آن دیگر بنقد نه بنسیه، مانند آنکه یک رطل از گوشت گوسفند بدهد بدو رطل گوشت گاو . اما اگر گوشت یک جنس باشد روا باشد که بعضی بفروشد بعضی برابر و یکسان بنقد نه بنسیه، و زیادت روا نباشد بهیچ وجه . و آنچه از شیر بیرون آورند یک جنس باشد مانند ماست و دوغ و روغن و کشک . پس روا نباشد یک من روغن بدو من ماست یا زیادت بفروختن . بلکه مثل بمثل بفروشند بی هیچ زیادت . و همچنین [۲۳۷] روغنهای تابع آن باشند که از آن بیرون آورند، یعنی : روا نباشد که یک من روغن شیره را بفروشند بدو من کنجد، و نه یک من روغن خردل بدو من خردل، بلکه هر یک را قیمت کنند بتنها .

و آنچه در آن کیل و وزن نباشد در آن ربا نباشد، و روا باشد یکی بدیگری بفروختن بزیادت بنقد، مانند یک جامه بدو جامه فروختن و بنده بی بدو بنده. و اینجا در نسیمه خلافت، شبه آنست که مکروه بود.

و آنچه بعدد و شمار باشد در آن ربا ثابت بود یانه، چون جنسی بجنسی مثل یکدیگر بفروشد بزیادت، شبه آنست که در آن ربا نباشد.

و اگر در شهری متاعی فروشد بکیل و وزن و در شهری دیگر آنرا بگزار فروشد، پس هر شهری [را] حکم خود باشد، یعنی: در آن شهر که بکیل و وزن فروشد بزیادت بفروختن روا نباشد، و در آن شهر که بگزار فروشد بزیادت بفروختن روا باشد. و گفته اند آنجا نیز که بگزار فروشد و بشمار هم، حرام باشد بزیادت بفروختن.

و رطب بخرماء بفروختن، روا باشد یانه، در آن دو روایت است، [۲۳۸] اشهر آنست که روا نباشد. و در جز خرماء و رطب همین حکم باشد یانه، مانند میوین بانگور فروختن، و غوره بخرماء، شبه آنست که درین روا باشد بفروختن. و ربا ثابت نشود میان پدر و فرزند، و نه میان شوهر و زن، و نه میان بنده و خداوند، و نه میان مسلمان و کافر حربی. و میان مسلمان و میان ذمی ربا ثابت باشد یانه، در آن دو روایتست، مشهورتر آنست که ثابت باشد.

و روا باشد جامه را بریسمان بفروختن، و اگر چه زیادت باشد بر یکدیگر. و مکروه بود حیوان بگوشت فروختن، یعنی: گوشت گوسفند بگوسفند بفروختن، و اگر چه یکسان باشند.

و از ربا و سود برهند بدو چیز: یا آنکه آنچه کم باشد متاعی نه از جنس آن با آن باز بندد، مانند آنکه درمی و مدی از خرما بفروشد بدو مد از خرما. یا آنکه شخص متاع خود را بآن دیگر فروشد، و متاع او را بآن بهای متاع با خود خرد.

و از جمله ربا باب صرف است. و صرف آن باشد که درم بدرم بفروشد، و دینار بدینار، و همچنین دینار بدرم، و درم بدینار.

و در صرف شرط آنست که [۲۳۹] هر دوشخص در مجلس بیع از یکدیگر قبض کنند، و اگر پیش از قبض از مجلس بیع پراکنده شوند صرف باطل باشد بر قول مشهورتر. و اگر شخصی بعضی را قبض کند و فراگیرد، صرف در آنچه گرفته باشد درست باشد. و اگر هر دوشخص با هم از مجلس بیع پراکنده شوند قبض ناکرده، صرف باطل نشود. و اگر یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در قبض نصیب وی، پس سوکل پیش از قبض از مجلس عقد پراکنده شود، صرف باطل باشد.

و اگر شخصی از صراف درسهایی بخریده باشد، بعد از آن بآن درمها دینارها بخرد پیش از آنکه درمها قبض کند، بیع دوم یعنی: بیع دینارها درست نباشد. اما اگر او را بر صراف دینارها باشد، صراف را فرماید که عوض آن زر چندین درهم بده، و با وی قیمت آن بادید کند، و او قبول کند، درست باشد، و اگر چه با قبض نگرفته باشد، برای آنکه هر دو نقد از نزدیک یک کس است.

و روا نبود زیادت دادن و گرفتن در یک جنس از هر دو، مثل آنکه یک درم بفروشد بیک درم و زیادت بر آن، و یک دینار بیک دینار و زیادت بر آن. اما چون دو جنس مختلف باشند زیاده در آن روا بود چنانکه یک دینار به ده درم و دودرم به نیم دینار و امثال آن.

و در اعتبار مثلث یکسان بود درم و دینار درست و شکسته و پار[ه] ها و آنچه بساخت کرده باشند مثل کاسه و طبق و حلیه. از آن درمهای جوهر و اصل درم یا دینار چیزی زیادت کنند که در برابر غش و قلب افتد. و خاک زر فروشنده

بزر و نه خاک سیم بسیم، بلکه هریک را بغیر آن بفروشد و اگر خاک زرو خاک سیم بهم آمیخته کنند بزر و سیم بهم بفروشند، و اگر بیکی از آنها بفروشد روا نبود. و جوهر و اصل ارز و موسس بفروشند بزر یا بسیم، و اگر چه در آن اندکی از زر [یا] از سیم بود.

و روا باشد اخراج کردن درمهایی که در آن غش و قلب بود، چون صرف آن معلوم بود. اما تا صرف آن معلوم نبود اخراج کردن روا نبود مگر بعد از آن که غش آن معلوم گردد و حال آن روشن شود.

مسأله بی چند:

اول: اگر شخصی درمهای چند بخرد بدیناری و آنرا بایع دهد، پس اگر در آن دینار زیادت باشد، بیع درست باشد و زیادت امانت باشد در دست بایع برای مشتری. و همچنین اگر در آن زیادتی باشد، الا از غلط و عمد نباشد، مشتری را باشد، [۲۴۰] و بر بایع رد آن با وی واجب باشد. و اگر زیادت بقدر آن باشد که ترازوها با آن متفاوت شوند باید که رد کردن آن واجب نباشد.

مسأله دوم: روا باشد که شخصی با دیگری درمی بدرمی بدل کند و با او شرط کند که برای وی انگشتی بکند. و این حکم تعدی نکند در جای دیگر، یعنی: در چیزی دیگر نباشد. و روا باشد که شخصی درمها بقرض بدیگری دهد و شرط کند که بموضعی دیگر مثل آن با وی رساند.

مسأله سوم: اوانی و چیزهایی که از زرو نقره بهم ساخته باشند چون خواهند که بفروشند، اگر امکان دارد که خالص کنند یعنی: زرتنها باز کنند و نقره تنها، پس بفروشند. و اگر خالص کردن دشوار باشد، اگر غالب در آن زر باشد بنقره بفروشند و اگر غالب در آن نقره باشد بزربفروشند، و اگر زرو نقره یکسان باشد بزرو نقره بفروشند. مسأله چهارم: شمشیرها و زینها که زر یا نقره بر آن کرده باشند، اگر مقدار

آن معلوم باشد و بهمان جنس بنقد بفروشد باید که چیزی زیادت باشد تا در مقابل زین یا شمشیر افتد. و اگر بنسیه فروشد [۲۴۱] آنچه مقدار زر یا نقره باشد بستاند و آنچه بماند بوقت اجل معین بستاند. و اگر مقدار معلوم نباشد، اگر زر بر آن باشد بنقره بفروشد، و اگر نقره باشد بزر بفروشد. و گفته اند که اگر خواهد که بهمان جنس بفروشد چیزی دیگر بآن ضم کند.

مسئله پنجم: روا نباشد فروختن بیک دینار الا درهمی، برای آنکه مجهولست. مسئله ششم: آنچه جمع شود از خاك زرگران، بزر و نقره بفروشند یا بجنسی دیگر و بصدقه بدهند برای آنکه مالک آنرا بتوان شناختن.

فصل ششم: در فروختن میوه ها. فروختن ثمره نخل پیش از ظاهر شدن آن صحیح نباشد. و پس از آنکه ظاهر شود پیش از بدو صلاح فروختن آن روا باشد چون بآن چیزی دیگر ضم کنند یا زیادت از یکسال بفروشد یا بشرط آن بفروشد که برسد. و اگر از این سه چیز که گفته شد هیچ نباشد فروختن آن روا نباشد تا صلاح آن پدید نیاید. و معروف تر آنست که صلاح آن باشد که غوره خرما سرخ شود یا زرد شود. فروختن [۲۴۲] آن روا باشد با اصل اگر چه صلاح آن پدید نیامده باشد. و همچنین فروختن میوه درختها روا نباشد تا آنگاه که ظاهر شود و صلاح آن پدید آید. و صلاح میوه آن باشد که منعقد و بسته شود.

و چون در بستانی بعضی میوه رسیده باشد، روا باشد که همه بفروشند. و در آنکه میوه بستانی که رسیده باشد با میوه بستانی دیگر که نرسیده باشد ضم کنند و بفروشند تردد است، اشبه آنست که روا باشد فروختن میوه درختها اگر چه در پوشش باشد، اگر با اصل بهم بفروشند و اگر تنها بفروشند، روا باشد.

و همچنین فروختن زرع و کشت دروده و نادروده روا باشد، و روا باشد فروختن خضر اوات و سبزه پس از آنکه منعقد شده باشد یک چیدن و دو وسه، یعنی: تعیین کند هر نوبت که بچیند چند بها بدهد. و همچنین چیزهایی که ببرند دیگر باز آید همچون سپست و جزآن، و همچنین آنچه از درخت باز کنند، دیگر برسد همچون حنا و توت.

[۲۴۳] و اگر شخصی درختهای خرما بفروشد، پس از آنکه آن درختها را گشود داده باشد ثمره و بار آن درخت از آن بایع باشد. و همچنین درخت میوه، چون پس از آن بفروشد که میوه آن منعقد شده باشد، از آن بایع باشد، مادام تا مشتری بشرط نکند. و اگر چنین بفروشد، بر مشتری واجب باشد بر سر درختان بگذشتن تا برسد.

و چون شخصی بار و میوه درختان فروشد روا باشد که درختی چند از آن معین بکند و بفروشد. و همچنین اگر جمله بفروشد، و حصه مشاع استثنا بکند یا ارباطی معلوم. و اگر ثمره فاسد و تباه شود از آنچه استثنا کرده باشد بحساب و قسط بیفتد.

و روا نباشد فروختن ثمره نخل بخرمای آن نخل، و آن [را] «مزاینت» خوانند. و در درستی آنکه بخرمای بفروشند جز آنکه بر آن درخت باشد دو قولست، ظاهرتر آنست که روا نباشد. و همچنین فروختن خوشه گندم یا جو بدان دانه که در خوشه [۲۴۴] باشد روا نباشد و آن [را] «محاقلت» خوانند و در درستی آنکه بدان دانه دیگر بفروشند نه آنکه در خوشه باشد، دو قولست، ظاهرتر آنست که حرام باشد. و روا باشد فروختن «عریث» بحرز کردن خرما یا آن درخت و عریث هر آن درخت خرمایی باشد از شخصی که در سرای دیگری باشد، صاحب سرای را روا باشد که حرز آن بکند و بخرمای بخرد.

و روا باشد فروختن زرع و کشت که بخوید بدرود، و بر مشتری واجب باشد که ببرد، و اگر منع کند بایع را رسد که ببرد، و اگر نبرد بایع را رسد که از مشتری مطالبت اجرت زمین کند. و روا باشد فروختن ثمرها و میوه‌ها بزیادت از آنچه خرید، و باشد پیش از آنکه قبض کرده باشد، اگرچه مکروه است. و اگر میان دوشخص درختی بشرکت باشد یکی از ایشان حصه صاحبش بضممان بستاند بوزنی معلوم درست باشد.

و چون شخصی بدرخت خرما بگذرد روا باشد که از آن بخورد چون قصد او نبوده باشد که بسبب آن بگذرد تا خرما بخورد، بشرط آنکه مضرت و زیان پدید نیاید بخوردن آن. و روا [ه ۴۰] نباشد که با خویشتن چیزی از آن خرما برگیرد. و در آنکه روا باشد که از درختهای دیگر [بخورد] و زرع و خضر اوات و جز آن [را] همین حکم باشد یانه، تردد است.

فصل هفتم: در بیع حیوان. چون حیوان در مدت خیال تلف شود، نه بتفریط و تعدی مشتری؛ از مال بایع باشد، اگرچه پس از قبض تلف شود. و اگر عیبی در حیوان بادید آید بنزدیک مشتری در مدت خیال، مشتری را اختیار بنیفتد، و اگر خواهد رد تواند کرد.

و چون شخصی حیوانی آبستن بفروشد ظاهرتر آنست که فرزند و بچه بایع را باشد، مادام تا مشتری بشرط نکند که ویرا باشد نه بایع را. و روا باشد که بعضی از حیوان بخرد بشرکت دیگری. و اگر شخصی حیوانی را بفروشد بجز از سر و پوست آن که بفروشد در روایت سکونی هست که بقدر و قیمت سر و پوست شریک باشد. و اگر جماعتی حیوانی بشرکت بخرد و یک شخص از جمله ایشان شرط کند که سر و پوست این حیوان من بمال خود برگیرم، [ه ۴۱] او را نرسد که آنچه شرط کرده باشد برگیرد، بلکه شریک بقدر

آن مال که داده، باشد. و اگر شخصی دیگری را گوید حیوانی بشرکت من بخر، درست باشد و هر یک از ایشان یک نیمه بها بپایند دادن. و اگر شخصی با شریک شرط کند که آنچه سود باشد میان ما بشرکت باشد در چیزی که بخریم و زیان و خسارت بر تو نباشد، این شرط لازم نباشد. و در روایتی است که اگر کنیز کی بشرکت دیگری بخرد و با وی شرط کند که سود ترا باشد نه زیان، جایز باشد.

و چون شخصی کنیز کی خواهد خریدن روا باشد که نظر بروی و محاسن وی کند. و سنت است که هر کس که مملو کی بخرد، نام وی بگرداند و چیزی از شیرینی بوی دهد تا بخورد، و چهار درم نقره برای او بصدقه بدهد. و مکروه است که بهای درم خریده در ترازو بنمایند.

و اینجا ده مسأله است :

مسأله اول: درم خریده فاضل ضربت را مالک شود، و گفته اند اگر مالک

هیچ چیز نشود.

مسأله دوم: هر کس که بنده ای بخرد که او را مالی باشد، [۲۴۷]

آن مال بایع را باشد، الا مگر که مشتری شرط کند که او را باشد.

مسأله سوم: چون شخصی کنیز کی خواهد فروختن که در سن زنانی

باشد که حیض بینند و آن کنیزك حیض نبیند و با آن کنیزك وطی و مجامعت

کرده باشد، بروی واجب باشد استبرای کنیزك کردن بچهل و پنج روز و

بعد از آن بفروختن. و اگر حیض بیند، استبرای او بکنده یک حیض پس بفروشد،

یعنی: پس از مجامعت تا حیض نبیند روا نباشد بفروختن. و اگر شخصی کنیز کی

را بفروشد و استبرا نکرده باشد، بر مشتری لازم باشد که استبرای وی بکند، پس

با وی مجامعت کند. و چون کنیزك کوچک باشد، و بالغ نباشد، یا از حیض

نومید شده باشد یا بایع او را استبرا کرده باشد یا از زن خریده باشد، درین چهار جایگاه استبرا نباید کردن. و اگر شخصی عدل خبر دهد با استبرا، سخن او قبول کنند. و اگر کنیز کی آستن را بخرد، باید که با کنیزك مجامعت نکند در فرج از پیش تا آنگاه که از مبدای آبستنی او چهار [۲۴۸] ماه بگذرد و پس از آن مجامعت مکروه باشد. و اگر مجامعت کند عزل آب منی کند. و اگر عزل نکند مکروه باشد آن فرزند بفروختن که در شکم کنیزك بود بوقت خریدن. و سنت است که مولی کنیزك بنزدیک وفات برای آن فرزند از میراث او نصیبی جدا کند، و بنام وی معین کند.

مسأله چهارم: مکروهست در بیع جدا کردن میان اطفال و مادرانشان تا آنگاه که از مادران مستغنی روند. و حد استغنا هفت سالست، و گفته اند که چندانست که از شیر خوردن فارغ شوند. و از جمله فقها کس هست که می گوید که در بیع جدا کردن میان اطفال و مادران حرام است.

مسأله پنجم: چون شخصی کنیز کی بخرد و با او مجامعت کند، پس از آن روشن شود که از آن دیگری بوده است، آنکس را رسد که کنیزك را از مشتری بازستاند و بسبب مجامعت ده یک قیمت کنیزك از مشتری ها گیرد، اگر بکر بوده باشد. و اگر بکر نبوده باشد، بیست یک قیمت بستاند. و گفته اند که مهر مثل آن کنیزك لازم باشد بر مشتری نه ده یک [۲۴۹] یا بیست یک. و بر مشتری لازم بود نیز که قیمت فرزند بخداوند کنیزك دهد بقیمت آن روز که از شکم بیفتاده باشد، و بیهای کنیزك و بهای فرزند که بداده باشد با بایع گردد، و از وی طلب کند. و بسبب ده یک یا بیست یک یا مهر المثل او را رسد با بایع گردیدن یانه، در آن دو قولست؛ شبهه آنست که او را رسد که با وی گردد بمطالبت آن.

مسأله ششم: روا باشد خریدن برد [ه] هایی که ظالمان از دارالحرب آورند، اگرچه از آن جمله بعضی امام را باشد یا بکل او را باشد. و اگر شخصی کنیزکی بخرد [که] از زمین صلح بدزدیده باشند باید که آن را با بایع رد کند و بها از وی بازستاند. و اگر بایع بمرده باشد و او را عقب و وارثی نباشد، در روایت مسکین سمان آمده است که کنیزک سعی کند در آنکه قیمت خود بدهد. و گفته اند که مشتری کنیزک را نگاه دارد چنانکه لقطه را نگاه دارند. و اگر گویند: کنیزک را بحاکم شرع دهند و بوی تسلیم کنند و بتکلیف وی نکنند که سعی کند در بدادن قیمت خود، قولی نیکو باشد.

[۲۰.] مسأله هفتم: چون شخصی مالی بنده ای دهد که خداوندش او را دستوری داده باشد در تجارت کردن، تا بنده برای آن شخص بنده بخرد و آزاد کند و اگر از مال چیزی بماند بآن حج بکند، پس آن بنده پدر خود را بخرد و آزاد کند و باقی مال بوی دهد و او حج بکند از آن شخص، و بعد از آزادی و حج کردن میان مولی بنده مأذون و مولی پدر بنده و وارثان آن شخص که حج و آزادی فرموده بود خصوصیت و خلاف بآید، و هر یکی گوید از ایشان که او را بمال من خریده اند؛ در روایت ابن اشیم آمده است که حج ماضی باشد، و بنده بی که آزاد کرده باشند رد کنند با مولی او، و همچنانکه پیش ازین بود بنده وی باشد. و در سند این روایت ضعف است و در فتوی اضطرابست و آنچه نسبت دارد باصل آنست که حکم کنند با مضای آنچه بنده مأذون کرده باشد تا بآن وقت که بیتی پدید آید بخلاف آن.

مسأله هشتم: چون شخصی بنده بی بخرد [۲۰۱] از دیگری و او دو بنده بوی دهد تا یکی را اختیار کند پس از آن دو بنده یکی بگریزد، گفته اند که مشتری یک نیمه بها از بایع بازستاند. و پس از آن اگر بنده گریخته را بیابد

مخیر باشد در آنکه هر کدام که خواهد اختیار کند. و اگر باز نیابد آن بنده که بنزدیک وی باشد میان بایع و مشتری بنیمه باشد، و در روایت ضعف است. و آنچه مناسب اصل [است] آنست که مشتری ضامن بنده گریخته باشد و بنده بی که خریده باشد از بایع طلب کند. و اگر شخصی بنده بی بخرد از جمله دو بنده که شخصی را باشد و معین نکند که کدام است، درست نباشد. و شیخ ابو جعفر رحمه الله در کتاب مسائل الخلاف گفته است که جایز باشد.

مسأله نهم: چون چند کس کنیز کی را بشرکت یکدیگر خریده باشند، و یک شریک از جمله ایشان با کنیزك مجامعت کند، مستحق حد گردد و بقدر حصه و نصیب وی حد یفتد و بنصیب دیگران حدش بزنند. [۲۵۲] پس اگر وی آبستن شود قیمت حصه دیگر شریکان بروی لازم شود. و گفته اند بمجرد مجامعت قیمت لازم شود بروی و فرزند آزاد باشد و بر پدر لازم باشد که قیمت فرزند چون بزاید بنصیب شریکان دیگر بایشان دهد.

مسأله دهم: دو مملوك که مأذون باشند در تجارت چون هریکی از ایشان صاحبش را بخرد از مولای او، آن بیع که پیش رفته باشد درست باشد. و اگر معلوم نشود که کدام بیع پیشتر بوده است، راه بییمایند و از هر کدام که نزدیکتر باشد عقد بیع او درست باشد. و اگر راه هر دو یکسان باشد، عقد هر دو باطل باشد. و در روایتی هست که میان هر دو قرعه بزنند بنام هر کدام که برآید بیع درست باشد.

فصل هشتم: در سلف-سلف آنست که شخصی از دیگری چیزی بخرد در ذمه وی تا باجل و وقتی معین، بمالی حاضر یا در حکم حاضر- و نظردر شرطهای سلف و حکمها و لواحق آن [۲۵۳].

[نظر] اول: شرطها، و آن پنج است:

اول ذکر جنس و وصف. سلف درست نباشد در چیزی که در ضبط

وصف نیاید مانند گوشت و نان و پوستها. و سلف درست باشد در مستاعها و حیوانات و حبوب و غلات و در هر آنچه ضبط آن ممکن باشد.

شرط دوم قبض کردن رأس المال است پیش از آنکه از مجلس بیع پراکنده شوند. و اگر بعضی [از] آن بها قبض کرده باشد، و پس از آن از مجلس بیع متفرق شوند، در آنچه قبض رفته باشد بیع درست باشد. و اگر بها دین باشد بر بایع، شبه آنست که سلف کردن بان درست باشد، لکن کراهیتی دارد.

شرط سوم آنکه آنچه بسلف بفروخته باشند، تقدیر کیل و وزن آن بکنند. و در چیزهایی که بشمار فروشند ذکر عدد و شمار کفایت نباشد. و سلف درست نباشد درنی که دسته و در زه بفروشند، و نه در هیمه که پشته بفروشد و نه در آب که بخیکها بفروشند. [۲۰۴] و در بها نیز تقدیر شرطست، و گفته اند که مشاهدت کفایت است.

شرط چهارم تعیین اجلست بروجهی که محتمل زیادت و نقصان نباشد، یعنی: گوید در فلان ماه، در فلان روز، چندم ماه فلان، و نگوید: در فصل بهار این سال تا بوقت بازگردیدن قافله حج، و مانند آن.

شرط پنجم آنست که مبیع غالباً موجود باشد در وقت فرو آمدن اجل اگرچه در حال بیع معدوم باشد.

نظر دوم: در احکامش است. و احکامش چند مسأله ها است:

اول آنچه که بسلف بخریده باشد، روان باشد که پیش از آنکه اجالش فرو آید بفروشد، و پس از آن روا باشد که بفروشد، هم بدان کس که بروی باشد و هم بر جز وی اگر چه قبض نکرده باشد. و در طعام مکروهست که قبض ناکرده بفروشد. و همچنین روا باشد که بعضی از آن بفروشد. و روا باشد که آنرا بآنچه خریده باشد بفروشد یا بعضی از آن.

و همچنین روا باشد فروختن دین. و اگر دین را بچیزی بفروشد که حاضر باشد درست باشد. [۲۵۵] و همچنین درست باشد اگر دین را بچیزی مضمون بفروشد که حال باشد. و اگر شرط کند که بهایش باجل بدهد گفته اند: حرام باشد، از برای آنکه بیع دینی است بدینی، و گفته اند: مکروهست، و این مانده تر است. اما اگر دینی بفروشد که بایع را در ذمت زید باشد بدینی که مشتری رادر ذمت عمر باشد، روا نباشد از برای آنکه بیع دینی باشد بدینی.

دوم چون بایع مبیع را بدهد که بصفت کمتر باشد و مشتری راضی شود درست باشد. و اگر بدان صفت بدهد، قبولش واجب باشد. و هم چنین اگر بالای آن صفت بدهد قبولش واجب باشد. و اگر بیشتر از آن بدهد قبولش واجب نباشد.

سوم چون مبیع متعذر شود یا منقطع شود و مشتری آنرا طلب کند، مشتری معیر باشد میان فسخ کردن و صبر کردن.

چهارم چون بایع از جنس مبیع بدهد و مشتری بدان راضی شود و باوی نر خش نکند بقیمت آن روز حساب کند که بوی داده باشد.

پنجم عقد سلف قابل اشتراط چیزی است که معلوم باشد. [۲۵۶] و عقد سلف باطل نشود با اشتراط بیعی یا بخششی یا عملی محلل یعنی که: حلال باشد یا صنعتی. و اگر گوسفند را بفروشد و پشمهای میثانی معین شرط کند، گفته اند: درست باشد. و مانده تر آنست که درست نباشد از برای جهالت. و اگر ریسمانی را شرط کند از ریسمان زنی معینه یا غله‌یی از کردوهای معین ضامن نشود.

نظر سوم: در لواحق سلف است و آن دو قسمت:

قسم اول در دین سندن مملوک است. روا نباشد مملوک را دین سندن

الا بدستوری مولا، و اگر بی دستوری وی دین بستاند بر ذمت وی لازم باشد. چون آزاد شود بدان دین تابع وی شوند و برمولایش لازم نباشد. و اگر مولا ویرا دستوری داده باشد بر ذمت مولا لازم شود جز از مملوک، اگر مملوک را بر ملکیت خویش گذارد یا بفرود شد. اما اگر ویرا آزاد کند در آن دو روایتست: یکی آنستکه مملوک سعی کند در گزاردن دین و دوم آنست که از ذمت مولا بنبیند و این مشهورتر است. [۲۵۷] و اگر مولا بمیرد آن دین در ترکه مولا باشد. و اگر مولا را غریمان باشند غریمان مملوک نیز مانند غریمان وی باشند. و اگر مولا مملوک را دستوری داده باشد در تجارت، پس دین بستاند، آن دین بر مولا لازم نشود. و بنده را در آن سعی باید کردن یانه گفته اند: آری، و گفته اند که تابع بنده شوند بدان دین چون آزادش کنند، و این مانده تر است.

قسم دوم در قرض دادن. و در آن مزدی هست منشأش از یاری دادن محتاج است بتطوع. و واجب باشد اقتصار کردن بر عوض آن. و اگر نفعی را شرط کنند حرام باشد اگر خود آن نفع زیادت بر صفت باشد. اما اگر قرض گیرنده بتبرع آنرا زیادت کند در عین یا در صفت، حرام نباشد.

و زر و نقره را بوزن بقرض دهند و حبوب را مانند گندم و جو بکیل و وزن بدهند و آنرا بوزن و عدد بدهند. و آن چیز که بقرض بستانند بقبض مالکش شوند. و اجل را شرط کردن [۲۵۸] در قرض لازم نشود. و دین حال متأجل نشود اگر مهر باشد و اگر جز مهر.

و اگر صاحب دین غایب شود، غیبتی منقطع، دین ستاننده قضاء آن در نیت گیرد و آنرا بنزدیک وفات از مال خویش جدا کند و بدان وصیت کند. و اگر صاحب دین را نشناسد جهد کند در طلب وی. و با نومیدی گفته اند که آنرا از برای وی بصدقه بدهد.

و مضاربت درست نباشد بدین تا آنگاه که واقبض دهند. و اگر ذمی چیزی بفروشد که مسلمانان مالکش نشوند و بهایش فرا گیرد روا باشد که مسلمان آنرا از حق خویش فرا گیرد. و اگر ذمی پیش از فروختن آن مسلمان شود گفته اند که دیگری متولی آن شود و این قول ضعیف است. و اگر دو تن را دینهایی باشند و آن دینها را باز بخشند، هرچه حاصل شود ازان ایشان هر دو باشد و هرچه تلف شود هم ازان هر دو تلف شده باشد. و اگر دین را بفروشد بکمتر از آن برغریم لازم نباشد که بیشتر از آنچه [۲۰۹] مشتری بداده باشد بوی دهد بر تردد.

اینجا خاتمه هست. اجرت کیال و ازان و زان متاع برمایع باشد و همچنین اجرت فروشنده متاعها برمایع باشد و اجرت ناقد و اجرت وزان بها بر مشتری باشد و همچنین اجرت آنکس که متاعها خرد بروی باشد. و اگر بتبرع کند مستحق اجرتی نشود. و چون میان خریدن و فروختن جمع کند اجرت هر عملی بر آنکس باشد که بوی فرموده باشد. و میان خریدن و فروختن از برای یکک کس جمع نکنند. و دلال ضامن چیزی نشود که در دست وی تلف شود مادام تا تفریط نکرده باشد. و اگر اختلاف کنند در تفریط و هیچ بینتی نباشد قول قول دلال باشد با سوگند و همچنین اگر در قیمت خلاف کنند.

کتاب رهن

وارکانش چهارند :

[رکن اول: در رهن است. و رهن وثیقه‌ای باشد برای دین سرتهن یعنی: گروگیرنده. و در رهن چاره نباشد از ایجاب و قبول. و باقبض دادن شرطست در آن یانه، ظاهرتر [۲۶۰] آنست که آری. و از شرط رهن آنست که رهن عینی باشد مملوک که قبض آن ممکن باشد و بیعش درست باشد اگر منفرد باشد و اگر مشاع. و اگر چیزی برهن کند که او مالکش نباشد موقوف باشد بر اجازه مالکش، و اگر او مالک بعضی باشد در آنچه مالک باشد ماضی باشد. و رهن لازم باشد از جهت راهن. و اگر شرط کند رهن را که بنزدیک اجل دین آن رهن سبب باشد، درست نباشد.

و حمل دابّه یعنی بچه که در شکمش باشد در رهن داخل نباشد و نه میوه درخت خرما و نه از دیگر درختها. اما اگر پس از آنکه برهن بسته باشد بادی آید در رهن داخل باشد. فایده رهن ازان راهن باشد.

و اگر دو رهن را بدو دین برهن بنهد و پس از آنکه یک دین را بگذارد سرتهن را روا نباشد که آن رهن را بدان دیگر دین بازگیرد. و اگر او را دو دین باشند و یکی از آن هر دو رهنی باشد، باز داشتن آن رهن بدان هر دو دین روا نباشد. و زرع زمین در رهن داخل نباشد اگر سابق باشد و اگر متجدد. رکن دوم [۲۶۱] در حق است. و شرط کرده‌اند که حق در ذمت ثابت باشد یعنی: آن چیز که چیزی را بدان برهن کنند اگر مال باشد و اگر منفعت.

و اگر رهنی را برمالی برهن بنهد و پس از آن مالی دیگر را بدین بستاند و آن رهن را بر آن هر دو دین برهن کند، درست باشد.

رکن سوم: در راهن است. و کمال عقل و جواز تصرف شرط کرده اند در راهن. و ولی را روا باشد که رهنی را بمصلحت آنکس که او بروی ولی باشد برهن بنهد.

و راهن را روا نباشد تصرف کردن در رهن نه باجاره دادن و نه دروی نشستن و نه بمجامعت کردن، از برای آنکه تعریضی باشد از برای باطل گردانیدن رهن. و در آن روایتی هست که روا باشد، و آن روایت مهجور است. و اگر راهن رهن را بفروشد موقوف باشد بر اجازه مرتهن. و در وقوف عتق بر اجازه مرتهن تردد است، مانده تر آنست که روا باشد.

رکن چهارم: در مرتهن است. و کمال عقل و جواز تصرف دروی شرطست [۲۶۲] و روا باشد که وکالت را بشرط کنند در رهن. و اگر راهن ویرا از وکالت معزول کند معزول نشود. و وکالت در رهن باطل شود بمرگ موکل جزا از رهن. و مرتهن را روا باشد خریدن رهن. و مرتهن سزاوارتر باشد باستیفاء دین خویش از رهن از جز وی، یکسان باشد: اگر راهن زنده باشد و اگر مرده. و در مرده روایتی هست. و اگر رهن کم آید از دین مرتهن بدانچه فاضل باشد از مال دین با دیگر غرما یکسان باشد.

و رهن امانت باشد در دست مرتهن و چون رهن تلف شود چیزی از مال مرتهن بنیفتد مادام تا بتعدی و تفریط وی تلف نشده باشد. و مرتهن را روا نباشد تصرف کردن در رهن. و اگر بی دستوری راهن در آن تصرف کند ضامن آن عین و ازان اجره اش شود. و اگر آن رهن دابه بی باشد یعنی: چهار پای بمؤنت وی قیام نماید، و مقاصدا کنند. و در روایتی است که ظهر را برنشینند و شیر

را بیاشامند، و برآنکس که برنشیند یا بیاشامد نفقه‌ش [۲-۳] باشد.
 و مرتهن را روا باشد که دین خویش تمام برگیرد از رهن اگر ترسد که وارث رهن حجوّد کند. و اگر بر رهن اعتراف دهد و دعوی دین کند و او را بیستی نباشد قول قول وارث باشد. و مرتهن را باشد که سوگند بوارث دهد اگر بروی دعوی دانستن آن دین کند. و اگر مرتهن رهن را بفروشد موقوف باشد بر اجازه رهن. و اگر مرتهن وکیل باشد و پس از حلول اجل بفروشد درست باشد. و اگر رهن پیش از حلول اجل دستوری دهد در فروختن رهن، مرتهن دین خویش برنگیرد از آن تا آنگاه که حلول اجل باشد.

و مسأله‌های نزاع برین لاحق میشوند و آن مسأله‌ها چهاراند:
 اوّل آنکه مرتهن ضامن قیمت رهن شود قیمت آن روز که تلف شده باشد، و گفته‌اند که بالاتر قیمتی از آن گاه باز که با قبض گرفته باشد تا بدان گاه که تلف شده باشد. و اگر در قیمت اختلاف کنند قول قول رهن باشد؛ و گفته‌اند: قول قول مرتهن باشد با سوگند، و این مانده‌تر باشد.

دوم اگر اختلاف کنند در آنچه بر رهن [۲-۴] باشد قول قول رهن باشد. و در روایتی هست که قول مرتهن باشد مادام تا چندان دعوی نکند که قیمت آن زیادت از رهن باشد.

سئوم اگر قابض گوید که آن رهن است و مالک گوید و دیعت است، قول قول مالک باشد با سوگند و درین روایتی دیگر هست متروک.
 چهارم اگر اختلاف کنند در تفریط، قول قول مرتهن باشد با سوگند.

کتاب حجر

و محجور آنکس باشد که او را منع کرده باشند از تصرف کردن در مال خویش . و اسباب حجر شش اند : کوچکی است و دیوانگی و بندگی و بیماری و بی خردی و مفلسی .

و حجر کودک خرد زایل نشود الا بدو وصف :

اوّل بلوغست . و بلوغ بدان بدانند که موی درشت بر زهار بر روید یا آب منی بیرون آید از موضع معتاد آن، منی که فرزند از وی باشد . و درین هردو وصف نران و مادگان بشترک و یکسان باشند . یا سن است و سن آنست که پانزده سال رسد و در روایتی هست که از سیزده سال [است] تا بچهارده سال ، و در روایتی دیگر هست که تا پده [۲۶۵] سال رسیدن است . و در ماده پنه سال رسیدن . و وصف دوم رشد است . و رشد آن باشد که او مصلح مال خویش باشد ، و در اعتبار عدالت تردد است . و با عدم این هردو وصف یا یکی از آن، حجر مستمر شود ، و اگر چه در سن برود . و رشد کودک بدان بدانند که او را بیازمایند بچیزی که موافق او باشد از تصرفات . و رشد در مردان بگواهی دوسر د ثابت شود و در زنان بگواهی مردان یا زنان .

و سفیه آن باشد که مال خود را در جز غرضهای صحیحه صرف کند . و اگر چیزی بفروشد و حال این چنین باشد بیعش ماضی نباشد . و هم چنین اگر چیزی ببخشد یا بمالی اقرار دهد ماضی نباشد . و طلاق دادن وی وظهار کردن و اقرار دادنش بچیزی که مال بواجب نکند ، درست باشد .

و مملوك ممنوع باشد از تصرفات الا بدستوری مولایش .
و بیمار ممنوع باشد از وصیت کردن بچیزی که زیادت [۲۶۶] بر ثلث
مالش باشد . و همچنین ممنوع باشد از تبرعات منجزه برخلافی که هست در آن .
و پدر و جد پدری ولی باشند بفرزند کوچک و بردیوانه . و اگر ایشان
هر دو را نیابند وصی ایشان ولی باشد و اگر وصی را نیابند حاکم شرع ولی باشد .

کتاب ضمان

و ضمان عقدی باشد مشروع از برای تعهد بنفس یا بمال . و اقسام ضمان

سه اند :

[قسم] اول : ضمان مال است . و در ضامن تکلیف شرطست و جواز تصرف .

چاره نباشد از رضای مضمون له . و هیچ اعتباری نباشد برضای مضمون عنه . و اگر بداند پس انکار کند ضمان باطل نشود بر درستترین قولها . و ضمان مال را از ذمت مضمون عنه نقل کند با ذمت ضامن و مضمون عنه از آن بری شود .

و در ضامن ملائمت شرطست یعنی توانگری یا آنکه مضمون له عالم باشد با عسار ضامن یعنی : درویشی . و اگر عسارش ظاهر شود مضمون له مخیر باشد و ضمان مؤجل روا باشد . و در آن [۲۶۷] دو قولست درست تر آنست که روا باشد . و ضامن اگر ضمان را بسؤال مضمون عنه کرده باشد با وی گردد بدانچه بدهد . و مضمون عنه بیشتر از آنچه ضامن بداده باشد بدهد . و اگر مضمون له آن مال را که ضامن ضمان وی کرده باشد بضامن ببخشد یا ذمت وی بری کند ضامن بهیچ چیز از آن با مضمون عنه نگردد ، و اگر چه ضمان بدستوری وی کرده باشد . و اگر ضامن بی دستوری مضمون عنه ضمان کرده باشد او بهیچ چیز با مضمون عنه نگردد از آنچه داده باشد . و چون ضامن ضمان تبرع کرده باشد رجوعش نباشد بر مضمون عنه و اگر ضامن شود آن چیز را که بروی است درست باشد و اگر چه ضامن کمیت آن نداند بر اظهر . و آنچه بینت بر آن برخیزد بروی ثابت شود نه آنچه در دفتر و حساب باشد و نه آنچه مضمون عنه بدان اقرار دهد .

قسم دوم: در حواله است. حواله مشروع است برای بگردانیدن مال از ذمتی با ذمتی دیگر که مشغول باشد، بمثل [۲۶۸] آن مال. و رضای هر سه شرط است. و بی بار باشد که بعضی اقتضای کنند بر رضای محیل یعنی: حواله کننده، و بر رضای محتال، یعنی حواله بوی کرده. و قبول کردن حواله واجب نیست و اگر چه حواله بر توانگر باشد، اما اگر قبول کنند لازم باشد. و محتال با محیل نگردد اگر چه محال علیه درویش شود، یعنی: آنکس که حواله بروی کرده باشد. و توانگری در وقت حواله شرط است یا آنکه محتال عالم باشد بدرویشی محال علیه. و اگر درویشی وی ظاهر شود رجوع کند، و محیل بری شود، اگر چه محتال ابراء ذمتش نکند. و در روایتی هست که اگر محتال ابراء وی نکند، او را رسد که باز گردد.

قسم سوم: کفالت است. و کفالت تعهد بنفس باشد. و رضای کافل و مکفول له در آن شرط است جز از رضای مکفول. و در اشراط اجل دو قول است. و اگر اجلی را شرط کند چاره نباشد از آنکه آن اجل معلوم باشد.

و چون کافل یعنی پایندانی کننده، غریم را بوی دهد بری شود. و اگر کافل امتناع کند مکفول له را باشد که کافل را [۲۶۹] باز دارد، تا آنگاه که غریم را حاضر کند، یا آنچه بروی باشد او بدهد و اگر گوید که اگر من او را حاضر نکنم تا بفلان وقت بر من چندینی باشد، او همیشه کفیل باشد و مالی بروی لازم نشود. و اگر گوید: بر من چندین است تا بفلان وقت اگر من او را حاضر نکنم، اوضامن آن مال باشد اگر او را در آن اجل حاضر نکند. و هر کس که غریمی را از دست غریمی رها کند بقهر، بروی واجب باشد که ویرا باز گرداند، یا ادای آن چیز کند که بروی باشد. و اگر آنکس کشنده باشد ویرا باز گرداند یا دیت آن کشته بدهد. و کفالت باطل شود بمرگ مکفول.

کتاب صلح

وصلح مشروعست از برای قطع منازعت. وصلح باقرار و انکار روا باشد، الا آنگاه که حلالی را حرام کند، یا حرامی را حلال کند. وصلح درست باشد با علم هر دو صلح کننده بدان چیز که منازعت در آن پیفتد، و با جهالت نیز، اگر تنازعشان بدین باشد و اگر بعین. وصلح لازم باشد از هر دو طرف، و بتقایل باطل [۲۷.] شود. و اگر هر دو شریک صلح کنند برای آنکه زیان بر یکی باشد از ایشان و سود نیز او را باشد، و آن دیگر را سرمایه اش باشد؛ درست باشد.

و اگر در دست دو کس دو درهم باشد، و یکی از آن هر دو گوید که این هر دو از آن من اند، و آن دیگر گوید که این هر دو میان من و تو است؛ آنکس را که دعوی همه کند یک درهم و نیم باشد، و باقی که بماند آن دیگر را باشد. و اگر آدمی دو درهم بیک سپارد بودیعت، و دیگری یک درهم، پس آن هر سه درهم بیکدیگر آمیخته شوند بی تفریط وی، و یکی تلف شود، آنکس را که دو درهم بودند یک درهم و نیم باشد، و باقی که بماند آن دیگر را باشد. و اگر یکی را جامه بی باشد بیست درهم، و دیگری را جامه بی باشد سی درهم، و هر دو بیکدیگر مشتبه شوند، اگر یک شخص از آن هر دو آن دیگر را مخیر کند، بحقیقت انصاف داده باشد. و اگر مخیرش نکند، هر دو جامه را بفروشند، و بها را میان ایشان قسمت کنند بینج دو.

و چون استحقاق یکی از دو عوض ظاهر شود صلح باطل شود.

کتاب شرکت

[۲۷۱] شرکت اجتماع حق دوما لک باشد یا زیادت در چیزی بر سبیل شیاع. و شرکت درست باشد با آمیخته شدن دوما لک که هم جنس باشند بروجهی که یکی مال از آن دیگر جدا نشاید کردن.

و شرکت بابدان و اعمال منعقد نشود. و اگر بابدان و اعمال مشترک شوند، هریکی را مزد عمل خویش باشد. و شرکت وجوه و مفاوضت^۱ را هیچ اصلی نیست.

۱- حاشیه: شرکت وجوه آن باشد که دومی روی ... در بازار آیند و مالی ندارند، پس هر دو شرکت بندند بایکدیگر بر آنکه [هریک از] ایشان بجاه خود کار کند و نفع [و ضرر] در ذمت خود و آنچه حاصل آید برای ایشان بشرکت باشد. و شرکت مفاوضت آن باشد که مال شرکت ایشان چیزی بود که هریک مالک ... و این هر دو قسم اصلی ندارد (از هامش نسخه اصل).

و مفاوضت آنست که یکی از شرکاء بیکی دیگر قرار دهند که اگر غصبی یا نقصانی واقع شود و آن برهن باشد اصلی (از ترجمه مختصر نسخه رضوی و پاریس که این عبارت در متن آن آمده و شرکت وجوه در آن تفسیر نشده است).

(بنگرید به: متن نهایی و ترجمه آن، ص ۲۸۸ - نکت النهایه - غنیه ابن زهره که شرکتهای عنان و مفاوضه و ابدان و وجوه هم در آن یاد شده است - انتصار مرتضی - وسیله ابن حمزه - جواهر الفقه - المقننه مفید ص ۹۸ - در ترجمه کنز الدقائق از نصیر الدین محمد بن جمال اودهی کرمانی (ص ۱۳۱ چاپ لکهنو^{۱۸۸۷}) - تعریف شرکتهای مفاوضت و عنان و تقبل و وجوه آمده است - نیز تذکرة الفقهاء علامه که عنان و مفاوضت و وجوه و ابدان در آن آمده است.

و چون هر دو مال یکسان باشند ، در قدر ربح نیز میان ایشان یکسان باشد .

و اگر متفاوت باشند ربح نیز میان ایشان متفاوت باشد ، و زیان نیز هم چنین باشد بنسبت مال . و اگر یک شریک از آن هر دو زیاده‌یی را شرط کند در سود ، مانده تر آنست که این شرط لازم نباشد .

و با آمیخته شدن هر دو مال هیچ یک را از شریکان روا نباشد تصرف کردن در آن ، الاّ با اجازه آن دیگر شریکان ، و اقتصار کند از تصرف کردن در آن بر آنچه اذن متناول آن باشد . و اگر اذن مطلق باشد ، درست باشد . اگر شرط کند که هیچ یکی از ایشان [۲۷۲] بی دستوری وی عمل نکند جایز نباشد .

و شرکت جایز است از هر دو طرف . و هم چنین اذن در تصرف جایز است از هر دو طرف . و هیچ یک را از شریکان روا نباشد امتناع کردن از او بخشیدن مال بنزدیک مطالبت کردن شریک ، الاّ آنگاه که قسمت متضمن ضرر باشد . و یکی را از دو شریک الزام نکنند باقامت رأس المال .

و هیچ ضمانتی نباشد بر یکی از شریکان ، مادام تا بتعدی یا بتفریط وی نباشد . و شرکت مؤجل درست نباشد . و شرکت بمرگ باطل شود .

و مکروه است انبازی کردن با ذمی ، و بضاعت بوی دادن ، و چیزی بوی بنهادن بودیعت .

کتاب مضاربت

مضاربت آن باشد که آدمی مالی بگیری دهد ، تا او در آن عمل کند بحصّه بی از ربح آن مال . و هر یک را از آن هر دو رجوع رسد ، و یکسان باشد اگر مال نقد باشد ، و اگر مشغول . و شرط کردن اجل لازم نباشد در آن . و عامل اقتضار کند از تصرف کردن در آن بر آنچه مالک ویرا معین کرده باشد . [۲۷۳] و اگر مطلق گفته باشد ، چنانکه خواهد تصرف کند در استثناء آن . و شرط آنست که باید که ربح مشترك باشد . و عامل را آنچه برای وی شرط کرده باشد از ربح ، ویرا باشد ، مادام تا آن چیز مستغرق همه ربح نباشد . و گفته اند که عامل را اجرة المثل باشد .

و عامل در سفر تمامت نفقت را از اصل مال کند و باید که عامل هیچ چیز را نخرد ، الاّ بعین آن مال ، و اگر در ذمت بخرد آن خریدن برای وی واقع آید ، و ربحش از آن وی باشد . و اگر صاحب مال عامل را بسفّری فرماید از جانی و عامل قصد جز آن جانب کند ، ضامن شود . و اگر در آن مال ربحی بکند ، آن ربح میان ایشان هر دو باشد بمقتضی شرط . و همچنین باشد ، اگر او را بخردن چیزی معین فرماید ، و عامل از آن بگردد با جز وی . و مرگ هر یکی از ایشان هر دو مضاربت را باطل کند .

و شرط کرده اند در مال مضاربت که باید که عین باشد : دینارها یا درهمها ، و بعروض درست [۲۷۴] نباشد . و اگر متاعی را بقیمت بکند ، و حصّه ای از ربح آن شرط کند از برای عامل ، ربح آن مالکش را باشد ، و عامل را اجرة -

المثل باشد . و مشاهده سرمایه مضاربت کفایت نباشد ، مادام تا معلوم القدر نباشد ، و در آن قولی هست که روا باشد .

و اگر هر دو اختلاف کنند در قدر سرمایه ، قول قول عامل باشد باسوگند . و عامل مالک نصیب خویش شود از ربح مضاربت بظاهر شدن آن ربح ، و اگر چه بانقد نکرده باشند . و بر عامل هیچ خسروانی نباشد ، الا از تعدی یا از تفریط وی . و قول عامل مقبول باشد در تلف شدن مال . و قبول نکنند در رد کردن مال الا ببینت پراشیده . و اگر عامل پدر خود را بخرد ، و از وی ربحی ظاهر شود ، نصیب عامل از آن ربح از وی آزاد شود ، و آن بنده در باقی بهای خویش سعی کند .

و هر گاه که مالک فسخ مضاربت کند درست باشد ، و عامل را اجرت عمل رسد تا بدان وقت . و اگر صاحب مال عامل را ضامن گرداند ، [۲۷۵] ربحش از آن عامل باشد . و عامل [را] مجامعت نشاید کردن با کنیز کی که به مال مضاربت خریده باشد ، و اگر چه مالک او را دستوری داده باشد ، و در آن روایتی هست که روا باشد ، و آن روایت متروکست .

و مضاربت بدین درست نباشد تا آنگاه که با قبض دهند . و اگر در دست عامل مضاربتی باشد و او بمیرد ، اگر آنرا معین کند از برای یک شخص معین یا آنرا خود شناسد منفرد ، ازان مالکش باشد ، و اگر نه همه غریمان مرده از آن مال حصه بی گیرند .

کتاب مزارعت و مساقات

اما مزارعت معامله بی باشد بر زمین بحصه بی از حاصل آن زمین . و بر هر دو متعاقد لازم باشد . لکن اگر هر دو تقایل کنند، درست باشد . و بمرگ باطل نشود .

و شرطهای مزارعت سه اند : باید که نمایش مشاع باشد ، اگر هر دو در آن متساوی باشند و اگر متفاضل . و آنکه مدتی معلوم مقدار کنند از برای مزارعت ، و آنکه آن زمین از جمله زمینهای [۲۷۶] باشد که انتفاع بدان ممکن باشد .

و زارع را روا باشد که زمین را زراعت کند بنفس خویش ، و بجز خویش ، و با جز خویش ، الا آنگاه که بروی شرط کرده باشد که او آنرا زراعت کند بنفس خویش . و زارع را رسد که هر چیز که خواهد زراعت کند، الا آنگاه که معین کرده باشد ویرا .

و خراج زمین بر صاحب زمین باشد ، الا آنگاه که بر زارع شرط کند . و اگر سلطان چیزی از خراج بزیادت کند ، هم چنین باشد .

و صاحب زمین را روا باشد که زرع را حرز کند بر زارع ، و زارع بخیار باشد در قبول کردن آن . و اگر قبول کند استقرار آن حرز مشروط باشد بسلامت آن زرع . و در هر موضعی که مزارعت در آن باطل شود ، زارع را اجرة المثل باشد .

و مکروه است زمین را با تجارت بدادن از برای زراعت بگندم یا بجو ،

و مکروه است که مستأجر زمین را بیشتر از آنچه باجارت گرفته باشد باجارت بدهد، الا آنگاه که در وی حدیثی بکند، یا باجارت بدهد بجز آن جنس که باجارت گرفته باشد.

اما مساقات: مساقات [۲۷۷] معامله‌یی باشد بر اصول درختها بحصه‌یی از ثمره آن درختان. و مساقات بر هر دو متعاقد لازم باشد، همچنانکه اجارت. و پیش از ظاهر شدن ثمره درست است باجماع. و پس از ظاهر شدن ثمره نیز چون در آن عملی باشد که آن عمل مستزاد ثمره باشد درست باشد باجماع. و مساقات باطل نشود بمرگ یکی از هر دو متعاقد برایشه، الا آنگاه که تعیین عامل شرط کرده باشد. و مساقات درست باشد بر هر اصل درختی پر رسته که آنرا ثمره‌یی باشد که بدان منتفع شوند بابقاء آن اصل. و در مساقات مدتی معلوم را شرط کرده‌اند، آن مدتی که آن ثمره غالباً در آن حاصل شود. و هر عملی که در آن مستزاد ثمره باشد، بر عامل لازم باشد.

و بر مالکش بنای دیوارها، و عمل نواضح، و خراج زمین لازم باشد، الا آنگاه که آنرا بر عامل شرط کرده باشند. و باید که فایده‌اش مشاع باشد، و اگر یکی از هر دو متعاقد بدان فایده مختص شود درست نباشد. و بظاهر شدن [۲۷۸] ثمره مالکش شوند. و چون یک شرط از شرطهای مساقات خلل شود، فایده مساقات ازان مالکش باشد، و عامل را اجرت عمل رسد. و مکروه است که مالک چیزی شرط کند از زر یا از نقره با حصه آن ثمره. و اگر شرط کند واجب باشد بدان وفا کردن، مادام تا آن چیز همه ثمره را تلف نکند.

۱- رضوی و پاریس: و بر عامل واجب باشد عملی که موجب زیادت ثمره باشد.

د: و لازم باشد بر عامل از عملی که زاید شود بدو ثمره.

کتاب ودیعت و هاربت

اما ودیعت استنابت باشد در نگاه داشتن . و محتاج قبول باشد ، اگر آن قبول بقول باشد و اگر بفعل ، و در هردو اختیار شرط است .

و هر ودیعتی را محافظت کنند بدان چیز که عادت رفته باشد . و اگر مالک حرزی را معین کند ، او بر آن اقتصار کند ، و اگر او آنرا نقل کند باحرزی کمتر از آن یا محکم تر ضامن شود ، الا باوجود خوف .

و ودیعت جایز باشد از هردو طرف ، و بمرگ هریکی از آن هردو باطل شود . و اگر ودیعت دابه باشد ، یعنی : چهارپای ، علف دادن و آب دادنش واجب باشد بر مستودع ، و بعوض آن با مالکش گردد . و ودیعت امانت [۲۷۹] باشد ، مستودع ضامنش نشود ، اگر تلف شود ، الا با تفریط یا تعدی . و اگر در ودیعت تصرف کند بکسب کردن ، ضامنش شود ، و ربحش از آن مالک باشد . و اگر آنرا با آن حرز گرداند ، ذمتش بری نشود . و هم چنین اگر در دست وی تلف شود بتعدی یا تفریط ، مثل آن ودیعت با آن حرز گرداند ، هم ضامن شود . بلکه ذمتش بری نشود الا آنگاه که بمالکش تسلیم کند ، یا بدانکس که قایم مقام وی باشد .

و اگر ظالمی آنرا بقهر از وی بستاند او ضامن نشود ، لیکن اگر او را دفعش ممکن باشد ، دفع کردنش واجب باشد . و اگر او را سوگند دهد سوگند بخورد و تورات کند .

و چون مالک مطالبت ودیعت کند ، واجب باشد باوی دادن . و اگر غصب باشد بوی ندهد آنرا و حیلت آنرا بمستحقش رساند . و اگر ویرانداند تعریفش

کند همچنانکه لقطه مدت یکسال ، و اگر او را بیاید بوی رساند ، و اگر نیابد از برای مالکش [۲۸۰] بصدقه بدهد اگر خواهد ، و اگر مالکش راضی نشود ضامن شود . و اگر آن غصب بمال مودع آمیخته شده باشد ، بمودع گرداند بجملگی ، اگر متمیز نباشد .

و چون مالک دعوی تفریط کند ، قول قول مستودع باشد با سوگند . و اگر خلاف کنند در مالی که آن دین باشد ، یا ودیعت ، قول قول مالک باشد با سوگند ، که : آنرا بودیعت بنهاد ، چون ردش متعذر باشد ، یا آن عین تلف شده باشد . و اگر در قیمت خلاف کنند ، قول قول مالک باشد با سوگند . و گفته اند که قول قول مستودع باشد با سوگند ، و این مانده تر است . و اگر در رد خلاف کنند ، قول قول مستودع باشد با سوگند .

و اگر مودع بمیرد ، وارثانش جماعتی باشند ، باید که ودیعت بدان همه دهد ، یا بدانکس که ایشان همه بوی راضی شوند . و اگر ببعضی دهد ، ضامن حصه های دیگر شود .

اما عاریت دستوری دادن باشد در منتفع شدن بعین بتبرع .

و لازم نباشد یکی را از آن هردو متعاقد . و در معیر [۲۸۱] یعنی عاریت دهنده کمال عقل و جواز تصرف شرط است . و مستعیر را ، یعنی : عاریت گیرنده را روا باشد که بدان منتفع شود بچیزی که بدان عادت رفته باشد . و ضامن تلف و نقصانش نرود ، اگر آن بانتفاع اتفاق افتد ، بلکه ضامن نشود الا با تفریط یا تعدی یا اشتراط ، الا آن عین زر باشد یا نقره ، که ضامن شود اگر چه شرط نکرده باشند .

و اگر چیزی مغضوب را از غاصب بعاریت بستاند ، با آنکه داند ، ضامن شود . و هم چنین اگر نداند ، لیکن بآنچه بغرامت داده باشد با معیر گردد .

و هر چیزی که انتفاع بدان درست باشد ، بابقاء آن بعاریت دادنش درست باشد . و باید که مستعیر اقتصار کند بر آنچه او را دستوری داده باشند . و اگر هر دو اختلاف کنند در تفریط ، قول قول مستعیر باشد با سوگند . و اگر اختلاف پدید آید در قیمت ، دو قولست ؛ شبه آنست که قول قول [۲۸۲] غارم باشد با سوگند [و اگر بعاریت ستاده باشد ، و بگرو کرده باشد بی اذن مالک ، آنرا از سرتن بستانند ، و آن بمال خود باراهن رجوع کند] ^۱ .

۱- در نسخه رضوی و پاریس - در «د» آمده : و اگر بعاریت گیرد و برهن کند بی دستوری مالک ، مالک عین خود باز گیرد و باز گردد رهن گیرنده بدانچه او را باشد بارهن نهنده . در نسخه اصل این بند که در متن (ص ۱۷۵) آمده است نیست .

کتاب اجارت

اجارت مالک گردانیدن منفعتی معلوم باشد ، بعوضی معلوم .

وازهرد و طرف لازم باشد ، و بتقابل منفسخ شود ، و بیع باطل نشود ، و نه بعق . و بمرگ باطل شود یا نه هردو شیخ گفته اند : آری ، و مرتضی گفته است : باطل نشود ، و این مانده تراست .

و هر چیز که به عاریت دادنش درست باشد ، باجارت دادنش درست باشد . و روا باشد باجارت دادن چیزی مشاع . و آن عین در دست مستأجر امانت باشد مستأجر ضامنش نشود ، و نه از آن چیز که از آن کم شود الا با تعدی یا تفريط . و شرایط اجارت پنج اند :

آنکه هردو متعاقد کامل عقل باشند ، و جائز التصرف باشند . و آنکه اجراه اش معلوم باشد بکیل یا بوزن ، و گفته اند که مشاهده آن کافی باشد ، و اگر چه از آن چیز باشد که بکیل یا بوزن کنند . و بنفس عقد مالک اجرت شوند . و اجرت معجل باشد با طلاق عقد یا با شرائط تعجیل . و درست باشد مؤجل کردن اجرت بنجوم ، یا بیک اجل . و اگر کسی را باجارت بگیرد که متاعی را از برای وی بموضعی برد ، و در وقتی [۲۸۳] معین ، باجرت معین که اگر در آن وقت بنبرد چیزی معین از آن اجرت با کم کند ؛ درست باشد ، مادام تا آن چیز محیط همه اجرت نباشد .

و آنکه منفعتش مملوک باشد از اجارت دهنده ، یا از آنکس که از برای وی باجارت می دهد . و مستأجر را روا باشد که آنرا باجارت بدهد ، الا آنگاه که بروی شرط کنند که استیفاء آن منفعت بنفس خویش کند .

و آنکه آن منفعت متقدر باشد در عین ، هم چنانکه دوختن جامه معین ،

یا مدتی معین ، هم چنانکه سکنی سرای . و بعقد مالک منفعت روند . و چون مدتی بگذرد که استیفاء آن منفعت ممکن باشد ، و آن عین در دست مستأجر بوده باشد ، اجره اش مستقر شود ، و اگرچه او بدان منتفع نشده باشد . و چون مالک جهت انتفاع معین کند ، مستأجر از آن درنگذرد ، و با تعدی ضامن شود . و اگر عین اجارت پیش از قبض تلف شود ، یا موجر آنرا بوی تسلیم نکند ، در آن مدت اجارت ، اجارت باطل شود . و اگر ظالمی پس از قبض او را منع کند ، اجارت باطل نشود ، و درک آن بر ظالم باشد [۲۸۴] و اگر مسکن بیران رود ، مستأجر متخیر باشد در فسخ آن ، و او را باشد که مالکش را الزام کند تا آنرا نیک کند . و مال اجارت بنیفتد اگر بیران شدن آن بفعل مستأجر باشد . و آنکه منفعتش مباح باشد . و اگر با اجارت بوی دهد تا خمر بگیرد ، و یا سرود باوی آموزاند ، منعقد نشود . و درست نباشد گریخته را با اجارت دادن . و صاحب گرما و ضامن جامه نرود . الا آنگاه که آنرا پودיעت بوی بنهد و او تفریط کند . و اگر تنازع کنند در اجارت گرفتن ، قول قول منکر باشد با سوگند . و اگر اختلاف پدید آمد در رد ، قول قول مالک باشد با سوگند ؛ و هم چنین اگر خلاف کنند در قدر آن چیز که با اجارت گرفته باشند . و اگر در قدر اجرت خلاف کنند ، قول قول مستأجر باشد با سوگند . و هم چنین اگر مالک بروی دعوی تفریط کند . و در هر موضعی که اجارت در آن باطل باشد ، اجرة المثل ثابت شود . و اگر دابه را از مسافت مشترطه بگذراند ، ضامنش شود . و در زاید اجرة المثل لازم شود بر وی . و اگر در قیمت دابه ، یادر ارش نقصانش ، اختلاف [۲۸۵] کنند ، قول قول غارم باشد . و در روایتی هست که قول قول مالک باشد . و مستحبست که اجرت را بازبرد با آنکس که او را بکار می برد ، و وفا کردن آن اجرت واجب باشد نزدیک آنکه او از آن کار فارغ شود ، و مزدور خاص باید که از برای جز آنکس که او را بمزد گرفته باشد کار نکند .

کتاب و کالت

و وکالت مستدعی چند فصلها است :

اول وکالت عبارتی است از ایجاب و قبولی که دلالت کننده باشد بر استنابت در تصرف کردن. و وکالت متبرع را حکمی نباشد .

و از شرط وکالت آنست که منجزه واقع آید. و درست نباشد معلق کردن بشرط ، و نه بصفه. و روا باشد که وکالت را منجز کنند و تصرفش را مؤخر کنند تا بعدتی. و وکالت لازم نباشد بر یکی از آن هر دو. و وکیل منعزل نشود مادام تا موکل اعلام وی نکند ، و اگر چه بر معزولی وی گواه برگیرد ، بر درست ترین اقوال. و تصرف کردن وکیل پیش از دانستن عزل ماضی باشد بر موکل وی.

و وکالت باطل شود بمرک [۲۸۶] و بدیوانگی و بی هشی و بهلاک شدن آن چیز که وکالت بدان تعلق گرفته باشد. و اگر وکیل آن چیز را بیهایی بفروشد ، و موکل انکار کند از دستوری دادن وی بدان مقدار ، قول قول موکل باشد باسوگند. و پس آن عین را باز گردانند اگر موجود باشد ، و مثل وی اگر مفقود باشد ، یا قیمت آن عین اگر آن عین مثلی نباشد. و همچنین اگر باز گردانیدنش متعذر باشد ، مثل آن یا قیمت آن باز گرداند.

دوم آنچه وکالت در آن درست باشد ، و آن هر فعلی باشد که غرض شارع در آن تعلق نگیرد بمباشری معین ، همچنانکه بیع و نکاح. و وکالت درست باشد در طلاق از برای غایب ، و از برای حاضر نیز ، بر درست ترین اقوال. و وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل او را معین کرده باشد. و اگر وکالت

را عام کرده باشد درست باشد، الا آن چیز که اقرار اقتضاء آن کند.
 سئوم موکل است. و شرط کرده‌اند که موکل مکلف باشد، و جائز
 التصرف باشد. و بنده وکیل هانکند، الا بدستوری مولای خویش، و نه
 [۲۸۷] وکیل، الا موکل او را دستوری داده باشد.

و حاکم شرع را باشد که وکیل هانکند از برای بی‌خردان و ابلهان.
 و مکروهست خداوندان مروت را که بی‌ولی منازعت کنند بنفس خویش.^۱
 چهارم وکیل است. و شرط کرده‌اند در وکیل که کامل عقل باشد،
 و جائز التصرف باشد. و روا باشد که زن ولی عقد و نکاح کند از برای خویش
 و از برای جز خویش. و شاید که مسلمان و کیلی کند از برای مسلمان بر مسلمان
 و بر ذمی، و از برای ذمی بر ذمی. و [در] وکالت کردن وی از برای ذمی بر مسلمان
 تردداست. و شاید که ذمی وکالت کند بر ذمی از برای مسلمان و از برای ذمی.
 و نشاید که ذمی وکالت کند از برای مسلمان بر مسلمان. و وکیل امین باشد،
 ضامن نشود، الا با تعدی یا تفریط.

پنجم در احکام وکالت است. و احکامش چند مسأله‌ها اند:

اول: اگر موکل ویرا فرماید بفروختن چیزی بحال و او مؤجل بفروشد،
 درست نباشد، اگرچه بزیادت بفروشد. و آن بیع موقوف باشد بر اجازه مالک.
 و هم چنین باشد [۲۸۸] اگر او را فرماید بفروختن آن چیز باجل ببهای معین،
 و او آنرا بعاجل بفروشد بکمتر از آن. و اگر بمثل آن بها بفروشد یا زیادت،
 درست باشد، الا آنگاه که باجل غرضی متعلق باشد. و اگر او را فرماید که
 آنرا در موضعی معین بفروشد و وکیل آنرا در جز آن موضع بفروشد بدان بها،
 درست باشد. و چنین نباشد اگر ویرا فرماید که بآدمی معین بفروشد، و او بجز

۱- ر، پ: و مردم صاحب مروت را مکروهست که بنفس خود مباشر منازعت شوند.

وی فروشد ، و آن بیع موقوف باشد بر اجازه مالک ، و اگر چه زیادت بفروخته باشد .

دوم : چون هر دو اختلاف کنند در وکالت ، قول قول منکر باشد با سوگند . و اگر در عزل یا در اعلام عزل ، یا تفریط اختلاف کنند ، قول قول وکیل باشد . و همچنین اگر در تلف شدن اختلاف کنند . و اگر در رد اختلاف کنند ، در آن دو قولست : یکی آنست که قول قول موکل باشد با سوگند و دوم آنست که قول قول وکیل باشد مادام تا باجرت نباشد ، و این مانده تر است .

سئوم : اگر وکیل از برای وی زن بخواهد ، بحال آنکه دعوی وکالت وی کند ، و موکل [۲۸۹] انکار کند از وکالت ؛ قول قول منکر باشد با سوگند ، و سهر آن زن بروکیل باشد . و روایت کرده اند که سهرش نیمه باشد ، از برای آنکه او حق وی ضایع کرده است . و بر آن شوهر باشد که طلاقش بدهد ، اگر او را بوکیل کرده باشد .

کتاب وقف و صدقه‌ها و بخششها

اما وقف تحبیس اصل باشد و اطلاق منفعت . و لفظ صریح وقف «وقف» است ، و هرچه جز ازین لفظ باشد محتاج باشد بقرینه‌یی که دلالت کننده باشد بر تأیید . و قبض را در آن اعتبار کرده‌اند .

و اگر وقف کند بر مصلحتی هم چون پولها ، یا موضع عبادت هم چون مسجدها ، ناظر آنرا با قبض گیرد . و اگر بر طفل وقف باشد ، ولی طفل آنرا با قبض گیرد همچنانکه پدر وجد پدری ، یا وصی پدر آن طفل . و اگر پدر یا جد پدری بروی وقف کنند ، درست باشد ، از برای آنکه آن مقبوض است بدست وی . و نظر یاد در شروطش است یا در [۲۹۰] لواحقش .

و شرطهایش چهار قسم است :

اول در وقف است . و شرط کرده‌اند که وقف منجز باشد و دائم باشد و با قبض دهد و از نفس خویش بیرون کند .

و اگر وقف کند تا بمدتتی حبس باشد . و اگر وقف کند بر کسی که غالباً منقرض شود ، درست باشد . و پس از مرگ موقوف علیه باورثه واقف گردد بحال آنکه ملک طلق ایشان باشد .

و گفته‌اند که انتقال کند باورثه موقوف علیه ، و قول اول مروی است . و اگر واقف شرط کند که بنزدیک حاجت با آن وقف گردد ، در آن دو قولست ؛ مانده‌تر آنست که وقف باطل باشد .

دوم در موقوف است ، یعنی : آن چیز که بوقف کنند . و شرط کرده‌اند

که موقوف عین باشد ، و مملوك باشد که بقاء آن منتفع شوند ، انتفاعی محلل .
و باقبض دادنش درست باشد ، اگر مشاع باشد و اگر مقسوم .

سئوم در واقف است ، یعنی : وقف کننده . و شرط کرده اند در واقف که بالغ باشد ، و کامل عقل باشد ، و جائزالتصرف [۲۹۱] باشد . و در وقف کردن آنکس که بده سال رسیده باشد تردد است ، مروی آنست که صدقه اش روا باشد . و روا باشد که واقف نظر کردن در وقف برای نفس خویش پدید کند براشبه . و اگر وقف را مطلق کند نظر کردن در آن خداوندان وقف را باشد .

چهارم در موقوف علیه است ، یعنی : آنکس که بروی وقف کنند . و شرط کرده اند که آنکس موجود باشد و معین باشد ، و از جمله کسانی باشد که مالک چیزی شود ، و آنکس نباشد که وقف بروی حرام باشد . و اگر وقف کند بر کسی که ییاد صحیح نباشد . و اگر وقف کند بر کسی که موجود باشد ، و پس از وی بر کسی که موجود شود درست باشد .

و وقتی که بر چیزهای بر کرده باشند ؛ بر درویشان ، و بروجهای قربت صرف کنند . و وقف کردن مسلمان بر کلیساها و کشتها درست نباشد . و اگر این وقف کافر کند درست باشد . و در آن وجهی دیگر هست . و نشاید که مسلمان بر حرابی [۲۹۲] وقف کند ، و اگر چه خویش وی باشد . و شاید که بر ذمی وقف کند ، و اگر چه بیگانه باشد . و اگر مسلمان وقف کند بر درویشان ، با درویشان مسلمانان گردد . و اگر کافر وقف کند ، با درویشان ملت وی گردد . و مسلمانان کسانی باشند که نماز فراقبله کنند ، و مؤمنان دوازده امامی باشند ، و امامیه نیز هم چنین باشند . و گفته اند که مؤمنان خاص کسانی باشند که از کبایر دوری کنند ، و شیعت امامیه و جارودیه باشند . و زیدیه کسانی باشند که بامامت زید حسن گویند . و فطحیه کسانی باشند که با فطح گویند . و اسمعیلیه کسانی باشند که با اسمعیل بن جعفر علیه السلام گویند . و ناووسیه

کسانی باشند که بر امامت جعفر بن محمد علیهما السلام بایستند . و کیسانیه کسانی باشند که بامامت محمد بن الحنفیه گویند .

و اگر صفت کند ایشانرا بنسبت کردن با عالمی، کسانی باشند که بگفتار وی دین دار شده باشند ، هم چون حنفیه . و اگر ایشانرا نسبت [۲۹۳] کند با پدری، کسانی را باشد که بوی منتسب باشند پیسران جز از دختران ، برخلافی که هست در آن ، هم چنانکه علویه و هاشمیه . و زنان و مادگان در آن یکسان باشند . و قوم وی اهل لغتش باشند . و عشیره وی کسانی باشند که بوی نزدیکتر باشند در نسبت . و در همسایگان با عرف گردند ، و گفته اند که همسایه کسی باشد که سرای وی نزدیک سرای وی باشد تا بچهل ارش ، و گفته اند تا بچهل سرای ، و این قول را بیفکنده اند .

و اگر وقف کند بر مصلحتی ، و آن مصلحت باطل شود ، آنرا صرف کنند در وجه برّ . و اگر شرط کند که کسی موجود شود در وقف داخل باشد با آنکس که موجود باشد ، درست باشد . و اگر وقف را مطلق کرد بر کسی ، و با قبض داد ؛ کسی دیگر را جز ایشان داخل وقف گردانیدن درست نباشد ، و اگر فرزندان وی باشند و اگر بیگانگان . و واقف را رسد که چون وقف را بر فرزندان کوچک کرده باشد ، که کسی دیگر را در آن وقف بردیانه ، در آن خلافت ؛ و مروی آنست که روا باشد [۲۹۴] و اما نقل کردن از ایشان روا نباشد .

و اما لواحقش چند مسأله است :

اول چون وقف کند در سبیل خدای تعالی ، با وجههای قربت گردد ، هم چنانکه حج و جهاد و عمره و بنای مسجدها .

دوم چون وقف کند بر موالیان خویش ، موالی اعلی و ادنی در آن

داخل باشند .

سیوم چون وقف کند بر فرزندان خویش ، فرزندان پسرانش و فرزندان دخترانش در آن مشترك باشند ، و نرو ماده در آن یکسان باشند .

چهارم چون وقف کند بر درویشان ، با درویشان آن شهر گردد ، و با کسانی که بدان شهر حاضر آیند از درویشان ، و همچنین همه قبیله های متفرق که باشند ، همچنانکه علویه و هاشمیه و تمیمیه . و واجب نباشد تتبع کسی کردن که بدان شهر حاضر نباشد .

پنجم روا نباشد وقف را بیرون آوردن از آن شرط که واقف کرده باشد ، و نه آنکه بفروشد ، الا آنگاه که خلافی بادیید آید که ادا بفساد کند ، برتردد . ششم اطلاق [۲۹۵] وقف اقتضاء تسویت کند ، و اگر بعضی را تفضیل کند لازم باشد .

هفتم چون وقف کند بر درویشان ، و واقف نیز از جمله ایشان باشد ، روا باشد که او در آن وقف با ایشان شریک باشد .

و سائله های سکنی و عمری از جمله لواحق اند . و سکنی محتاج باشد بایجاب و قبول و قبض . و فایده اش مسلط گردانیدن باشد بر استیفاء منفعت بتمبرع بابقاء ملک از برای مالکش .

و اگر مدت را معین کند لازم باشد ، و اگر چه مالک بمیرد . و همچنین اگر گوید که آنرا مدت عمر تو بتو دادم باطل نشود بمرگ مالک ، اما بمرگ ساکن باطل شود . و اگر مدت حیات مالک باشد ، بمرگ ساکن باطل نشود . و آنچه ساکن را باشد ، انتقال کند باورثه وی . و اگر مطلق گفته باشد ، و تعیین مدت نکرده باشد ، و نه از عمری ؛ مالک متخیر باشد در بیرون کردن ساکن مطلقاً . و اگر مالک بمیرد و حال این چنین باشد ، آن مسکن میراث ورثه

مالک باشد ، و سکنی [۲۹۶] باطل شود .

و ساکن با خویشتن بنشاند آنکس را که بوی عادت رفته باشد ، همچنانکه فرزند و زن و خدمتکار . و روا نباشد ویرا که جز از این که گفته شدند در آنجا بنشاند ، الا بدستوری مالک مسکن .

و اگر مالک اصل آن مسکن بفروشد ، سکنی باطل نشود ، اگر آن سکنی را وقتی پدید کرده باشند بمدتی یا بعمری .

و روا باشد اسب را حبس کردن در راه خدای تعالی و غلام و کنیزک را حبس کردن در خدمت کردن خانه های عبادت .

و این عقد لازم باشد مادام تا آن عین باقی باشد .

و اما صدقه : صدقه تطوع باشد بمالک گردانیدن کسی را بدان عین بجز از عوضی . و صدقه را هیچ حکمی نباشد ، مادام تا باقبض نگرفته باشد بدستوری مالکش . و پس ازقبض لازم باشد ، و اگر چه عوضش بپندهند . و صدقه فریضت حرام است بر بنی هاشم ، الا صدقه امثال ایشان یا با ضرورت . و بصدقه سنت باکی نباشد ایشانرا . و صدقه پنهان دادن فاضلتر [۲۹۷] باشد از صدقه باشکارا الا آنگاه که صاحبش را متهم کنند .

اما هبت ، یعنی : بخشیدن . و هبت مالک گردانیدن باشد کسی را بدان عین تبصرع ، بحال آنکه مجرد باشد از قربت .

و در هبت چاره یی نباشد از ایجاب و قبول و قبض . و در قبض دستوری دادن بخشنده شرط کرده اند . و اگر پدر یا جد پدری چیزی بفرزند کوچک بخشد ، لازم باشد از برای آنکه آن مقبوضست بدست ولی وی . و هبت مشاع روا باشد همچنانکه مقسوم .

و رجوع نکند در هبه ای که از برای یکی از مادر و پدر باشد پس از

قبض ، و نه درجز مادر و پدر باشد پس از قبض از کسانى که ذو رحم باشند ، برخلافى که هست در آن . و اگر یکی از شوهر و زن چیزى بدان دیگر بخشند ، در رجوع کردن در آن تردد است . مانده تر آنست که مکروه باشد . و رجوع شاید کردن در هبت اجنبى ، مادام تا عوضش بن داده باشند و عینش باقى بود و در رجوع کردن در آن باتصرف ، دوقولست ؛ مانده تر آنست که روا باشد .

کتاب سبق و رهايت

[۲۹۸] یعنی سبق بردن و تیرانداختن و مستندش قول رسول است علیه السلام «لا سبق الا فی نصل او خف او حافر». و در تحت نصل تیرها و شمشیرها داخل اند. و در تحت خف شتر، و در تحت حافر اسب و استر و خر. و در جز این درست نباشد.

و انعقادش محتاج باشد بایجاب و قبول، و در لزوم آن تردد است؛ مانده تر است که لازم باشد. و سبق درست باشد بعین و بدین و اگر جز هردو متسابق سبق را بدهد یعنی: آن مال که بدان سبق برند، روا باشد. و همچنین روا باشد اگر یکی از هردو متسابق سبق را بدهد، یا از بیت المال بدهند، روا باشد. و نزدیک ما محلل را شرط نکرده اند. و روا باشد کردن سبق برای سبق برنده از ایشان هردو، یا از برای محلل اگر او سبق برد. و مسابقت محتاج باشد بتقدیر مسافت، و بخطر، یعنی آنچه بدهند^۲، و بتعیین آن چیز که بدان سبق برند در آنکه احتمال سبق دارد. و در شرط کردن تساوی در [۲۹۹] موقوف تردد است. و سبق متحقق شود بآنکه گردن اسب در پیش افتد.

۱- و محلل عبارت است از کسی که سبق از نزد او نستانند و اگر سبق پرو برند غرامتی نکشد. و بدانکه گرو ازان سابق باشد و یا از ایشان هردو و یا ازان محلل اگر وی سبق برد (پاریس). ۲- آن چیزی که در آن مسابقت کنند (پاریس).

و مرامات محتاج باشد بچند شرطها : تقدیر رشق و عدد اصابت و صفتش و قدر مسافت و نشانه تیر و سبق . و در شرط کردن مبادرت و محاطت تردد است . و شرط نکرده اند تعیین تیر و نه کمان .

و مناضلت درست باشد بر رسیدن تیر بنشانه ، و بردور بشدن . و اگر تیرها یکی از آن هر دو و بر آن دیگر فاضل آید ، او گوید فاضل را بینداز بچندینی ، درست نباشد از برای آنکه آن منافی غرض باشد از تیر انداختن .

۱- و جایز نباشد (متن : و یجوز) شرکت کردن و غالب آمدن بر زدن تیر و دور انداختن تیر . و اگر یکی در زدن زیاده باشد بر دیگری و گویند که آن زیاده بیندازد بعوض معلوم درست نباشد از جهت آنکه این معنی منافی غرض از غالب آمدنست (پاریس).

کتاب وصیتها

و این کتاب مستدعی چند فصلها است :

اول وصیت کسی را مالک گردانیدن عین یا منفعت باشد یا مسلط گردانیدن بر تصرف پس از وفات وی .

و وصیت محتاج باشد بایجاب و قبول . و کفایت باشد اشارتی که دلالت کننده باشد بر قصد وی . و کتابت کفایت نباشد، مادام تا قرینه‌یی دلالت کننده بر ارادت وی منضم نباشد .

[۳۰۰] و واجب نباشد عمل کردن بدان چیز که بخطر مرده بیایند ، و گفته اند که اگر ورثه‌وی عمل کنند ببعضی از آن، لازم باشد ایشانرا عمل کردن بدان جمله، و این قول ضعیفست . و وصیت در معصیت درست نباشد، همچنانکه یاری دادن ظالم، و همچنین درست نباشد وصیت مسلمان از برای کلیسیا و کنشت . دوم در موصی، یعنی : وصیت کننده . در موصی اعتبار کرده اند تمام عقلی و آزادی . و در وصیت کردن آنکس که بده سال رسیده باشد در وجههای بر تردد اوست، مروی آنست که روا باشد .

و اگر آدمی نفس خویش را بجراحت کند بچیزی که هلاک وی در آن باشد و پس وصیت کند قبول نکنند وصیت را . و اگر وصیت کند و پس از وصیت نفس خویش بجراحت کند قبول کنند . و موصی را رجوع رسد در وصیت هر گاه که خواهد . سوم در موصی له یعنی : آنکس که از برای وی وصیت کنند . و وجود موصی له را شرط کرده اند . و وصیت درست نباشد از برای آنکس که معدوم [۳۰۱] باشد

ونه از برای آنکس که بقایش گمان برند در وقت وصیت، پس از آن ظاهر شود که او در آن وقت مرده بود .

ودرست باشد از برای وارث همچنانکه برای اجنبی و از برای حمل درست باشد بشرط آنکه زنده بزیاید .

ودرست باشد از برای ذمی و اگر چه اجنبی باشد ، و در وی چند قولها هستند . و درست نباشد از برای حربی ، و نه از برای مملوکی که از جز وصیت کننده باشد و اگر چه آن مملوک مدبر باشد یا مادر فرزند مولا باشد . اما اگر وصیت کند از برای مکاتبی که بعضی از وی آزاد شده باشد ، در قدر آنچه از وی آزاد شده باشد ماضی باشد .

ودرست باشد وصیت کردن از برای بنده خویش و از برای مدبر خویش و از برای مکاتب خویش و از برای مادر فرزند خویش . و آن چیز را که از برای مملوک خویش وصیت کرده باشند ، اعتبار کنند [پس از بیرون آمدن از ثلث] اگر آن چیز بقدر قیمت وی باشد آن مملوک را آزاد کنند ، و آنچه بدان وصیت کرده باشد ورثه موصی را باشد ، و اگر آن چیز بر قیمت مملوک زاید باشد آنچه زاید باشد بوی دهند ، [۳ . ۲] و اگر کم از قیمت وی باشد بنده در باقی قیمت سعی کند . و گفته اند که اگر قیمت وی دوچندان باشد که وصیت باطل باشد ، و در مستندش ضعف است .

و اگر بنزدیک سرگ بنده را آزاد کند ، و او را جز از آن بنده هیچ چیز دیگر نباشد و بر مولایش دینی باشد ، اگر قیمت آن مملوک دوچندان باشد که آن دین ، آن عتق درست باشد ، و اگر نباشد باطل باشد . و در آن وجهی دیگر هست ضعیف . و اگر از برای مملوکی که مادر فرزندش باشد وصیت کند درست باشد و مادر فرزندش را از وصیت آزاد کنند یا از نصیب فرزندش ، درین دو قول است .

پس اگر ویرا از نصیب فرزند آزاد کنند ، وصیت از آن وی باشد . و در روایتی دیگر هست که از نژادش آزاد کنند و وصیت نیز از آن وی باشد .

و اطلاق وصیت اقتضاء تسویت کند مادام تا ظاهر نکرده باشد بر تفضیل . و در وصیت کردن از برای احوال و اعمام روایتی هست بر تفضیل هم چنانکه میراث ؛ و مانده تر آنست که همه یکسان باشند .

و اگر [۳ . ۳] وصیت کند از برای قرابت خویش ، ایشان کسانی باشند که بنسب وی معروف باشند . و گفته اند که آنکس را باشد کی تقرب بوی کند باخرین پدری و مادری در اسلام . و اگر وصیت کند از برای اهل بیت خویش آبا و اولا در آن داخل باشند . و قول در عشیرت و همسایگان و سیبیل خدای تعالی و برادر و ایشان هم چنانست که در کتاب وقف گفته شد .

و چون موصی له بمیرد پیش از موصی آن چیز انتقال کند با ورثه موصی له مادام تا موصی از آن وصیت باز نکرده بر اشرار . و اگر موصی له هیچ وارثی ننگذارد ، باورثه موصی گردد . و چون گوید : فلان چیز بفلان کس دهید ، بوی دهند و او آنچه خواهد کند بدان .

و مستحب است وصیت کردن از برای خداوندان خویش ، اگر وارث باشد و اگر جز وارث .

چهارم در اوصیاست . و در اوصیا اعتبار کرده اند تکلیف را و اسلام را . و در اعتبار عدالت تردد است ، مانده آنست [۳ . ۴] که اعتبار نیست . اما اگر وصیت کند بعدلی پس آن عدل فاسق شود وصیت باطل شود .

و وصیت نکنند بمملوک الا بدستوری مولایش . و وصیت کردن بکودک درست باشد چون منضم باشد با تمام عقلی ، و منفرد درست نباشد . و تمام عقل در آن تصرف کند تا آنگاه که کودک بالغ شود ، و پس از بلوغ وی هر دو مشترک باشند .

و او را روا نباشد نقض کردن آن چیز که تمام عقل پیش از بلوغ وی انفاذ کرده باشد .
و وصیت کردن مسلمان درست نباشد بکافر ، و وصیت کردن کافر بکافر
درست باشد ، و درست باشد وصیت کردن بزن .

و اگر وصیت کند بدو کس و مطلق کرده باشد یا اجتماع هر دو شرط کرده
باشد ، هیچ یکی را روا نباشد تصرف کردن در آن بانفراد . و اگر هر دو حریصی کنند
بتصرف کردن در آن بانفراد ، ماضی نباشد الا آن چیز که از آن ناچار باشد هم چنانکه
مؤنت یتیم . و حاکم شرع را باشد که هر دو را جبر کند بر اجتماع . و اگر اجتماعشان
متعذر باشد ، [۳ . ۵] روا باشد بدل پدید کردن از ایشان . و اگر یک وصی از آن
هر دو عاجز شود ، دیگری را با وی ضم کنند . اما اگر موصی انفراد را شرط کرده باشد
ایشان را هر یکی از ایشان تصرف کند و اگر چه منفرد باشد ، و باز بخشید نشان
روا باشد .

و موصی را روا باشد بگردانیدن اوصیا . و وصی را روا باشد رد کردن وصیت ،
و درست باشد اگر رد کردن وی بموصی رسد . و اگر موصی بمیرد پیش از آنکه رد
کردن وصیت بوی رسد ، آن وصیت بروصی لازم باشد . و چون از وصی خیانتی
ظاهر شود دیگری را ببدل وی پدید کنند .

و وصی امین باشد ، ضامن نشود الا باتعدی یا تفریطوی . و وصی را روا باشد
که دینی که او را بر ذمت موصی باشد ، تمام برگیرد از آن چیز که در دست وی باشد .
و ویرا روا باشد که مال یتیم را بقیمت کند بر نفس خویش ، و آنکه مال را بقرض
برگیرد اگر او توانگر باشد .

و ولایت وصی مختص باشد بآن چیز که موصی آنرا تعیین کرده باشد بعموم
یا بخصوص و وصی اجرة المثل [۳ . ۶] از آن برگیرد ، و گفته اند که قدر کفایت
برگیرد ، این با حصول حاجت باشد . و چون وصی را دستوری داده باشند در وصیت

کردن، روا باشد وصیت کردن، و اگر دستوری نداده باشند ویراد و قولست؛ مانده تر آنست که درست نباشد. و آنکس که او را وصی نباشد، حاکم شرع ولی ترکه وی باشد.

پنجم در موصی به است، یعنی: آن چیز که بدان وصیت کنند، و در آن چند طرفها است.

اول در آن چیز است که وصیت بدان تعلق گیرد. و ملوک معتبر است در آن. و درست نباشد وصیت کردن بخر و نه بالات لهو. و وصیت بثلث مال کنند، یا بآنچه کم از ثلث باشد، و اگر بزیادت از ثلث وصیت کند در ثلث درست نباشد، و زیادت بر ثلث باطل باشد. و اگر ورثه موصی پس از وفات وی بدان اجازه دهند، درست باشد. و اگر بعضی از ورثه وی اجازه دهند در حصه وی درست باشد. و اگر پیش از وفات موصی اجازه دهند در لازم شدن آن دوقول است؛ مروی [۳.۷] آنست که لازم شود.

و پس از مرگ موصی مالک آن چیز شوند که بدان وصیت کرده باشد. و درست باشد وصیت کردن بمضارب بمال فرزندان کوچک. و اگر وصیت کند بواجبی و بجز واجب، واجب را از اصل ترکه بیرون کنند، و باقی را از ثلث ترکه. و اگر موصی واجب را و جز واجب را در ثلث ترکه حصر کرده باشد مبدا بواجب بکنند. و اگر بچیزهای بسیار وصیت کنند بتطوع اگر مرتب گفته باشد مبدا باول بکنند پس اول تا آنگاه که دودانگ مال را تمام صرف کنند و آنچه زیادت باشد باطل باشد. و اگر بجمع گفته باشد از ثلث بیرون کنند و آنچه کم آید برایشان توزیع کنند. و اگر وصیت کند بعقی مملوکان خویش آن مملوک که بانفراد از آن وی باشد و آنک بشرکت غیر وی باشد در وصیت داخل باشد.

دوم در وصیت مبهمه است. هر کس که وصیت کند بجزوی از مال

خویش عشر باشد، و در روایتی هست که سبع باشد، و در روایتی دیگر سبع ثلث .
 و اگر وصیت کند بسهمی ثمن باشد، [۳ . ۸] و اگر وصیت کند بچیزی سمس باشد .
 و اگر وصیت کند بوجههای مختلف و وصی وجهی را از آن فراموش کند آنرا در وجه
 بر صرف کند . و گفته اند : بمیراث گردد . و اگر وصیت کند بشهشیری و آن شمشیر
 در غلاف باشد و بر آن غلاف زیوری باشد جمله در وصیت داخل باشد بر روایتی
 که شهرت ضعف آن روایت راجع کرده است . و هم چنین اگر وصیت کند بصندوقی
 و در آن صندوق مالی باشد، آن مال در وصیت داخل باشد . و هم چنین گفته اند
 که اگر وصیت کند بکشتی و در آن کشتی طعامی باشد آن طعام در وصیت
 داخل باشد از برای استناد کردن با فحوای روایتی .

و روان باشد فرزند را از میراث بیرون کردن ، و اگر چه پدر بدان وصیت کند .
 و در جواز منع آن روایتی متروک هست .

طرف سئوم در احکام وصیت است و درین احکام چند مسئله است :

اول : چون وصایت کند بوصیتی ، و پس وصیتی دیگر که ضد آن باشد هابی
 کند، عمل بوصیت آخرین کنند . و اگر ضد آن [۳ . ۹] نباشد بجمعه عمل کنند
 از ثلث تر که . و اگر ثلث تر که کم آید از آن مبدا باول بکنند پس اول تا آنگاه که
 ثلث مال را تمام فرا گیرند .

دوم : وصیت بمال ثابت شود بگواهی دوسر یا بگواهی چهار زن ، و
 بگواهی یک زن در ربیع ثابت شود . و در ثبوت وصیت بگواهی یک مرد و دو سو گندی
 تردد است . اما ولایت ثابت نشود الا بگواهی دوسر .

سئوم : اگر موصی دوبنده را از آن خویش بگواه کند بر آنکه حمل فلان
 مملو که از وی است ، پس غیر آن حمل آن هر دو بنده را بمیراث برگیرد ، پس آن

هردورا آزاد کند ، پس هردو گواهی دهند^۱ از برای آن حمل ببنوت درست باشد و میراث را از برای وی حکم کنند ، و مکروه باشد او را مالک آن هردو بنده شدن .
چهارم : قبول نکنند گواهی وصی در چیزی که در آن وصی باشد و در جز آن قبول کنند از برای موصی .

پنجم : اگر وصیت کند بعق بنده بی ازان خویش ، یا خود او را آزاد کند بنزدیک وفات ، و او را جز از آن بنده چیزی دیگر [۳۱۰] نباشد ، ثلث آن بنده آزاد شود . و اگر ثلثی از وی آزاد کند بنزدیک وفات و او را مالی دیگر باشد ، آن باقی وی از ثلث مالش آزاد کنند . و اگر جملهٔ مملوکان خویش را آزاد کند بنزدیک وفات ، یا وصیت کند بعق ایشان و او را جز از ایشان هیچ مالی دیگر نباشد ، ثلث آن بندگان آزاد کنند بقرعه . و اگر مرتب گفته باشد ، اول را آزاد کند پس اول را تا آنگاه که ثلث را تمام ها گیرند ، و آنچه زیادت باشد از ثلث باطل باشد .

ششم : چون وصیت کند بعق رقبه بی نروماده و کوچک و بزرگ مجزی باشد . و اگر وصیت کند بعق رقبهٔ مؤمنه ، مؤمنه لازم باشد . و اگر مؤمنه را نیابند آزاد کنند آنکسی را که نشناسند او را بظاهر کردن دشمنی آل محمد علیهم السلام . و اگر رقبه بی را گمان برد که مؤمنه است ، پس او را آزاد کند پس ظاهر شود که مؤمنه نبود مجزی باشد .

هفتم : چون وصیت کند بعق رقبه بی ببهای معین ، اگر بدان بها رقبه بی یابد بخرد و آزادش کند . و اگر نیابد توقع کند [۳۱۱] تا بیابد . و اگر بکمتر از آن بها یابد بخرد و آزادش کند و آنچه فاضل باشد بوی دهد .

هشتم : تصرفات بیمار اگر مشروط باشد بوفات وی ، از ثلث تر که اش باشد و اگر منجزه باشد و در آن محابایی باشد یا عطیهٔ محض باشد در آن دو قولست :

۱- «حاشیه بنوت ، یعنی بآنکه او پسر فلان است مولای ما هردو بود و ما را بر خود گواه کرده براو» (هامش نسخهٔ اصل)

مانده تر آنست که از ثلث باشد. اما اگر اقرار دهد از برای اجنبی اگر مقرر متهم باشد بر ورثه، آن اقرار از ثلث باشد. و اگر نه از اصل مال باشد. و اگر از برای وارثی اقرار دهد از ثلث تر که باشد بر هر دو تقدیر. و از ایشان کس هست که تسویت می کنند میان هر دو قسم.

نهم : دینها و وصیتهای تعلق گیرند بارش جراحتهای و بدیت نفس، هم چنانکه دیگر مالهای مرده.

تمام شد مجلد اول از کتاب نافع فی غرة ذی الحجة سنة ست و

تسعين و ستمائة على يدى اضعف عباد الله الحسن بن

محمد بن ابی الحسن غفر الله له ولوالديه

ولمن قال آمين . حامداً لله تعالى

ومصلحاً [۳۱۲].

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

کتاب النکاح

[۳۲۲] واو بر سه قسم است :

[قسم] اول : دردوام . واو استدعا کند چند فصل را :

[فصل] اول : لفظ عقد ، واحکام او وآداب او .

اما لفظ عقد : ایجاب و قبول است . و شرط آنست در ایجاب که از این سه لفظ بگوید : «زوجتک» و «انکحتک» و «متعک» . و قبول هر لفظی باشد که دلالت کند بر رضا بایجاب . و احتیاط آنست که ایجاب و قبول بلفظ ماضی باشد که در انشاء ظاهرتر است . و اگر قبول بلفظ امر گوید ، چنانکه ولی زن را گوید که «زوجنیها» پس او گوید «زوجتک» گفته اند که درست باشد . هم چنانکه در قضیه سهل ساعدی است . و اگر قبول بلفظ مستقبل گوید هم چنانکه گوید او را «اتزوجک» گفته اند که جایز باشد هم چنان که در خبر ابان است از صادق علیه السلام در متعه که شوهر گوید «اتزوجک» . پس چون زن گوید : «نعم» زن او باشد . و اگر گوید که «بفلان کس بدادی دختر خود را» ؟ گوید [۳۲۳] که «نعم» ، پس شوهر گوید که «قبول کردم» ، درست باشد ، برای آنکه تقدیر سخن چنان است که «نعم زوجتک» .

و شرط نیست مقدم داشتن ایجاب بر قبول . و مجزی نباشد ترجمه گفتن با آنکه لفظ عربی بنطق تواند گفت ، و جایز باشد با عذر چنانکه عجمی را . و هم چنین اشارت کردن اخرس را .

حکمهای او چند مسائل است:

اول: حکم نکنند بگفتار كودك و نه دیوانه و نه ازان مست . و در روایت هست که زن مست چون خود را بشوهر بدهد پس باهوش آید و راضی شود ، یا شوهر دخول کند با او ؛ پس باهوش آید و اقرار کند بآن ، آن عقد ماضی باشد .
دوم: شرط نیست در عقد حضور دو گواه و ولی چون زن بالغ باشد ورشیده علی الاصح .

سئم: اگر دعوی کند که من بخواستم این زن را و دعوی کند خواهر این زن که تو مرا خواستی ، حکم بینت مرد را باشد مادام که ترجیح نباشد باینست زن و آن دخولست یا تقدم تاریخ . و اگر عقد بندوق برزنی ، و دعوی [۳۲۴] کند دیگری که من اول بخواستم او را ، التفات نکنند بدعوی او الا بینت .

چهارم: اگر مردی را چند دختر باشد و یکی را بشوهر دهد و نام نبرد ، پس اختلاف بادی آید در تعیین منکوحه ، قول قول پدر باشد ، و بر پدر باشد که باز سپرد آنرا که قصد داشت ، اگر شوهر ایشان را همه دیده باشد ؛ و اگر ندیده باشد عقد باطل باشد .

اما آداب برد و قست است :

[قسمت] اول : آداب عقد :

و سنت است که اختیار کند زنی را که بکر باشد و پاکدامن و از اصل کریم . و قصد او بجمال و مال نباشد که بسی باشد که از هر دو محروم ماند . و دو رکعت نماز کند . از خدای تعالی خواهد تا روزی کند او را زن پاکدامن ترین و نگاه دارنده ترین و فراخ روزی ترین و بزرگ برکت ترین .

و سنت است گواه برگرفتن و اعلام مردم کردن و خطبه خواندن پیش از عقد و در رفتن [و بردن عروس] در شب .

و مکروه باشد عقد کردن چون قمر در عقرب باشد و آنکه زن نازاینده باشد.

[۳۲۵] قسم [ت] دوم: در آداب خلوت:

وسنت است دو رکعت نماز کردن چون خواهد که پیش او در رود، و دعا خواندن و بفرمودن زن مانند آن نزدیک آنکه نقل خواهند کرد با پیش شوهر، و آنکه دست خود را بر پیشانی زن نهد. و باید که هر دو با طهارت باشند. و بگویند که: «اللهم علی کتابک تزوجتها» الی آخر الدعاء. و باید که دخول در شب باشد و نام خدا برد نزدیک آنکه جماع کند و بخواهد از خدای تعالی تاروی کند او را فرزندی نرینه.

و مکروه باشد جماع کردن در شب خسوف، و روز خسوف، و نزدیک زوال، و نزدیک آنکه آفتاب فرو شده باشد، تا فرو شدن شفق، و در سه شب آخرین از ماه، و بعد از صبح تا بر آمدن آفتاب، و در اول شب از ماه، الی ماه رمضان، و در نیمه ماه، و در سفری که نباشد با او آبی که غسل کند، و نزدیک زلزله، و بادی زرد و سیاه، و روی بقبله، و پشت بقبله، و در سفینه، و برهنه، و بعد از احتلام پیش از غسل یا وضوء، [۳۲۶] و جماع کردن نزدیک آنکه کسی باشد که نگردد بدو، و نظر کردن در فرج زن، و سخن گفتن نزدیک جماع بغیر ذکر خدای.

مسائلی چند:

اولین: روا باشد نظر کردن بروی زن، چون خواهد که او را بخواهد و هر دو کف دستها. و در روایت است که روا باشد نگرستن بموی او و محاسن او. و هم چنین کنیز کی را که بخواهد خرید، و اهل ذمت را برای آنکه ایشان بمنزلت کنیز کانند، مادام که برای شهوت نباشد، و نگرستن در تن زن خود ظاهر و باطن، و هم چنین از آن محارم خود، بجز عورت.

دوم: وطی کردن در دبر زن، درو دوروایت است؛ اشهر آنست که مطلقا حرامست.

سوم: عزل کردن از زن آزاد بی دستوری او، گفته اند که حرام باشد و واجب باشد بر مرد دیت نطفه ده دینار، و گفته اند که مکروه است، و این شبهه است. و رخصت داده اند در کنیزکان.

چهارم: دخول نکنند با زن تا بنگذرد برونه سال. و اگر دخول کند پیش از آن حرام [۳۲۷] نشود علی الاصح.

پنجم: روان باشد مرد را ترك وطی کردن با زن خود بیشتر از چهار ماه.

ششم: مکروه است که مسافر بشب درآید پیش اهل خود.

فصل دوم: در اولیای عقد.

و آن پدر باشد وجد پدری، چند آنکه بر بالارود، و وصی و خواجه و حاکم شرع. ولایت پدر وجد ثابت باشد در دختر خرد و اگرچه بکارت او برفته باشد بزنا یا بغیر آن. و در ولایت جد وجود پدر شرط نیست، و گفته اند که هست، و در اسناد این خبر ضعف است.

و دختر باز نتواند آمد چون ببلوغ برسد، اما در پسر دو قول است؛ اظهر آنست که او نیز هم چنان باشد.

و اگر پدر وجد بشوهر دهند عقد سابق درست باشد. و اگر هر دو یکبار عقد ببنند عقد جد ثابت است.

و ثابت باشد ولایت پدر وجد بر بالغ چون فاسد عقل باشد و اگر نر باشد و اگر ماده، و اختیار نباشد او را اگر باهوش آید.

و ثیب بشوهر دهد نفس خود را، ولایت [۳۲۸] نباشد برونه پدر را و نه

غیری را . و اگر بشوهر بدهند او را بی دستوری او موقوف باشد این عقد
براجازت او .

اما امر بکر بالغ رشیده بدست او باشد اگر او را پدر وجود نباشد . و اگر پدر
اوزنده باشد گفته اند که دختر منفرد تواند شد از پدر ، اگر عقد دوام باشد یا
متمعه . و گفته اند که : عقد مشترك باشد میان ایشان و تنها نتوانند یکی ازین دو این کار
کردن . و گفته اند که امر او باید پدر باشد و نباشد او را بی پدر امری . و از اصحاب
ما کس است که دستوری داد او را در متمعه نه در دوام ، و کس هست از ایشان
که برعکس این میگوید ، و قول اول اولیتر است . و اگر منع کند او را ولی اعتبار
رضای او باجماع بیفتد .

و اگر بشوهر بدهد دختر خرد را غیر پدر وجود ، موقوف باشد بر اجازت او
نزدیک آنکه ببلوغ برسد . و هم چنین باشد در پسر نیز .

و خواجه بشوهر دهد کنیزك خود را اگر خرد باشد یا بزرگ ، بکریائیب ،
[۳۲۹] عاقل یا سجنون ؛ و اختیار نباشد کنیزك را . و هم چنین باشد اگر غلام
باشد . و بشوهر نتوان داد وصی الا کسی را که بالغ باشد و فاسد عقل باعتبار
مصلحت او ، و هم چنین باشد حاکم شرع نیز .

و لاحق است بدین چند مسایل :

اول : وکیل زن در نکاح ویرا نتواند خواست برای نفس خود . و اگر زن
دستوری داده باشد او را ، شبه آنست که روا باشد ، و گفته اند که روا نباشد . و
این روایت عمار است .

دوم : نکاح موقوف باشد بر اجازت در حر و بنده . و کفایت باشد در اجازت
بکر خاموشی او ، و نطق اعتبار است در ثییب .

سئم : نکاح نکنند کنیزك را الا بدستوری مولای او اگر مرد باشد و اگر زن .

و در روایت سیف است که روا باشد نکاح کردن کنیزك زن را بی دستوری او درمستعه . و این منافی اصلست .

چهارم: چون پدر پسر و پدر دختر نابالغ، بهم دهند ایشان را درست باشد، و میراث گیرند از هم دیگر . و اختیار نباشد [۳۳۰] یکی ازین دورا چون ببلوغ برسند . و اگر بهم دیگر بدهند ایشانرا غیر پدر ، آن موقوف باشد بر اجازت . پس اگر هر دو بمیرند یا یکی ازین دو بمیرند عقد باطل باشد . و اگر یکی از دو ببلوغ برسد و راضی شود پس او بمیرد ، ترکه او عزل کنند در قدر نصیب آن دیگری . پس چون آن دیگر ببلوغ برسد، سوگند دهند و او را که راضی شدن او از بهر رغبت نیست در میراث .

پنجم: چون بشوهر بدهند دو برادر خواهر خود را هر یکی همردی دیگر بتبرع ، خواهر هر کدام را که خواهد ازین دو یکی اختیار کند . و اگر این برادران هر دو وکیل بوده باشد ، حکم آنها باشد که سابق باشد بعقد کردن او . و اگر دوم دخول کرد، الحاق کنند آن فرزندان او ، و زن را با اولین دهند بعد از گذشتن عدت ، و برو باشد مهر از بهر شبهه . و اگر اتفاق افتد این دو عقد در یک بار ، هر دو باطل باشد . و گفته اند که عقد بزرگترین را باشد [۳۳۱]

ششم: ولایت نباشد مادر را . پس اگر برای پسر زن بخواهد و اجازت دهد درست بود، و اگر انکار کند باطل باشد . و گفته اند که مهر او بر مادر لازم باشد . و ممکن باشد که این را بر آن حمل کنند که مادر دعوی و کالت کند از آن فرزند . و سنت است که زن دستوری خواهد از پدر خود اگر بکر باشد و اگر ثیب، و آنکه وکیل کند برادر خود را چون پدر نباشد ، و آنکه اعتماد کند بر برادر بزرگترین ، و آنکه اختیار کنند آن شوهر که برادر بزرگترین اختیار کند برای او .

فصل سئم در سببهای تحریم، و آن شش است :

[سبب] اول: نسب است و بدان هفت کس حرام شوند: مادرا گرچه بربالا رود و دختر اگرچه بشیو فرو رود، و خواهر و دختران او و اگرچه بزیرو فرو روند، و عمه^۱ چند آنکه بربالا رود، و خاله^۲ هم چنین، و دختران برادر و اگر بزیرو فرو روند.

[سبب] دوم: رضاع. و حرام شود برضاع آنان که حرام شوند بنسب. و شرایط تحریم [۳۳۲] چهار است:

یکی آنکه شیر از نکاح باشد، اگر بادید آید یا از زنا باشد حرام نشود. دوم کمیت، و آن آنست که گوشت برویاند، و استخوان سخت کند، یا یک شبان روز شیر خورد. و حکم نیست کمتر از ده بار و در ده بار دوروایتست؛ اظهر آنست که حرام نشود، و اگر پانزده بار باشد حرام باشد. و در رضاع سه قید شرط است: یکی آنکه شیر سیر بخورد. دوم که او بمکد از پستان. سئم که فاصله نیندازند بشیر دادن غیر شیر دهنده اولین.

سئم آنکه از دو ساله کمتر باشد. و این اعتبار است در شیر خورنده نه فرزند شیر دهنده علمی الاصح.

چهارم آنکه شیر از یک فعل باشد، پس حرام شوند دوشهر خواره که شیر از یک فعل خورند، و اگرچه شیر دهنده دو کس باشند. و حرام نشود اگر شیر خورنده باشد هر یکی از فعلی دیگر و اگرچه شیر دهنده یکی باشد.

و سنت آنست که اختیار کنند برای شیر دادن زنی مسلمان، خوب روی، [۳۳۳] پاک دامن، عاقل. و اگر مضطر شود بکافر ذمیه، طلب کند و بمنع کند او را از خوردن خمر و گوشت خوک، و مکروه باشد تمکین دادن او را که فرزند با خانه خود برد. و مکروه باشد به طلب کردن مجوسیه، و هم چنین شیری که از زنا

۱- اصل: عمته. ۲- اصل: خالته.

باشد . و در روایت است که چون خواجه کنیزك را وطی حلال کند پاك شود شیر آن کنیزك^۱ .

و اینجا مسائلی چند است :

اول : چون تمام شود این چهار شرط شیر دهنده - ادر باشد و صاحب شیر پدر و خواهر او خاله^۲ و دختر او خواهر . و حرام باشند فرزندان صاحب شیر از ولادت و رضاع بر شیر خورنده، و فرزندان زن شیر دهنده ولادت و رضاعی .
دوم : نکاح نکند پدر شیر خورنده فرزندان صاحب شیر را نه ولادت و نه رضاعی، برای آنکه ایشان در حکم فرزندان او اند . و شیخ در خلاف گفت که فرزندان دیگر از آن پدر شیر خورنده هم نتوانند خواست فرزندان این فعل را . و وجه آنست که جایز [۳۳۴] باشد .

سئم : اگر بر دی زنی شیر خواره را بخواهد وزن او را شیر بدهد، هر دو حرام شوند ، اگر دخول کرده باشد یا شیر دهنده، و اگر دخول نکرده باشد، شیر دهند حرام شود و بس . و اگر او را دوزن باشند، یکی ازین دوزن این فرزند را شیر بدهد؛ حرام شوند هر دو چون دخول کرده باشد با او . و اگر آن دیگر شیر بدهد، درین دو قولست، شبه آنست که او نیز حرام شود . و اگر دوشیر خواره را بخواهد وزن او هر دو را شیر بدهد، همه حرام شوند، اگر دخول کرده باشد یا شیر دهند و اگر دخول نکرده باشد، شیر دهنده حرام باشد و بس .

سبب سئم : دامادی است و نظر در وطی و در نظر و در لمس .

اما اول هر که وطی کند با زنی بعقد یا بملک یمین، حرام باشد بر و مادر آن زن چندانکه بر بالا برود و دختر چندانکه بزیر فرود اگر این دختر پیش از

۱- نسخه پاریس و رضوی: و در روایت است که اگر خواجه بی کنیزك حلال کند شیرش

پاك شود . ۲- ص : خالته .

وطی بوده باشد یا بعد از وطی. و حرام باشد این زن بر پدران وطی کننده چندانکه [۳۳۵] بر بالا برود و بر فرزندان او چندانکه بشیو فروروند. و اگر عقدی وطی باشد، عین مادر آن زن برو حرام باشد علی الاصح، و جمع کردن دختران زن با او حرام بود نه عین دختر، زیرا که اگر از آن زن جدایی کند دختر حلال باشد. و حرام نباشد کنیزك پسر بر پدر بملکیت و حرام شود بوطی کردن، و هم چنین باشد کنیزك پدر نیز بر پسر. و روا نباشد یکی ازین دو را که وطی کنند کنیزك دیگر را الا بعقد یا بتحلیل یکی. و روا باشد که قیمت کند پدر کنیزك فرزند خود را بر نفس خود پس وطی کند با او.

و از توابع این فصل است حرام بودن و جمع کردن دو خواهر در عقد، و عین هر یک حرام نشود.

و هم چنین جمع نشاید کرد با عمه و خاله^۱، برادر زاده و خواهر زاده را بی دستوری عمه و خاله^۱، اما اگر دستوری دهند یکی ازین دو درست باشد. و هم چنین نباشد اگر خواهد که برد عمه را و یا خاله^۱ را بر سر برادر زاده یا خواهر زاده. و اگر [۳۳۶] بنزدیک او عمه یا خاله^۱ باشد و او بی دستوری ایشان عقد بندد بر برادر زاده یا خواهر زاده عقد باطل باشد. گفته اند که عمه یا خاله^۱ مخیر باشند میان آنکه فسخ عقد ایشان کنند یا راضی شود یا خود فسخ عقد کنند. و در حرام بودن مصاهرت بوطی شبهه تردد است. شبهه آنست که حرام نباشد. و زنا کردن حرام نگرداند زانیه را بر زانی و نه زن شخصی را بر شوهر و اگر چه زن مصر شود بر آن علی الاشبه. و گفته اند که بزناى سابق تحریم مصاهرت حاصل شود اگر زنا سابق باشد بر عقد نه لاحق. و وجه آنست که حاصل نشود. [و اگر زنا کرد بعمره یا خاله دختران ایشان برو حرام شوند]^۲.

۱- اصل عمته و خالته. ۲- پاریس و رضوی.

واما لمس ونظر، بدانچه روا نباشد غیر مالک را، کس هست از اصحاب که می گوید که حرام شود بر پدر لاس و ناظر و بر فرزند او، و کس هست از ایشان که می گوید که منظوره حرام باشد خاص بر پدر ناظر. و وجه آنست درین همه که مکروه باشد نه حرام. و تحریم تعدی نکند با مادر مالموسه و منظوره [۳۳۷] و نه با دختر ایشان.

و لاحق است بدین فصل مسائلی چند :

اول: اگر مالک شود دو خواهر را و وطی کند بایکی حرام شود بر دیگری. و اگر وطی کند دوم را بز [ه] مند باشد، و حرام نشود اولین برو، و روایت درین مضطرب است؛ در بعضی چنانست که حرام باشد اولین تا آنکه که بیرون کند دومین را از ملک خود نه از بهر آن تا با اولین رجوع کند. و در روایتی دیگر چنانست که اگر جاهل بوده باشد اولین حرام نباشد و اگر دانسته باشد هر دو حرام باشد.

دوم: آزاد را مکروه باشد عقد بستن بر کنیزك، و گفته اند که حرام باشد الا که قادر نباشد بر مهر آزاد با آنکه ترسد که در زنا افتد. سئم: روا نباشد بنده را که بخواهد بیش از دو آزاد و یا یک آزاد و دو کنیزك و یا چهار کنیزك.

چهارم: روا نباشد نکاح کردن کنیزك را بر سر آزاد الا بدستوری آزاد، و اگر بی دستوری او خواهد عقد باطل باشد. و گفته اند که آزاد مخیر باشد میان آنکه راضی شود بعقد کنیزك یا آنرا فسخ [۳۳۸] کند و در روایتی هست که فسخ عقد خود هم تواند کرد. و درین روایت ضعف است. و اگر در آزاد را بر سر کنیزك روا باشد، و آزاد مخیر باشد اگر ندانسته باشد که او کنیزك دارد بعقد. و اگر هر دو را بیک بار عقد کند درست باشد از آن آزاد دون کنیزك.

پنجم: حلال نباشد عقد کردن کسی را که اوشوهر دارد وعین او حرام نشود بدین عقد. بلی اگر زنا کرده باشد با او حرام شود بروی. وهم چنین باشد در طلاق رجعی.

ششم: هر که بخواهد زنی را که او در عدت باشد و نداند که آن زن در عدت است آن عقد فاسد باشد، و اگر دخول کند حرام شود برو ابداء، و الحاق کنند فرزند را بدو، و برو باشد مهر برای وطی شبهه، و زن عدت تمام بدارد برای اولین، و عدت برای دوم با سرگیرد، و گفته اند که یک عدت برای هردو مجزی باشد. و اگر دانسته باشد که در عدت است بمجرد عقد حرام شود.

و اگر زن بخواهد کسی که او احرام گرفته باشد با آنکه داند، حرام [۳۳۹] شود ابداء و اگر چه دخول نکرده باشد. و اگر جاهل بود عقد فاسد باشد و حرام نباشد برو اگر چه دخول کرده باشد با او.

هفتم: هر که لواطه کند با غلامی باتفاق حرام باشد مادر آن غلام و خواهر او و دختر او.

سبب چهارم: تمام کردن عددست.

چون مرد آزاد چهار زن بخواهد بدوام حرام باشد برو زاید بر آن و حرام باشد برو از کنیز کان آنچه زاید باشد بدو. و چون بنده دو آزاد را یا چهار کنیز را بدوام بخواهد حرام باشد برو آنچه زاید باشد بر آن. و هر یکی از ایشان را باشد که اضافت کنند بدین بعقد متعه و ملک یمین چندانکه خواهد.

و چون طلاق بدهد یکی از چهار زن را حرام باشد بدوام خواستن دیگری را تا آنکه که بیرون شود آن زن از عدت، مگر که طلاق آن زن باین باشد. وهم چنین اگر طلاق دهد زن را و خواهد که بخواهد خواهر او را. و اگر بخواهد هردو خواهر را بیک عقد آن عقد باطل باشد. و گفته اند: مخیر باشد هر کدام [۳۴۰] که خواهد اختیار کند، و این روایتی مقطوعست.

و اگر با اوسه زن باشد و بخواهد دو زن دیگر را، اگر یکی سابق باشد بردیگری آن درست باشد دون دیگری. و اگر هر دو بیک عقد باشد هر دو باطل باشد. و گفته اند که مخیر باشد در هر کدام که خواهد ازین دو. و در روایت جمیل چنانست که اگر بخواهد پنج را در یک عقد چهار را اختیار کند از آن و باقی را بگذارد.

و چون سه طلاق بدهد مرد زن آزاد را حرام باشد برو تا آنکه که شوهری دیگر کند و اگر چه طلاق دهنده بنده باشد.

و چون دو طلاقه شود کنیزك حرام شود بر مطلق تا آنکه که شوهری دیگر کند و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد.

و زنی که نه طلاقه باشد بطلاق عدت حرام شود بر طلاق دهنده ابدا.
سبب پنجم : لعان.

و ثابت شود بدو تحریم ابد، و هم چنین اگر قذف کند مرد زنی را که به کر یا لال باشد بدانچه بدان لعان واجب شود.
سبب ششم : کفر است.

و روا نباشد مسلمان را [۳۴۱] که نکاح کند غیر کتابیه را باجماع، و در کتابیه دو قول است : ظاهرترین آنست که روا نباشد بدوام خواستن. و روا نباشد بمتعه و بملک یمین یهودیه و نصرانیه را، و در مجوس دو قول است؛ اشبه آنست که روا باشد.

و اگر مرتد شود یکی از زن یا شوهر پیش از دخول فسخ واقع شود در حال، و اگر بعد از دخول باشد موقوف باشد برگزشتن عدت مگر که شوهر را بر مسلمانی زاده باشد که ازو توبت قبول نکنند، و عدت بدارد زن او عدت متوفا. و اگر اسلام آورد شوهر کتابیه بر همان نکاح خود باشد اگر پیش از دخول

باشد و اگر بعد از دخول. و اگر اسلام آرد زن او دون او، عقد فسخ شود در حال اگر پیش از دخول باشد، و موقوف باشد برانقضای عدت اگر بعد از دخول باشد، و گفته اند که اگر بر شرایط ذمت باشد نکاح او باقی باشد ولیکن نگذارند او را که در شب پیش او رود، و خلوت سازد بروز باو.

و اگر هر [۳۴۲] دو کافر غیر کتابی باشند و یکی مسلمان شود موقوف باشد برگزشتن عدت با اسلام آوردن یکی ازین دو.

و اگر اسلام آرد ذمی و بنزدیک او باشد چهار زن یا کمتر اختیار نباشد او را، و اگر بنزدیک او پیشتر از چهار زن باشد اختیار کند چهار را. و روایت کرد عمار از جعفر صادق علیه السلام که گریختن بنده بمنزلت مرتدی است، پس اگر رجوع کند و زن او در عدت باشد او اولیتر است بدو و اگر بیرون شده باشد از عدت او را راهی نباشد برو، و این روایتی ضعیف است. هفت مسئله دیگر است :

اول: شرط صحت عقد آنست که متساوی باشند در اسلام، و اظهر آنست که تساوی در ایمان شرط نیست، لکن مستحب است، و مؤکد تراست در مؤمنه، نعم درست نباشد نکاح ناصبی و نه زن ناصبیه که دشمن اهل بیت باشد. و تمکن شوهر از نفقت شرط صحت عقد نیست و زن را اختیار نباشد در فسخ عقد نکاح اگر این عجز شوهر را بادیید آید.

و روا باشد که [۳۴۳] نکاح کند بنده زن آزاد را و هاشمی غیر هاشمیه را و عربی عجمیه را و برعکس این.

و چون زن خواهد مؤمنی که او قادر باشد بر نفقت، واجب باشد که قبول کنند او را و اگر چه فروتر باشد از زن بنسب. و اگر ولی او را منع کند عاصی باشد. و مکروه باشد زن بفاسق دادن، و بشارب الخمر دادن مکروه تر است. و

همچنین باشد خواستن زن مؤمنه را مرد مخالف، و باکی نباشد اگر مرد مستضعف باشد یا زن، و او آنست که مذهب خود نداند، و هم چنین کسی که متعصب نباشد. دوم: چون نسبت کند خود را بقبیله یی و ظاهر شود که او از غیر آن قبیله است در روایت حلبی آنست که فسخ کند نکاح را.

سئم: چون بخواهد زنی را و معلوم شود کی او زنا کرده بود نباشد او را که فسخ کند عقد را و نه آنکه رجوع کند با وی برای مهر. و در روایتی هست که او را باشد چون وطی کرده باشد و باز گردد با ولی بدان مهر. و اگر خواهد ترك کند آن زن را.

چهارم: [۳۴۴] روا نباشد سر بسته خواهند گی کردن کسی را که او در عدت رجعیه باشد، و روا باشد خواستن غیر این را، و حرام باشد در هر دو حال روشن گفتن.

پنجم: چون خواهد زن را و اجابت کنند او را، مکروه باشد غیری را که خواهد آنرا و حرام نباشد پرو.

ششم: نکاح شغار باطل باشد، و آن آنست که بدهند دو زنرا بدو مرد بر آنکه مهر هریکی از ایشان نکاح دیگری باشد.

هفتم: مکروه باشد عقد کردن بر قایله یی که او را پرورده باشد و بر دختر او، و هم چنین خواستن برای پسر خود دختر زن خود را چون زاده باشد آن دختر را بعد از مفارقت او، و باکی نباشد آنکه پیش از خواستن او زاده باشد، و همچنین خواستن آنرا که و سنی مادر او بوده باشد با غیر پدر او. و مکروه باشد خواستن زانیه را پیش از آنکه توبت کند.

قسم دوم: در نکاح متعه و نظر در ارکان او و احکام او.

و ارکان او چهار است:

اول: لفظ او که بدان منعقد شود، و آن یکی از آن سه لفظ است: [۳۴۵] «زَوَّجْتُكَ» و «أَنْكَحْتُكَ» و «مَتَّعْتُكَ» که در دوام برفت. و مرتضی گفت که کنیز کان بلفظ اباحت یا تحلیل منعقد شود.

دوم: زن. و شرط آنست که مسلمان باشد یا کتابیه، و درست نباشد مشرک را و ناصبییه را متعه کردن. و سنت آنست که مؤمنه را اختیار کند که پاک دامن باشد، و آنکه پرسد از حال او چون متهم باشد، و این پرسیدن شرط نیست. و مکروه باشد با زانیه و این هم شرط نیست. و مکروه است متعه کردن بکری را که او را پدر نباشد. و اگر بخواهد بکارت او نبرد، لکن حرام نیست. و عدد معین نیست در متعه. و حرام باشد متعه کردن کنیزك بی دستوری حره که پیش او باشد، و متعه کردن برادر زاده و خواهر زاده را برسر عمه و خاله الا بدستوری ایشان.

سئم: مهر. و ذکر او شرط صحت عقدست. و کفایت باشد که مهر را مشاهده بیند. و قدر او معین شود بتراضی و اگر چه بکفی گندم باشد. و اگر دخول نکرده باشد و ببخشد مدت را بدو برو باشد که نیمه مهر بدهد، و اگر داده [۳۴۶] باشد، یک نیمه را باز گیرد، و اگر دخول کرده باشد همه مستقر شود. و اگر زن ترك کند بعضی از مدت مرد با او مقاصت کند. و اگر ظاهر شود که عقد فاسد بود او را مهری نباشد اگر دخول نکرده باشد، و اگر دخول کرده باشد با او او را روا باشد آنچه گرفته باشد و باقی دیگر را بدو ندهند. و وجه آنست که تمام ستانند چون زن جاهل بوده باشد بفساد عقد، و باز گیرد مرد مهر را اگر زن دانسته باشد که عقد صحیح نیست، و اگر گویند که چون زن ندانسته باشد و دخول رفته باشد مهر مثل لازم باشد اولیتر بود.

چهارم: اجل. و آن شرط است در عقد، و مقدر شود بتراضی چون یک روز

یا یک سال یا یک ماه . و لابد است از تعیین اجل، و درست نباشد بیک بار یاد و بار گفتن مجرد از زمان مقدر، و در روایتی است بجواز، و درین ضعف است . و اما احکام او چند مسئله است :

مسئله اولین : ترك ذكر مهر کردن با ذکر اجل عقد را باطل کند، و ذکر کردن مهر دون اجل عقد را [۳۴۷] با دوام کند .

دوم : حکم نباشد شرطی را که پیش از عقد باشد، و لازم باشد اگر یاد کند در عقد .

سئم : روا باشد شرط کردن آمدن بشب یا بروز، و آنکه وطی نکند در فرج، و اگر راضی شود بعد از عقد روا باشد، و عزل تواند کرد بی دستوری او، و الحاق کنند فرزندان بدو و اگرچه عزل کرده باشد، لکن اگر نفی کند احتیاج نباشد بلعان . چهارم : طلاق واقع نیاید بمتعه باجماع و نه لعان علی الاظهر، و واقع آید بدو ظاهر علی تردد .

پنجم : وثابت نشود بمتعه میراث، و مرتضی گفت که ثابت شود مادام که شرط نکرده باشد که میراث نباشد . هلی اگر شرط میراث کرده باشد لازم باشد . ششم : چون اجلش بگذرد عدت او دو حیض باشد علی الاشهر . و اگر در سن حیضان باشد و او را حیض نباشد، مدت او چهل و پنج روز باشد . و اگر مرد در اندرون اجل بمیرد در عدت او دو روایتست، اشبه چهار ماه و ده روز است . هفتم : درست نباشد تجدید عقد کردن پیش از گذشتن اجل، و اگر تجدید [۳۴۸] خواهد کرد باقی از مدت بدو بخشد و عقد با سر گیرد .

قسم سئم : در نکاح کنیزکان و نظر در عقد و در ملک .

[نظر اول: در عقد] . اما عقد روا نباشد غلام و کنیزك را که عقد بپندند برای نفس خود مادام که مولای ایشان دستوری نداده باشد . و اگر بی اجازت مولی عقد بپندد رآنکه

موقوف اجازت باشد یا نه دو روایت است، و موقوف بودن اولیتر است. و اگر مولی دستوری دهد مهر و نفقه در ذمت مولای بنده ثابت شود و مهر برای مولی کنیزك بود. و اگر هیچ دودستوری نداده باشند فرزندان آن هردو مولا باشد. و اگر یکی دستوری داده باشد فرزندان آن دیگری باشد. و اگر هر دو از آن یک کس باشند فرزند بنده آن مولا باشد. و اگر هردو میان دو کس مشترك باشد فرزند نیز میان ایشان بشرکت باشد مادام که یکی شرط نکرده باشد. و اگر احد الا بوبین آزاد باشد فرزند آزاد باشد الا که شرط کرده باشد. و در صحت این شرط تردد است.

و اگر بخواهد [۳۴۹] آزاد کنیزك را بی دستوری مولای او، و وطی کند با او پیش از اجازت مولا و دانسته باشد که از آن غیری است، زنا کرده باشد و فرزند بنده باشد از آن مولای کنیزك و بربو باشد حد و مهر. و حد بیفتد اگر ندانسته باشد دون مهر، و الحاق کنند فرزند را بدو، و بربو باشد قیمت فرزند، آن روز که زنده بر زمین آید. و هم چنین باشد اگر دعوی کند زن که من آزادام و حرّی بخواهد او را بازادی. و در روایت است که لازم باشد برای وطی کردن عشر قیمت اگر بکر بوده باشد و نصف عشر اگر ثیمب بوده باشد. و اگر فرزندی حاصل شود پدرش او را باز خرد بقیمت آن روز که بر زمین آمده باشد. و اگر عاجز آید از قیمت کار بفرماید او را بدان مقدار. و اگر ابا کند از کار کردن گفته اند که امام بدهد قیمت آن، و در سند این خبر ضعف است. و اگر دخول نکرده باشد با او مهر نباشد. و اگر آزادی زن بنده بی باشد با آنکه داند، او را مهری نباشد و فرزند بنده باشد [۳۵۰] از آن مولای غلام. و اگر زن جاهل بوده باشد فرزند آزاد باشد و لازم نباشد بر مادر قیمت فرزند چنانکه بر پدر بود. و مهر لازم باشد بر بنده اگر او را خواهی دستوری نداده باشد، و توقف دارند تا آزاد شدن بنده.

و اگر بنده و کنیزك با همدیگر زنا کنند مهر نباشد و فرزند از آن مولای کنیزك باشد، و همچنین باشد اگر آزادی زنا کند با کنیزك .

و اگر بخرد آزادی نصیب یکی از دوشریك از آن کنیزك که زن او بود عقد باطل شود . و اگر آن شریك دیگر امضای عقد کند حلال نباشد . و در روایتی ضعیف است که اگر حلال گرداند حلال باشد . و همچنین اگر بعضی از آن کنیزك آزاد باشد، و وطی جایز نباشد بهیچ وجه ، و اگر قراری بکند با این کنیزك بر زمان معین ، گفته اند که با این کنیزك در زمان او متعه روا باشد ، و شبهه منع است .

و سنت است که چون کنیزك خود را بفلام خود دهد چیزی بدیشان دهد . و اگر خواجه بمیرد وارث مخیر باشد [۳۵۱] در اجازت دادن و فسخ کردن . و اختیار نباشد کنیزك را که گوید : من با او نمی نشینم .

و آن چیزها که با دید آید بر نکاح ممالیک سه چیز است : آزادی و بیع و طلاق . اما آزادی : چون آزاد کنند کنیزك را ، مخیر باشد در فسخ کردن نکاح خود و اگر چه شوهرش آزاد باشد علی الاظهر . و اختیار نباشد بنده را اگر آزاد شود ، و نه زن او را و اگر چه آزاد باشد . و همچنین مخیر باشد کنیزك اگر هر دو از آن یک خواجه باشند و ایشانرا آزاد کند یا کنیزك را .

و روا باشد که بخواهد کنیزك خود را و آزادی او را مهر او کند . و شرط آنست که لفظ عقد مقدم باشد بر عتق ، و گفته اند که شرط تقدیم لفظ عتق است بر عقد .

و ام ولد کنیزك باشد و اگر چه فرزند او باقی باشد . و اگر فرزند بمیرد روا باشد فروختن او را . و آزاد شود ام ولد بمرگ خواجه از نصیب فرزند خود ، و اگر کمتر آید قیمت او از نصیب فرزند کار بفرمایند او را ، و لازم نباشد فرزند را برای

او سعی کردن علی‌الاشبهه. [۳۵۲] و بفروشد با وجود فرزند برای بهای او چون ثمن او دین باشد در ذمت خواجه و چیزی دیگر نباشد او را غیر کنیزك. و اگر كنیزك را بخرد بنسبه پس آزاد کند او را و زن کند و آزادی او را بمهر او کند و از خواجه آهستن شود پس خواجه بمیرد و هیچ ترکه بنگذارد که بثمان اوقیام کند، اشبه آنست که او آزاد باشد و فرزند را به بندگی نگیرند؛ و گفته اند که مادر را بفروشد برای قیمت او و فرزند او نیز هم چون مادر او باشد. و این روایت هشام بن سالم است. و اما فروختن: چون بفروشد كنیزك را که شوهر دارد مشتری مخیر باشد علی‌الفور در آنکه بعقد راضی شود یا فسخ عقد کند، و هم چنین اگر بفروشد غلام را و زنش كنیزك باشد، و هم چنین گفته اند: اگر زنش آزاد باشد، و درین روایت ضعف است. و اگر باشند هر دو ازان یک خواجه و هر دو را بفروشد بدو کس، هریکی ازیشان مخیر باشد. و هم چنین اگر بفروشد یکی ازین دورا درست نباشد [۳۵۳] این عقد، مادام که راضی نباشد یکی از بایع و مشتری. و مالک شود خواجه مهر كنیزك را بعقد. پس اگر شوهر دخول کند مهر مستقر شود، و بنیفتد از او اگر چه بفروشد. اما اگر بفروشد پیش از دخول مهر از خواجه بیفتد. پس اگر اجازت دهد مشتری مهر ازان او باشد، برای آنکه اجازت هم چون عقد است. اما طلاق: چون زن ازان بنده آزاد باشد، یا كنیزکی که نه ازان خواجه او باشد، طلاق بدست بنده باشد و نباشد مولای او را که جبر کند او را بطلاق دادن. و اگر این كنیزك ازان خواجه او باشد تفریق میان ایشان بدست مولا باشد، و لفظ طلاق دادن شرط نیست.

۱- در اصل «و گرداند آزادی... او» بوده و «گرداند» را پاك کرده اند و روی «او» فعل «کند» نوشته اند. د،: «و گرداند آزادی او را مهر او».

نظر دوم: در ملک واو بدون نوع است :

[نوع] اول: ملک رقبه است. و حصری نیست دریشان برای وطی کردن. و چون کسی بشوهر بدهد کنیزك خود را حرام باشد او را وطی کردن با او ولمس و نظر بشهوت مادام که در عقد آن غیر باشد. و نباشد مولارا که باز گیرد او را از شوهر. و اگر بفروشد او را معیر باشد مشتری دون باع. [۳۵۴]

و حلال نباشد یکی از دو شریک را وطی کردن با کنیزك که مشترک باشد. و روا باشد خریدن زنانی را که شوهرانش کافر حربی باشد و پسران ایشان را.

و اگر مالک شود کنیزك را پس آزاد کند او را حلال باشد برووطی کردن با آن عقد و اگر چه استبراندهد او را. و حلال نباشد غیری را تا آنکه کنیزك عدت بدارد هم چون عده آزادان. و مالک شود پدر، کنیزکی را که پسرش وطی کرده باشد با او، ولیکن وطی نتواند کرد با او، و هم چنین پسر نیز ازان پدر.

نوع دوم: ملک منفعت است.

ولفظ او آنست که بگویند: «احللت لك وطیها و جعلتك فی حل من وطیها» و شیخ ازین دو لفظ تعدی نکرد، و دیگران لفظ «اباحت» را جایز داشته اند، و همه منع کردند لفظ عاریت را، و پیش مرتضی این لفظ عقد متعه است، و پیش دیگران اباحت.

و در حلال کردن کنیزك خود را برای غلام خود تردد است، و مساوی بودن او با اجنبی اشبه است. و اگر مالک شود بعضی را [۳۵۵] از کنیزك، و او حلال گرداند نفس خود را درست نباشد. و در حلال گردانیدن یک شریک دیگر [ی] را تردد است، و وجه آنست که روا نباشد.

و مباح دارد آن چیزی که فراگیرد آنرا لفظ اباحت ، پس اگر حلال گرداند بوسه دادن اقتصار باید کرد بدان ، وهم چنین لمس . ولکن اگر وطی حلال گرداند حلال باشد هرچه جز از آن است ، و اگر حلال گرداند او را خدمت ، متعرض وطی نشود . وهم چنین مباح نباشد خدمت فرسودن ، چون وطی حلال کرده باشد .

و فرزند کنیزك حلال کرده آزاد باشد . پس اگر شرط حریت کرده باشد در عقد ، راهی نباشد خواه [را] بپذیرش . و اگر شرط نکرده باشد در الزام کردن او در قیمت فرزند دور و ایست ، شبهه آنست که لازم نباشد .

و باکی نباشد وطی کردن با کنیزك چون در آن خانه غیری دیگر باشد ، و آنکه بخسبید در میان دو کنیزك . و این هر دو مکروه است در آزادان . وهم چنین مکروه است وطی کردن [۳۵۶] بازانیه ، و یا آنکس که ولد زنا باشد .

و لاحق است بدین نکاح نظر کردن در پنج چیز :

[نظر] اول : در عیبه . و بحث در قسمتهای او است و در احکام او . و عیب

مردان چهار است : دیوانگی ، و خصی بودن و عیننی و سادگی^۱ .

و عیب زنان هفت است : دیوانگی و جذام و برص و قرن و آنکه ره گذر بول و کودك یکی شده باشد و کوری و برجای بماندگی . و در بسته اندامی^۲ تردد است ، شبهه آنست که آن نیز ازین عیوب باشد ، برای آنکه ، مانع است از وطی کردن . و رد نکند یک چشم را^۳ ، و نه آنکس را که زنا کرده باشد ، و اگر چه

۱- د : دم بریدگی ، ر ، پ : ۱ دیوانگی ۲ خایه کشیده ۳ سست مردی ۴ ازین پریدن آلت مردی . ۲ - متن ص ۲۱۰ : وفي الرق تردد ، ر ، پ : بستگی اندامها تردد است . ۳ - ر ، پ : و تنگ چشمی رد نباشد .

بدان حدزده باشند^۱، و نه لنگ را علی الاشبه .

و اما در احکام چند مسائل است :

اول : فسخ نکاح نتواند کردن بعیبی که بادی دار آید^۲ بعد از دخول . و در آنچه بادی^۲ آید بعد از عقد تردد است ، جز از عینی . و گفته اند که زن فسخ کند بجنون مرد چون جمله اوقات نمازها را مستغرق کند و اگر چه بادی^۲ آید .

دوم : خیار بر فور باشد [۳۵۷] و هم چنین باشد در تدلیس .

سوم : فسخ طلاق نیست ، لاجرم در هر جایی که فسخ کند قبل [از] دخول مهر بانیمه بیاید .

چهارم : احتیاج ندارد فسخ برای عیب بعدا کم شرع ، اما احتیاج باشد در عینی برای تعیین اجل .

پنجم : چون فسخ عقد کند زن را شوهر پیش از دخول مهر نباشد او را . و اگر بعد از دخول کند او را باشد مهر معین ، و باز گردد بدان بامدلس . و فسخ کند زن عقد شوهر را پیش از دخول و مهر نباشد او را الا در عینی . و اگر بعد از دخول باشد او را بود مهر معین . و اگر فسخ کند زن عقد خصی را ثابت شود بر شوهر همه مهر چون دخول کرده باشد با تعزیر .

ششم : اگر دعوی کند زن که شوهر عین است و مرد انکار کند ، قول مرد باشد با سوگند . و چون ثابت شود خیار باشد او را و اگر چه بنوی بادی آمده باشد او را . و عینی بدان ثابت شود که عاجز آید از مقاربت آن زن قبلاً و دهر و از غیر او . و اگر مرد دعوی کند که [۳۵۸] من وطی کردم وزن انکار کند ، قول قول مرد باشد با سوگند .

هفتم : اگر زن صبر کند با عنینی درو هیچ بحث نیست . و اگر با حاکم شرع گردد حاکم شرع اجل بنهد اورا سالی از آن وقت که اعلام کرده باشد . پس اگر عاجز آید از آن زن و ازغیر او ، زن را باشد که فسخ عقد کند و یک نیمه مهر بستاند .

تتمه : اگر مردی زنی را بخواهد برای آنکه او آزادست پس روشن شود که کنیزک است ، فسخ کند عقد اورا و مهر نباشد اگر دخول نکرده باشد . و اگر دخول کرده باشد و باشد مهر علی الاشبیه ، و باز گردد برای آن بامدلس ، و گفته اند که بروطی کننده باشد عشر یا نصف عشر برای خواجه اگر خواجه مدلس نبوده باشد . و همچنین فسخ کند زن عقد شوهر را اگر روشن شود که شوهر او بنده است . و مهر نباشد اورا پیش از دخول ، و بعد از دخول باشد .

و اگر شرط کند که آزاد زاده بمن دهی و روشن شود که کنیزک زاده بود ، اورا باشد که فسخ کند و مهر نباشد ، [۳۰۹] و ثابت شود مهر اگر دخول کرده باشد . و اگر بخواهد دختر آزاد زاده را ، پس درپرد^۱ درپیش او کنیزک زاده ، رد کند آنرا و برو باشد مهر بوطی شبهه^۲ و باز گردد بدان مهر با آنکس که پیش او برده باشد آنرا ، و اورا باشد آن زن آزاد زاده^۳ .

و اگر دو کس هر یکی زنی بخواهد ، و از آن هر یکی پیش دیگری ببرند ؛ بر هر یکی که وطی کرده باشد مهر مثل لازم باشد برای وطی کرده ، و بر آن زن باشد عدت داشتن و عود کردن با شوهر خود ، و بر آن شوهر باشد آن مهری که کرده باشد . و اگر بخواهد زنی را بیکری وثیب یابد ، شوهر را نباشد که رد کند ، و در

۱- د: دربرند . ۲- ر، پ : و اگر دخول کند بشبهه بروی مهر لازم شود .

۳- ر، پ : و اورا زن خود کند ، متن ص ۲۱۲ : وله زوجته .

روایت هست که نقصان کنند مهر او را .

نظر دوم: درمهر ، ودرواطراف است:

[طرف اول:] هرچه مسلمان مالک شود آنرا بمهرتوان داد اگر آن چیز عین باشد یا دین یا منفعت چون تعلیم صنعتی یا سورتی از قرآن . و یکسانست درو اگر آن شوهر دهد بدو یا اجنبی . اما اگر اجیر گرداند خود را [۳۶۰] برای مهر مدتی معین درو دو قول است ؛ شبه آنست که جایز باشد .

وقدری معین نیست مهر را دراند کی و بسیاری علی الاشبه . بل که قدر آنست که راضی شوند هر دو بدان . و لابد که تعیین آن بوصف باید یا بشارت . و کفایت باشد مشاهده آن^۱ بی کیل و وزن . و اگر زن بخواهد برای آنکه خادمی بدهد و معین نکند که چگونه ، او را باشد کنیزک میانه . و هم چنین باشد اگر گوید که سرایی^۲ بدهم یا خانه بی . و اگر گوید که بر سنت محمدی پانصد درهم باشد .

و اگر نام برد برای اومهری و برای پدر او نیز چیزی ، بیفتد آنچه برای پدر باشد .

و اگر عقد بندد دو ذمی بر خمر یا خوک درست باشد . و اگر اسلام آرند هر دو یا یکی ازین دو پیش از قبض کردن ، زنا باشد قیمت آن چیزاگر عین باشد یا در ذمت . و روا نباشد عقد بستن مسلمان بر خمر ، و اگر عقد بندد درست باشد . و چون دخول کند با زن ، مهر مثل باشد ، و گفته اند که عقد باطل باشد .

طرف دوم: در ترک ذکر مهر . شرط نیست [۳۶۱] یاد کردن مهر برای صحت عقد . پس اگر فراموش کند آنرا یا شرط کند که مهر نیست ، عقد

۱- اصل: از ۲- اصل: سرای. د: سرائی یا خانه. پ: سرائی، ر: سرائی .

درست باشد. و اگر طلاق دهد پیش ازدخول، زن را متعه باشد. و اگر بعد از دخول طلاق دهد او را مهر مثل باشد.

و اعتبار کنند برای مهر مثل حال زن در شرف. و در متعه اعتبار بحال مرد باشد. پس اگر مرد توانگر باشد جامه گران بها^۱ قیمت بدهد، یا ده دینار یا زیادت، و در ویش انگشتی یا درهمی. و آنچه میانہ باشد، مابین این هر دو بدهد. و اگر حاکم گردانند یکی را برای معین کردن مهر درست باشد، و حکم کند شوهر بدانچه خواهد و اگر چه اندک باشد. و اگر حاکم زن باشد تجاوز نکند از مهر سنت. و اگر بمیرد آنکه حاکم کرده اند روایت است که او را متعه باشد. [طرف] سئم: در احکام، و آن ده است.

اول: مالک شود زن مهر را بعقد، و بانیمه آید با طلاق، و تمام ثابت شود با دخول. و دخول وطی است در قبل یا در دبر. و بنیفتد با دخول اگر زن قبض نکرده باشد. و بمجرد [۳۶۲] خلوت ثابت نشود علی الاشهر. دؤم: گفته اند که چون نام مهر نبرد و چیزی بدهد پیش ازدخول، از مهر باشد مادام که شرط نکرده باشد که مهر غیر آن است.

سئم: چون طلاق دهد زن را پیش از دخول، باز گیرد یک نیمه آنچه داده باشد از مهر و مطالبه کند زن یک نیمه را اگر از قبض نکرده باشد. و باز نتواند گرفت شوهر آنچه از ناما بادید آمده باشد از وقت عقد تا طلاق، اگر متصل باشد بدو چون فرہی یا منفصل چون فرزند. و اگر در وقت عقد نما موجود بوده باشد، شوهر باز گردد بانیمه آن چون حمل و اگر برای مهر او صنعتی یا عملی آموخته باشد باز گردد با نیمه اجرت آن. و اگر زن ابرای ذمت شوهر کند از مهر خود، شوهر نیمه آنچه ابرای ذمت کرد از مطالبه کند.

۱- متن ۲۱۳: بالثوب المرتفع. رضوی و پاریس: متعه کند بجامه نیکو. یا بده دینار. د: جامه گران قیمت بدهند.

چهارم: اگر زنا کنیز کی مدبرہ بدہند بمہر پس قبل دخول طلاق دہد، آن کنیزک میان ایشان باشد مناصفہ . پس چون شوہر بمیرد آزاد شود . و گفته اند کہ تدبیرش [۳۶۳] بمہر کردن باطل شود ، و این شبہ است .

پنجم : اگر بدہد عوض مہر متاعی یا بندہ بی آبق و چیزی دیگر و طلاق دہد ، باز گیرد یکک نیمہ معین کہ کردہ باشد نہ نیمہ آن عوض .

ششم : چون شرط کند چیزی کہ خلاف شرع باشد شرط فاسد باشد دون عقد و مہر لازم باشد ، چنانکہ زن شرط کند کہ تو زنی دیگر نخواہی و سریہ نگیری ، و ہم چنین اگر زن شرط کند کہ مہر در فلان وقت بدہی کہ اگر در آن وقت [ندہی] میان ما عقد نہ باشد . اما اگر شرط کند کہ بکارت او نہ برد درست باشد . و اگر دستوری دہد بعد از آن روا باشد . و بعضی از اصحاب ما این شرط را بمتبعہ خاص کرد .

ہفتم : اگر شرط کند کہ زن را از آن شہر بیرون نہ برد لازم باشد بدان وفا کردن . و اگر شرط کند کہ صد دینار بدہد اگر بیرون برد و پنجاہ اگر بیرون نہ برد ، پس اگر بابلاد شرک خواہد برد صد دینار بباید داد وزن را با و رفتن لازم نہ باشد ، و اگر خواہد کہ بشہر مسلمانان برد او را آن رسد [۳۶۴] و صد دینار بدہد .

ہشتم : اگر اختلاف کنند در اصل مہر ، قول قول مرد باشد باسوگند و اگرچہ بعد از دخول باشد . و ہم چنین باشد اگر زن دعوی کند بعد از خلوت کہ مرد مواقعہ کردہ است .

نہم : ضامن باشد پدر مہر فرزند خرد خود را ، اگر او را مال نہ باشد وقت عقد . و اگر او را مالی باشد بر فرزند باشد دون پدر .

دہم : زن منع تواند کرد شوہر را ازوطی تا قبض کردن مہر . و ہست

زنا که منع کند بعد از دخول . درین دو قولست ؛ شبهه آنست که منع نتواند کرد .
نظر ستم : در قسمت و نشوز و شقاق .

اما قسمت کردن : اگر زن یکی باشد ، یک شب حق او باشد از چهار شب . و اگر زن دو باشد دو شب حق ایشان باشد از چهار شب . و اگر سه باشد سه شب حق ایشان باشد و آنچه فضله از چهار شب باشد از آن مرد باشد هر جا که خواهد باشد . و اگر چهار زن باشند هر شبی پیش یکی باشد . و روان باشد فرو گذاشتن الا بعدری یا آنکه دستوری دهد [۳۶۰] او را خداوند آن شب . و واجب [باشد] با او بستر خفتن ، نه آنکه دخول کند با او . و پیش او بودن خاص است بشب . و روایت کرخی چنانست که بر او باشد که آن شب پیش او باشد و وقت صبح همانجا باشد .

و اگر جمیع باشند آزاد و کنیزك در عقد ، زن آزاد را دو شب باشد و کنیزك را یک شب . و کتابیه هم چون کنیزك است . و قسمت نباشد کنیزکی را که ملک او باشد .

و بکر را خاص باید کرد نزدیک دخول سه شب تا هفت شب ، و ثیب را سه شب .

و سنت است که یکسان گرداند میان زنان در نفقه و گشاده رویی و جماع . و آنکه باشد در صبح هر شبی بتزددیک خداوند آن شب .

اما نشوز : نادادن یکی از زن یا شوهر باشد دیگر را آنچه بروی واجب است . پس هر گاه که ظاهر شود از زن امارات عصیان ، شوهر وعظ گوید او را . اگر سود ندارد بزند او را ، و اقتصار کند بدانچه با آن امید باشد که باطاعت او آید مادام که رنجاننده قوی [۳۶۱] نباشد . و اگر ناسازگاری از مرد باشد زن را باشد که مطالبه حق خود کند از او . و اگر ترك کند زن بعضی از آنچه واجبست بر

مرد یا همه، روا باشد مرد را قبول کردن.

اما شقاق: آنست که کاره باشند هریکی از ایشان صاحب خود را، چون ترسند که میان ایشان دایم همانند بفرستند هریکی از ایشان داوری از اهل خود. و اگر زن و شوهر بفرستند حاکم شرع بفرستد. و روا باشد که حاکم اجنبی باشد. و فرستادن ایشان برای صلاح دیدن است و حکم کردن، نه برای توکیل. پس باصلاح آرند اگر باهم اتفاق کنند. و ازهم جدا نکنند زن و شوهر را، الا که شوهر دستوری دهد در طلاق وزن در بذل مهر. و اگر حکمین باهم خلاف کنند حکم ایشان ماضی نباشد.

نظر چهارم: در حکمهای فرزندان.

فرزندی که بعقد دوام حاصل شود بوطی کننده لاحق باشد، چون از وقت وطی تا وقت ولادت کمترین شش ماه بگذرد و بیشترین نه ماه. و گفته اند [۳۶۷] دهمه، و این نیکوست. و گفته اند که سالی، و این متروکست.

پس اگر مرد بازن نزدیکی نکند یا ازوغایب باشد مدت ده ماه و فرزند بیارد بعد از آن لاحق نباشد بدو. و اگر مرد انکار دخول کند قول مرد باشد باسوگند. و اگر اعتراف آرد بدخول کردن و بعد از آن انکار فرزند کند، منتفی نشود از او الا بلعان.

و اگر متهم داند زنا بزنا، یا مشاهده کند زناى او را، روا نباشد نفی کردن فرزند و لاحق باشد بدو. و اگر نفی کند منتفی نباشد الا بلعان. و همچنین اگر اختلاف افتد از مدت ولادت. و اگر زنا کند بازنی و او را آستان کند، روا نباشد الحاق کردن آن فرزند را بخود و اگرچه بخواهد او را. و هم چنین باشد اگر آستان کند کنیز کی را بزنا و بعد از آن مالک شود او را. و اگر مرد طلاق بدهد زن خود را، پس آن زن عده ندارد و شوهر بکند و

فرزند بیارد کمتر از شش ماه، آن فرزند ازان مرد اولین باشد. و اگر ازوطی دومین شش ماه باشد [۳۶۸] یا زیادت، ازان دومین باشد. و اگر شوهر نکرده باشد از مرد اولین باشد مادام که تجاوز نکرده باشد از ده ماه. و هم چنین باشد حکم در کنیز که اگر بفروشد او را بعد ازوطی.

و فرزندى که از کنیز کی که مولایش با او وطی کرده باشد حاصل شود، لاحق باشد بمولای او و لازم باشد او را اقرار آوردن بدو، و لکن اگر نفی کند در ظاهر شرع منتفی شود و ثابت نشود میان ایشان لعان.

و اگر مرد اعتراف آرد بفرزند بعد از نفی لاحق باشد بدو. و همین حکم است در فرزند متعه. و هر که اقرار آرد بفرزندى و بعد از آن نفی کند، قبول نکنند از او.

و اگر وطی کند مولا و اجنبی، حکم کنند آن فرزند را برای مولا. پس اگر حاصل باشد در و اما رتی که بدان ظن غالب باشد که آن از ونیست روان باشد الحاق کردن بخود و نفی نیز نتواند کرد، بل که سنت باشد که وصیت کند برای این فرزند چیزی، و میراث ندهد او را چون دیگر [۳۶۹] میراث خوارگان.

و اگر وطی کند با بایع و مشتری، فرزند ازان مشتری باشد الا که زمان کمتر باشد از شش ماه. و اگر وطی کنند شریکان با کنیز و فرزند بیارد و دعوی کنند هریکی که ازان منست، قرعه بزنند میان ایشان و الحاق کنند بدان کس که نام او بیرون آید، و باقی از حصه او از قیمت مادر و فرزند از بوستانند برای شریکان.

و روان باشد نفی کردن فرزند برای عزل، یا برای تهمت زنا. و فرزند زنی که با او وطی شبهه کرده باشد بواطی لاحق شود.

و اگر بخواهد زنی را بگمان آنکه شوهر ندارد و روشن شود که شوهر

دارد، رد کند او را باشوهر اولین بعد از آنکه عده بدارد ازدومین ، وفرزند ازان
وطی کننده باشد باوجود شرایط .

ولاحق است بدین فصل احکام ولادت :

وستهای ولادت تنها قیام نمودن زنان است بحال واجبی، الا آنکه زنان
نباشند . ویا کی نباشد بقابلگی شوهر و اگرچه زنان باشند . وسنت است غسل مولود
وبانگ نماز درگوش راست گفتن وقامت [۳۷۰] درگوش چپ گفتن و
ترتبت حسین بن علی علیه السلام بکام او باززدن ، وهم چنین آب فرات، و اگر
آب فرات نیابد آبی خوش ، و اگر نیابد الا آبی شور پاره بی غسل بدو بیامیزد یا
خرما ، و نام نیکو پرنهادن وهم چنین کنیت . و مکروه باشد محمدا ابو القاسم
کنیه نهادن و آنکه نام کند حکم یا حکیم یا خالد یا حارث یا مالک یا ضرار .
وسنت باشد سر تراشیدن روز هفتم پیش از عقیقه ، و بصدقه دادن زیرانقره
بوزن موی او .

و مکروه باشد پاره بی موی تراشیدن و پاره بی ب گذاشتن .
وسنت باشد سوراخ کردن گوش و ختنه کردن روز هفتم . و اگر تأخیر کند
روا باشد .

و چون پبلوغ رسد واجب باشد برو که خود را ختنه کند . و ختنه کردن
دختر کان سنت است .

وعقیقه سنت است روز هفتم . و روا باشد بصدقه دادن ثمن او را . و اگر
عاجز آید ازو در توقف دارد تا مکننت بادید آمدن . وسنت دروآنست که شرایط
اضحیه درو باشد . و خاص گردانند قابله [۳۷۱] را بیک ران یاسرون . و اگر
قابله ذمیه باشد بدهند او را قیمت ربع . و اگر قابله نباشد مادر بصدقه دهد ربع
آنها . و اگر پدر عقیقه نکرده باشد ، سنت است که چون او پبلوغ رسد برای خود

بکند. و اگر کودک بمیرد در هفتم روز پیش از زوال، عقیقه بیفتد. و اگر بعد از زوال بمیرد استحباب بیفتد.

و مکروه است مادر و پدر را خوردن از آن و آنکه بشکند چیزی از استخوان او، بلکه جدا باز کنند پند گشایهای^۱ او را از هم.

وازین توابع است شیر دادن و نگاه داشتن.

و فاضلترین شیری شیر مادر است. و جبر نکنند زنا، که آزاد باشد بر شیر دادن فرزند خود. و جبر کند خواجه کنیزک خود را. و اجرت حره بر پدر باشد اگر او اختیار کند شیر دادن او. و همچنین اگر شیر دهنده خادمه زن باشد. و اگر پدر مرده باشد از مال شیر خورنده بدهند.

و مدت شیر خواری دو سالست. و روا باشد که اقتصار کند بر بیست و یک ماه، و کمتر ازین نشاید، و هر دو سال یک ماه یا دو ماه زیادت توان [۳۷۲] کرد، و لازم نباشد پدر را اجرت دادن زیادت از دو سال. و مادر اولیتر است شیر دادن فرزند چون بتطوع دهد، یا قناعت کند بدانچه غیر او طلبد. و اگر زیادت از آنچه غیر او بدان قانع باشد طلبد، پدر را باشد که باز گیرد از او و بغیری دهد. و اما بنگاه داشتن فرزند^۲، مادر اولیتر باشد و مدت شیر خواری چون زن حره باشد و مسلمان. و چون از شیر باز گردند، مادر حره اولیترست بدختر تا هفت سال، و گفته اند تا نه سال، و پدر اولیتر باشد پسر. و اگر مادر شوهر کند حضانت او بیفتد. و اگر پدر بمیرد مادر اولیتر باشد از وصی. و همچنین باشد اگر پدر بنده باشد یا کافر، مادر حره اولیتر باشد بدو، و اگر شوهر کرده باشد. و اگر پدر آزاد شود او اولیتر باشد بحضانت.

۱- در ذخیره خوارزمشاهی این کلمه دیده میشود. اصل: گشائها. د: گشائها. رضوی و پاریس: مفاصل. ۲- رضوی و پارس: دایگی کردن مادر.

نظر پنجم: در نفقه .

واسباب او سه است: زوجیت و قرابت و ملکیت .

اما زوجیت: شرط در واجب بودن نفقه زن آنست که عقد او دائم باشد، پس نفقه نباشد متمتع بهارا. [۳۷۳] دوم آنکه تمکین تمام دهد^۱. و نفقه نباشد اگر امتناع کند از او. و اگر امتناع کند برای عذری شرعی نفقه نمیفتد چون رنجوری و حیض و فعل واجب .

اما فعل سنت اگر شوهر [او] را از آن منع کند، و یا زن ناستد؛ نفقه او از شوهر بیفتد^۲.

وزن مستحق نفقه شود و اگرچه ذمیه باشد یا کنیزک . و همچنین اگر او را طلاق رجعی داده باشند نه باین، و آنکه شوهرش متوفاشده باشد، الا که زن حامله باشد که ثابت باشد. نفقه مطلقه حامل بر شوهر باشد تا وضع حمل و نفقه متوفاعنها از نصیب حمل علی احدی الروایتین .
و نفقه زن مقدم است بر نفقه خویشان . و قضا کنند نفقه زن را اگر فوت شده باشد.

اما قرابت: نفقه بر مادر و پدر و فرزندان واجب باشد. و در وجوب نفقه اجداد مادری و پدری تردد است، شبه لزوم است. و واجب نباشد بر غیر ایشان از خویشان، بلکه سنت باشد و مؤکد باشد در وراثت.
و شرط در واجب بودن آنست که درویش [۳۷۴] باشند و عاجز از

۱- ط: و شرط وجوب نفقه زن دو چیز است: عقد دائم . پس بر متعه نفقه ای واجب نباشد و تمکین کامل .
۲- د: وزن باز نایستد نفقه از شوهر بیفتد. رضوی و پاریس و اما فعل مندوب اگر شوهر منع کند او را و او برو مستمر باشد نفقه ساقط شود . متن: اما المندوب فان منعها منه فاستمرت مقطت نفقها (ص ۲۱۹).

کسب کردن. و قدری معین نیست برای نفقه. بلکه واجب باشد نفقه چندانکه کفایت باشد از طعام، و کسوت و مسکن. و نفقهٔ فرزند بر پدر باشد. و اگر پدر نباشد یا اگر باشد و درویش باشد، بر پدر پدر و بر پدر مادر چندانکه بر بالا رود، الاً قرب فالاً^۱ قرب. و قضا نباید کرد نفقهٔ قرابت را چون فوت شده باشد.

اما نفقهٔ بنده، واجب باشد بر مولای او، و هم چنین ازان کنیزك. و باز گردند برای قدر نفقهٔ ایشان بر امثال مولای^۱ ایشان. و روا باشد که بنده را گوید هر ماهی چندینی بمن ده و فضله ازان تو باشد. اگر کفایت باشد او را خود نیک، و اگر نباشد مولی تمام بکند آنرا.

و واجب باشد نفقه کردن بر بهائم^۲ که ملک او باشد. و اگر نفقه نکند صاحبش را جبر کنند بر فروختن او یا ذبح کردن، اگر ازان جمله باشد که ذبح او مقصود باشد چون گاو و گوسفند.

۱- پاریس و رضوی: خواجه.

۲- پاریس و رضوی: چهارپای.

کتاب طلاق

ونظر در ارکان او و اقسام او و آنچه لاحق است بدو [۳۷۵].

[نظراول: در ارکان طلاق.]

رکن اول: در طلاق دهنده. و اعتبار درو بلوغست و عقل و اختیار و قصد بتحریم. پس اعتبار نیست بطلاق کودک. و در آن کس که بده سال رسیده باشد روایتی هست بجواز، و درو ضعف است. و اگر طلاق دهد برای او ولی او واقع نیاید الا آنکه ببلوغت رسد و فاسد عقل باشد. و درست نباشد طلاق از دیوانه و از مست و از مجبور و آنکس که او را بخشم آورده باشد چون ایشان راقصد نباشد.

رکن دوم: در مطلقه، شرط درو زوجیت است و پاک بودن از حیض و نفاس چون مدخول بها باشد و شوهر او حاضر. و اگر شوهر غایب باشد درست باشد. و در قدر غیبت اختلاف است. محصلش آنست که از طهری باطهری دیگر انتقال کند. و اگر بیرون شود در طهری که درونزدیکی نکرده باشد در آن طهر، طلاق درست باشد بی تربص و اگر چه در حیض باشد. و کسی که محبوس باشد از زن هم چنانست که غایب.

و شرط چهارم آنست که طلاق که دهد در طهری [۳۷۶] باشد که مجامعت نکرده باشد درو. و این اعتبار بیفتد در زن نابالغ و یائسه و حامله. اما مستترابه اگر متأخرافتد حیض او صبر کند تا سه ماه، و طلاق واقع نیاید پیش از سه ماه. و در شرط تعیین مطلقه تردد است.

رکن سیم: در لفظ طلاق، و اقتصار باید کرد بر «طالق». زیرا که برین لفظ اتفاق است. و طلاق واقع نیاید بلفظ «خلیه» و «بریه» و همچنین باشد چون گوید که «بر وعده بدار!» و اما واقع آید اگر گوید یکی او را که «زنرا طلاق بدادی؟» گوید: «نعم»^۱.

و شرط آنست که طلاق از شرط و وصف مجرد باشد. و اگر تفسیر کنند طلاق را بدو یاسه، یکی درست باشد، و تفسیر باطل باشد. و گفته اند که این طلاق خود باطل باشد. و اگر اعتقاد طلاق دهنده آن باشد که سه طلاق واقع آید بدین لفظ واقع باشد.

رکن چهارم: گواه گرفتن. و لابد است از دو گواه که بشنوند ازو. و شرط نیست خواندن گواهان برای شنیدن. و اعتبار است در گواهان [۳۷۷] عدالت، و بعضی از اصحاب باسلام کفایت کرده اند. و اگر زنرا طلاق بدهد و گواه برنگیرد، و بعد از آن گوید که گواه باشید که او را طلاق دادم، اولین یهوده باشد. و قبول نکنند دروغواهی زنان.

نظر دوم: در اقسام طلاق.

طلاق بر دو قسمت است: بدعت است و سنت.

بدعت سه است: یکی آنکه زن حیض با آنکه حامله نباشد^۲، و مدخول بها باشد، و شوهرش حاضر باشد یا غایب باشد ازو کمتر از آنکه از طهری با طهری رود.

۱- پاریس و رضوی: و همچنین اگر گویند: «طلاق دادی فلانرا؟» گوید: «آری» واقع شود. ۲- رضوی و پاریس: بدعی. ۳- این قید در متن (ص ۱۹۸) چاپ یکم و ص ۲۲۲ چاپ دوم) نیست. پاریس و رضوی: و بدعی طلاق حیض باشد که حامله نباشد با دخول و حضور شوهر یا غیبتی که کمتر از مدت مشروطه باشد.

دوم آنکہ طلاق دھد درطہری کہ باو نزدیکی کردہ باشد۔

سیم آنکہ سہ طلاق پیاپی بدھد و هیچ یک ازین طلاقیہا بدعت واقع نشود۔

وطلاق سنت سہ است: باین ورجعی وعدہ۔

باین آنست کہ درست نباشد رجوع کردن بازن، و آن طلاق یا سہ است علی الاظہر، و آنکس کہ باو دخول نکرده باشد، و طلاق نابالغ، و مختلعه، و مبارات مدام کہ زن باز نگردد بدانچہ دادہ باشد، کہ اگر باز گردد شوہر را رجوع رسد باو، و طلاق زنی کہ سہ طلاقہ باشد، چون درہریکی از دو طلاق [۳۷۸] اولین رجوع کردہ باشد۔

و رجعی آنست کہ درست باشد رجوع کردن و اگرچہ رجوع نکند۔

وطلاق عدہ آنست کہ رجوع کند بازن در عدہ و مقاربت کند، و بعد از آن درطہری دیگر طلاق دھد۔ و این زنرا کہ بدین صفت نہ طلاق دھد حرام ابد گردد بر مرد۔ و ہرچہ جز از طلاق عدہ است، در سئم بار حرام شود تا شوہری دیگر کردن و تحریم ابد حاصل نباشد۔

و اینجا مسائل چندانست:

مسئلہ اول: باطل نکند تمام عدہ بد داشتن زن، حرام بودن اورا، پس شوہر کند در سئم بار^۱۔

مسئلہ دوم: طلاق شاید داد حاملہ را بعد از رجعت بی دخول چنانکہ با دخول شاید داد علی الاشبه۔

سئم: درست باشد کہ زن را طلاق دھد دوم بار در آن طہری کہ درو طلاق دادہ باشد، و رجوع کردہ درو و وطی نکرده لکن آن طلاق عدہ نباشد۔

۱۔ متن ۲۲: لا یہدم استیفاء العدۃ تحریم الثلاثہ۔ پاریس و رضوی: استیفاء عدہ خراب نکند تحریم طلاق ثلاثہ را۔ د: ... اورا بر شوہر در سئم بار۔

چهارم: اگر غایبی طلاق دهد و بعد از آن حاضر شود و دخول کند با او پس دعوی کند که من او را طلاق داده‌ام [۳۷۹] ، قبول نکنند دعوی او را و نه گواهان او را، و اگر فرزندی حاصل شود بدو لاحق باشد.

پنجم: چون غایبی طلاق دهد زن را و خواهد که خواهر مطلقه را بخواهد، و یا یکی را از چهار زن طلاق بدهد و خواهد که یکی دیگر را بخواهد ، نه ماه صبر باید کرد برای احتیاط.

نظر ستم: آنچه لاحق است بدو؛ و در مقصدها است:

[مقصد اول: مکروه باشد که طلاق دهد رنجور] را. و اگر طلاق دهد واقع آید و شوهر از زن میراث گیرد چون در عده رجعیه باشد، و میراث گیرد زن از آن مرد، و اگر چه طلاق باین باشد تا سالی، مادام که شوهر نکرده باشد و مرد از آن رنجوری نیک نشده باشد.

مقصد دوم: در محلل. و اعتبار است در و طوطی و وطی کردن در قبل بعقدی درست و دایم. و اشهر روایتین^۱ آنست که محلل کمتر از سه طلاق را نیز باطل^۲ کند. و اگر دعوی کند آن زن که من شوهر کردم و دخول کرد و طلاق داد، مروی آنست که قبول کنند چون زن معتهد باشد.

[مقصد ستم: در رجعت. درست باشد بنطق [۳۸۰] چنانکه گوید: من رجعت کردم با تو، یا بفعل چنانکه وطی کند با او یا بوسه دهد یا بساید بدو بشهوت. و اگر مرد انکار طلاق کند آن خود رجعت باشد. و واجب نباشد در رجعت گواه بلکه سنت باشد. و رجعت اخرس باشارت باشد، و در روایت هست که مقنع او از سر او فرا کشد. و اگر دعوی کند زن که عده من بگذشته است در زمانی که ممکن باشد گذشتن آن قبول کنند.

مقصد چهارم: در عده ها و نظر در فصلهای او.

[اول]: عده نباشد بر آن زنی که دخول نکرده باشد با او جز آنکه شوهر او متوفا شده باشد. و مراد بدخول و طی است در قبل یا در دبر، و واجب نباشد برای خلوت.

دوم: عده زنی که حیض او مستقیم باشد، سه طهر باشد علی الاشهر چون زن حره باشد و اگر چه شوهرش بنده باشد. و حساب کنند آن طهر را که در و طلاق داده باشد و اگر چه حیض شود بعد از طلاق بیک لحظه [و دیدن خون] سئوم [جدا شود].

کمترین آنچه بگذرد عده زن در بیست و شش روز باشد و دو [۳۸۱] لحظه، و لحظه آخرین از عده نیست، بلکه دلالت کند که زن از عده بیرون شد.

سئوم: درست تر است. و آن زنی باشد که او را حیض نباشد لکن در سن حیضان باشد و عده او سه ماه باشد و او مراعات سه ماه و سه طهر کند و عده دارد بدانچه ازین دو سابق تر باشد. اگر در ماه سئوم یک حیض یا دو حیض بیند نه ماه دیگر صبر باید کرد از بهر احتمال حمل و بعد از آن سه ماه عده بدارد. و در روایت عمار چنان است که صبر باید کرد سالی و بعد از آن سه ماه عده بپاید داشت.

و عده نباشد بر کودک و نه بر یائسه علی الاشبه. و در حدیثی در روایت است؛ مشهورترین پنجاه سال است. و اگر مطلقه یک خون بیند و بعد از آن بسن یأس رسد، دو ماه دیگر بدارد. و اگر زنی را حیض نیفتد الا در پنج ماه یا شش ماه، عده او به ماه باشد نه بطهر.

چهارم: در طلاق حامله، عده او وضع حمل باشد و اگر چه بعد از طلاق باشد بیک لحظه و اگر چه فرزند تمام نرسیده باشد، چون محقق شود که حمل بود، [۳۸۲] و اگر چه طلاق دهد وزن دعوی کند که من حامله ام، صبر باید کرد تا گذشتن بیشترین حمل. و اگر از دو بچه که در شکمش باشد یکی بنهد، از

عده بیرون آید علی تردد، ولکن شوهر نتوان کرد تاوضع آن دیگر. و اگر طلاق رجعی بدهد و مرد را وفات رسد، زن عده متوفا یا سرگیرد. و اگر طلاق باین باشد براتمام عده طلاق اقتضار کند.

پنجم: در عده متوفا. حره چهارماه و ده روز عده بدارد چون حامله نباشد، اگر خرد باشد و اگر بزرگ، و اگر دخول کرده باشد و اگر نه، و ابعد - الاجلین اگر حامله باشد. و لازم باشد او را که بسوک^۱ بنشیند و سوک آنست که ترك زینت کند. و هر مطلقه سوک نیست، و نه برکنیز کی که شوهرش مرده باشد.

ششم: مردی که غایب باشد از زن خود. زن را اختیار نباشد چون خبر او شناسد، یا ولی آنکس نفقه میکند برو. و اگر هیچ دو نباشد، با حاکم شرع گردد تا چهار سال او را بطلبند. اگر یافتند او را خود نیک، و اگر نه بفرماید [۳۸۳] زنا تا عده متوفا عنها بدارد، و بعد از آن مباح باشد نکاح کردن او. پس اگر شوهر آید و زن در عده باشد آن مرد مالکتر است بدو. اگر از عده بیرون شد و شوهر بکرد، او را راهی نیست برو. اگر بیرون شد از عده و شوهر نکرده^۲، درو دو قول است، ظاهرترین آنست که او را راهی نیست برآن زن.

هفتم: در عده کنیزکان و استبرای ایشان. عده کنیزك در طلاق دو طهر باشد چون دخول کرده باشد علی الاشهر. و اگر مسترابه باشد چهل و پنج روز اگر شوهرش بنده باشد یا آزاد. و اگر خواجه آزاد کند و بعد از آن شوهرش طلاق دهد، لازم باشد برآن زن عده حره داشتن. و همچنین باشد

۱- متن: حداد، پاریس و رضوی: سوک داشتن. ۲- اصل: کرد. د، پاریس و رضوی: نکرد.

اگر او را شوهر طلاق رجعی دهد و در عده آزاد شود ، تمام کند عده آزادان ،
 و اگر طلاق باین باشد عده کنیزکان تمام کند .
 و عده ذمیه هم چنان باشد که عده آزادان در طلاق و در وفات علی-
 الاشبه .

و عده کنیزك در وفات چهل و پنج روز باشد . و اگر حامله باشد ابعده-
 الاجلین . [۳۸۴]

و ام ولد عده بدارد از وفات شوهر ، هم چون حره دارد . و اگر شوهر او را
 طلاق رجعی بدهد و در عده بمیرد ، عده حره باسر گیرد . و اگر ام ولد نباشد ، عده
 کنیزکان که در وفات دارند باسر گیرد .

و اگر شوهر کنیزك بمیرد ، و بعد از آن او را در عده آزاد کنند ، تمام بکند
 عده آزادان برای تغلیب حریت . و اگر وطی کند خواجه با کنیزك خود و بعد
 از آن آزاد کند ، عده او سه طهر باشد ، و اگر شوهر کنیزك آزاد باشد آن کنیزك را
 بخرد ، باطل شود . و اگر خواهد که با او وطی کند بی استبرا روا باشد .

تمه: روا نباشد شوهر را ، بیرون کردن از خانه خود آن زنی را که طلاق
 رجعی داده باشد الا که ازو فاحشه بی واقع شود ، و او آنست که بدان حد واجب
 شود . و گفته اند که فروترین فاحشه آن باشد که اهل او را رنجاند . و زن را نیز
 شاید بیرون رفتن . و اگر مضطر شود به بیرون رفتن ، بعد از نیم شب بیرون رود
 پیش از صبح [۳۸۵] با خانه آید ، و لازم نباشد این در یائسه ، و نه بر زنی که
 شوهرش مرده باشد ، بلکه این هر دو هر کجا که خواهند بخشبند . و عده مطلقه
 از آن وقت باشد که شوهرش طلاق داده باشد ، اگر شوهرش حاضر باشد و اگر
 غایب ، چون شناسد او آن وقت را . و عده وفات از آن وقت باشد که خبر
 بدو رسد .

کتاب خلع و مبارات

وسخن در عقد است و شرایط و لواحق .

ولفظ خلع آنست که گوید : «خلعتک» یا «دختر فلانی را خلع کردم بر چنین و چنین» . و بمجرد همین لفظ نزدیک علم الهدی فراق واقع شود . و شیخ گفت : نشود تا آنگاه که بعد او لفظ «طلاق» بگوید . و پیش مرتضی مجرد این لفظ طلاق است . و شیخ گفت : بتقدیر آنکه گوییم که بمجرد این فراق واقع آید او فسخ است، نه طلاق .

و هرچه مهر را بشاید ، فدیة خلع را بشاید . و قدری معین نیست درو، بلکه روا باشد که فرا گیرد از زن زاید از آنچه داده باشد [۳۸۶] بدو . و لابد که تعیین فدیة باید کرد بصفت یا باشارت .

و اما شرایط خلع :

در مرد اعتبار است بلوغ و کمال عقل و اختیار و قصد او بدان . و در مختلعه اگر مدخول^۱ بها باشد، آنکه در طهری باشد که با او مجامعت نکرده باشد درو چون شوهر حاضر باشد، و مختلعه درسن حایضان باشد . و باید که کراهیت از زن باشد خاص، کراهتی صریح . و خلع واجب نباشد اگر زن گوید که دیگر را درسترتو درآرم، بلکه سنت باشد . و درست باشد خلع کردن با حامله‌یی که خون بیند، و اگرچه گوییم که خون حیض است .

و اعتبار است درین عقد، حضور دو گواه عادل و تجرید او از شرط . و یا کی نباشد شرطی کردن که عقد خلع مقتضی او باشد چنانکه شرط کند که اگر تو با مهر رجوع کنی من باتو رجوع کنم .

اما لواحق او چند مسأله است.

اول : اگر خلع کند بی کراهت زن ، درست نباشد ، و مالک فدیہ نشود . [۳۸۷]

دوم : مرد را رجوع نیست . و اگر زن رجوع کند بدانچه داده باشد ، مرد نیز رجوع کند با او اگر خواهد . و شرط آنست که رجوع که زن کند با فدیہ در عدّه باشد . و چون عدّه برفت او را رجوع نباشد .

سئم : اگر مرد خواهد که مراجعت کند با زن وزن رجوع نکند بر آن چیزی که داده است ، احتیاج دارد بعقد نو ، اگر در عدّه باشد یا بعد از عدّه .

چهارم : میراث نباشد میان مختلین و اگر چه یکی از ایشان در عدّه بمیرد زیرا که عصمت زناشوهری میان ایشان منقطع شد .

و مبارات آنست که گوید که « بارأ تک علی کذا » و این با کراهیت زن و شوهر باشد هر یکی صاحب خود را . و گفتن لفظ طلاق بعد ازین لفظ شرط است بر قول بیشترین اصحاب . و هر آن چیزی که در مرد و زن شرطست در خلع ، اینجا نیز دریشان شرط است . و مرد رجوع نتواند کرد تا زن رجوع نکند بدانچه داده باشد . [۳۸۸] و چون زن از عدّه بیرون رود ، او را رجوع نباشد با فدیہ . و روا باشد که باز فروشد زن را بدان مقدار که بدو داده باشد یا کمتر از آن . و حلال نباشد اگر زاید بر آن بستاند .

کتاب ظهار

و او منعقد شود بدانکه گوید: «انت علی کظهر امی» و اگرچه حرف «صله» مختلف باشد چنانکه: «انت منی» یا «انت عنی» یا مانند این. و همچنین اگر تشبیه دهد او را بیشت محرمی نسبی یا رضاعی. و اگر گوید که همچون موی مادر منی یادست او، واقع نیاید. و گفته اند که واقع آید، و درو ضعف است.

و شرط درو آنست که بشنوند ازو دو گواه عدل. و در صحت او چون با شرط باشد دو روایتست؛ شبهه آنست که درست باشد. و واقع نیاید ظهار بسوگند، و نه برای مضرت رسانیدن بزن، و نه باخشم، و نه بامستی.

و اعتبار است در مرد بلوغ و کمال عقل و اختیار و قصد، و در زن طهری که مجامعت نکرده باشد با او چون شوهر [۳۸۹] او حاضر باشد و در سن آنان باشد که ایشان را حیض باشد. و در آنکه شرط هست که دخول کرده باشد با او، تردد است؛ سروی آنست که شرطست. و در واقع شدن ظهار در مجتمع بها دو قول است؛ شبهه آنست که واقع شود. و همچنین کنیز کی که با او وطی کرده باشد. و سروی آنست که همچنان است که حر.

و اینجا مسائلی چند است:

اول: کفارت واجب باشد بارادت وطی. و اقرب آنست که بارادت مستقر نشود.

دوم: اگر طلاق دهد او را و رجوع کند در عده حلال نباشد تا آنکه که کفارت بدهد. و اگر از عده بیرون آید پس بعقد نو بازخواهد، درو دو روایت است؛ اشهر آنست که کفارت نباشد درو.

سئم: اگر ظهار کند چهار زن را بیک لفظ لازم باشد برو چهار کفارت.

و در روایت است که یک کفارت باشد. و همچنین است بحث اگر مکرر کندظهار در یک زن.

چهارم: حرام باشد وطی پیش از کفارت. [۳۹۰] و اگر وطی کند متعمداً لازم باشد برو دو کفارت. و اگر مکرر کند لازم باشد برو برای هریکی کفارت. پنجم: چونظهار کرد بی شرط، حرام باشد آن زن برو، تا آنکه که کفارت بدهد. و اگر معلق گرداند بشرط حرام نباشد، تا آنکه که آن شرط حاصل نشود. و بعضی اصحاب گفتند که اگر دخول کند واقع شود، و این دور است. و این قول نزدیک باشد اگر وطی را شرط گرداند.

ششم: اگر عاجز آید از کفارت گفته اند که حرام باشد برو وطی کردن با آن زن، تا آنکه که کفارت دهد، و گفته اند که استغفار مجزی باشد، و این شبهه تراست.

هفتم: مدت اگر صبر باید کرد سه ماه است از آن وقت که زن با حاکم شرع گفته باشد. و چون سه ماه بگذرد برو تنگ فرا گیرند تا آنکه که باز باز گردد یا طلاق دهد.

کتاب ایلاء

و آن منعقد نشود الا بنام خدا. پس اگر سوگند بطلاق یا بعقاق خورد درست نباشد. [۳۹۱] و منعقد نشود الا برای مضرت زن سوگند خورد، که اگر برای مصلحتی خورد منعقد نشود، چنانکه اگر سوگند خورد برای مضرت یافتن زن بوطی یا برای صلاح شیر. و سوگند منعقد نشود تا آنکه که ایلاء مطلق باشد یا مدت زاید از چهار ماه باشد.

و در مرد بلوغ و کمال عقل و اختیار و قصد شرط است، و در زن آنکه زن او باشد و مدخول بها باشد. و در واقع شدن در متمتع بها دو قول است؛ مروی آنست که واقع نشود.

چون زن باقاضی بگوید، مرد را چهار ماه مهلت دهد، اگر مرد مصر شود بر امتناع دیگر باره زن با حاکم شرع گردد، بعد از مدت حاکم مخیر گرداند مرد را میان رجوع با زن و طلاق؛ و اگر از هر دو امتناع کند محبوس کند او را و تنگ فرا گیرد برو در طعام و شراب، تا آنکه که کفارت بدهد و با زن رجوع کند یا طلاق بدهد.

و چون طلاق بدهد رجعی باشد. و برین زن باشد عده از آن [۳۹۲] روز باز که مرد او را طلاق داده باشد.

و اگر دعوی کند مرد که با زن رجوع کردم و زن انکار کند، قول قول مرد باشد با سوگند. و شیخ گفت در تعیین از مدت مراعات شرط است و روایات مطلق آمده است.

و بعد ازین ذکر کفارت بکنیم؛ و در دو مقصد است:

[مقصد] اول : در قسمت آن . واو یا مرتب است یا مسخیر و یا آنکه هر دو جمع باشد و یا کفارت جمع .

اما کفارت مرتبه : کفارت ظهار است ، و آن بنده آزاد کردن است ، و اگر نیاید دو ماه روزه داشتن پیاپی ، و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دادن .
و مانند این است کفارت قتل خطا .

و کفارت آنکس که افطار کرده باشد در قضای ماه رمضان بعد از زوال متعمداً ، ده مسکین را طعام دادن است ، اگر نیاید سه روز روزه داشتن پیاپی .
اما کفارت مسخیر : کفارت ماه رمضان است . و آن بنده آزاد کردن است یا دو ماه روزه داشتن پیاپی یا شصت مسکین را طعام دادن .

و مانند [۳۹۳] او است آنکه افطار کند روزی از نذر معین ، و کفارت خلف عهد ، و درین تردد است . اما کفارت خلف نذر در دو قول است ، شبهه آنست که کفارت صغیره باشد .

و آنچه درو تخیر و ترتیب جمع باشد ، کفارت یمین است و آن بنده آزاد کردن است ، یا ده مسکین را طعام دادن یا کسوت کردن . پس اگر این هیچ نباشد سه روز روزه بدارد پیاپی .

و کفارت جمع در کشتن مؤمنی است متعمداً بظلم ، و آن بنده آزاد کردن باشد ، و دو ماه پیاپی روزه داشتن ، و شصت مسکین را طعام دادن .
و اینجا سه مسأله است :

[اول] : گفته اند که هر که سوگندی خورد که من بری ام از خدا ، لازم باشد برو کفارت ظهار . و هر که وطی کند در حیض متعمداً ، در اول دیناری باشد ، و در میانه نیم دینار ، و در آخر دانگی [و] نیم . و هر که بخواهد زیرا که او در عده

باشد، باید که مفارقت کند و پنج صاع آرد بکفارت بدهد. و آن کس که بخشید نماز خفتن ناکرده تا نیم شب بباشد، باید که با روزه در صبح آید. [۳۹۴] و سنت بودن درین همه شبهه است.

دوم: در بریدن زن موی سر خود را در مصیبت، کفارت ماه رمضان باشد. و گفته اند که کفارت مرتبه باشد. و در بر کردن موی سر خود را در مصیبت، کفارت یمین باشد. و همچنین در بخراشیدن روی خود را، و همچنین باشد اگر بشکافد مرد جامه خود را برای فرزند خود یا برای زن خود.

سوم: هر که یک روز روزه نذر کند و از آن عاجز آید صدقه بدهد یک مسکین را دوسه طعام. و اگر ازین عاجز آید صدقه بدهد آنچه تواند. و اگر عاجز آید استغفار کند.

مقصد دوم: در خصمتهای کفارت، و آن عتق است و صوم و اطعام و کسوت. اما عتق معین باشد بر کسی که بنده یابد در کفارت مرتبه. و یافتن بدان باشد که رقبه یابد یا ثمن آن بشرط آنکه خریدن ممکن باشد. و باید که رقبه مسلمان باشد و از عیبهایی که بنده بدان آزاد شود سلامت باشد. و شیخ در نهاییه گفت که عتق مدبر درست نباشد، و در غیر نهاییه جایز داشته، و این شبهه است. و روا باشد [۳۹۵] عتق بنده آبق مادام که موت او نداند. و همچنین روا داشته اند عتق ام ولد.

اما روزه معین شود در مرتبه چون عاجز آید از عتق. و نفروشد جامه تن را و نه مسکن را برای کفارت چون قدر کفایت او باشد، و نه خادم را. و لازم باشد آزاد را در کفارت قتل خطا و ظهار دوماه پیاپی روزه داشتن، و بنده را یک ماه. و چون آزاد یک ماه روزه کفارت بدارد، و از ماه دوم و اگر چه یک روز باشد،

بنا کند آنرا و تمام کند . و اگر افطار کند پیش از یک ماه ، اعادت کند الا که بعدری باشد چون حیض و نفاس و بی هوشی و رنجوری و دیوانگی و سفری ضروری . اما طعام دادن معین است ، در کفارت مرتبه چون عاجز آید از روزه . و واجب باشد دادن عدد مذکور هر یکی را مدی ، و گفته اند دو مد چون قدرت دارد . و مجزی نباشد کمتر از عدد مذکور را دادن . و روا نباشد دو قسمت یا بیش از یک کفارت بیک دادن چون تمکن یافتن دارد . و مجزی باشد با عذر . و طعام آن دهد که اغلب [۳۹۶] قوت او از آن باشد . و سنت است که ضم کند با او نان خورش ، بالاترین گوشت باشد ، و میانه سرکه و آخرین نمک . و روا نباشد طعام دادن کودک آنرا تنها ، و روا باشد چون منضم کنند . و اگر همه کودک باشند دو را بیک حساب کنند .

[چند مسأله] :

مسأله اول : کسوت درویش دو جامه باشد با قدرت . و روایت است که یک جامه جایز باشد ، و این شبهه است . و کفارت ایلاء مانند کفارت سوگند است .

دوم : هر که عاجز آید از عتق و شروع کند در روزه ، و بعد از آن تمکن یابد از عتق ؛ لازم نباشد عود کردن با عتق ، و اگر چه فاضلتر عود باشد .
سئم : هر کرا واجب باشد برو روزه داشتن دو ماه پیاپی ، و از آن عاجز آید هیچده روز روزه بدارد . و اگر قادر نباشد صدقه بدهد برای هر روزی مدی از طعام . و اگر استطاعت ندارد استغفار کند خدای را .

چهارم : شرط در کفارت دهنده بلوغ است و کمال عقل و ایمان و نیت قربت ، و تعیین کردن [۳۹۷] که چه کفارت می دهد .

کتاب لعان

ونظر در چهار چیز است:

[نظر] اول: سبب لعان و آن بد و چیز واقع شود:

اول آنکه قذف کند زن خود را بزنا با آنکه دعوی کند که من دیدم و بیعت ندارد . و اگر [در] طلاق باین قذف کند لعان ثابت نشود ، و در رجعی شود .

دوم آنکه انکار کند فرزندی را که بر فراش او زاده باشند در شش ماه یا زیادت، از آن زنی که وطی کرده باشد با او بعقد دوام، مادام که تجاوز نکرده باشد از ده ماه . و همچنین باشد اگر انکار فرزند کند بعد از آنکه مفارقت کرده باشد از او [و] شوهر نکرده باشد، یا بعد از آنکه شوهر کرده باشد و کمتر از شش ماه از وطی دوم زاده .

نظر دهم: در شرایط، در مرد بلوغ و کمال عقل شرط است . و در لعان کافر دو قول است؛ شبهه جواز است . و همچنین باشد در بنده . و شرط در زن بلوغ است و عقل و آنکه صما و خرسا نباشد . اگر بایکی از این دو آنچه سبب لعان است واجب واقع شود، حرام [۳۹۸] ابد شود برو . و باید که عقد زن دایم باشد . و روایت آنست که دخول شرط است؛ و گفتند نیست . و ابن ادریس گفت که در قذف نیست و در نفی فرزند هست . و لعان ثابت شود میان مرد آزاد و زن که کنیزک

باشد. و روایتی هست بمنع، و این ادريس^۱ گفت که بنفی فرزند واقع شود و بقذف نشود.

و درست باشد لعان حامله، و لكن برو حدنراندن الا بعد وضع حمل.
[نظر] ستم: در کیفیت او، و آن آنست که مرد چهار بار بگوید که «اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما ذکرکرت عنها» و بعد از آن بگوید که «لعنة الله علی ان كنت من الکاذبین» پس زن چهار بار بگوید: «اشهد بالله انه من الکاذبین فیما ذکرکرتی» بعد از آن بگوید که «غضب الله علی ان کان من الصادقین».

و واجب درو آنست که لفظ شهادت بگوید و ابتدا مرد کند بگفتن بر ترتیب مذکور، و آنکه تعیین کند زنرا بلفظ یا باشارت، [۳۹۹] و آنکه بلفظ عربی بگوید با قدرت.

و سنت آنست که حاکم شرع پشت باقبله کرده بنشیند، و مرد بجانب راست حاکم بایستد^۲، و زن بجانب چپ او، و حاضر باشند کسی که لعان ایشان بشنوند، و وعظ گوید حاکم مرد را بعد از شهادت پیش از لعنت، و زنرا نیز همچنین پیش از آنکه ذکر^۳ خشم خدا کند.

[نظر] چهارم: در احکام او، و آن چهارست:

اول: تعلق گیرد بقذف و جوب حد بر شوهر، و بلعان او ساقط شود حدازو، ثابت شود رجم بر زن اگر اعتراف آرد یا لعان نکند. و تعلق گیرد بلعان زن ساقط

۱ - در متن (ص ۲۳۵) نامی از ابن ادريس برده نشده و دارد: «قال ثالث، قول ثالث». در «د» از او نام برده شده است. پاریس و رضوی: و شیخ ثالث آنرا در بعد گفته اند که ثابت باشد بدشتم نه بنفی فرزند. . . و قول ثالث است بفرق بنفی فرزند شاید که نه بقذف. ۲ - اصل: باء ستد. د: بایستد. ۳ - اصل: دیگر. متن ۲۳۶: قبل ذکر الغضب. پاریس و رضوی: و همچنین زنرا پیش از غضب. د: ذکر.

شدن حد از زن ، و انتفاء فرزند از زن ، و تحریم زن بر مرد ابدًا . و اگر مرد قذف کند و لعان نکند یا اعتراف آورد بدروغ او را حد قذف بزنند .

دوم: اگر مرد اعتراف آورد بفرزند در میان لعان الحاق کنند فرزند را بدو، و میراث گیرند از هم دیگر ، و بر مرد حد قذف واجب شود . و اگر اعتراف کند بعد از لعان، فرزند بدو لاحق شود و میراث گیرد فرزند از او . و پدر از فرزند میراث نگیرد، و نه خویشان [. . .] پدری، و میراث گیرد مادر ازین فرزند و خویشان مادری . و در سقوط حد اینجا دو روایت است، اشهر آنست که بیفتند . و اگر اعتراف آورد زن بعد از لعان حد ثابت نشود الا که اقرار کند برخود چهار بار، و درین تردد است .

سوم: اگر طلاق دهد، وزن دعوی کند که این بار که دارم ازوست، و مرد انکار کند ؛ اگر زن اقامت بینت تواند کرد که برو ارخای ستر کرده باشد ، و بر مرد باشد لعان کردن، و ازو جدا شود، و بر مرد لازم باشد مهر زن تعام دادن . و این روایت از علی بن جعفر است از برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام . و در نهاییه چنانست که اگر زن اقامت بینت نتواند کرد ، لازم باشد بر مرد یک نیمه مهر دادن و بر زن صد تازیانه زدن . و در راندن این حد اشکال است .

چهارم: چون مرد زن را قذف کند و زن بمرد پیش از آنکه مرد او را لعان کند؛ مرد را ازو میراث باشد، و میراث خواران زن را باشد که مرد را حد قذف [. . .] بزنند . و در روایت ابو بصیر آنست که اگر برخیزد مردی از قبیله زن و باشوهر لعان کند ، میراث نباشد مرد را از آن زن . و گفته اند که میراث نیفتد برای آنکه میراث مستقر شد بمرگ زن، و این قول نیکوست .

کتاب هقی

ونظر در بندگی و سبب زایل کردن او

اما بندگی مختص باشد بکافر حربی غیر ذمی . و اگر ذمی شرایط ذمت بجای نیارد، روا باشد او را بملکیت گرفتن . و آنکس که اقرار کند بر نفس خود بر قیت باختیار^۱ چون عقل او بسلامت باشد حکم کنند برو ببندگی . و چون فروشند یکی را در بازار و دعوی کند که من آزادم، قبول نکنند از او الابینت.

و مالک نشوند مرد و زن مادر و پدر خود را چندانکه بر بالا رود، و فرزند را چندانکه بزیر فرو رود . و مرد خاص مالک نتواند شد زن انیرا که محرم او باشند چون خاله و عمه و خواهر و دختر او و دختر برادر او . و آزاد شوند اینها بمالک شدن . و بملکیت توان [۴.۲] گرفت غیر اینها را از مردان و زنان علی کراهیت . و کراهیت مؤکد تر باشد در آنکس که از و میراث خواهد گرفت .

و در آنکه برو آزاد شوند بر ضاع، آنها که بنسب برو آزاد میشوند، دوروایت است؛ اشهر آزادی است^۲ .

و آزاد نشوند بر زن جز مادر و پدر چندانکه بر بالا رود ، و فرزند و فرزند - زادگان چندانکه بزیر فرو روند . و اگر مالک شوند یکی از زن و شوهر هم دیگر را عقد باطل شود میان ایشان، و بملکیت ثابت شود .

۱- اصل: بآختیار. ۲- پاریس و رضوی: و رضاع آزاد شود بروی آنکس که بنسب (رضوی: بنصبیب) آزاد شود یا نه دوروایتست، مشهورتر آنستکه آزاد شود.

اما زایل کردن بندگی^۱، بدانکه اسباب او چهارست : ملکست و مباشرت و سرایت و عوارض، [ذکر ملک رفت]^۲.
اما مباشرت یا آزاد کردن است یا مکاتبت کردن یا مدبر کردن، و یا ام ولد کردن.

اما آزادی، عبارت صریح درو آنست که بگوید : « انت حر » و در لفظ عتق تردد است . و اعتبار [نیست] بغیر اینها از کنایات ، و اگرچه قصد عتق دارد . و اعتبار نیست بشارت و نه بکتابت چون مقدور باشد بزبان گفتن . و درست نباشد عتق را بسوگند کردن . و لابد باشد [۴ . ۳] که مجرد باشد از شرط یافصفت . و روا باشد اگر شرط کند با آزادی چیزی . و اگر شرط کند با او که با بندگی آرم اگر خلاف کنی ، درین دو قول است ؛ مروی آنست که این شرط لازم باشد .

و شرط در آزاد کننده آنست که روا باشد تصرف کردن در مال خود، و با اختیار باشد، و قصد وقریش باشد . و در آزاد کردن کودک که بده سال رسیده باشد، روایتی هست نیکو بجواز . و درست نباشد آزادی از مسست . و در واقع شدن آزادی از کافر تردد است .

و اعتبار کرده اند در آزاد کرده که باید که ملک او باشد در حال آنکه آزاد میکند، و مسلمان باشد . و درست نباشد کافر را آزاد کردن، و مکروه باشد مخالف را آزاد کردن . اما اگر نذر کند که آزاد کنم یکی ازین دورا لازم باشد .

و اگر شرط کند خواجه بر آزاد کرده خدمتی زمانی معین، درست باشد . و اگر بگیرد و بمیرد خواجه او، او را بعد از آن مدت یابند، روایت چنان است

۱- پاریس و رضوی: ازاله رقبه . ۲- از د، پاریس و رضوی: و ملک پیش از این گذشت.

که وارث [را] بروخدمت [ع. ۴] نیست^۱. و چون بنده فروخت طلبد^۲، واجب نیست اجابت کردن او. و مکروه باشد مفارقت انداختن میان مادر و فرزند، و گفته اند که حرام باشد.

و چون بر بنده مؤمن هفت سال برآید در بندگی، سنت باشد برخواجه آزاد کردن او. و همچنین اگرچندان بزند بنده خود را که آن حدی باشد. و اینجا هفت مسئله است:

اول: چون نذر کند که آزاد کنم هر بنده بی را که اول مالک شوم، و مالک شود جماعتی را به یک دفعه؛ مخیر باشد یکی را از آنها که خواهد آزاد کند. و گفته اند که قرعه بزنند تا بر کدام افتد، آنرا آزاد کند. و ابن ادریس^۳ گفت لازم نباشد^۴ چیزی آزاد کردن.

دوم: چون نذر کند که آزاد کنم اولین آنچه کنیزك بزايد و بیک شکم دوبزاید، هر دو آزاد شوند.

سوم: اگر آزاد کند بعضی از بندگان خود را و یکی گوید او را که بندگان خود را آزاد کردی؟ گوید: «نعم»، آزاد نشوند الا آنکه او اول آزاد کرده باشد. چهارم: اگر نذر کند که آزاد کنم کنیزك خود را اگر با او وطی کنم، پس [ع. ۵] از ملکیت او بیرون [رود] به بیع یا غیر آن، گشوده شود سوگند او، و اگرچه با ملکیت او آید باری دیگر.

پنجم: اگر نذر کند که آزاد کنم هر بندگانی را که قدیم اند در ملک من،

۱- پاریس و رضوی: و اگر گریخت و خواجه مرد بعد از مدتی او را یافتند، ورثه [را] رسد که استخدام او کند یا نه، مروی آنست که نه. ۲- پاریس و رضوی: فروخت خواهد. ۳- متن ۳۸، قال ثالث لایلزمه عتی. د: و ابن ادریس... کردن که مالک نباشد. پاریس و رضوی: شیخ ثالث گفته که عتی لازم نشود. ۴- اصل: باشد. د: نباشد.

آزاد باید کرد آنرا که شش ماه در ملک او بوده باشد یا زیادت.

ششم: مال آزاد کرده ازان آزاد کننده باشد، اگرچه شرط نکرده باشد با بنده. و گفته اند که ازان او باشد اگر ندانسته باشد که با او مالست. و اگر دانسته باشد واستثنانکرده آن ازان بنده باشد.

هفتم: چون آزاد کند ثلثی از بنده گان خود را بیرون کنند آن ثلث را بقرعه. و اما سرایت، هر کرا آزاد کند پاره یی از بنده خود، آزاد شود همه آن^۱. و اگر بشرکت غیری باشد قیمت کنند برونصیب شریک را اگر توانگر باشد. و اگر درویش باشد بنده را کار بفرماید برای آزادی باقی. و گفته اند که اگر قصد آزاد کردن او مضرت رسانیدن شریک باشد، جبر کنند تا باز خرد اگر توانگر باشد. و اگر درویش باشد آزاد کردن او باطل [۴. ۶] باشد. و اگر قصد قربت داشته باشد باز خریدن لازم نباشد برو، و بفرمایند تا بنده کار کند برای حصه شریک. و اگر بنده کار بنکند ملکیت شریک باقی باشد بر حصه خود.

و چون آزاد کند حامله را، فرزند آزاد شود و اگرچه استثنای رقیه او کند بروایت سکونی. و درین روایت باضعف سندش اشکال است زیرا که او قصد عتق فرزند ندارد.

اما عوارض: کوری است و جذام و نکالت کردن خواجه بنده خود را. و اصحاب بدین لاحق کرده اند برجای بماندگی را. پس هرگاه که حاصل شود یکی از این سببها دربنده، او آزاد شود. و همچنین چون بنده اسلام آورد در دار حرب پیش از خواجه خود. و همچنین اگر بنده وارث باشد ازان میت، و وارثان دیگر نباشند او را غیر او، او را از مال میت بازخرند، و اگر چیزی بماند بدو دهند.

۱- پاریس و رضوی: و اما سرایت هر کس که بعضی از بنده اش آزاد کند هم آزاد شود.

کتاب تدبیر و مکارانه و استیلا

اما تدبیر لفظ صریح در آنست که گویند که «اَنْتَ حُرٌّ بَعْدَ وَفَاتِی» ،
 ولابد در قصد باید پس حکمی نباشد [۴.۷] عبارت کودک را ونه ازان دیوانه
 ونه ازان مست و نه مجبوری را که او را قصد نباشد. و در اشتراط قربت تردد است.
 و اگر حامله شود کنیزك مدبر از خواجه خود، مدبری او باطل نشود، و
 آزاد شود بوفات خواجه از ثلث مال او. و اگر حامله شود از غیر خواجه - بعد از آنکه
 خواجه مدبر کرده باشد - فرزند نیز مدبر باشد هم چون مادر. و اگر خواجه باز آید
 از مدبری کنیزك، درست نباشد رجوع کردن او در مدبری فرزند. و در [و] قوی
 دیگر است ضعیف. و اگر غلام مدبر از کنیزکی فرزند بیارد، فرزندان او مدبر
 باشند. و اگر پدر این فرزندان پیش از خواجه بمیرد، باطل نشود مدبری فرزندان، و
 آزاد شوند بعد از مرگ خواجه از ثلث مال خواجه. و اگر نقصان آید از قیمت او
 کار بکنند در باقی. و اگر مدبر کند حامله را سرایت نکنند مدبری بفرزند او. و در
 روایت است که اگر دانسته باشد که او حامله است آنچه در شکم باشد بمنزلت
 مادر باشد.

و اعتبار در مدبر کننده آنست [۴.۸] که روا باشد او را تصرف کردن در
 مال خود، و با اختیار باشد و قصد. در درست بودن از کافر تردد است؛ اشبه
 جواز است.

و تدبیر وصیت است، اگر خواجه خواهد باز تواند آمد از آن هر گه که
 خواهد. پس اگر رجوع بقول کند قطعاً درست نباشد. و اگر بفعل کند چون

بیع و هبه ، درین دو قول است: یکی آنست که تدبیر باطل شود ، و این شبهه است ، و دیگری آنست که باطل نشود ، و بیع ماضی باشد در خدمت او ، و هم چنین هبه .

و مدبر بنده باشد ، و آزاد شود بمرگ مولا از ثلث مال او. و دین مقدم باشد بر مدبری. و یکسان باشد اگر این دین مقدم بر تدبیر باشد یا مؤخر، و در روایتی است بتفصیل ، و آن متر و کست. و باطل شود بگریختن بنده مدبر. و اگر فرزندی بزاید در حال گریختن آن فرزند بنده باشد. و اگر خواهه خدمت مملوک را برای غیری کند ، و گوید که او پس از وفات آن غیر آزاد باشد ، درست باشد بروایتی. و اگر بگریزد تدبیر او باطل [ع. ۹] نشود ، و بوفات مخدوم آزاد شود و کسی را بر او راهی نباشد.

اما مکاتبه استدعای بیان ارکانهای او میکند و احکام او، و ارکان او چهار است: عقد و مالک و مکاتب و عوض .

و مکاتب کردن سنت است چون مملوک با دیانت باشد و امکان کسب کردن دارد، و مؤکد است اگر بنده سؤال کند که سرابامن فروش، و سنت باشد چون التماس کند و اگرچه عاجز باشد از کسب کردن.

و مکاتبه برد و قسمت است: اگر اقتصار کند بر عقد، مطلق باشد و اگر شرط کند که عود کنم با تو چون عاجز شوی مشروط باشد. و در مطلق آزاد شود از و بقدر آنچه ادا کرده باشد. و در مشروط چون عاجز آید بایندگی آرد. و حد عجز آنست که وظیفه یک اجل در وقت او نتواند گزارد ، و در روایتی هست که از اجلی با اجلی دیگر اندازد؛ و هم چنین اگر داند که او عاجز خواهد شد. و سنت آنست که مولای او صبر کند اگر عاجز باشد. و هر شرطی که مولای بر مکاتب کند لازم باشد ، مادام که آن چیز [ع. ۱۰] خلاف شرع نباشد.

و اعتبار در مالک آنست که جائزالتصرف باشد و با اختیار، و در اعتبار اسلام تردد است؛ شبهه آنست که اعتبار نکنند.

و اعتبار کنند در بنده مکلف بودن. و در مکاتب کردن کافر تردد است، اظهر آنست که درست نباشد.

و اعتبار است در عوضی که بنده دهد که دین باشد و با اجلی معین^۱ و قدر آن دین و صفت او معلوم باشد. و از آن چیز باشد که بملکیت شاید گرفت. و اکثر او را حدی نیست، لکن مکروه باشد که تجاوز کند از قیمت او. و اگر بدهد آنچه برواست پیش از اجل، مولی در قبض آن مخیر باشد. و اگر مطلق از ادا عاجز آید، امام از سهم رقاب بازخرد بواجبی.

اما احکام مسائلی چند است:

اول: چون مکاتب مشروط بمیرد، کتابت او باطل شود و مال او و فرزندان او ازان خواجه باشد. و اگر مکاتب مطلق بمیرد و چیزی ادا کرده باشد، آزاد شود از و بدان قدر که گذارده باشد، و خواجه را باشد از^۲ ترکه^۳ او بنسبت آنچه از بندگی او باقی [ع ۱۱] باشد، و وارث او را بنسبت آن قدر که آزاد شده باشد، اگر چنان باشد که این وارث در اصل آزاد بوده باشد، و اگر نه ازیشان آزاد شود بقدر آزاد شدن او. و الزام کنند فرزندان باقی از مال مکاتبه پدر بدهند. چون بداده باشند آزاد شوند. و اگر مال نباشد کار بفرمایند در باقی. و در روایتی هست که ورثه از اصل ترکه باقی مال کتابت پدر بدهند، آنچه فضله آید ایشانرا باشد.

و چون وصیت کند مکاتب مطلق برای کسی یا کسی برای او، درست باشد بنسبت آنچه از او آزاد باشد، و زاید باطل باشد. و هم چنین باشد اگر واجب شود

۱- اصل: عین. ۲- اصل: که از.

بروحدی، برانند از حد آزادان بنسبت آنچه دروست از آزادی و از حد بندگان به نسبت آنچه دروست از بندگی. و اگر زنا کند خواجه با کنیزك مكاتبه مطلق خود، حدیفتد از و بقدر نصیب او از کنیزك، و حد برانند برو بدان قدر که آن کنیزك آزاد شده باشد. مسئله دوم: روا نباشد مكاتب را تصرف کردن در مال خود، نه بهبه و نه بازاد [۴۱۲] کردن و نه بقرض دادن الا بدستوری خواجه. و خواجه را نیز تصرف کردن در مال او نشاید بغیر آنکه استیفای دین خود کند. و حلال نباشد او را وطی کردن با مكاتبه نه بملك و نه بعقد، و اگر وطی کند با کراه لازم باشد برخواجه مهر مثل. و مكاتب شوهر نتواند کرد الا بدستوری خواجه. و اگر حامله شود بعد از آنکه مكاتبه کرده باشد، حکم فرزند او حکم مادر باشد چون فرزند آزاد نباشد.

سهم: واجب باشد برخواجه معونت کردن او از زکات. و اگر از زکات نباشد بتبرع با او معونت کند.

اما استیلا: آنگاه محقق شود که کنیزك او از و آبتن شود وقتی [که] در ملك او باشد. و ام ولد ملك خواجه است لکن روا نباشد فروختن او را سادام که فرزند او زنده باشد، الا که قیمت کنیزك دین باشد برخواجه و وجهی دیگر نباشد برای گزاردن دین غیر این کنیزك. و اگر فرزند بمیرد روا باشد فروختن کنیزك. و آزاد شود بمرگ خواجه از نصیب فرزند خود. و اگر خواجه باز نگذاشته [۴۱۳] باشد جز او را آزاد شود از و نصیب فرزند او، و کار بفرماید برای باقی قیمت او، و در روایت است که قیمت کنند بر فرزند او اگر توانگر باشد.

و روایت محمد بن قیس از جعفر صادق علیه السلام چنان است که اگر کنیزکی نصرانی را مسلمان مالک شود، و کنیزك مسلمان شود، و فرزند بیارد

ازو، و خواجه را وفات در رسد، و کثيرون آزاد شود، و بزن نصرانی بباشد، و نصرانی شود، و فرزند [ی] بیارد از نصرانی؛ فرزند این نصرانی بنده از آن برادر خود باشد که از مسلمان بود، و زن را محبوس کنند تا بنهادن بار و بعد از آن بکشند. و در نهایت آورده است که با او همان کنند که بازن مرده. و روایت شاذ است.

کتاب اقرار

و نظردار کان او و لواحق او. وار کان او چهار است:

اول: اقرار خبر دادن آدمی است بحقی که لازم باشد برو. برای اقرار لفظی خاص نیست در شرع، و اشارت بجای لفظ اقرار باشد. و اگر گوید که «برتو نیست چندینی» و گوید: «نعم» و یا گوید: [۴۱] «اجل» این اقرار باشد. و هم چنین اگر گوید یکی که «ای برتو چندینی نیست؟» و گوید: «بلی». اما اگر گوید: «نعم» شیخ گفت که این اقرار نباشد، و درین تردد است. و اگر گوید که «من مقرم» لازم نباشد برو الا آنکه بگوید که «بدان چیز». و اگر گوید یکی را که «این بمن بفروش» یا «بمن بخش» این اقرار باشد که ازان اوست. و اگر گوید که «مرا برتو چندینی نیست»^۲ گوید که «برکش یا نقد بکن» این چیزی نباشد. و هم چنین اگر گوید که «برکش آن را یا نقد کن آن را». اما اگر گوید که «مرا اجلی ده برای آن» یا «بگزاردهام آنرا بتو»، این اقرار باشد و او مدعی گردد. دوم: مقرر باید که مکلف باشد و آزاد و مختار و جائزالتصرف. پس قبول نکنند اقرار کودک و نه ازان دیوانه و نه ازان بنده نه در مال و نه در حد و نه در جنایت و اگر بدان قصاص واجب شود.

سئم: آنکه برای آن که اقرار می کنند. و شرط درو آنست که اهلیت تملک دارد. و قبول کنند اگر اقرار کند برای فرزندی که در شکم باشد، برای^۳ فرو آوردن [۴۱۰] این را بر احتمال، و اگر چه احتمالی دور است. و هم چنین اگر اقرار کند برای بنده و آن ازان خواجه باشد.

۱- پاریس: آیا. متن ص ۲۴۳: الیس. ۲- رضوی: مرا چندین برتست (مانند متن ص ۲۴۳). ۳- اصل: برای او.

چهارم: در آنچه اقرار می آورد بدان. اگر گوید که «برمنست مالی» قبول کنند تفسیر او بدانچه به ملکیت گیرند آنرا و اگرچه اندک باشد. و اگر گوید که «علی شیء» لابد که تفسیر او بدان باشد که ثابت شود در ذمت کسی. و اگر گوید که «هزار و درهمی» با تفسیر او گردند تا چه خواست بدین هزار. و اگر گوید: «صدویست درهم» اینهمه درهم باشد و لفظ «کذا» کنایت باشد از «شیء». و اگر گوید: «کذا درهم» اقرار باشد بدرهمی. و شیخ گفت اگر گوید که «کذا کذا درهم» قبول نکنند تفسیر او بکمتر از یازده درهم. و اگر گوید: «کذا و کذا درهم» قبول نکنند تفسیر او بکمتر از بیست و یک درهم. و آن نزدیک تر است که درین هر دو با تفسیر او گردند. و قبول نکنند کمتر از درهمی. و اگر اقرار آورد بچیزی باجل، و غریم انکار اجل کند برو لازم باشد حال، و بر غریم سوگند باشد که [۴۱۶] باجل نبود.

و مسائلی که لاحق است بدو سه است:

اول در استثناء. و شرط درو آنست که مستثنی بکلام سابق پیوسته باشد چنانکه عادت است. و شرط نیست که مستثنی از جنس مستثنی منه باشد و نه آنکه مستثنی از باقی کمتر باشد. لیکن اگر گوید که «اوراست برمن ده درهم الا شش درهم» لازم باشد برو چهار درهم. و اگر گوید که «برمن است ده درهم بنقصان شش درهم» قبول نکنند. و اگر گوید که «برمنست ده درهم الا پنج درهم الا سه درهم» لازم باشد برو هشت درهم. و اگر گوید که «برمنست او را ده درهم الا سه درهم» این اقرار باشد بچهار درهم. و اگر گوید که «درهمی و درهمی الا درهمی» لازم باشد برو دو درهم. و اگر گوید که «برمنست او را ده درهم الا جامه بی، بیفتد از ده درهم قیمت جامه، و برو باشد که تفسیر قیمت جامه کند مادام که آن قیمت ده را مستغرق نباشد.

مسئله دوم در آنکه بعد از اقرار [۴۱۷] چیزی گوید که منافی آن باشد. اگر گوید که «آن چیز ازان فلان کس است بلکه ازان فلان است» آن چیز ازان اولین باشد و برای دوم غرامت بکشد. و اگر گوید که «بر من مالست از بهای خمر» مالش لازم باشد. و اگر گوید که «فلان چیز را خریدم بشرط آنکه مرا خیار باشد» و بایع انکار خیار کند، سخن مقرر در بیع قبول کنند نه در دعوی خیار. و هم چنین اگر گوید که «او را بر من چندینست از بهای مبیعی که من آن را قبض نکردم».

مسئله سیم در اقرار به نسب. شرط صحت اقرار بفرزند نابالغ آنست که فرزندی اوست و ممکن باشد، و نسب کودک مجهول باشد و در آن کودک کسی دیگر نزاع نکند. و تصدیق کودک شرط نیست، زیرا که نابالغ را اهلیت تصدیق نباشد. و اگر انکار کند بعد از بلوغ، انکار او را قبول نکنند.

و در فرزند بالغ با آن سه شرط که ذکر رفت تصدیق نیز شرط است. و هم چنین در غیر فرزند از سایر خویشان. و چون دو کس غیر پدر و فرزند بخویشی یکدیگر مقرر شوند از همدیگر میراث گیرند، و آن میراث [۴۱۸] گرفتن از ایشان تعدی نکند. و اگر مقری را که غیر پدر و فرزند است وارثانی مشهور باشند، آنکس که بدو اقرار آورد ازو میراث نگیرد و اگرچه همدیگر را تصدیق کنند. اما اگر گوید که «خواهر منست» مثلاً نکاح او را نباشد. و چون وارث مقرر شود بوارثی که ازو اولیتر باشد چنانکه برادر بفرزند، هرچه در دست اوست از میراث پدر باید داد. و اگر اقرار بمشارک او باشد چنانکه برادر ببرادر، از آنچه بمیراث بدو رسید بمقرر بدهد بنسبت آنچه بدو خواست رسید از اصل مال. و اگر بدو کس اقرار آرد چنانکه مثلاً بدو برادر، و ایشان همدیگر را انکار کنند التفات بانکار ایشان نکنند. و اگر بکسی که ازو اولیتر است در میراث

اقرار کند چنانکه عم میت برادر میت، بعد از آن هم مقرر شود [به] دیگر [ی] که از اولین نیز اولی تر است چنانکه پسر میت ؛ اگر اولین تصدیق کند بدوم دهند ، و اگر نه مقرر برای دوم غرامت آنچه بدو رسد از میراث بکشد . و اگر اقرار آرد بمساوی [۹۱] خود چنانکه برادر برادر پس با او باز بخشند ، پس اقرار کند بکسی که از هر دو اولی تر است چنانکه پسر ؛ ببیند اگر آن مساوی تصدیق او کند هر دو آنچه بدیشان رسید بدوم دهند ، و اگر نه مقرر غرامت آنچه اول در دست او بود بکشد . و اگر اقرار آرد بشوهری از آن زن مرده ، بدو دهد بنسبت نصیب زوجیت از آنچه بدین مقرر رسد . و اگر بعد از آن بشوهری دیگر اقرار آرد ، قبول نکنند الا خود را تکذیب کند در اقرار اول ، پس غرامت بکشد جهت دوم اگر اول انکار کند . و همچنین باشد حکم اگر زن پنجم اقرار کند . و اگر دو کس از ورثه بوارثی اقرار کنند ، نسبت او صحیح شود و با همه ورثه قسمت کند . و اگر آندو را شرائط صحت شهادت حاصل نباشد نسب ثابت نشود ، و ایشانرا بمقربه باید داد از آنچه در دست ایشان است بنسبت نصیب اواز اصل تر که .

کتاب سوگند

و نظر در سه چیز است:

اول آن چیزی که سوگند بدو منعقد [۴۲] شود. بدانکه سوگند منعقد نشود الا بخدای و بنامهای خاص او چون: «رحمن» و «سبوح» و «قدوس» و بدان نام که چون مطلق بگویی بر باری تعالی افتد چون «خالق» و «باری». و منعقد نشود بدان نام که چون مطلق گویی احتمال غیر او تعالی دارد چون «موجود» و «رحیم». و اگر گوید که «اقسم» یا «احاف» منعقد نشود تا بعد از آن بنگوید: «بالله» و اگر گوید: «لعمرا لله» منعقد شود. و اما اگر گوید: «و حق الله» منعقد نشود. و سوگند بطلاق و عتاق و ظهار و حرم و کعبه و مصحف منعقد نباشد. و اگر گوید «برب المصحف» منعقد باشد. و اگر گوید که «من یهودی ام یا نصرانی» یا ببراءت از خدای یا رسول یا ائمه سوگند خورد منعقد نباشد. و اگر بعد سوگندان شاء الله [بگویند] آن سوگند را باز گشاید بشرط آنکه متصل باشد بسوگند بر حسب عادت. و اگر بی عذری منفصل گرداند بیرون عادت سوگندش لازم باشد. و در روایتی آمده است که اگر تا چهل روز «ان شاء الله» [۴۳] گوید سوگند را گشاده کند. و این روایتی متروکست.

دوم سوگند خورنده. و اعتبار است در او تکلیف و اختیار و قصد. پس اگر سوگند خورد بی نیت لغو باشد و اگر چه لفظ یمین صریح باشد. و سوگند منعقد نباشد ازان مست، و نه ازان مکره و نه ازان خشم گین الا که یکی از اینها را قصد باشد بسوگند. و درست باشد از کسافر. و در مسائل خلاف چنانست که درست نباشد. و منعقد نشود سوگند فرزندان پدر الا بدستوری او.

و اگر پیشی گیرد بسوگند خوردن، پدر را باشد که بازگشاید چون فعل واجب نباشد چون نماز و روزه یا ترك كردن حرام. و هم چنین اگر زن خورد یا شوهر یابنده یا خواجه.

سئم در آن چیزیکه برو سوگند خورد. و سوگند نباشد الا بعلم. و کفارت واجب نباشد بسوگند خوردن بر ماضی. و سوگند منعقد باشد بر فعل واجب یا سنت یا بترك حرام یا مکروه. و اگر سوگند خورد بر مباح، و مخالفت سوگند [۴۲۲] کردن در دین یا در دنیا و لایتر باشد، که ترك سوگند کند [و بکند آنچه او را بهتر باشد] و برو بزه و کفارت نباشد. ۱ و اما اگر فعل آن مباح و ترك او متساوی باشد واجب باشد بر مقتضی سوگند کار کردن. و اگر سوگند خورد با زن خود که من زنی دیگر نخواهم یا سربه نگیرم سوگند منعقد نباشد. و هم چنین اگر زن سوگند خورد که بعد از تو شوهر نکنم. و هم چنین باشد اگر سوگند خورد که با تو بیرون نیایم. و اگر سوگند دهد کسی را که بخدای که چنین کنی، و نکند بر هیچ دو کفارت نباشد. و هم چنین اگر غریم او سوگند خورد که من درین شهر اقامت خواهم کرد و ترسد که اگر باشد ضرری بدو رسد. و هم چنین اگر سوگند خورد که بزنم بنده خود را، اگر عفو کند فاضلتر باشد و نه بزه باشد درین و نه کفارت.

و اگر سوگند خورد بر چیزی که ممکن باشد و عجز بادید آید سوگند گشاده شود. و اگر سوگند خورد برای خلاص کردن مؤمنی [۴۲۳] یا دفع رنجی بزه نباشد و اگر چه دروغ گفته باشد. و اگر توریه تواند کرد بکند. و ازین است اگر ببخشد مالی بکسی و بنویسد که من بفروخته ام بدو و قبض

۱- متن ۲۴۵: فلیات لما هو خیر له ولا اثم ولا كفارة. پاریس و رضوی: و اگر سوگند خورد بر مباحی که اولی مخالفت آن باشد در دین و بکند آنچه او را بهتر باشد پس او را هیچ برو کفارت نباشد.

ثمن نکرده ، و منازعت بادید آید میان وارث و این شخص ، سوگند بخورد که من تسلیم ثمن کرده‌ام و هیچ بزه نیست برو و توریه کند اگر تواند . و اگر سوگند خورد که بندگان من آزاداند و قصد خلاص کردن باشد ایشان را از ظالمی بزه‌نباشد برو و آزاد نباشند . و مکروه باشد سوگند خوردن بر چیزی اندک و اگرچه راست خورد .

اینجا دو مساله است :

اول : روایت ابن عطیه در آنکس که سوگند خورد که من شیراین بزنیاشامم و گوشت او نخورم ، حرام باشد برو شیر و گوشت و بچه او ، برای آنکه بچه ازو است ، و درین روایت ضعف است . و در نهاییه گفت : اگر بیاشامد برای حاجت برو چیزی لازم نباشد و این تقیید نیکست .

دوم : روایت کرد ابو بصیر از جعفر صادق علیه السلام که مردی بود خوش آمد^۱ کنیزك عمه^۲ او [۴۲] و ترسید از بزه پس سوگند خورد که دست باو نکنم هرگز ، پس آن کنیزك بمیراث بدو افتاد ، بر او بزه‌ی^۳ باشد اگر با او وطی کند؟ گفت که سوگند بر حرام خورد و مگر که خدای برو رحمت کرد و بمیراث بدو داد چون عفت او دانست .

۱ - اصل : خویش کنیزك . د ، پاریس : خوش آمد . ۲ - اصل : عمته .

۳ - متن ۲۴۶ : اعلیه جناح ، اصل : بزه‌ای . د : بزه نباشد . پاریس : بزه باشد .

کتاب نذر و عهد

و نظر در چهار چیز است :

اول نذر کننده . و باید که مکلف باشد و مسلمان و قصد دارد . و شرط است در نذر زن دستوری شوهر . و هم چنین است در نذر بنده دستوری خواجه . و اگر بی دستوری ایشان نذر کنند ، شوهر را و مولا را باشد که فسخ کنند آنرا مادام که آن فعل واجب نباشد یا ترک حرام . و نذر واقع نیاید در مستی که با او قصد نباشد ، و هم چنین در خشم .

دوم لفظ نذر . و او یا برای شکر نعمت باشد چنانکه گوید : « اگر مرا فرزندی بباشد خدای راست بر من چنین و چنین » یا برای دفع بلا چنانکه گوید که « اگر این رنجور نیک شود خدایا بر من است چندین » و یا برای زجر کردن خود از معصیتی [۴۲۵] چنانکه اگر گوید که « [اگر] فلان گناه بکنم یا فلان طاعت ترک کنم خدای را بر من چندینست » یا بتبرع باشد بی شرط چنانکه گوید : « لله علی کذا » . و هیچ شک نیست در بسته شدن چون شرط کرده باشد . و در منعقد شدن تبرع دو قول است ، شبهه آنست که منعقد شود . و شرط آنست که بلفظ بگوید لفظ جلالت ، که اگر گوید که « بر منست چنین و چنین » لازم نباشد . و اگر در دل آرد بی لفظ که اگر چنین باشد خدایا بر من چندین و بلفظ نگوید در و دو قول است ، شبهه آنست که واقع نیاید و اگر چه بجای آوردن فاضلتر است . اما لفظ عهد . بگوید که « عهد کردم با خدای که اگر چنین باشد چنین بکنم » و منعقد شود بنطق . و در آنکه باعتقاد منعقد شود یا نه ، دو قولست شبهه آنست که منعقد نباشد . و شرط در و قصد است هم چون نذر .

سیم آنچه نذر بدو تعلق گیرد . و ضابط او آنست که طاعت خدای باشد

و مقدور نذرکننده. و منعقد نباشد نذر از عاجز و بیفتد از او اگر عاجزی با دید
آید. [۴۲۶]

و سبب چون طاعت باشد و نذرشکرانه، آن لازم باشد، و اگر نذرزجر
از آن باشد لازم نباشد، و برعکس آن اگر سبب معصیت باشد. و منعقد نباشد
اگر گوید که «خدایرا برمنست نذری» و برین اقتصار کند. و منعقد باشد اگر
گوید که «برمنست^۱ قربتی و نذری^۲» بجای آرد بکردن قربتی و اگرچه
یک روز روزه باشد یا دو رکعت نماز. و اگر نذر کند که روزه بدارم حینی آن شش
ماه باشد، و اگر گوید که زمانی آن پنج ماه باشد. و اگر نذر کند که مالی
بیش^۳ بصدقه بدهم آن هشتاد درهم باشد. و اگر نذر کند که آزاد کنم هر
بنده‌یی که قدیم اند آزاد باید کرد هرچه شش ماه در ملک او بوده باشد یا
زیارت. و این همه وقتی باشد که غیر این چیزهای دیگر در نیت ندارد. و
هر که نذر کند فی سبیل الله صرف باید کرد آنرا در بر. و اگر نذر کند که صدقه
بدهم هرچه در ملک من است لازم باشد آن برو. و اگر دشخوار باشد قیمت
کند آن همه را و بیرون [۴۲۷] می کند از و اندک [اندک]^۴ تا تمام بدادن.
چهارم در آنچه لاحق است بدین و آن چند مسأله است:

اولین: اگر نذر کند روزه روزی معین و او را اتفاق سفر افتد درو، افطار
کند و قضای آن بدارد. و هم چنین باشد اگر رنجور شود یا حایض یا نفسا. و
اگر شرط کند که روزه بدارد آن روز سفرأ و حضرأ روزه بدارد و اگرچه در سفر
باشد. و اگر اتفاق افتد که آن روز عید باشد افطار کند، و در قضای آن تردد

۱- اصل: منست که. ۲- متن ۲۴۷: علی قربة. پاریس و رضوی: و منعقد شود و
اگر گوید قربتست و وفا کند بفعل قربت اگر خود یک روز روزه باشد یا دو رکعت
نماز باشد. ۳- متن ص ۲۴۷ و د: کثیر. پاریس و رضوی: بسیار.

۴- متن ۲۴۸: شیئا فشیئا.

است. و اگر عاجز آید از روزه آن روز اصلاً، گفته اند که بیفتد ازو. و در روایت است که صدقه بدهد برای او مدی.

دوم: آنچه وقت او معین نیست لازم باشد در ذمت او مطلقاً. و آنچه مقید کند بوقت لازم باشد در آن وقت، و اگر نکند لازم باشد بروکفارت. و آنچه بشرط معلق کند و بزمان مقید نکند درو دو قول است: یکی آنکه فعل اونزدیک حصول شرط مضیق شود و دیگری آنکه نشود، و این شبهه است.

سئم: آنکس که نذر کند [۴۲۸] صدقه در مکانی معین یا روزه یا نماز در وقتی معین لازم باشد برو؛ و اگر بجای آرد در موضعی دیگر یا زمانی دیگر اعادت باید کرد.

چهارم: اگر نذر کند که اگر رنجور من نیک شود و یا مسافر من باز آید و روشن [شود] که در آن وقت که نذر می کرد رنجور نیک شده بود و مسافر باز آمده، لازم نباشد برو. و اگر بعد از آن بوده باشد لازم باشد.

پنجم: هر که نذر کند که اگر مرا خدای فرزندی بدهد بهج بپریم او را، یا حج کنیم برای او پس وفات کند، او را حج باید برد یا برای او حج باید کرد از اصل ترکه.

ششم: هر که گرداند چهارپای را یا کنیزك راهی خانه خدای، بفروشند آنرا و صرف کنند بهای آن را در معونت حاجیان و زایران.

هفتم: روایت کرد اسحق بن عمار از ابی ابراهیم علیه السلام در مردی که گفت که اگر زن بخواهم پیش از آنکه بهج روم فلان غلام من آزاد است، پس ابتداء کرد بنکاح؛ آزاد شود غلام او، و درین [۴۲۹] اشکال است الا که نذر باشد.

هشتم: روایت کرد رفاعه از ابی عبدالله علیه السلام [که اگر] مردی نذر کرد

که حج کنم و او را مال نباشد پس حج کند برای غیری، مجزی باشد از نذر او؟
گفت: نعم. و درین اشکال است الا قصد این داشته بوده باشد در حال نذر.
نهم: گفته اند که هر که نذر کند که کنیز کی را بفروشد هرگز، وفا کردن
بدان لازم باشد و اگر چه ببهای او حاجت باشد. و این مسند است بروایتی مرسله.
دهم: عهد چون سوگند است هر کجا آن لازم باشد این نیز لازم باشد.
و اگر عهد کند بر چیزی که اولیتر مخالفت آن باشد در دین یا در دنیا، مخالفت
کند اگر خواهد و کفارت نباشد.

کتاب صید و ذبایح

شاید خورد صیدی را که کشته باشند او را بشمشیر یا بنیزه یا بتیری یا بتیری که بی پیکان باشد چون بشکافد. و اگر هارسد تیر بهیضا [ی] صید و بهمیرد، حلال باشد چون درو آهن باشد. و اگر بی آهن باشد نخورند الا که تیز باشد و بشکافد.

و همچنین [۴۳] شاید خورد صیدی را که بکشد او را سگ شکاری نه جوارحی دیگر. پس نخورند آنرا که بکشته باشد او را فهد و غیر آن از جوارح چهار پای، و نه آنکه بکشته باشد او را عقاب و غیر او از جوارح مرغان الا آنکه دریابند او را و ذبح کنند. و دریافتن ذکات او آنست که یابند او را و پای یا چشم می جنبند، و ضابط او آنست که حرکت زندگان کند. و شرط در سگ آنست که آموخته باشد. و علامتش آنست که چون بر آغالد برود، و چون زجر کنند بایستد،^۱ و عبادت نکند خوردن صید را. و اعتباری نباشد اگر نادر بخورد.

و اعتبار کرده اند در فرستنده که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان، و قصد صید دارد برها کردن او، و نام خدای برد بنزدیک آنکه رها کند. و اگر ترك کند تسمیه را متعمداً، نخورند آن صید را. و بخورند اگر فراموش کرده باشد چون معتقد باشد که تسمیه واجب است. و اگر بفرستد و غیری تسمیه [۴۴] بگوید نخورند آن صید را الا آنکه ذبح کنند آنرا. و اعتبار آنست که از چشم صیاد

غایب شود، که اگر غایب شود و درو حیات مستقره [باشد]، وبعد از آن کشته یابند یا مرده نخورند آنرا.

و هم چنین باشد حال تیر چون نداند که او کشته است. و روا باشد صید کردن بدام آویخته و یا بونده و غیر آن از آلت، و بجوارح، لکن حلال نباشد الا که ذبح کنند.

و صید آنست که مستمتع باشد بدویدن یا پریدن. و اگر بکشد بتیر بچه مرغ را یا بکشد سگ بچه صیدی را که مستمتع نباشد حلال نباشد. و اگر بیندازد بمرغی و بکشد آنرا و بچه را که نتواند پرید حلال باشد مرغ دون بچه. مسائل از احکام صید.

اول: اگر پاره پاره کنند او را سگان پیش از آنکه او را دریابد حلال باشد. دوم: چون بیندازد بدو تیری و درفتد از کوه یا در آب افتد و بمیرد، حلال نباشد الا که در حال افتادن درو حیات مستقره [ه] نبوده باشد.

سیم: اگر شمشیر دو پاره کند و هیچ دو حرکت نکنند حلال [۴۳] باشد و [اگر] حرکت کند یکی از این دو آن حلال باشد برو اگر درو حیات مستقره باشد، لکن باید که ذبح بکند. و اگر حیات مستقره نباشد هر دو حلال باشد. و در روایت هست که بخورند آن پاره که بزرگتر باشد دون دیگری، و این شاذ است. و اگر بماند در دام پاره‌یی از صید آن سردار باشد.

چهارم: چون دریابند صیدی را که درو حیات مستقره باشد و آلت نباشد برای تزکیه، حلال نباشد تا آنکه که تزکیه کنند. و در روایت جمیل آنست که رها کنند سگ را تا بکشد او را.

۱ - متن ۲۵۰: الشوك والجمالة، پاریس و رضوی: و جایز باشد صید کردن بدام و پایه دام و غیر آن از آلت و بحیوانات شکاری.

پنجم. اگر مسلمان بفرستد سگ خود را و کافر بفرستد سگ خود را و بهرد و صید را بکشند، یا مسلمانی که تسمیه نگوید و یا آنکه قصد صید نداشته باشد با سگ اولین بفرستد، صید حلال نباشد.

ششم: اگر بیندازد بصیدی و هارسد بغیر آن صید حلال باشد. و اگر بیندازد نه برای قصد صید و بکشد صیدی را حلال نباشد.

هفتم: چون مرغ تواند پرید از آنکس باشد که بگیرد الا که خداوندش [۴۳] را دانند که با او باید داد. و اگر مرغی پر بریده باشد نگیرند زیرا که او را خداوندی باشد. و مکروه باشد انداختن بصید آلتی که از بزرگتر باشد. و اگر چنین اتفاق افتد و بکشد حرام باشد. و شبه آنست که مکروه باشد. و مکروه باشد گرفتن بچه در آشیانه و صید کردن بسگی که مجوسی آموخته باشد و صید کردن ماهی در روز جمعه پیش از نماز و صید کردن وحشی و مرغ در شب.

و ذابیح استدعا کند بیان فصلی چند:

اول شرط است در ذابیح اسلام یا حکم باسلام اگرچه ماده باشد. و در ذابیح کتابی دو روایت است؛ اشهر منع است. و در روایت سیم آنست که چون تسمیت او بشنوند بخورند، و فاضلتر آنست که ذابیح مؤمن باشد. بلی حلال نباشد چون دشمن اهل بیت باشد علیهم السلام.

دوم آلت و روا نباشد الا باهن باوجود قدرت. و روا باشد عند ضرورت بغیر آهن چون رگهای گلو را بر دگر سنگ تیز باشد یا پوست نی یا آبگینه، و در [۴۴] ناخن و دندان با ضرورت تردد است.

سیم چگونگی ذبح و آن بریدن چهار عضو است: سری و ودجین و

حلقوم^۱. و در روایتی هست که چون حلقوم ببرد و خون بیرون آید باکی نباشد. و کفایت باشد در نحر طعن سرگوسینه^۲. و شرط آنست که کشته را روی بقبله باشد با وجود امکان و تسمیت گوید، و اگر ترک کند یکی از این دورا متعمداً حلال نباشد، و اگر بنسیان باشد حلال باشد. و شرط است نحر کردن اشتر و ذبح کردن غیر او. پس اگر نحر کند آنرا که ذبح باید کرد، یا ذبح کند آنرا که نحر باید کرد حلال نباشد.

و حلال نباشد تا آنکه که حرکت کند بعد از تزکیه حرکت زندگان، و کمترین آنست که بجنباند دنبال را یا چشم را و بیرون آید خونی که معتدل باشد؛ و گفته اند که کفایت باشد حرکت کردن؛ و گفته اند که کفایت باشد یکی ازین دو، و این بهتر است. و در سر جدا باز کردن در حال ذبح دوقول است؛ سروی آنست که حرام باشد. و اگر سبقت آرد و سر جدا باز کند حرام [۴۳۵] نباشد. و سنت در گوسفند آنست که ببندند هردو دست مذبوح را و یک پای او را و چنگ در موی او زند و در پشم او تا آنکه که سرد شود، و در گاو ببندند هردو دست و هردو پای او را و بگذارد دنبال او را، و در اشتر ببندد از سول او تابن بغل^۳، و در سرغ ذبح کند و رها کند.

و مکروه باشد ذبح کردن در شب و جدا کردن سرازتن در حال ذبح و گردانیدن کارد در حال ذبح کردن و آنکه ذبح کند حیوان را و دیگری بدو

۱ - پاریس و رضوی: سیم کیفیت کشتن و آن بریدن اعضای چهارگانه است که رهگذار طعام و شراب است، و دورك [که] آنرا و دجان (رضوی: دواجان) گویند، و حلقوم.
 ۲ - پاریس و رضوی: و در شتر کشتن طعن زدن در گودال سینه کافی باشد. متن: الطعن فی الشجرة.
 ۳ - پاریس و رضوی: و در شتر موزه اش (رضوی: سولش) با بغلش. متن و فی الابل ربط اخفافه الی ابطیه.

نگرد و آنکه ذبح کند آنرا که بهرورده باشد بدست خود از چهارپایان.
و حرام باشد پوست فروکشیدن پیش از آنکه سرد شود؛ و گفته اند که
مکروه باشد و این شبهه است.

ولاحق است بدین احکامی چند:

اول آنچه فروشنده در بازار مسلمانان روا باشد خریدن آن بی تفحص.
دوم آنچه متعذر باشد ذبح کردن او را یا نحر کردن از حیوان هم چون
عاصی یا آنکه در چاه در افتاده باشد، روا باشد جراحت [۴۳۶] او را بشمشیر
کردن و غیر آن چون ترسد که تلف شود.

سئم ذکات ماهی بیرون آوردن اوست از آب زنده. و اعتبار نیست در
بیرون آرنده اسلام و نه تسمیت. و اگر بر جهد و با خشک افتد یا آب بزمین
فرو رود پس زنده بگیرند، حلال باشد. و گفته اند که کفایت باشد دیدن او
را که می جنبد. و اگر صید کنند و باری دیگر در آب اندازند و درو بمیرد،
حلال نباشد و اگر چه در آب میرد.

و هم چنین است ملخ، ذکات او گرفتن است او را زنده. و شرط نیست
که گیرنده مسلمان باشد و نه تسمیت. و حلال نباشد آنچه بمیرد پیش از
گرفتن. و هم چنین اگر بسوزند او را پیش از گرفتن^۱. و حلال نباشد ازو [آنچه]
هنوز در پزیدن نیامده باشد.

چهارم ذکات بچه ذکات مادر اوست [چون] تمام خلقت باشد. و گفته اند
که شرط آنست که با موی بر آوردن جان در نیفتاده باشد. و این دور است.
و اگر زنده بیرون آید حلال نباشد الا آنکه ذبح کنند او را [۴۳۷].

۱ - پاریس و رضوی: و همچنین حلال نباشد اگر آتش در نیستان زنند و در اینجا
ملخ بسوزد.

کتاب اطعمه و اشربه

و نظر درو استدعای اقسام او کند:

[قسم اول]: در حیوان بحر. و نخورند ازو الاماهی که او را فلس باشد و اگرچه زایل شده باشد ازو هم چنانکه کثعت. و خورند ریثا و اربیان و طمر و طبرانی و ابلاسی^۱. و نخورند بالان قفس و ضفدع^۲ و خرچنگ. و در جری دور وایت است، اشهر حرام است. و در زمار و مار ماهی و زهود و روایت است، و وجه کراهیت است. و اگر یابند در شکم ماهی ماهی دیگر حلال باشد چون از آن بود که او را خورند. و اگر مار بر اندازد ماهی را از دهن وی جنب حلال باشد اگر پوست ازو جدا نشده باشد. و نخورند طافی را و آن آن باشد که در آب مرده باشد و اگرچه در شبکه باشد یا در کند و له^۳. و اگر مختلط باشد زنده در آب با مرده حلال باشد. و اجتناب^۴ کردن اولیتر است. و نخورند ماهی جلال را تا آنکه که طعمه بدهند از علف پاک یک شبان روز. و خایه آن ماهی که او حرام باشد [۴۳۸] هم حرام باشد. و اگر مشتبه شود بخورند آنرا که درست باشد و نه آنکه نرم باشد.

قسم دوم: در چهار پای. بخورند از چهار پای انسی گاو و گوسفند و اشتر.

و مکروه باشد اسب و خر. و کراهیت در استر سخت است. و حرام باشد انسی جلاله علی الاصح. و آن آن باشد که عذره آدمی خورد تنها. و حلال باشد چون استبرا بدهند با آنکه فرو بندند و طعمه بدهند از علف. و در کمیت آن

۱- متن ۲۵۳: والطبرانی والابلاسی. پاریس و رضوی: طبرانی و ابلاسی. اصل و د: تیرانی و غلامی. ۲- پاریس و رضوی: سنگ پشت و وزغ. متن ۲۵۳: السلحفاة ولا الضفادع. د: یعنی بزغ. ۳- متن ۲۵۳: فی شبکه او حظیره، پاریس و رضوی: آنکه مرده باشد و بر سر آب افتاده نتوان خورد اگرچه در دام باشد یا در حظیره باشد. ۴- اصل: اختیار.

اختلاف است. حاصل او آنست که ناقه را چهل روز و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز. و بخورند گاو وحشی را و گوسفند کوهی و گورخر و آهو و گاو کوهی را. و حرام باشد آنکه او را دندان باشد، و ضابط آنست که آشکار کند چون شیر و روباه و حرام باشد خرگوش و سوسمار و موش [دشتی] و حشرات چون سوش و قنفذ و مار^۱ و خنفسا و صیصره و بنات و ردان و شپش.

[قسم] ستم: در مرغان. و حرام است آنچه ازوشکاری باشد چون باز و استخوان رند^۲. و در کلاغ دو روایت است و وجه آنست که مکروه [۴۳۹] باشد. و کراهیت مؤکدتر است در پیسه کلاغ. و حرام باشد آن مرغی که بال کشیدن او بیشتر باشد از بال زدن و آنکه او را حوصله و قانصه و صیصیه نباشد^۳ و حرام باشد خفاش و طاوس. و در خطاف تردد است، و کراهیت اشبه. و مکروه باشد فاخته و هدهد^۴، و کراهیت در صرد و صوام و شقراق^۵ سخت تر است. و اگر یکی ازین محلات جلال باشد حرام باشد تا آنکه که استبراهند. پس در بط و آنچه بدوساند پنج روز و در مرغ خانگی سه روز.

و حرام باشد زنبور و مگس و پشه و خایه آنچه گوشت او نخورند. و اگر شبته شود بیک دیگر بخورند آنرا که هر دو جانب او مخالف یکدیگر باشند نه آنرا که نباشد. و اینجا دو مسأله دیگر است:

[اول]: چون بخورد چیزی که حلال باشد شیر خوک را مکروه باشد

۱- رضوی: مار و کور و سیره. پاریس: مار و کواکال و سیره. د: صیصن و او حیوانکی باشد سرخ و دراز دست و پای و در گراموها و متوضاها باشد. متن ۲۰۳: الصراصر.

۲- متن ۲۰۳: کالبازی و الرخمة، پاریس و رضوی مانند اصل. د: استخوان زند.

۳- پاریس و رضوی: و هرچه آن را سنگ دان و چینه دان و خار پس پای نباشد. د: حوصله علف دان را گویند و قانصه سنگ دان باشد و صیصیه خار کی که در پس پای اوست.

۴- رضوی: جلورک. پاریس: چکاوک. د: هدهد یعنی شاندر. ه- پاریس

و رضوی: کاسکینه. د: و کراهیت در صوم و صوام و آن مرغکی است سپید در میان نخل خسبد و شقراق قران قران سخت تر است.

گوشت او خوردن. و اگر چندان بخورد که گوشت بر آن سخت شود حرام باشد گوشت او و گوشت نسل او.

دوم: اگر خمر [۴۴۰] بیاشامد حرام نشود بلکه بشورند و بخورند آنچه در اندرون او باشد. و اگر بول بیاشامد حرام نباشد و بشورند آنچه در اندرون او باشد. **قسم چهارم:** در محرمات جامد و آن پنج است:

اول مردار، و انتفاع گرفتن بدان حرام است. و حلال باشد از مرداری که پاک بوده باشد در حال حیات ده چیز: صوف و شعرا و وبر و پر و سروه و استخوان^(۲) و دندان و ناخن^۳ و خایه چون پوست بالاین درآمده باشد و پنیرمایه. و در شیر دو روایتست، اشهر آنست که حرام باشد.

دوم آنچه حرام باشد از ذبیحه و آن پنج است: قضیب و آن هردو خصیه و سپرز و سرگین و خون. و در مثانه و زهره تردد است، شبهه آنست که حرام باشد از بهره آنکه خدای گفت: «و حرمت علیکم الغبائث». و در فرج و پی کردن^۴ و مغز پشت مهره و ذات الاشاجع و غدد و خرزه دماغ^۵ و حدقه خلافت، شبهه کراهیت است.

و مکروه است پلک^۶ [۴۴۱] و هر دو گوش از آن دل و رگ. و چون بریان کند سپرز را سوراخ کرده آنچه زیر او باشد حرام باشد و بالای آن حلال.

- ۱ - پاریس و رضوی: پشم و موی. د: موی بز در حال حیات و صوف یعنی پشم گوسفند و شعر یعنی موی بز و وبر یعنی پشم شتر.
- ۲ - رضوی و پاریس: استخوان. اصل استخوان.
- ۳ - رضوی: زنا کمه (۹). اصل، د، پاریس: ناخن. ۴ - پاریس و رضوی: رگ گردن.
- ۵ - پاریس و رضوی: دشبیل و مهره (پاریس: خرزه) دماغ. د: و ذات الاشاجع جایی که رگهایی که پشت دست است آنجا مجتمع میشود و غدد یعنی مهره مغز سر.
- ۶ - متن ۲۵۴: الکلی. پاریس و رضوی: و گرد [ه] ها و گوشها و رگها و اگر سپرز را سوراخ کرده کباب کرده باشند حرام باشد و اگر سوراخ نکرده باشد حلال باشد (نیز متن).

سیم عینهایی که نجس باشد هم چون عذرات و آنچه جدا بازکنند از زنده و خمیر چون بسرشند بآب نجس. و درین روایتی است بجواز داشتن بعد از پختن برای آنکه آتش آنرا پاک گرداند.

چهارم گل. و او حرام است الا گل تربت حسین علی علیه السلام برای شفا، تجاوز نکند از قدر نخودی.

پنجم زهرها که اندک و بسیار او بکشد. و اگر بسیار او بکشد ازو حرام باشد آن قدر که بعد کشتن رسد.

قسم پنجم: در مایعات، و حرام است ازو پنج چیز:

اول خمر و هر چه مستی آرد و شیره چون بجوشد.

دوم خون و هم چنین علقه و اگرچه در خایه باشد. و در نجس بودن او تردد است، شبه آنست که نجس باشد. و اگر واقع شود خون اندک در دیگی که می جوشد حرام نباشد خوردن^۱ آنچه درو باشد چون خون برفته باشد بجوشیدن. و از اصحاب ما کس [۴۴۲] است که منع کرد از مایع و واجب گردانید شستن توایل^۲ و این بهتر است، هم چنانکه اگر واقع شود غیر او از نجاست.

سئم هر مایعی که فرا رسد بدو نجاست نجس شود چون خمر و خون و سردار و کافر حربی. و در ذبی دو روایت است، اشتهر آنست که نجس باشد. و در روایتی [هست] که چون مضطر شود بخوردن او بفرماید او را^۳ تا دست بشورد، و این متروکست.

۱ - متن ۲۵۵: المرق. نیز پاریس و رضوی. اصل: خوردی و. ۲ - پاریس و رضوی: و حوايج و توابعش بیايد شستن همچون دیگر نجاسات. اگر در وی افتد: د: توابع. ۳ - اصل: دورا.

و اگر واقع شود نجاست در جامد ، بیندازند آنچه گرد برگردان نجاست باشد و حلال [باشد] هرچه جز از آن باشد.

و اگر مایع روغن [باشد] روا باشد ، فروختن او برای سوختن چراغ در زیر آسمان نه در زیر سقف.

و حلال نباشد آنچه باز بریده باشند از دنبه گوسفند . و نسوزند آنچه بگداخته باشند از آن . و آنچه بمرده باشد درو آنچه درو خون روان [باشد آن مایع نجس شود ، نه آنکه اورا خون روان] نباشد .^۱

چهارم بولهای آنچه گوشت او نخورند . و حرام باشد بول آنچه گوشت او خورند الا اشتر بنزدیک شیخ ، و حلال بودن اشبه است.

پنجم [۴۴۳] شیر حیوانات محرم چون شیر و گریک و گریه . و مکروه باشد آنچه گوشت او مکروه باشد چون ماده خر اگر حلیب باشد و اگر جامد .

قسم ششم: آنچه لاحق است بدو . و آن هفت مسأله است :

اول : سوی خوک نجس است . و یکسان است اگر گرفته باشد او را از زنده یا مرده علی الاظهر . و اگر مضطر شود استعمال کنند آنچه درو دسومتی نباشد و بشوید دست خود را . و روا باشد آب کشیدن بدلوی که از پوست^۲ مردار باشد و نماز روا نباشد بدان آب .

دوم : چون گوشت یابند و مشتبه باشد ، دراندازند در آتش اگر با هم جهد او از مذکی است و اگر منبسط شود آن از مردار است . و اگر مختلط شود ذبح کرده بمردار از هر دو اجتناب کند و در روایت حلبی چنان است که بفروشد بدان کس که حلال داند مردار را .

۱ - پاریس و رضوی : و هر مایه ای (پاریس : مایعی) که از حیوانی باشد که خون او روان باشد در وی بمیرد نجس شود اما اگر خونسش روان نباشد چون مگس نجس نباشد (اصل کم دارد ، د ، کم ندارد) . ۲ - اصل : پست .

سئم: نخورد آدسی مال مردمان را بی دستوری ایشان. و رخصت داده اند با عدم اجازت [۴۴ع] در خوردن از خانه آنها بی که ذکر ایشان در آیت است چون نداند که خداوند کاره است و هم چنین اگر بگذرد مردم بشمره خرما. و در ثمره زرع و درخت تردد است، و قصد نکند بدان و بر نگیرد.

چهارم: هر که بپاشد خمر یا چیزی که نجس باشد آب دهن او پاک باشد مادام که متغیر نباشد بنجاست.

پنجم: چون بفروشد ذسی خمر را پس اسلام آورد او را باشد که قبض کند آن ثمن را.

ششم: خمر پاک شود چون با سرکه گردد و اگر بعلاج باشد. و حلال نباشد اگر در اندازند در خمر سرکه چندانکه هلاک کند آن خمر را. و گفته اند که اگر در اندازد در انای سرکه خمری را از انایی که درو خمر باشد آن سرکه حلال نباشد تا آن وقت که خمر آن انا سرکه گردد، و این قول متروکست.

هفتم: حرام نباشد ربهها و شرابها و اگر چه مسکر ازو آید.

و مکروه باشد شیره بسلم خریدن و آنکه به امین گیرند بر پختن شیره کسی را که حلال داند او را پیش از آنکه دو ثلث او برود؛ و شفا طلبیدن [۴۵ع] باب گرم که از کوه بیرون آید و بان آبی که ازو بوی کبریت آید.

کتاب فہب

ونظر در امور [ی] است :

اول غصب منفرد شدن کسی است [به] ثابت کردن دست تصرف خود در مال گیری بظلم .

ضامن نباشد اگر منع کند مالک [را] از گرفتن چهارپای خود کہ رہا کرده باشد ، و همچنین اگر منع کند او را از نشستن بر بساط خود .

و درست باشد غصب کردن عقارات ہم چنانکہ درست باشد غصب کردن منقول ، وضامن باشد آنرا بدانکہ منفرد شود بدو .

و اگر ساکن شود در سرای گیری بقهر یا صاحب آن ، در ضامن بودن آن دو قول است ، و اگر گوئیم کہ ضامن است ضامن باشد نیمہ را .

وضامن باشد حمل چهارپای را چون [غصب] کرده باشد مادر را ، و همچنین باشد در کنیزک . و اگر مغضوب دست بدست رود ضامن برہمہ باشد ، و مخیر باشد مالک .

و اگر غصب کند حر را ضامن نباشد و اگر چہ خورد باشد ، لکن اگر چہ تلفی بدو رسید بسبب غاصب ضامن باشد آنرا ، و اگر این تلف نہ [بہ] سبب او باشد چون [۴۴۶] مردن و مارگزیدن درین دو قول است .

و اگر محبوس کند صانعی را ضامن نباشد اجرت او را . و اگر نفع گیرد بدو ضامن باشد اجرت انتفاع را وضامن نباشد اگر غصب کند خمر را از مسلمان ، وضامن باشد او را کہ غصب کند از ذمی ، و همچنین باشد خوک . و اگر بگشاید

دری برمالی و آنرا دزد ببرد ضمان بردزد باشد نه براو . و اگر اشکال^۱ ازاسب برگیرد و برمد یا آن بنده دیوانه برگیرد و بگریزد ، ضامن باشد . و اگر از عاقل برگیرد ضامن نباشد .

دوم در احکام او . و واجب باشد رد کردن آنچه غصب کرده باشد و اگر چه دشوار باشد ، چون چوبی که در دیوار باشد یا لوحی که در سفینه باشد . و اگر عیب در آورده باشد ضامن باشد ارش را . و اگر تلف شده باشد یا دشوار باشد باز دادن ، ضامن باشد مثل آنرا اگر متساوی اجزا باشد ، و قیمت را آن روزی که غصب کرده باشد اگر متساوی اجزا نباشد . و گفته اند که قیمت بالاترین بدهد از آن روز باز که غصب کرده باشد [۴۴۷] تا روز تلف . و درو وجهی دیگر است . و چون رد کند با او رد نکند زیادتى قیمت سوقی او را ، و رد کند زیادت قیمت را که برای زیادت عین باشد یا صفت^۲ .

و اگر آنچه غصب کرده از چهارپای باشد و عیب پدید آید رد کند آنرا با ارش نقصان . و یکسان باشد در چهارپای اگر از آن قاضی باشد یا از آن خارکش . و اگر مغضوب بنده باشد و غاصب برو جنایتی کند رد کند او را و دیت جنایت او را با خواهی اگر این جنایت مقدر باشد . و در [و] قولی دیگرست .

و اگر پیامیزد روغن زیت را بمثل او رد کند آن عین را ، و همچنین اگر زیت او بهتر باشد . و اگر کمتر باشد ضامن باشد مثل آنرا . و اگر زیادت شود قیمت مغضوب ، آن زیادت از آن مالک باشد . اما اگر این زیادت برای مضاف شدن عینی باشد هم چنانکه رنگ کردن یا آلتی در بنا کردن ، آن عین فرا گیرد و رد کند آن اصل را و ضامن باشد ارش را اگر نقصان شود .

سوم در لواحق و آن شش است :

۱- متن : القید . رضوی و پاریس : قفل . ۲- متن د : الصفة . اصل : صنعت .

[۴۴۸] اول: فائده مغضوب از ان مالک باشد اگر منفصل باشد چون فرزند،

یا متصل باشد چون پشم و فربهی، یا منفعت چون اجرت سکنی و برنشستن چهارپای. و ضامن نباشد از زیادتی متصله آن چیز را که زیادت نشده بدو قیمت مغضوب، هم چنانکه اگر فربه شود مغضوب و قیمت او یکی باشد.

دوم: مالک نشود مشتری آن چیز را که قبض کرده باشد بیع فاسد. و ضامن باشد او را و آن چیز را که بادیید آید از منافع او و آن چیز را [که] زیادت شود در قیمت او و زیادت صفتی درو.

سیم: چون بخرد چیزی را و داند که آن غصب است، او هم چون غاصب باشد و باز نتواند گردید با بایع بدان چه غرامت بکشد برای خداوند آن. و اگر جاهل بوده باشد باز دهد آن عین را با مالک او و باز گردد برای ثمن بر بایع و بهره چه غرامت کشیده باشد آنرا [اگر] در مقابل آن بچیزی منتفع نشده باشد همچون قیمت فرزند. و در رجوع کردن بدانچه غرامت کشیده باشد آنرا از آن چیز که بدان [۴۴۹] منتفع شده باشد چون عوض ثمره و اجرت سکنی تردداست. چهارم: چون غصب کند دانه‌یی را و بکار د یا خایه‌یی را و بچه بردارد یا خمر را و سر که گرداند، آن همه از ان کس باشد که از او غصب کرده باشد. پنجم: اگر غصب کند زمینی را و بکار د آنرا کشت از ان صاحب زرع باشد و بر او باشد اجرت زمین. و صاحب زمین را باشد که بر کند آنرا که کشته باشد و الزام کند او را باینباستن گوها^۱ و بهارش زمین اگر نقصان شده باشد. و اگر صاحب زمین غاصب را قیمت آنچه او کشته است بدهد بر و اجابت کردن واجب نباشد. ششم: اگر تلف شود مغضوب و خلاف کنند در قیمت او قول قول غاصب باشد، و گفته اند که قول قول آنکس [باشد] که از او غصب کرده باشند.

۱- رضوی: کوها. اصل و پاریس: کوها. د: کرها (بفتح کاف و کسر را). متن: طم الحفرة.

کتاب شفعه

شفعه مستحق شدن حصه شریک باشد بدانکه نقل کرده باشد باگیری
بیع ، و نظر در او استدعا کند اسرها را :

اول آنچه در شفعه ثابت شود ، و آن زمینها [است] و مسکنها. [۴۰] و در
منقولات چون جاسه و قماشات دوقول است، اشبه آنست که اقتضار کند بر موضع اجماع .
و ثابت باشد در نخل و در درخت و ابنیه بتبعیت زمین . و در ثابت شدن او در
حیوانات دوقول است ، مروی آنستکه ثابت نشود . و از اصحاب ما کسی هست
که ثابت کرد شفعه را در بنده دون غیر او . و ثابت نباشد در آنچه قیمت نتوان
کرد هم چون دو کانهای خورد و گرساوها و جووها و طریقهای تنگ^۱ علی الاشبه .
و شرط درو آنست که انتقال کرده باشد بیع ، پس ثابت نشود اگر انتقال
کند بیهبه یا بصلح یا بمهر یا بصدقه یا باقرار . و اگر دروقف مشاع باشد باطلاق ،
و بفروشد صاحب طلق ، شفعه ثابت نباشد آنرا که برووقف است ، و مرتضی گفت
ثابت شود .

دوم آنکس که شفعه طلبد . و آن هر شریکی باشد بحصه مشاع که
قادر باشد بر ثمن آن . و ثابت نباشد ذمی را بر مسلمان و نه بهم سایگی و نه کسی
را که عاجز باشد از بها و نه در آن چیز که قسمت کرده [۴۱] باشد . و متمیز
شده ، الا آنکه شریک باشد در راه و در جوی ، چون بفروشد یکی ازین دورا یا هر دو
را با حصه مقسومه .

۱- د : دکانهای خورد و گرمابها و جووها و طریقهای تنگ . پاریس و رضوی : دکانها و
حمام و جوی و راههای تنگ . متن : العضاید و الحمامات و النهر . اصل ، دو کانها... جووها...

وشفعه ثابت باشد در میان دو کس و ثابت نباشد چون شرکائیش از دویاشند علی‌اشهرالروایتین .

و اگر دعوی کند که ثمن من غایب است سه روز مهلتش بدهند مقدار آنکه برود آنجا و بیاید ، و بعد از آن سه روز دیگر ، مادام که مضرتی بمشتری نرسد درین تأخیر .

و ثابت باشد شفعه غایب را و سفیه را و دیوانه را و کودک را . و فرا گیرد برای ایشان ولی ایشان چون مصلحت داند ، و اگر ولی ترک کند و کودک بالغ شود یا دیوانه باهوش آید ؛ او را باشد که شفعه فرا گیرد .

سیم در کیفیت شفعه گرفتن . فرا گیرد شقص را [یعنی نصیب شریک را که بفروخت] بمثل آن ثمنی که عقد بدان واقع شده باشد . و اگر آن ثمن را مثل نباشد چون بنده و جوهر ، فرا گیرد بقیمت او ، و گفته اند که شفعه بیفتد . و استناد این قول باروایتی است که درو احتمال است .

و شفیع را در حال مطالبه باید کرد . [۴۵۲] و اگر تأخیر کند بی عذری شفعه او باطل شود ، و دروقولی دیگر است . و اگر بعدری باشد باطل نشود . و هم چنین اگر گمان برد زیادتی ثمن یا جنسی از ثمن و روشن شود او را که غیر آن بود که او اندیشه کرد .

و شفیع شقص را از مشتری گیرد نه از بایع و درک آن برو باشد . و اگر مسکن خراب شود یا عیب پدید آید بی فعل مشتری ، شفیع آنرا بهمه ثمن بستاند یا ترک کند . و اگر بفعل مشتری باشد ، فرا گیرد بحصه او از ثمن . و اگر بخرد بثن مؤجل ، گفته اند که شفیع مخیر باشد میان آنکه معجل بها بدهد و شقص را فرا گیرد ، و یا تأخیر کند و فرا گیرد آنرا بثن وقت حلول اجل . و درنهایه گفت که فرا گیرد آن شقص را و ثمن برو نیز مؤجل باشد ، و کفیل

از شفیع بستانند اگر ثقه نباشد ، و این شبهه است . و اگر فرادهد شفیع ثمن را پیش از حلول اجل مشتری ، لازم نباشد بایع را گرفتن آن . و اگر از شفعه فروآید پیش از فروختن ، شفعه باطل [۴۵۳] نشود . اما اگر شفیع گواه باشد بر بایع یا گوید مشتری را یا بایع را که مبارک باد یا دستوری دهد در فروختن ، درین تردد است ، و شفعه بیفتادن شبهه است .

و از لواحق او ^۱ دو مسأله دیگرست .

اولین : شیخ گفت شفعه را بمیراث نگیرند ، و مفید و مرتضی گفتند که بمیراث گیرند ، و این شبهه است . و اگر عفو کنند یکی از وارثان نصیب خود را ، فراگیرند باقی دیگر از او [و] بنیفتد .

دوم : اگر اختلاف بادید آید میان مشتری و شفیع در ثمن ، قول قول مشتری باشد با سوگند ، برای آنکه شفیع شقص را از دست اومی برد .

۱- اصل : آن لواحق است . د : و از لواحق او .

کتاب احیاء زمین مرده

و آنچه بعمارت باشد ازان خداوند ملک باشد ، روانباشد تصرف کردن درو الا بدستوری صاحب او . و همچنین آنچه بدو صلاح عامر باشد هم چون طریق و نصیب آب^۱ و جای اشترکه شبانگاه بآنجا آرند .

و زمین سوات آنستکه بدو مستفیع نتوان شد از بهر آنکه معطل باشد . پس هرچیزی که او را خداوندی نبوده باشد [۴۰۴] یا بوده باشد وفانی شده ازان امام باشد ، و روا نباشد احیا کردن آن الا بدستوری او ؛ و چون امام دستوری دهد او را ، مالک شود باحیا کردن آن . و اگر امام غایب شود ، آنکس که سبقت برد باحیا کردن آن ، او اولیتر باشد بدان . و چون امام حاضر باشد او را باشد که از دست او بازگیرد .

و شرط تملک باحیا آنست که در دست مسلمان نباشد ، و ازان نباشد که صلاح عامر بدو باشد ، و مواضع عبادت نباشد ، چنانکه عرفات و منی ، و اماسی آنرا باقطاع بکسی نداده باشد ، و کسی آنرا محجر نکرده باشد . و تحجیر فایده اولویت دهد نه ملکیت مانند آنکه سرزی نصب کنند بر آن . اما برای احیا کردن مقداری معین نیست در شرع ، بلکه بازگردند برای آن پاعادت . و لاحق است بدین مسایلی چند :

اول : طریقی که نوساخته باشند در زمین مباح ، چون خصوصیت کنند اهل آن باهم ، حد آن پنج ارش باید ، و در روایتی هفت .

۱- متن : الشرب . پاریس و رضوی : چون راه و شرب آب و چراگاه . اصل : نصیب آن .
د : نصیب آب .

دوم: حریم چاهی که برای اشتزان [۴۵۵] از آب کشند چهل ارش باید ، و آنچه برای کشت ازو آب کشند چهل و شش ارش باید ، و آنچه برای چاه کاریز هزار ارش اگر زمین نرم باشد ، و اگر درشت باشد پانصد .
سیم: هر که نخلی بفروشد و استثنا کند یکی را ، او را باشد جای رفتن درو و بیرون آمدن و چند آنکه شاخ بکشد .

چهارم: چون خصومت کنند اهل وادی در آب ، دربندد بالاین آب را درنخل تا برآمدن بکمب ، و برای زرع تا شراک ، پس رها کند آنرا برای آنکه زرع او در زیر او باشد .

پنجم: روا باشد آدمی را که حمایت کند چرازار را در ملک خود خاصه ، و امام را باشد مطلقا .

ششم: اگر او را آسیابی باشد بر جوی غیری بوجه شرع ، روا باشد صاحب جوی را که بگرداند آب را از آنجا الا برضای صاحب آسیاب .

هفتم: آنکس که بخرد سرابی که درو زیادتی باشد از راه ، در روایتی هست که اگر این زیادت در آنچه خریده است باشد ، هیچ باک نیست . و در نهایی می گوید که اگر متمیز نباشد برو چیزی نیست ، و اگر متمیز باشد [۴۵۶] رد کند آنرا ، و باز گردد بابایع بدرک آن . و این روایت ضعیف است ، و تفصیل نهایی ممنوع است ، و وجه آنست که بیع باطل باشد ، و بر تقدیر آنکه ممتاز باشد فسخ کند اگر خواهد چون ندانسته باشد .

هشتم: آنکس که او را نصیبی باشد در کاریز یا در جوی ، روا باشد او را فروختن آن بدانکس [که] خواهد .

نهم: روایت کرد اسحق بن عمار ازینده صالح : آن سردی که در دست او باشد سرایی ، و در دست پدران او بوده باشد ، می داند که آن ازان ایشان نیست

و گمان نمی برد که صاحب او آید ؛ گفت که نشاید فروخت آنچه از آن او نیست ،
 و سکنی او را تواند فروخت . و این روایت مرسل است ، و در طریق اوست
 حسن بن سماعه ، و او واقعی است . و در نهاییه چنانست که تصرفی که او را در آن
 سرای باشد تواند فروخت . و این فتوی را بر آن حمل باید کرد که در اصل آن
 زمین عاقل بوده باشد ، و کسی آنرا بدستوری خداوندش احیا کرده باشد ، پس
 تصرف او از آن احیا کننده باشد ، و اصل [۴۵۷] او از آن مالک باشد .

کتاب نقطه

واوبرسه قسمت است :

[قسم اول: لقیط ، وآن هر کودکی باشد ضایع که او را کفیل نباشد . و شرط در یابنده آنست که مکلف باشد . و در اشتراط اسلام تردد است . و برنگیرد بنده کودک را الا بدستوری مولای خود ، و سنت است بر گرفتن لقیط .

و آنچه یابند در دار اسلام آزاد باشد ، و آنچه در دار شرک یابند بنده باشد . و چون تولی بکسی نکند عاقله او و وارث او امام باشد چون وارثی دیگر نباشد . و قبول کنند اقرار او را بر نفس خود ببندگی چون ببلوغت رسد ورشید باشد .

و چون یابنده این کودک سلطان را یابد ازو استعانت کند برای نفقه او . و اگر سلطان را نیابد استعانت بمسلمانان کند . و چون هیچ دنیابد ؛ او بر کودک نفقه کند ، و باز گردد با او چون در نیت داشته باشد باز گرفتن را ، و اگر بتبرع کرده باشد باز نگردد برو .

قسم دوم : در ضاله ، و آن هر حیوانی باشد مملوک گم شده که یابند او را . و گرفتن [۴۵۸] او در آنصورت که جایز است هم مکروه است . و چون تحقیق^۲ داند که تلف خواهد شد سنت است گرفتن . و اشترا نگیرد ، و اگر گیرد ضامن او باشد . و هم چنین باشد حکم اسب و گاو . و بگیرند اگر او را ترک کرده باشد صاحبش از ماندگی نه در آب و گیاه ، و مالک شود گیرنده او . و اگر یابند گوسفند در بریه ،

۱- د . بلاغت . پاریس و رضوی ، وقت بلوغ . ۲- پاریس و رضوی : یقین .

بگیرد آنرا یا بنده او، برای آنکه او محتاج نتوان شد از سباع خورد، و ضامن باشد آنرا. و در روایت است که نگاه دارد آنرا سه روز، اگر صاحب آن آید بدو دهد، و اگر نه بصدقه بدهد قیمت او را.

و نفقه کند یا بنده برضاله اگر سلطان نباشد که نفقه کند. و شبهه آنست که با مالک رجوع تواند کرد بدان نفقه. و اگر ازین یافته نفع توان گرفت چون نشستن و دوشیدن، در نهاییه گفت که آن نفع در مقابل نفقه باشد. و وجه آنست که مقاصت کنند تا کدام بیش است.

قسم ششم: در سه فصل است:

[فصل اول]: لقطه هر مالی باشد که ضایع شده باشد [۴۵۹] که فرا گیرند

آنرا و دست کسی برون باشد. اگر کمتر از درهمی است نفع گیرد بدو بی آنکه تعریف کند. و در قدر درهم دو روایت است.

و آنچه زیادت باشد از درمی اگر آنرا در حرم یا بنده مکروه باشد گرفتن آن. و گفته اند که حرام باشد. و حلال نباشد گرفتن آن الا آنکه در نیت دارد که تعریف کنم. و تعریف کند سالی. پس اگر صاحب رایابد بدو دهد، و اگر نه بصدقه بدهد برای صاحب، یا بگذارد تا اسانت باشد از آن او، و مالک آن نتواند شن. و اگر بصدقه بداده باشد بعد از سال، و خداوندش راضی نباشد؛ مانند ضامن نباشد علی الاشهر.

و اگر در غیر حرم یابد تعریف کند سالی. پس یا بنده مستخیر باشد میان آنکه مالک آن شود، و آنکه بصدقه بدهد، و آنکه بگذارد تا اسانت باشد برای خداوندش. و اگر بصدقه بدهد آنرا و صاحب کاره باشد ضامن باشد یا بنده. و اگر از آن باشد که او را بتوان گذاشت چون طعام؛ قیمت کند آنرا نزدیک آنکه

یافته باشد ، وضامن باشد ، ونفع گیرد [۴۶۰] بدان ، واگر خواهد فرا دهد آنرا بحاکم شرع وضامن نباشد .

ومکروه باشد گرفتن مطهره ومخصره ونعلین وچوب گوشه جوال وعصا ومیخ واشکال وانچه بدان ماند ^۱ .

[چندمسأله]:

مسأله اولین : آنچه یابند در خرابه یادربریه یازیر زمین ، آن ازان یابنده باشد . واگریابد آنرا در زمینی که اورا مالک باشد ، بر روی آن زمین یامدفون ، تعریف کند مالک را یابایع را . پس اگر بشناسد بدو دهد ، واگر نه ازان یابنده باشد . وهم چنین آنچه یابند اورا در اندرون چهارپای . واگریابد آنرا در اندرون ماهی ؛ شیخ گفت که فرا گیرد آنرا بی تعریف .

دوم : آنچه یابد در صندوق خود یا در سرای خود ازان او باشد . واگر شریکی باشد اورا در تصرف در آن ، اگر آنکس انکار آن چیز کند ، آن هم چون لقطه باشد . سیم : مالک نشود یافته را بسال گردش واگرچه تعریف او کرده باشد مادام که نیت تملک نکند . وگفته اند که مالک شود بگذشتن سال .

فصل دوم^۲ : یابنده باید که ازان کس باشد که اورا [۴۶۱] اهلیت کسب کردن باشد . پس اگریابد کودک یا دیوانه بی روا باشد . وبرولی او باشد تعریف کردن . ودربنده تردد است . شبه آنست که روا باشد ، وهم چنین مکاتب ومدبروام ولد .

۱- متن ۲۶۴ : ویکره اخذ الاداوة والمخصره والنعلین والشظاظ والعصا والوتدوالجبل والعقال واشباهها . پاریس ورضوی: ومکروه است برداشتن مطهره وتازیانه ونعلین وچوبهای گوشه جوال وعصا ومیخ ورسمان وزانوبند ومازند آن . د ، وچوب گوشه جوال وآن چوبکی باشد همچون تازیانه وعصا ومیخ واشکال وانچه بدان ماند یعنی حاجت مردم بدان عظیم باشد
۲- اصل : چهارم . پاریس : دویم . د : فصل دوم .

[فصل ستم] : در احکام [و اوسه است] :

[اول] : و او بکسی ندهد آنچه یافته باشد الا بگواه . و کفایت نباشد آنکه صفت کند . و گفته اند که کفایت باشد در اموال باطنه هم چون زر و نقره ، و این نیکو است .

دوم : باکی نیست ' باجرت برای بنده آبق ؛ پس اگر مزدبگوید و معین کند، آن لازم شود چون بازآرد؛ و اگر معین نکند چون یابند بنده را در شهر و بازآرند دیناری باشد ، و اگر از بیرون شهر یابند و بازآرند چهار دینار باشد بر روایتی ضعیف که قوت او می دهد شهرت او . و الحاق کرد بوجعفر^۲ و مفیداشتر را بدین . و هرچه غیر این دواند اجرت مثل باشد در بازآوردن او .

سیم : ضامن نباشد یا بنده در اندرون سال نه لقطه را و نه لقیط را و نه ضاله را مادام که تقصیر نکرده باشد .

کتاب میراث

و نظر در مقدمات و مقاصد و الواحق او

و مقدمات [۴۶۲] اوسه است :

[مقدمه^۱] اول : در اسباب میراث و آن نسب است و سبب ، و نسب سه

مرتبه است :

اول مادر و پدر و فرزندان چندانکه فرو روند .

دوم جد و جدیه چندانکه بر بالا روند و برادر و خواهر چندانکه فروروند .

سیم عم و عمه و خال و خاله .

و سبب دو قسم است : زنان شوهری [وولا]^۱ . و ولا سه مرتبه است :

یکی ولای عتق ، دوم ولای ضمان جریره ، سیم ولای امامت .

[مقدمه^۲] دوم : آنچه مانع است از میراث و آن بر سه قسمت است : یکی کفر ،

دوم قتل ، سیم پندگی .

اما کفر مانع باشد از جانب وارث متوفی . پس میراث نگیرد کافر از

مسلمان اگر کافر حربی باشد یا ذمی یا مرتد ، و میراث گیرد مسلمان از کافر اگر

اصلی باشد یا مرتد ، پس میراث مسلمان از ان وارث مسلمان باشد اگر تنها باشد

بنسب ، یا کافری شریک او باشد و اگر چه کافر نزدیک تر باشد ، تا آنکه که

اگر نیز مسلمان ضامن جریره باشد با فرزند کافر ، میراث از ان ضامن جریره باشد .

و اگر مسلمان را مسلمان وارث نباشد میراث از ان امام باشد .

و میراث گیرد مسلمان از کافر [۴۶۳] اگر اتفاق افتد^۲ .

۱ - پاریس و رضوی و د : زنان [پاریس و د : زنا] شوهری وولا ، متن ۲۶۵ : زوجیه

و ولاء . ۲ - اصل و د : ... اگر مسلمان اتفاق افتد . رضوی پاریس : و از کافر میراث
برد مسلمان اگر اتفاق افتد یعنی که وارث مسلمان باشد .

و کافر از کافر^۱ میراث نگیرد الا که او را وارث مسلمان نباشد . و اگر وارث مسلمان باشد او اولیتر باشد بمیراث و اگر چه دور باشد و وارث کافر نزدیک . و اگر اسلام آورد وارث کافر پیش از قسمت ، شریک باشد اگر متساوی باشد در نسب ، و همه میراث بر گیرد اگر او اولیتر باشد اگر متوفی مسلمان باشد یا کافر . و اگر وارث مسلمان یکی باشد وارث کافر مزاحم او نباشد و اگر چه اسلام آورد برای آنکه در این صورت قسمت نیست .

[چند سئاله]:

سئاله اولین : شوهر مسلمان اولیتر است بمیراث زن خود از خویشان کافر او ، اگر این زن کافر باشد یا مسلمان ، شوهر را باشد نیمه بزوجیت و باقی به رد . و زنی را که مسلمان باشد ربعی باشد باورثه کفار ، و باقی از ان امام [باشد] . و اگر ورثه اسلام آرند یا یکی از ایشان ، بوجعفر گفت که رد کنند با ایشان آنچه فضله باشد از سهم زوجیت ، و درین تردد است .

دوم: روایت کرد مالک بن اعین از باقر علیه السلام [۴۶۴] که [اگر] نصرانی وفات کرد و او را برادرزاده بی بود و خواهرزاده مسلمان و فرزندان خورد، ثلثان از ان برادرزاده باشد و ثلث از ان خواهرزاده ، و این هر دو نفقه کنند بر فرزندان به نسبت ، پس اگر اسلام آرند فرزندان خورد مال را بامام دهند ، پس اگر ببلوغ^۲ برسند بر اسلام امام مال بدیشان دهد . و اگر پیش از بلوغ^۲ بمیرند یا ببلوغ برسند با کفر امام ثلثین ببرادرزاده دهد^۳ و ثلث بخواهرزاده .

سئم: چون یکی از پدر یا مادر صغیر مسلمان باشند آن فرزند بدو لاحق باشد . و چون ببلوغ^۲ برسند جبر کنند تا اسلام آرند و اگر با کنند هم چون مرتد باشند .

۱ - د: مسلمان. اصل: مسلمان، روی آن کافر. پاریس و رضوی: کافر (مانند متن ص ۲۶۵).

۲ - د: بلاغت. ۳ - اصل: دهند .

چهارم: مسلمانان میراث گیرند از هم دیگر و اگرچه مذاهب ایشان مختلف باشد. و کافران از یکدیگر میراث گیرند و اگرچه مذاهبشان مختلف باشد. پنجم: مرتدی که بر اسلام زاده باشد، بکشد او را و توبه قبول نکنند و عده بدارد زن او عده متوفا و قسمت کنند مال او را.

و اگر این مرتد بر اسلام نزاده باشد، توبه طلبند از او؛ اگر توبه قبول نکند بکشد [۴۶۵] و عده بدارد زن او عده طلاق اگر او زنده باشد، و اگر مرده باشد عده وفات بدارد.

و اگر زن مرتد شود نکشند او را بلکه محبوس کنند و می زنند در اوقات نماز تا آنکه که توبه کند و اگرچه بر اسلام زاده باشد.

ششم: اگر مرتد بمیرد میراث او از آن مسلمانان باشد، و اگر وارثی نباشد الا کافر میراث مرتد از آن امام باشد علی الاظهر.

اما قتل مانع باشد از میراث چون بعدد باشد و ظلم، و مانع نباشد از میراث اگر بخطا کشته باشد. و ابو جعفر و مفید گفتند که مانع باشد از دیت و بس. و اگر جمع شود با قاتل غیر او، میراث غیر قاتل را باشد و اگرچه دور باشد، خواه تقرب بمتوفی از جهت قاتل دارد یا از جهت غیر او، حکم درین یکسان باشد. و اگر وارث نباشد بغیر قاتل میراث از آن امام باشد.

و اینجا مسائلی چند است:

اول: دیت هم چنان است که مال میت، بگزارند دینها را و آنچه وصیت کرده باشد از آن، و اگرچه بعدد کشته باشد چون دیت گرفته باشند. و نیست صاحب دین [۴۶۶] مقتول را که منع کند وارث را از قصاص کردن قاتل علی الاصح. و در روایتی هست که ایشان را منع رسد تا آنکه که ضامن شود وارث دین را.

دوم: بمیراث گیرند دیت را آنکسان که تقرب جویند پدر اگر نر باشد
اگر ماده و شوهر و زن. و میراث نگیرد آنکه تقرب [جویند] بمادر، و گفته اند
که میراث گیرد آنرا هر کس که میراث کرد ترکه را.

سّم: چون کسی را که بعمد کشته باشند وارثی جز امام نباشد. او را باشد
که بکشد یا دیت بستاند چون تراضی حاصل باشد. و نباشد امام را که عفو
کند و گفته اند که باشد.

اما بنده گی منع کند از میراث در طرف میراث گیرنده و طرف آنکس که
ازو میراث گیرند. و اگر جمع شوند با بنده آزادی، میراث ازان آزاد باشد نه بنده
و اگر چه آزاد دور باشد و بنده نزدیک. و اگر آزاد شود پیش از قسمت، شریک
باشد اگر متساوی باشد، برگیرد همه میراث را اگر او اولیتر باشد.

و اگر وارث آزادیکی باشد [۴۷] و آزاد شود بنده، [او] را میراث
نباشد و اگر چه نزدیکتر باشد. برای آنکه اینجا قسمت نیست. و اگر وارث
نباشد بجز بنده جبر کنند مولای او را تا فرا گیرد قیمت او را، و آزاد شود تا
ببرد بقیه میراث را. و اگر نقصان آید مال از قیمت او باز نخرند، و گفته اند که
باز نخرند و باقی را کار بفرمایند. و آنرا که باز نخرند پدر باشد و مادر و فرزندان،
و غیر ایشان را باز نخرند؛ و گفته اند که باز نخرند هر که خویشاوند باشد
و بدین روایتی است ضعیف، و در شوهر و زن تردد است.

و میراث نگیرد مدیر و نهام ولد و نه مکاتب مشروط. و آنکه مکاتب
مشروط نباشد بدان بعضی که آزاد شده باشد میراث گیرد، و میراث گیرند ازو،
و ندهد بدان مقدار که بنده باشد.

مقدمه سّم: در سهام و آن شش است: نصف و ربع ثمن و ثلثان و ثلث

و سلس.

نصف حق شوهر است با عدم فرزند و فرزند فرزند چندانکه فرو رود ،
و یکک دختر و یک خواهر [۴۶۸] پدری یا مادری و پدری .

و ربع حق شوهر است با وجود فرزند و فرزند فرزند ، و از آن زن با عدم فرزند .
و ثمن حق یکک زنست یا زنان با وجود فرزند و فرزند فرزند چندانکه
فرو رود .

و ثلثان حق دو دختر است یا زیادت ، یا دو خواهر است یا زایید مادری
پدری یا پدری .

و ثلث حق مادر است با عدم آنکه او را حجب کند و آن فرزند است
و اگرچه فرو رود ، و کلاله پدری چنانکه شرحش بیاید ، و حق دو یا بیشتر
از کلاله مادری .

و سدس حق پدر است با فرزند و اگر فرو رود ، و حق مادر یا یکی از آن
دو حاجب او که ذکر کرده شد ، و حق یکی از کلاله مادری اگر نر باشد
یا ماده .

و نصف جمع شود با مثل خود و با ربع خود و با ثمن و با ثلث و با
سدس ، و جمع نشود ربع با ثمن . و جمع شود ربع با ثلثین و با ثلث و با سدس .
و جمع شود ثمن با ثلثین و با سدس ، و جمع نشود ثمن با ثلث و نه ثلث با سدس
[۴۶۹] بتسمیت .

دو سئال دیگر: اول تعصیب باطل است و آنچه فضله آید از اصحاب
فروض رد کنند برخداوند سهام الا بر شوهر و زن و مادر با وجود حاجب مادر
و تفصیل این بیاید .

دوم در فرایض عول نیست از بهر آنکه محال است که خدای معین کند
در مالی آن چیز که مال بدان وفا نکند ، بلکه نقص آن در پدر رود و خویشان

پدری و در یک دختر یا بیشتر و بیان این بیاید انشاء الله.

اما مقاصد سه است:

[مقصد اول]: در انساب؛ مراتب ایشان سه است:

[مرتبۀ اول]: مادر و پدر و فرزندان پدر میراث گیرند همه مال را چون تنها باشد، و مادر ثلث گیرد بفرض و باقی برد چون تنها باشد. و اگر جمع شوند مادر و پدر بهم مادر را ثلث باشد بفرض و باقی ازان پدر باشد بقرابت. و اگر مادر را حاجب باشد نصیب او را سددس آرند و باقی پدر را باشد. و اگر جمع شوند با مادر و پدر، زن یا شوهر، شوهر را نصف باشد وزن را ربع و مادر [ع. ۷۰] را ثلث باشد از اصل تر که چون او را حاجب نباشد و باقی ازان پدر باشد، و اگر او را حاجب باشد سددس باشد.

و اگر یک پسر باشد و بس همه مال او را باشد. و اگر بسیار باشد مشترك باشد بسویت. و اگر نر و ماده باهم باشند نر را دو سهم باشد و ماده را یکی. و اگر جمع شود با ایشان مادر و پدر هر یک را سددس باشد و باقی ازان فرزندان باشد، و اگر نر باشند همه یا نر و ماده باهم باشند.

و اگر یک دختر باشد او را نصف باشد بفرض و مادر و پدر هر یکی را سددسی و باقی که بماند پنج سهم کنند، سه دختر را باشد و هر یک از مادر و پدر یکی. و اگر مادر را حاجب باشد آنچه ر دست پدر و دختر دهند بچهار قسمت کرده.

و اگر دو دختر باشد یا زاید مادر و پدر را هر یکی را سددس باشد و برای دو دختر یا زیادت ثلثان بسویت. و اگر باشد با این دو دختر یا دختران یکی از پدر و مادر سددس باشد او را، و برای این دو دختر [ع. ۷۱] یا دختران ثلثان، و باقی را پنج سهم کنند. و اگر با دختر مادر و پدر و شوهر یا زن باشد،

شوهر را ربع باشد و زن را ثمن و مادر پدر و پدر هر یک را سدس و باقی ازان دختر، و چون فضله آید از نصف رد کنند زاید را با دختر، و مادر و پدر بپنج قسمت کنند. و اگر مادر را حاجب باشد با پدر و دختر رد کنند بچهار قسمت کرده.

ولاحق میشود بدو مسأله چند:

اول: فرزند فرزند قایم مقام پدر و مادر خود باشند. و فرا گیرد هر گروهی نصیب آنکس که تقرب جوید بدو و قسمت کنند با هم للذکر مثل حظ الانثیین اگر فرزندان پسر باشند یا فرزندان دختر علی الاشبه. و منع کند اقرب ابعد را. و رد کنند بر فرزندان دختر چنانکه رد کنند بر مادر او، اگر نر باشد و اگر ماده. و شریک باشند با مادر و پدر هم چنانکه شریک باشند با ایشان فرزندان صلبی علی الاصح.

دوم: بدهند فرزند بزرگترین را جامه تن پدر و انگشتری و شمشیر [۴۷۲] و مصحف او چون مرده بگذاشته باشد غیر این چیزهای دیگر. و اگر بزرگترین دختر باشد بر گیرد آنرا پسری که از پس آن بزرگ تر باشد. و بگذارد آن پسر آنچه پدر رها کرده باشد از نماز و روزه. و بعضی از اصحاب شرطی کرده اند که این پسر سقیه و فاسد عقل نباشد.

سئم: میراث نگیرد با پدر و مادر و فرزند، نه جد و نه جد و نه یکی از خویشان او، لکن سنت آنست که پدر طعمه بدهد پدر خود و مادر خود را سدس از اصل تر که بسویت چون او را ثلثان باشد، و طعمه بدهد مادر پدر و مادر خود را نصف نصیب خود بسویت چون حاصل باشد او را ثلث یا زیادت.

و اگر حاصل باشد یکی ازین دو را نصیب بالاترین دون دیگری، سنت است او را که طعمه دهد جد و جد و نه آن دیگر را. و طعمه نیست هیچ یک

از اجداد را الا باوجود آنکس که بدو تقرب می جویند .

چهارم: حجب نکنند برادران و خواهران [۴۷۳] مادر را الا بچهار شرط: یکی آنکه دو برادر باشند یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر یا زیادت، پدری یا پدری و مادری باوجود پدر چون کافر نباشند و نه بنده. و در قاتل دو قول است، شبه آنست که حجب نکند. و باید که این اخوه که حجب می کنند حمل نباشند بلکه بزاده باشند.

مرتبه دؤم: برادر و خواهر وجد و جد است و چون نباشد کسی از مادر و پدر و فرزند و فرزند فرزند، میراث برادر و خواهر وجد و جد را باشد. و چون برادر یکی باشد پدری و مادری، همه میراث بگیرد، و هم چنین باشد اگر یکی خواهر باشد لکن نصفی را بتسعیت برد و باقی را برد. و ازان دو دختر یا زاید ثلثان باشد و باقی برد. و اگر برادران و خواهران جمع شوند مال همه ایشان را باشد، دوسهم ازان برادر باشد و یک سهم ازان خواهر.

وازان یکی [از] فرزندان مادر سدس باشد، اگر نر باشد و اگر ماده، و اگر دو باشند یا زیادت ثلث باشد میان ایشان بسویّت اگر نر باشند و اگر نر [۴۷۴] و ماده هر دو باهم باشند.

و میراث نگیرد با برادر و خواهر پدری و مادری، برادر و خواهر پدری، لکن قایم مقام ایشان باشند با عدم ایشان، و حکم ایشان در تنهایی و اجتماع حکم آنها باشند.

و اگر همه کلالات جمع شوند کلاله مادری را سدس باشد اگر یکی باشد، و ثلث اگر زیادت باشد از یکی، و باقی کلاله پدری مادری را باشد،

و بیفتد کلاله پدری بایشان . و اگر باقی بماند از فریضه رد باشد با کلاله پدری و مادری ، و اما اگر باقی بماند از فریضه با کلاله پدری و مادری در و دو قول است : یکی از ایشان آنست که رد کنند با کلاله پدری برای آنکه نقصان دروسی شود ، مانند آنکه خواهری باشد یا یکی یا دو یا زیادت از کلاله مادری ، یا دو خواهر پدری یا یکی از کلاله مادری . و دیگر آنست که رد کنند بر هر دو گروه بنسبت آنچه استحقاق ایشان باشد و این شبهه است . و چون جد تنها باشد همه مال ازان او باشد و هم چنین جده . و اگر جد [۴۷۵] و جد پدری جمع شوند مال ایشانرا باشد للذکر مثل حظ الانثیین ، و اگر مادری باشند بسویت برند .

و اگر جمع شوند اجداد مادری و پدری ، آنکس را که تقرب جوید بمادر ثاث باشد علی الاصح اگر یکی باشد یا زیادت ، و آنکس را که تقرب جوید به پدر ثلثان باشد و اگر چه یکی باشد . و اگر بایشان شوهر یا زن باشد فرا گیرد نصیب بالاترین . و آنکس [را] که تقرب جوید بمادر ثاث از اصل تر که بود ، و باقی آنکس را بود که تقرب جوید بپدر . و جد نزدیکترین منع کند دورترین را .

و چون اجداد با اخوه جمع شوند جد چون برادر باشد و جده چون خواهر .

و اینجا دو مسئله است :

اول : اگر جمع شوند چهار جد پدری و مانند ایشان مادری ، جدات مادری را ثلث باشد ، و آنها بچهار قسمت کنند میان ایشان بسویت ، و اجداد و جدات پدری را ثلثان برای پدر و مادر ازان پدر و مادر مرده^۱ ثلثان این

۱- متن ۲۷۰ : لابیوی ایبه . د : ازان پدر پدر مرده . پاریس : جدان پدری را .

ثلثین باشد میان ایشان بسه قسمت، و ازان پدر و مادر [۴۷۶] مادر پدر سرده^۱ ثلث این ثلثین هم بسه قسمت، پس سهام ایشان از صد و هشت بیرون می آید.

دوم: جد و اگر چه بر بالا رود قسمت گیرد با برادر و خواهر سرده.

و فرزندان اخوه و اگر چه فرو روند قایم مقام مادر و پدر خود باشند با عدم ایشان در قسمت گرفتن با اجداد و جدات، و میراث گیرند هر یکی از ایشان نصیب آنکس که تقرب جوید بدو برده، پس اگر اولاد اخوه و اخوات پدری باشند قسمت کنند مال را للذکر مثل حظ الانثیین. و اگر مادری باشند بسویت قسمت کنند.

مرتبه ششم: اعمام و احوال.

عم را همه مال باشد چون تنها بود، و هم چنین اگر دو باشد و زاید و هم چنین اگر یکی عمه باشد یا دو یا زاید.

و اگر عم و عمه جمع شوند مال میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین باشد. و اگر متفرق باشند آنکس را که تقرب جوید بمادر سدس باشد اگر یکی بود، و ثلث اگر بیشتر باشد بسویت، و باقی آنکس را باشد که تقرب جوید بمادر و پدر [۴۷۷] للذکر مثل حظ الانثیین، و بیفتد با ایشان آن کس که تقرب جوید پدیر، و قایم مقام ایشان باشند با عدم ایشان.

و میراث نگیرد دورترین با وجود نزدیکترین چنانکه پسر خال با خال و عم چیزی نبرد، و هم چنین پسر عم با خال و عم، الا که عم زاده مادری و پدری با عم پدری که اینجا پسر عم اولیتر است.

و یک خال را باشد همه مال چون تنها باشد یا دو یا زاید، و هم چنین اگر یک خاله باشد یا دو یا زاید.

۱- متن ۲۷۰: و لا بوی امه. پاریس: جدان مادر پدری.

و اگر جمع شوند خال و خاله با هم میان ایشان مال بسویت باشد هر چون که باشد . و اگر متفرق باشند آنکس را که تقرب جوید بمادر سدس باشد اگر یکی بود ، و ثلث اگر بیشتر باشد ، و ثلثان آنکس را باشد که تقرب جوید بمادر و پدر ، و بیفتد با ایشان آنکس که تقرب جوید بپدر ، و قسمت کنند میان ایشان للمذکر مثل حظ الانثیین

و اگر جمع شوند خال و عم ، خال را ثلث باشد و عم را ثلثان . و اگر با ایشان شوهر یا زن باشد ایشان را نصیب بالاترین باشد و آنکه تقرب جوید بمادر ثلث [۴۷۸] دهند از اصل ترکه ، و باقی آنرا باشد که تقرب جوید به پدر .

و اگر جمع شوند عم پدر و عمه پدر و خال پدر و خاله پدر و عم مادر و عمه او و خال مادر و خاله او ، آنکس را که تقرب جوید بمادر ثلث باشد میان ایشان بسویت چهار قسمت کرده ، و آنکس را که تقرب جوید بپدر ثلثان باشد ، و دو ثلث ازین ثلثین عم و عمه پدر را بتفاضل ، و ثلثی ازین ثلثین خال و خاله پدر را بسویت علی قول .
و اینجا مسائلی چند است :

اولین : عمان سرده و عمتان او و خالان و خالتان او و فرزندان ایشان و اگر چه بزیرو روند ایشان اولیتراند از عمان پدر او و خالان پدر او .
و هم چنین هر فرزندی که از بطن نزدیکتر باشد اولیتر باشد از بطن آنانکه دورتر باشند .

و باشند فرزندان عمان و عمتان و خالان و خالتان بجای پدران خود با عدم ایشان ، و فراگیرند هر یکی نصیب آنکس که تقرب جوید بدو و اگر یکی باشد یا بیش .

دوم : آنکس که جمع باشد او را دوسبب میراث [۴۷۹] گیرد بهر دو سبب مادام که مانع نباشد یکی سبب دیگر را : اول هم چنانکه پسر عم پدری که او هم پسر خال باشد مادری ، وشوهری که او هم پسر عم باشد ، و عمه پدری که خاله مادری باشد ؛ و دوم پسر عم که برادر باشد .

سئم : حکم فرزندان عم و عمه و خال و خاله با شوهر و زن ، حکم مادر و پدر خود باشند ، فراگیرد آنکه تقرب جوید بمادر ثلث از اصل تر که وشوهر و زن نصیب بالا این ، و باقی آنکس برد که تقرب جوید به پدر .

مقصد دوم : در میراث شوهر و زن .

شوهر را با عدم فرزند نصف باشد و زنا ربع ، و با وجود فرزند و فرزند فرزند هر یک را نصف نصیب او ، و اگر وارث نباشد جز شوهر رد کند با او آنچه فاضل آید .

و در زن اقوال است : یکی آنکه ربع بدو دهند و باقی بامام . و دیگر آنکه رد کنند با او آنچه فاضل باشد همچنانکه با شوهر . و سئم آنکه با عدم امام رد کنند با او ؛ و اولین ظاهر تر است .

و چون زنان بیشتر باشند [۴۸۰] از یکی مشترك باشند یا در ربع یا در ثمن .

و زن میراث گیرد و اگر چه شوهر با او دخول نکرده باشد ، و هم چنین باشد شوهر ، و در عده رجعی خاص . لکن اگر رنجوری زن را طلاق دهد آن زن میراث گیرد از او اگر چه باین باشد چون در اندرون سال مرده باشد و سرد از آن رنجوری نیک نشده باشد و زن شوهر نکرده . و میراث نگیرد باین الا درین صورت .

و میراث گیرد شوهر از زن از همه ترکه او ، و زن هم چنین الا از

عقار ، اما از قیمت آلات و بنا بستانند . و بعضی از اصحاب ما از میراث سزارع نیز منع کرده اند ، و مرتضی او را منع کرد از عین نه از قیمت .
و اینجا دو سئاله است :

اولین : چون طلاق دهد یکی را از چهار زن و زنی دیگر بخواهد و مطلقه مشتبه شود ، آخرین را ربع ثمن بدهند با وجود فرزند یا ربع ربع با عدم فرزند ، و باقی را بچهار قسمت کنند بسویت .

دوم : نکاح رنجور مشروط است به دخول ، پس اگر بمیرد پیش از دخول [۴۸۱] او را نه مهر باشد و نه میراث .

مقصد ششم : در ولا . و اقسام و لاسه است :

[قسم] اول : ولای عتق ، و شرط آنست که آزادی بتبرع باشد که اگر بروجه وجوب باشد چون نذر و کفارت آزاد کرده سایبه باشد .
و شرط دوم آنکه از گناه آن آزاد کرده میرا نشود ، که اگر بتبرع آزاد کند و میرا شود هم سایبه باشد ، و آزاد کننده میراث نگیرد ، الا که آزاد کرده را هیچ صاحب نسبی نباشد نه دور و نه نزدیک ، و میراث گیرد با زن و شوهر .

و چون همه شرایط حاصل باشد آزاد کننده میراث گیرد .
و اگر آزاد کنندگان بسیار باشند در ترکیه شریک باشند . و اگر آزاد کننده نباشد اصحاب ما را درو احوال است ؛ اظهر آنست که ولا با پسران او انتقال کند دون دختران ، پس اگر اولاد ذکور نباشد ولا عصبه را باشد .
و اگر آزاد کننده زن باشد ولای عصبه او را باشد دون اولاد او را و اگر چه نرینه باشند .

ولا نرسد آنکس را که [۴۸۲] تقرب بمادر آزاد کننده دارد .

و فروختن ولا و بخشیدن او درست نیست . و درست باشد کشیدن او با مولی پدر از مولی مادر چون اولاد بر حریت زاده باشند .

قسم دوم : ولای ضمان جریره .

هر کس که ولای خود با کسی کند که ضامن گناه او باشد و ولای او را باشد ، آن ضامن ازو میراث گیرد . و لا از آن ضامن با خویشان او تعدی نکند چنانکه ولای عتق کرد . و ضامن نتواند شد الا سایبه را چنانکه آزاد کرده را بنذر یا کفارت یا کسی را که او را هیچ میراث خواری نباشد . و ضامن میراث نگیرد الا با عدم صاحب نسب و عدم آزاد کننده . و با ضامن زن و شوهر نصیب بالاترین خود گیرد و آنچه از ایشان باز ماند ضامن را باشد و ضامن از امام اولیتر است .

قسم ستم : ولای امامت . و امام میراث نگیرد الا با عدم همه وارثان ، الا که زن که او با امام شرکت کند علی الاصح . و چون امام حاضر باشد ترکه ازان او است هر چه خواهد با آن [۴۸۳] کند . و امیر المؤمنین علیه السلام بدرویشان شهر خود می داد بتبرع . و چون امام غایب باشد آنرا بر فقرا قسمت کنند و بساطان جایز ندهند الا باخوف .

و اما آنچه لاحق است بدو چهار فصل است :

[فصل اول:] در میراث فرزند ملاءنه میراث او ازان سادر او باشد و فرزند او : مادر را سدس باشد ، و باقی ازان فرزندان او . و اگر مادر تنها بود بی فرزند ثلث او را باشد بفرض و باقی به رد . و اگر تنها باشند فرزندان او بی مادر یک دختر را نصف باشد و دو یا زاید را ثلثان ، و اگر نر باشند بسویت ، و اگر نر و ماده با هم باشند دو سهم ازان نر باشد و یکی ازان ماده .

و میراث گیرند شوهر و زن هر یکی نصیب بالاترین خود با عدم فرزند

و فرزند فرزند ، و با وجود فرزند نصیب فروترین . و اگر فرزند نباشد میراث او ازان آنکس باشد که تقرب جوید بمادر . و اقرب ابعدا منع کند . و نر و ماده یکسان باشند . و با عدم وارث میراث او ازان [۴۸۴] امام باشد . و میراث گیرد او از مادر خود و ازانکس که تقرب از جهت مادر دارد علی الاظهر . و میراث نگیرد از پدر خود و نه از آنکس که تقرب از جهت پدر دارد و ایشان نیز از و میراث نگیرند . و اگر پدر بدو اعتراف آرد میراث گیرد او از پدر نه از خویشان پدر . و اعتبار نباشد بتسب پدر ، که اگر بگذارد برادران و خواهران پدری و مادری یا برادران مادری همه در میراث یکسان باشند ، و هم چنین اگر بگذارد جد مادری یا برادر یا خواهر مادری [و] پدری یا برادران یا خواهران پدری و مادری یا یک برادر و خواهران پدری [و] مادری .

خاتمه و او مشتمل است بر چند مسائل :

اول: از ولد زنا مادر میراث نگیرد و نه غیر او از انساب او . و میراث گیرد از و فرزند او و فرزند فرزند او و شوهر و زن . و اگر کسی از اینها نباشد میراث او ازان امام باشد . و گفته اند که میراث مادر او را باشد همچنانکه ازان پسر ملاعنه .

دوم: حمل میراث [۴۸۵] گیرد چون زنده بیرون آید . و اعتبار کنند بعرکت زندگان همچنانکه آواز کردن و حرکت ارادتی نه آنکه باهم جهد . سلم: شیخ گفت که موقوف کنند برای حمل نصیب دو نر [ر] برای احتیاط و اگر این میت را خداوندان فرض باشند بدهند ایشان را نصیب کمترین .

۱- اصل: بزرگی. متن ۲۷۴: نسب الاب. د: پدر که. رضوی: نسب پدرش. پاریس: نسب پدرش.

چهارم: بمیراث گیرد دیت جنین را مادر و پدر و آنکس که تقرب جوید بدیشان با پدر .

پنجم: چون بشناسند دو کس همدیگر را بدانچه تقاضای میراث کند میراث گیرند از هم دیگر ، و تکلیف نکنند ایشان را که گواه بیارید برای خویشی هم دیگر .

ششم: مال آنکس که او گم شده باشد موقوف دارند . و در قدر موقوف داشتن آنرا روایات است : یکی چهار سال ، و در اسناد این روایت ضعف است . و دوم ده سال و این حکمی خاص است . و در روایت سئم آنکه قسمت کنند وارثان اگر توانگر باشند و درین نیز ضعف است . و شیخ در مسائل خلاف گفت که توقف دارند تا گذشتن مدتی که بنزید^۱ [مانند] اوی چندان . [۴۸۶] و این اولیتر است در باب احتیاط و دورتر است از تصرف کردن در مال غیری با خبری که موهوم باشد و محقق نبود .

هفتم: اگر پدری بری شود از جریره پسر خود و از میراث او در روایت چنان است که میراث او کسی را باشد که بپدر نزدیک باشد ، و درین روایت ضعف است .

[فصل] دوم: در میراث خنثی . آنکس که او را فرج مردان باشد و فرج زنان ، اعتبار کنند بپول تا بکدام ابتدا میکنند به بیرون آمدن ، و میراث بر آن دهند . و شیخ گفت که میراث بر آن باشد که دیرتر ازو یاز استد ، و درین تردد است . و اگر هر دو یکسان باشند در آمدن و باز استادان ؛ شیخ در مسائل خلاف گفت که قرعه بزنند ، و مفید و مرتضی گفته اند که بشمرند استخوان پهلوی او ، و در نهاییه و ایجاز و مبسوط آورده اند که نصف میراث مرد و نصف

۱- اصل : بنه زید اوی . د : بنه زید مانند اوی .

میراث زن بدهند ، و این شبهه است .

پس اگر جمع شود باخشی ذکر و انثی، گفته اند که ذکر را چهار سهم [۴۸۷] بدهند و خنثی را سه سهم و انثی را دو . و گفته اند که قسمت کنند فریضه را دو بار : یک بار خنثی با ذکر نهند و یک بار انثی ، و بدهند او را نصف هر دو نصیب ؛ و این ظاهر تراست مثال او خنثی و ذکر و فرض کنیم ، و یک بار هر دو را ذکر و یک بار دیگر یکی را ذکر و یکی را انثی ، و طلب کنیم کمترین مالی که درو نصف باشد و نصف او را نصف ، و هم چنین درو ثلث باشد و ثلث او را نصف ، و این از دوازده بیرون می آید ، خنثی را پنج باشد و ذکر را هفت .

و اگر [بدل] ذکر انثی باشد حصه خنثی هفت باشد و ازان انثی پنج . و اگر شوهر یا زن مشارک باشند تصحیح کنند فریضه خنثی ، پس ضرب کنند مخرج نصیب شوهر یا زن را در اصل فریضه ، پس بدانچه برسد فریضه صحیح باشد . و آنکس که او را فرج مردان و فرج زنان نباشد میراث دهند او را بقرعه . و آنکس که او را دوسر باشد یا دو بدن بریک بند ، بیدار کنند او را یا آواز دهند ، اگر یکی آگاه شود دون دیگر [۴۸۸] دو باشند ، و اگر هر دو آگاه شوند یکی باشد .

[فصل] ستم : در غرق و مهدوم علیهم .

و ایشان بعضی از بعضی میراث گیرند چون همه ایشان را یا بعضی را مال باشد ، و از آن جمله باشند که از هم میراث گیرند ، و مشتبه شود آنکه اول مرده باشد بدانکه آخر مرده باشد . و در آنکه این حکم بغیر غرق و مهدوم ثابت شود یا نه تردد است .

و چون همه شرایط حاصل باشد اول اضعف را میراث دهند بعد از

آن اقوی را . و هیچ یک را میراث ندهند از آنچه ازو میراث گرفته باشند .
و مفید می‌دهد^۱ . و تقدیم اضعف سنت است علی‌الاشبه .

پس اگر پسری و پدری غرقه شوند، اول پدر را از پسر میراث دهند ،
پس پسر را از اصل ترکه پدر بدهند نه از آنچه او از پسر گرفت ، پس نصف
هر یکی را بوارث زنده او دهند .

و اگر یکی را ازو وارث باشد دون دیگری را ، آنچه برای صاحب
ورثه جمع شود بورثه او دهند و آنچه برای دیگری جمع شود [۴۸۹] بامام
دهند .

و اگر هیچ دو را میراث خوار زنده نباشد مال هر یکی از ایشان بدیگری
افتد و از آن دیگر بامام .

و اگر میان ایشان در استحقاق میراث تفاوتی نباشد ، اعتبار تقدیم بیفتد
چون دو برادر .

پس اگر ایشان را مالی باشد و مشارکی نباشد ، مال هر یکی از ایشان
بصاحبش دهند پس از ایشان بورثه ایشان دهند .

و اگر یکی را مال باشد دون دیگری ، مال صاحب مال برادر او افتد ،
و ازو بورثه او ، و برادری دیگر را چیزی نباشد .

و اگر هیچ دو را [وارث]^۲ نباشد همه مال بامام افتد .

و اگر هر دو بمرگ خود بمیرند از هم میراث نگیرند و میراث هر یکی
وارث زنده او را باشد .

[فصل] چهارم: در میراث سجنوس . واصحاب مادرین خلاف کردند . از یونس

۱- متن ۲۷۶: وفیه قول آخر . رضوی و پاریس : و درین مسئله قولی دیگر است (پاریس :

هست) . ۲- اصل : مال . د : وارث .

چنین نقل کردند که او میراث نمی دهد ایشان را الا بنسب صحیح و سبب صحیح دون فاسد ، [و از فضل بن شاذان چنین روایت کرده اند که او بنسب صحیح و فاسد میدهد و بسبب صحیح دون فاسد] و مفید تابع او است . و شیخ بنسب صحیح و فاسد و سبب صحیح و فاسد می دهد . و اختیار فضل اولیتر است . [۴۹۰] پس اگر مجوسی مادری باز گذارد که او زنش باشد ، او را نصیب مادر دهند نه نصیب زن . و اگر جده باز گذارد که خواهر او باشد ، بهر دو وجه میراث گیرد . و نه چنین باشد اگر دختری باز گذارد که خواهر باشد ، زیرا که خواهر را با وجود دختر میراث نیست .

خاتمه او در حساب فرائض .

مخارج فرضها پنج است و سابع خرج کمترین عددی میخواهیم که از آن جزو بیرون آید . پس نصف از دو بیرون آید ، و ربع از چهار ، و ثمن از هشت ، و ثلثان و ثلث از سه ، و سدس از شش . و فریضه بقدر سهام باشد یا کمتر یا بیشتر .

اگر بقدر سهام باشد و منقسم شود بلا کسر خود نیک ، و اگر نه ببینند که میان آن چیز که منکسر است و آن چیز که برو منکسر است در چیزی اشتراک هست یا نه ، اگر نباشد مجموع منکسر علیه را بگیرند ، و در اصل فریضه ضرب کنند . چنانکه ابوبن با پنج دختر ، چهار که نصیب دخترانست برایشان که پنج اند منکسر است ، [۴۹۱] پنج را در شش که اصل فریضه است ضرب کنند . و اگر میان منکسر و منکسر علیه در چیزی شرکت باشد آن چیز را که در شرکت است از منکسر علیه بگیرند و در اصل فریضه ضرب کنند .

چنانکه ابوین با شش دختر میان چهار که نصیب دختران است و شش که عدد ایشان است اشتراک است در نصف . نصف شش را که سه باشد در شش که اصل فریضه است ضرب کنند .

و اگر فریضه از سهام ناقص آید بسبب دخول زن یا شوهر عول نیست، بلکه نقصان در نصیب دختران رود یا نصیب آنکس که بامیت تقرب از جهت پدر و مادر او یا پدر او دارد . چنانکه ابوین و شوهر و دختر، ابوین و راسدسان باشد و شوهر را ربع و باقی دختر را .

و هم چنین ابوان و دو دختر و شوهر یا احد ابوین و دو دختر و شوهر، نقصان در نصیب دختر یا دختران رود . و همچنین دو کلاله مادری با دو خواهر پدری [و] مادری یا پدری بازن یا شوهر، نقصان [۴۹۲] در نصیب کلاله پدری رود خاصه .

پس اگر فریضه منقسم باشد علی الصبحه خود نیک ، و اگر نه سهام منکسر علیهم در اصل فریضه ضرب کنند . و اگر فریضه بر سهام زاید باشد رد بر خداوندان سهام باشد دون غیر ایشان . و تعصیب باطل است چنانکه ذکر آن برفت .

و بر زن و شوهر رد نکنند و نه بر مادر با وجود اخوتی که او را حجب کنند . چنانکه ابوین و یک دختر چون حاجب نباشد رد بر پنج سهم قسمت کنند ، و با حاجب بر چهار ، مخرج سهام رد را در اصل فریضه ضرب کنند، آنچه جمع شود از فریضه درست آید .
تتمه در مناسخات .

و ما بمناسخت آن می خواهیم که شخصی بمیرد و ترکه او را قسمت ناکرده یکی از ورثه او بمیرد و ما را غرضی باشد که هر دو فریضه را از یک

اصل قسمت کنیم .

پس اگر وارثان دومین خلاف وارثان اولین باشد اما در استحقاق مساوی باشند چنانکه شخصی بمیرد و برادر و خواهر پدری باز گذارد ، پس برادر بمیرد و پسری [۴۳] و دختری باز گذارد ؛ استحقاق ورثه اولین و دومین بتفاضلست . یا اگر وارثان همان وارثان باشند و استحقاقشان مخالف همديگر باشد ، چنانکه شخصی بمیرد و برادر و خواهر پدری و مادری باز گذارد و یک کلاله مادری ، پس آن کلاله بمیرد و همان برادر و خواهر باز گذارد ، استحقاق اولین بتفاضل بود و دومین بسویت . یا اگر وارث و استحقاق هر دو مخالف باشند ، پس چنانکه شخصی بمیرد و برادر و خواهر مادر باز گذارد ، پس برادر بمیرد و پسر و دختری باز گذارد ، استحقاق اول بسویت بود و دؤم بتفاضل . درین هر سه وجه اگر نصیب متوفی دوم قیام نمایند بقسمت کردن برورثه او خود نیک ، و اگر نه بنگرند که میان نصیب متوفی دؤم و فریضه ترکه او هیچ شرکتی هست ، چنانکه شخصی وفات کند و سه کلاله مادری باز گذارد و یک خواهر و برادر پدری ؛ اصل مال نه است و نصیب برادر پدری چهار ، [یا اگر] او وفات کند و شش پسر باز گذارد ، [۴۴] میان چهار و شش در نصف اشتراك است ؛ نصف شش که منکسر علیه است در اصل فریضه که نه است ضرب باید کرد .

و اگر هیچ شرکت نباشد میان نصیب متوفی دؤم و فریضه او ، آن فریضه را در فریضه اول ضرب باید کرد . چنانکه درین صورت که ذکر کردیم برادر پدری که نصیب او چهار است سه پسر باز گذارد ، سه را در اصل مسأله که نه است ضرب باید کرد .

کتاب قضا

ونظر در صفات او و آداب او و چگونگی حکم و احکام دعوی

[نظراول : در صفات قاضی]، و صفات قاضی شش است آنکه مکلف باشد

و ایمان دارد و عادل باشد و حلال زاده و عالم و ذکر باشد .

و در عدالت داخلست که امین باشد و واجبات بجای آورد .

و منعقد نباشد الا که آنرا که او اهلیت فتوی دارد و کفایت نباشد

او را فتوی علما .

و باید که ضابط باشد که اگر فراموشی برو غالب باشد منعقد نباشد

قضای او .

و شبه آنست که کتابت شرط باشد زیرا که [۴۹۰] قاضی را چیزی

ضرورت می شود که آن جز غیر پیغمبر را بکتابت نشود .

و منعقد نباشد زنان را . و همچنین شبهه آنست که برای کور منعقد

نشود برای همان علت که در کتابت گفته شد .

و در اشتراط حریت تردد است شبهه آنست که شرط نیست .

و لابد باید که امام دستوری دهد و منعقد نباشد بنصب کردن عوام .

بلی اگر راضی شوند دو کس یکی از رعیت برای دعوی ایشان پس حکم کنند

میان ایشان لازم باشد .

و باغیبت امام روا باشد قضای فقیهی از فقهای اهل بیت علیهم السلام

چون این صفات همه درو جمع باشد . و قبول کردن قضا از سلطان عادل سنت

است آنکس را که او را وثوق باشد بنفس خود ، و بسی باشد که واجب باشد .

نظر دوم: در آداب؛ و بعضی از آن سنت است و بعضی مکروه:

سنت آنست که اعلام کند رعیت را برسیدن خود چون خبر رسیدن او مشهور نباشد، و بنشیند پشت باقبله کرده، و فراگیرد آنچه در [۴۹۶] دست قاضی معزول بوده باشد از حجت‌های مردمان و ودیعت‌های ایشان، و بپرسد از زندانیان که برای چه محبوس کردند ایشان را، و بنویسد نامه‌های ایشان، و تفحص کنند از سبب حبس ایشان تا رها کند آنرا که رها باید کرد، و پراکنده کند گواهان را نزدیک آنکه گواهی خواهند داد خاصه در موضع تهمت، الا خداوندان دانش و علم را زیرا که این چنین متضمن نقصان قدر ایشان باشد. [و باید که از اهل علم کسی حاضر باشد تا با او در مسایل مشتبه مباحثه کند]^۲

و مکروه است در پس پرده نشستن وقت قضا، و حکم کردن با آنکه مشغول باشد نفس او بچیزی چون خشم و گرسنگی و تشنگی و غم و شادی و رنجوری و خوابی که برو غلبه کند، و آنکه معین کند قوسی را برای گواهی و آنکه شفاعت کند برای غریم در انداختن بعضی از دعوی یا باطل کردن آن.

مسائل:

[اول]: امام را باشد که حکم کند بعلم خویش در حقوق مطلقاً، و غیر امام را در حقوق آدمیان، و در [۴۹۷] حقوق خدای دو قول است.

دوم: چون حاکم بشناسد عدالت گواهان را حکم کند، و اگر شناسد فسق ایشان را ترك کند، و اگر هیچ دو نداند اصح آنست حکم را در توقف دارد تا تفحص کند از حال ایشان.

۱- پاریس و رضوی: از جهت آنکه متضمن رنجش باشد. متن ۲۸۰: العضاضة.

۲- رضوی و پاریس، متن: و ان يستحضر من اهل العلم من يعاوضه في المسائل المشتبهة.

سّم: بشنوند گواهی بر عدالت گواهان مطلقاً، و نشوند گواهی بر جرح ایشان الا بتفصیل.

چهارم: چون غریم التماس کند قاضی را که غریم من حاضر کن، واجب باشد برو حاضر کردن او و اگر چه زن باشد چون عادت او بیرون آمدن باشد. و اگر رنجور باشد یا زنی که او را عادت بیرون شدن نباشد نایب فرا کند تا میان ایشان حکم کند.

پنجم: رشوت گرفتن بر حاکم شرع حرام باشد و بر رشوت گیرنده باشد باز پس دادن آن.

نظر سّم: در چگونگی، حکم و درو مقاصد است.

[مقصد] اول: وظیفه حاکم^۱ و آن چهار است:

[اول]: یکسان داشتن میان خصمان بسلام و سخن و مسکن و نگرستن و گوش باز داشتن، و عدل کردن در حکم. و اگر یکی از دو خصم کافر باشد روا باشد که کافر باشد و مسلمان بنشیند و یا مسلمان بالاتر بنشیند.

[۴۹۸] دؤم: روا نباشد که تلقین کند یکی از دو خصم را چیزی که بدان غالب شود بر خصم خود.

سّم: چون خاموش شوند هر دو، سنت آنست که بگوید که سخن بگویید، یا اگر بکاری حاضر شدید بگویید یا آنچه مناسب این باشد.

چهارم: چون ابتدا کند یکی از دو خصم بشنود ازو، و اگر ورورد غریم او^۲ حاکم شرع منع کند آنرا تا وقتی که بآخر رسد دعوی و حکومت او.

۱- اصل: حکم. ۲- متن ۲۸۱: ولو قطع علیه غریمه. پاریس و رضوی: و اگر غریم او بروی قطع کند.

و اگر هر دو بیکبار بر هم دعوی کنند بشنود از آن کس که او بدست راست خصم استاده باشد.

و اگر جمع شوند خصمان بسیار بنویسد نام مدعیان و می خواند آنرا که نامش بیرون آید.

مقصد دوم : در جواب مدعی علیه. و آن اقرار باشد یا انکار یا خاموشی . اگر اقرار آرد الزام کند چون جائز الامر باشد، اگر مرد باشد و اگر زن. اگر التماس کند مدعی حاکم را که حکم کن برو حکم کند.

و ننویسد بر مقررحتی الا بعد از آنکه شناسد او را بنام و نسب او و یا دو گواه عدل گواهی دهند بدان، مگر که مدعی قانع شود بنشان بنوشتن او.

و اگر محتنع [۴۹۹] شود مقر از تسلیم کردن بفرماید حاکم شرع خصم را که ملازم او باش. و اگر التماس کند که در حبس کن در حبس کند. و اگر دعوی کند که من درویش ام ازو گواه طلبد. و چون درست شود درویشی سهلت بایدداد.

و روایتی هست که او را بفرما سپرند. و رها کردن مشهورتر است در روایت.

و اگر حاکم بشک باشد بمقرر که خایف است یا مجبور در حکم کردن^۱ توقف کند تا حال او ظاهر شود.

و اما اگر انکار کند، حاکم مدعی را گوید که ترا بینت هست؟ اگر گوید که «نعم» بفرماید که حاضر کن. چون حاضر شود بشنود. و اگر گوید که بینت من غایب است اجل بنهند بدان مقدار که برود و بیارد.

۱- اصل: محکم کردن. متن ۲۸۱: موقوف فی الحکم. پاریس و رضوی: و اگر حکم (پاریس: حاکم) در گمان باشد موقوف دارند او را تا حالش روشن شود.

و در کفیل طلبیدن از مدعی علیه اینجا تردد است. و اگر کفیل فرا گیرند چون اجل بسرآید کفالت بیرون آید.

و اگر گوید که مرا گواه نیست حاکم او را اعلام کند که ترا بر مدعی علیه سوگند است.

و روان باشد سوگند دادن او تا آن وقت که مدعی التماس سوگند کند. پس اگر مدعی علیه بتبرع سوگند [ه. . .] خورد یا حاکم او را سوگند دهد سوگند را باسر باید گرفت چون مدعی التماس کند.

پس انکار کننده یا سوگند خورد یارد کند یا هیچ دونه کند؛ اگر سوگند خورد دعوی بیفتد. و اگر بعد از آن ظفر یابد مدعی برمال او روان باشد گرفتن آن. و اگر باسر گیرد خصومت را نشنوند دعوی او. و اگر گواه بیارد، هم نشنوند. و گفته اند که عمل کنند بدان مادام که سوگند خورنده شرط نکرده باشد که چون سوگند بخورم دعوی تو بیفتد.

و اگر گویند که سوگند بدروغ خوردم روا باشد مطالبت کردن او و حلال باشد که برگردد مال او را چون یابد. و اگر رد کند سوگند را بر مدعی روا باشد. پس اگر سوگند بخورد مدعی مستحق حق خود شود. و اگر سوگند نخورد دعوی او بیفتد. و اگر منکر هیچ دونه کند و مصر شود بر آن، حکم کنند برو به مجرد نکول، و این مروی است.

و گفته اند که حاکم رد کند سوگند را بر مدعی. پس اگر سوگند بخورد حق ثابت شود و اگر نخورد دعوی او باطل شود.

و اگر منکر [ه. . .] گوید که سوگند می خورم بعد از حکم کردن بنکول او التفات نکنند بدان.

و سوگند نخورد مدعی با گواه الا در دینی که بر مرده باشد سوگند خورد

بر آن که در دُست او باقی است برای احتیاط.

اما خاموشی اگر بافتی باشد، وسیلتی سازند بشناختن اقرار و انکار او
و اگر احتیاج دارد بترجمانی بریکی اقتصاد نکنند. و اگر خاموش از بهر عناد باشد
اورا در حبس کنند تا جواب دعوی بگوید.

مقصد ستم: در چگونگی دادن سوگند.

[سوگند] ندهد الا بنام خدای و اگر چه کافر باشد. لکن اگر حاکم مصلحت
چنان داند که سوگند دادن ذمی را بدانچه دین او تقاضا میکند زاجرتر است
سوگند بدان بدهد.

و سنت آنست که مقدم دارد وعظ را بر سوگند دادن.

و کفایت باشد که بگوید: «والله که نیست اورا پیش من چیزی» و روا
باشد که سوگند سخت گرداند بقول و بزمان شریف و مکان شریف. و سوگند سخت
ندهد در آنچه کمتر باشد از ربع دینار.

و سوگند دهد اخرس را با اشارت، و گفته اند که بر نهند دست او را [۵.۲]
بر نام خدای در مصحف، و گفته اند که بنویسند سوگند را بر لوح و بشویند و بفرمایند
که بخور، بعد از آن که اعلام کنند او را: اگر بخورد سوگند خورده باشد و اگر
امتناع کند الزام حق کنند.

و سوگند ندهد حاکم کسی را الا در مجلس قضا، الا معذور باشد هم چون
رنجور یا زنی که او را عادت بیرون آمدن نباشد.

و منکر سوگند نخورد الا بر قطع، و اما بر فعل غیری سوگند علمی خورد،
هم چنانکه اگر دعوی کند بر وارث و انکار کند، یا دعوی کند که وکیل تو
قبض کرد یا بفروخت.

اما مدعی را که او را گواه نباشد سوگند نباشد برو الا چون رد کنند یا منکر

نکول کند برقولی و سوگند برقطع باید خورد .
و کفایت باشد چون انکار کند آنکه سوگند خورد بر نفی استحقاق . و اگر دعوی کند انکار کننده که ابراکردی یا بگزارده ام مدعی گردد، و آنکه مدعی بود منکر گردد، پس کفایت باشد بر سوگند خوردن بر آنکه آن حق در ذمت او باقی است .

و متوجه نشود سوگند بر وارث بدعوی [۳ . ۵] که بر سرورث او باشد الا با آنکه دعوی کند که معلوم است ترا مردن او ، یا درست کند بیمنت ، و آنکه ترا آن دین معلوم هست ، و آنکه تر که او در دست تو است .

و نشنوند دعوی در حدود بی بیمنت و سوگند متوجه نشود بر انکار کننده آن . و اگر دعوی کند وارث برای موروث خویش مالی بشوند دعوی او ، و یکسان باشد اگر بر سرورث او دینی باشد که محیط باشد بترکه یانه .

و حکم کند [به] گواه و سوگند در مالیات و دیون ، و قبول نکنند در غیر این مانند ماه دیدن و حدود و طلاق و قصاص . و شرط آنست که گواه گواهی بدهد اول ، و عدالت او درست بکنند . و اگر اول سوگند خورد آن سوگند لغو باشد و احتیاج دارد با سر گرفتن سوگند بعد از اقامت گواه . و سوگند نخورد الا با علم . و سوگند نشاید خورد برای ثابت کردن مال غیری .

و اینجا دو سئله دیگر است :

اول : حکم نکند حاکم بخبر دادن حاکمی دیگر ، و نه آنکه بیمنت برخیزد که پیش فلان حاکم ثابت شده است . نعم اگر حکم کند میان دو خصم [۴ . ۵] و حکم ثابت شود ، و حاکم گواه بر گیرد بر نفس خود و آن دو گواه پیش حاکمی دیگر گواهی دهند بدان ، بر حاکم دوم واجب باشد اسضای آن حکم .

دوم: قسمت، تمیز کردن حقه‌هاست نه بیع و شری. و شرط نکرده‌اند حضور قسمت کننده. و چون سهم‌ها را بقیمت راست بدارند در ثبات شدن قسمت قرعه کفایت باشد، پس بعد قرعه هیچ یک را از ایشان اختیار نباشد.

و هر چه متساوی الاجزا باشد جبر توان کرد آنکس را که از قسمت امتناع کند بر قسمت کردن چون گندم و جو و هم چنین آنچه متساوی الاجزا نباشد چون بقسمت کردن قیمتش نقصان نشود چون زمین و چوب، و اگر نقصان شود امتناع کننده را جبر نکنند.

نظر چهارم: در دعوی و آن استدعای فصلی چندمی کند.

[فصل اول: مدعی آنست که] [اگر] او ترك خصومت کند ترك او کنند. و گفته‌اند که آنست که خلاف اصل دعوی کند یا امری مخفی دعوی کند. [و شرط است که مکلف باشد، و دعوی برای] 'خود کند، یا برای کسی که ولی او باشد یا وکیل او، [ه. ه.] و لفظ دعوی بوجه جزم گوید، و آنچه مدعای او باشد مملوك او باشد. و کسی که مدعای او عینی باشد او را باشد که آنرا باز ستاند و اگر دین باشد و آنکه غریم است بمقر باشد و می‌دهد، یا اگر انکار کند مدعی را حجتی باشد، آنرا بخود نتواند گرفت بی حاکم.

و اگر از این دو شرط هیچ حاصل نباشد، و مالی ازان مدعی علیه در دست مدعی افتد؛ او را باشد که بحساب دین خود برگیرد و اگر غیر آن جنس باشد که حق او بود.

و در شنویدن دعوی مجهول تردد است؛ اشبه آنست که جایز باشد.

[چند مسأله]:

مسأله اولین: آنکس که تنها چیزی را دعوی کند که در دست هیچ کس

نباشد حکم کنند که ازان اوست . وهم ازین باب است اگر در میان جماعتی کیسه‌یی باشد و یکی دعوی کند آنرا .

دوم: اگر بشکند^۱ سفینه‌یی در دریا، هرچه آنرا دریا بیرون اندازد ازان خداوند [آن] باشد، و آنکه بغوص بیرون آرند ازان بیرون آورنده باشد، و درین روایت ضعف است .

سئم: روایت کرده اند از مردی که درهمی چند بیضاعت بیکی داد [۵۰۶] و آن کس آنرا بمال خود پیامیخت و تجارت میکرد بدان، بعد ازان گفت که تلف شد و با او مال بسیار ازان دیگران ، پس آنان مالهای خود باز گرفتند ؛ امام علیه السلام فرمود این شخص را که باتاجر گردد بمال خود ، و تاجر با آن دیگران گردد بدانچه ایشان گرفته کند . و حمل باید کرد این روایت را بر آنکه پیامیخته باشد او این مال را بی دستوری صاحبش بمال دیگران و دیگران دستوری آمیختن داده باشد .

چهارم: اگر بنهد مستأجر اجرت اجیر را بدست امینی و تلف شود، مستأجر ضامن باشد، الا که اجیر چنین درخواست کرده باشد ، پس حق او آنجا باشد که نهاده باشد .

پنجم: حکم کنند بر غایب با اقامت بینت ، و بفروشند مال او را و بگذارند دین او را . و چون غایب آید اگر حاجتی دارد بشنوند و مال بمدعی ندهند الا بعد از اقامت کفیل .

[فصل دوم: اختلاف در دعاوی، و درو چند مسائل است:]

اول: اگر دختری در دست مردی وزنی باشد، مرد دعوی کند که کنیزك

۱- اصل: بشکند . د: در اینجا افتادگی دارد . متن ۲۸۴: لو انكسرت سفينة .
پاریس و رضوی: اگر کشتی در دریا شکسته شد آنچه دریا نخورد و بیرون اندازد ازان خداوندش باشد .

من است و زن دعوی کند که آزاد است [۵.۷] و دختر منست ، اگر یکی ازین دو اقامت بینت کند حکم کنند برآن، و اگر نه ترك کنند تا برود هر کجا که خواهد .

دوم: اگر دو کس منازعت کنند عینی را که در دست هردو باشد ، حکم کنند برای هردو بسویت، و هر یکی را باشد که صاحب خود را سوگند بدهد .
و اگر در دست یکی باشد ازین دو، حکم کنند برای آنکه در دست او نیست و آن دیگر را سوگند باشد بر صاحب خود .

و اگر در دست سئمی باشد و تصدیق کند یکی ازین دورا ، حکم کنند برای آن دیگری و دیگری را سوگند باشد برو. و اگر گوید که هردو مدعی راست می گویند، که حکم کنند برای هردو بسویت، و هر یکی را باشد که سوگند دهد صاحب خود را . و اگر گوید که ایشان هردو دروغ می گویند بگذارند در دست او .

سئم: چون دو کس دعوی کنند که این خص ' ازان منست، حکم کنند برای آنکه بند با جانب او باشد. و این روایت عمرو بن شمر است از جابرو در عمرو ضعف است . و از منصور بن خادم از جعفر صادق علیه السلام روایت است که علی علیه السلام حکم کرد [۵.۸] باین . و این حکمی بود در واقعه بی معین از آنجا تجاوز نباشد .

چهارم: چون دعوی کند پدر زن مرده بعضی از متاع او را که ازین بعاریت گرفته بود بینت طلبند ازو، و او نیز همچنان دیگر خویشان باشد . و درین روایتی هست که فرق باشد میان پدر و خویشان دیگر .

۱- متن ۲۸۴: خصا . پاریس و رضوی: سیم چون دو کس دعوی خانه ای کنند ازنی حکم کنند از برای آنکس که قطیعنی بندهای او ازان او باشد. اصل: خاص . د: خص.

پنجم: چون دعوی کند زن و شوهر متاع خانه را، مرد را باشد آنچه مردان را شاید، و زن را باشد آنچه زنان را شاید، قسمت کنند میان ایشان. و در روایت هست که آن ازان زن باشد، و بر مرد بینت باشد. و در مبسوط گفت که چون بینت نباشد و در دست هر دو باشد میان ایشان بشرکت باشد.

[فصل] ستم: در تعارض گواهان.

حکم کنند برای آنکه در دست او نباشد چون هر دو گواهی داده باشند بملکیت چیزی بی ذکر سبب^۱ علی الاشبه. و حکم کنند برای صاحب ید چون بینت او گواهی بسبب دهد دون بینت خارج، خواه سبب از آن جمله باشد که متکرر شود چون ابتیاع، یا متکرر نشود^۲ چون نتاج و ملک قدیم. و اگر هر دو بینت گواهی [۵۰۹] بسبب دهند در دو روایت است، اشبه آنست که حکم کنند برای خارج.

و اگر در دست هر دو باشد حکم کنند برای یکی از ایشان آنچه در دست دیگری باشد پس میان ایشان مناصفت باشد.

و اگر آنچه دعوی می کنند در دست ستمی باشد، حکم کنند برای آنکه گواهان او عادل تر باشند، پس برای آنکه بیشتر باشند. و اگر بعدالت و بیشتری یکسان باشند، قرعه بزنند میان ایشان، پس آنکس که نام او بیرون آید سوگند بدهند و حکم برای او. و اگر امتناع کند آن دیگر را سوگند بدهند. و اگر هر دو از سوگند امتناع کنند میان ایشان. و در مبسوط می گوید که قرعه بزنند میان ایشان اگر گواهی هر دو بملک مطلق باشد، و قسمت کنند میان ایشان اگر گواهی هر دو بملک مقید باشد، و اولین اشبه است.

۱- متن ۲۸۵: المطلق، پاریس رضوی: ملک مطلق. ۲- تقسیم سبب به متکرر و جز آن در متن ص ۲۸۵ و رضوی پاریس نیست.

کتاب شهادت

و نظر دراموری چند است .

[نظر] اول: در صفات گواهان و آن شش است :

اول بلوغ . پس قبول نکنند گواهی کودک مادام که با عقل ببلوغ نرسد، و گفته اند که قبول کنند چون بده سال برسد، [۵۱۰] و این نادر است .

و اصحاب را در قبول کردن گواهی ایشان در جنایت خلافت، و حاصلش آنست که قول ایشان در جراحات قبول کنند چون ده ساله باشند مادام که خلاف هم دیگر نگویند، و فراگیرند اولین قول ایشان را . و شیخ در مسائل خلاف شرط کرد که پراکنده نشوند .

دوم کمال عقل . پس از دیوانه قبول نکنند، و آنکس را که گاه گاه دیوانه شود گواهی او قبول کنند در حالیکه اعتماد باشد که کامل عقل شده باشد .

سوم ایمان . و قبول نکنند گواهی غیر اسلامی . و قبول کنند گواهی ذمی در وصیت خاص با عدم مسلمانان، و در اعتبار سفر تردد است . و قبول کنند گواهی مؤمن بر همه اهل ملتی . و قبول نکنند گواهی هیچ یک از ایشان بر مسلمان و نه غیر مسلمان . و شبهه آنست که گواهی ایشان بر اهل ملت ایشان نیز نشنوند، و در روایتی ضعیف آمده است که بشنوند .

چهارم عدالت . و شک نیست که عدالت بکبارزایل شود، و هم چنین در صغایر چون بدان مصر باشد، اما اگر بنادر در [۵۱۱] راه آید عدالت را قدح نکند .

و زیان ندارد داشتن کبوتر برای انسن و برای نامه بردن. اما گرو بستن بدان قدح کند.

و شطرنج بازی قادح در عدالت ، و همچنین غنا و شنیدن آن و ساختن آلات لهو و شنیدن آن و دف زدن الا در عروسی و ختنه کردن ، و لباس ابریشمین پوشیدن مردانرا الا در جنگ ، و همچنین مردان که زیور زنان بر خود کردن و انگشتری زرین پوشیدن .

و قبول نکنند گواهی آنکه دشنام دهد ، و قبول کنند چون توبه کند . و حد توبه آنست که تکذیب نفس خود کند ، و در قولی دیگر است بتکلف . پنجم نابودن تهمت . پس قبول نکنند گواهی آنکه منفعت با خود کشد ، هم چنانکه گواهی شریک بر آن چیز که مشترک باشد ، و گواهی وصی در آنچه او را در وحکمی باشد ، و گواهی آنکه دشمنی دنیاوی دارد ، و از آن باشد که او شاد شود باندوه او یا اندوهگین شود بشادی او .

و نسب مانع قبول کردن گواهی نباشد . و در قبول کردن گواهی فرزندی پدر [۵۱۲] خلاف است ؛ اظهر آنست که نشنوند . و همچنین قبول کنند گواهی شوهر برای زن خود . و بعضی اصحاب شرط کردند گواهی دیگر با او منضم باشد . و هم چنین درزن ، و توان گفتن که درزن این شرط^۱ است .

و صحبت داشتن با کسی مانع نباشد گواهی را چون مهمان و مزدور علی-الاشبه .

و قبول نکنند گواهی سائل بکف^۲ از بهر حقارت نفس او ، پس او ایمن نباشد از آنکه باندک چیزی از او بفریبند .

و در قبول کردن گواهی بنده دو روایت است ؛ اشهر آنست که قبول

۱- اصل: غرط. ۲- اصل: د: که بکف. پاریس و رضوی: و شهادت خواهند [ة] بکف قبول نکنند از بهر آنکه موصوف است بمهانت نفس پس ایمن نتواند بود از فریب او.

کنند. و در شهادت او برخواجه دو قولست؛ اظهر آنست که قبول نکنند. و اگر آزاد شود بشنوند برای مولا و بر مولا. و اگر گواه گرداند دوبنده خود را که این حمل فرزند اوست پس آن دوبنده بغیر آن حمل افتند بمیراث، و ایشان را آزاد کند، پس برای حمل گواهی دهند؛ بشنوند، و میراث همه با فرزند آید، و به بندگی گرفتن ایشان اورا سکروه باشد.

و اگر متحمل گواهی شود کودک یا کافر یا بنده یا خصم یا فاسق، پس زایل شود مانع، و گواهی [۵۱۳] دهند؛ قبول کنند. ششم طهارت مولد. پس قبول نکنند گواهی ولد زنا، و گفته اند که قبول کنند در چیزی که زبون باشد، و بدین روایتی نادر آمده است. و لاحق است بدین باب مسأله یی چند:

اول: هر که بتبرع پیش از درخواست کردن گواهی دهد گواهی او را نشنوند، زیرا که اینجا تهمت راهی یابد. اما در سماع شهادتی که بتبرع باشد در حقوق خدای تردد است.

دوم: گواهی از کز قبول کنند در آنچه احتیاج بشنیدن ندارد، و در روایت است که فراگیرند اولین قول او را؛ و هم چنین قبول کنند از کور در آنچه احتیاج بدیدن ندارد.

سوم: قبول نکنند گواهی زنان در ماه دیدن و در طلاق. و در رضاع تردد است؛ شبهه آنست که قبول کنند.

و قبول نکنند در حدود. و قبول کنند با مردان در رجم بر تفصیلی که بیاید بعد ازین. و قبول کنند در جراحت و قتل اگر گواهی دهد مردی و دوزن. و دیت واجب باشد بدین چنین گواهی نه قود. و در دیون با مردان بشنوند. و اگر تنها دوزن گواهی دهند [۵۱۴] با سوگند، شبهه آنست که

قبول نکنند .

و قبول کنند گواهی زنان بی‌سردر بکارت و در عیبهای زنان که پوشیده باشد . و قبول کنند گواهی قابله در ربیع میراث فرزند او از بردارنده . و در وصیت گواهی یک زن بشنوند در ربیع ، و هم چنین از هر زنی ربعی بشنوند تا آنکه که تمام چهار باشد ، پس گواهی ایشان قبول کنند در همه وصیت .

و رد نکند گواهی خداوند پیشهای مکروه در شرع هم چون زرگری ، و نه پیشهای دون چون جولا هگی و حجامی ، و اگر چه در غایت دنائت باشد چون زبال و آنکه تون گرماوه می‌تابد ، و نه آنکه خداوند رنجها باشد چون جذام و برص .

[نظر] دوم : در آنچه از گواه شنوند . و ضابطه او آنست که عالم باشد .

و آنچه از او علم حاصل شود یا دیدن است یا بشنیدن .

و مشاهده فعلها راست چون غصب و دزدیدن و کشتن و رضاع و ولادت

و زنا و لواط .

اما بشنیدن ثابت شود نسب و ملکیت و وقفیت و زوجیت .

و گواه^۲ متحمل گواهی شود بمشاهده آنچه [۵۱۰] در و مشاهده کفایت

باشد ، و بشنیدن در آنچه شنیدن در و کفایت باشد ، و اگر چه آنکس که پرو گواه

میشود از و گواه شدن نخواهد ، هم چنین اگر گوید او را که گواه باش پس او

بشنود از گوینده آنچه حکمی بدان واجب شود ، و هم چنین اگر پنهان کند یکی را

پس مدعی علیه چیزی بگوید و آن بشنود ، گواهی تواند داد پرو .

و چون بخواهد گواه را که گواهی بده واجب باشد پرو الا مکر که بدان

ضرری بی‌استحقاق بکسی رسد . و روا نباشد امتناع کردن از گواهی دادن با تمکن .

واگر گوید که بیا تا گواه شوی درود و قول است ، مروی آنست که واجب باشد . و وجوب اوبر کفایت است . و واجب باشد با نیافتن کسی که متحمل گواهی شود . و گواه نشود الا با آنکه داند مشهود علیه را ، یاد و گواه عدل گواهی دهند بمعرفت او . و روا باشد که زن روی باز کند تا بشناسد او را برای گواهی دادن . و گواهی دهند بر اخیس با شارت و گواهی ندهند با قرار او و برای آنکه او [۵۱۶] زبان ندارد .

[چند مسأله]:

مسأله او این: گفته اند که کفایت باشد در گواهی بملکیت، آنکه مشاهده بیند تصرف او را، بدین روایتی هست ، و اولیتر آنست که گواهی بتصرف دهد زیرا که تصرف دلالت بملکیت است نه ملکیت .

دوم: روا باشد گواهی دادن بر ملکیتی که ندیده باشد او را چون تعریف آن بکنند بایع و مشتری .

سیم: روا نباشد گواهی دادن الا که با یاد آید او گرچه بیند خط خویشتن . و در روایتی هست که اگر گواهی دهد با او دیگری روا باشد گواهی دادن او؛ درین روایت تردد است .

چهارم: آنکس که حاضر باشد بحسابی تا بشنود و او را نخوانده باشند برای گواهی، او مخیر باشد در گواهی دادن مدام که نترسد که حق او باطل خواهد شد بنادادن گواهی او؛ و درین روایت تردد است .

و مکروه باشد گواهی دادن برای مخالف چون ترسد که بخوانند او را پیش حاکمی که رد کند گواهی او را .

[نظر] سیم: گواهی بر گواهی، و آن قبول کنند در دیون و در مالها و حقوق ، و قبول نکنند در حدود . [۵۱۷] و روا نباشد الا دو کس بربیک گواه اصل .

و قبول کنند گواهی بر گواهی زنان در موضعی که قبول کنند در آن گواهی زنان، علی تردد.

وروشن ترین الفاظ آنست که بگوید که گواهی ده، بر گواهی من که گواهی میدهم چنین وچنین.

و قبول نکنند گواهی فرع را الا که عذر باشد گواه اصل را برنجوری یا بغیبت یا بمرگ. و اگر فرع گواهی دهد واصل انکار کند، در روایتی هست که عمل کنند بعاقل ترین ایشان، پس اگر متساوی باشند فرع را بپندازند، و درو اشکالست، زیرا که قبول نکنند گواهی فرع را الا بعدم گواه اصل. و قبول نکنند گواه بر گواه بر گواه در هیچ چیز.

[نظر] چهارم: آنچه لاحق است بدو در چند مسائل است:

اول: چون رجوع کنند گواهان پیش از حکم کردن حاکم، حکم نکند بدان. و اگر باز آیند بعد از حکم کردن، نقض حکم نکنند، و ضامن باشند گواهان. و در نهایی آورده است که اگر عین باقی باشد باز گیرند، و غرامت نکشد گواهان، و اگر تلف شده باشد گواه ضامن باشد.

دوم: چون ثابت شده [۵۱۸] باشد که گواهی ایشان دروغ بود، نقض کنند حکم را و باز گردند با آن عین اگر باقی باشد، و با تاف شدن آن بامتعذر بودن آن، گواهان ضامن باشند.

سیم: اگر گواهی برای قتل یا برای رجم یا برای بریدن دست بوده باشد و تمام بکنند آنرا پس باز گردند گواهان، اگر گویند که بعد گفتیم، قصاص کنند ایشانرا، یا بعضی از ایشانرا و رد کنند بعضی دیگر آنچه واجب بوده باشد بریشان از دیت، و تمام بکنند اولیای مقتول اگر چیزی باقی بماند. و اگر گویند: خطا گفتیم دیت لازم باشد برایشان. و اگر بعضی از ایشان گویند

که خطا گفتیم لازم [باشد] او را از دیت آنچه نصیب او است ، اقرار او بر غیر او ماضی نباشد . و اگر بعضی گوید که من بعد گفتم ، ولی برو رد کند آنچه فاضل باشد از آنچه برو بود از دیت وقصاص کند اگر خواهد . و در نهاییه گفت که باقیان از گواهان زنا سه ربع دیت با او رد کند و ولی او را بکشد . و این روایت درست است الا آنست که درو تسلط است بر مال مردم بخبر [۵۱۹] واحد . چهارم : اگر گواهی دهند بطلاق دادن پس زن شوهر بکند پس از شهادت باز آیند ، ضامن باشند مهر را و باز گردانند زنا را با شوهر اولین بعد از عده آن دومین .

و حمل باید کرد این روایت را بر آنکه زن شوهر کرده باشد بشنیدن گواهی بی حکم حاکم ، که اگر حکم کرده باشد قبول نکنند باز آمدن گواهان .

پنجم : اگر گواهی دهند دو کس بر مردی که او دزدی کرد پس ببرند دست او را ، بعد از آن گویند که ما بوهم گفتیم و دزدگیری دیگر است ، غرامت بکشند دیت اولین را و قبول نکنند گواهی ایشان در آخرین برای آنکه این دلالت کند که ایشان را ضبط نیست .

[ششم] : ' واجب باشد که مشهور بکنند گواه تزویرا و تعزیر بزنند بدانچه امام مصلحت داند برای آن ، تا کسی دیگر بر چنان فعل دلیری نکند .

کتاب حدود

و درو فصلهای چند است .

[فصل اول: در زنا و نظر در سوجب حد او و آنچه لاحق است بدو .

اما موجب حد آنست که در برد آدسی فرج خود را در فرج [۵۲] زنی بی عقد و بی ملکیت و بی شبهه . و این موجب محقق شود چون غایب شود حشفه در قبل یا در دبر زن .

و شرط در ثابت شدن حد ، [به] بلاغت است ، و دانستن حرام بودن ، و مختار بودن . پس اگر بخواهد محرمات را هم چون مادر یا زنی که باشوهر باشد حد بیفتد ازو چون جاهل باشد بتحریم او ، و ثابت شود چون داند . و مجرد عقد شبهت نباشد در سقوط حد .

و اگر زنی اجنبی خود را بزنی شخصی مشبه کند حد بر آن زن باشد نه بر مرد . و در روایتی هست که زنی آشکارا حد بزنند و مرد را پنهان ، و این متروکست . و اگر وطی کند دیوانه با زن عاقله ، در واجب بودن حد بر مجنون تردد است . بوجعفر و مفید گفته اند که حد باشد و اما بر زن دیوانه اتفاقست که حد نباشد . و بیفتد حد از مرد اگر دعوی کند که زن منست و هم چنین اگر دعوی کند آنچه صلاحیت شبهت دارد بنظر بادعوی کننده .

و ثابت نباشد احصائی که موجب رجمست تا که زانی بالغ شود [۵۳] و آزاد و اورا فرجی مملوک باشد و بعقد دوام یا بملک یمین چنانکه هرگاه که خواهد بدو تواند رسید .

ویکسان باشد اگر این زن یا کنیزک مسلمان یا ذمیہ [باشد] . و محصن بودن زن همچون محصن بودن مردست ، لکن اگر مجنونہ باشد اتقاقست کہ برورجم نیست . و بیرون [نشود] زنی کہ اورا طلاق رجعی دادہ باشند از محصنی . و بیرون شود زنی کہ طلاق او باین باشد ، و همچنین طلاق دہندہ .

و اگر بخواہد زنی را کہ درعدہ باشد با آنکہ داند ودخول کند ، بروحد باشد و برزن نیز ہم چنین است . و اگر دعوی کنند ہر دو یا یکی کہ جاہل بود ، ہم قبول کنند علی الاصح چون ممکن باشد درحق او . و اگر باز گردد با سران زن کہ طلاق خلعی دادہ باشد متوجہ نشود برو رجم تا آنکہ کہ وطی کند . و ہم چنین باشد بندہ اگر آزاد شود ، و مکاتب چون آزاد شود .

و واجب باشد حد برکور . پس اگر دعوی شبہہ کند درو دو قول است اشبہ آنستکہ قبول کنند با احتمال .

و در بوسہ و یا در بستر خفتن و در بر گرفتن [۵۲۲] تعزیر باشد .

و ثابت [شود] زنا باقرار یا بگواہ . و مقر باید کہ بالغ باشد و کامل عقل و مختار و آزاد ، و اقرار چہار بار تکرار کند . و اختلاف مجالس اقرار اشبہ آنست کہ شرط نیست . و اگر اقرار کند برخود چیزی کہ بدان حد لازم باشد و بیان نکنند کہ چہ حد است می زنند او را تا از آن باز آید . و اگر اقرار کند بدانچہ بدان رجم واجب شود و بعد از آن انکار کند رجم بیفتد . و غیر رجم بانکار بعد از اقرار بنیفتد و اگر اقرار کند [و] بعد از آن توبہ کند ، امام مخیر باشد در اقامت کردن حد اگر رجم باشد یا غیر آن .

و کفایت نباشد در بینہ کمتر از چہار مرد یا سہ مرد و دوزن . و اگر گواہی دہند دوسر و چہار زن جلد ثابت شود نہ رجم . و قبول نکند گواہی شش زن

و یک مرد و نه گواهی زنان تنها.

و اگر گواهی دهند کمتر از چهار مرد حد ثابت نشود و ایشان را حد قذف بزنند.
و لابد باشد که در گواهی زنا ذکر مشاهده کنند چون میل در مکمله.
و ناچار که گواهان [۵۲۳] اتفاق کنند بر یک فعل در یک زمان و در یک مکان.
و اگر بعضی از چهار گواه گواهی بدهند ایشان را حد قذف بزنند و منتظر
تمام شدن بینه نباشند.

و گواهی چهار مرد بشنوند برد و کس و بیشتر وحد بنیفتد اگر توبه بعد
از بینه کند. و اگر قبل بینه باشد بیفتد اگر رجم باشد یا غیر آن.

نظر دوم: در حد. و واجب باشد کشتن بشمشیر آنکس را که زنا کرده
باشد با محرمات خود هم چون مادر و دختر. و ابو جعفر لاحق کرد بدین زن پدر را.
و هم چنین بکشند ذمی را چون زنا کند با زنی مسلمان، و آنرا که زنا کند با یکی
بقهر. و اعتبار نکنند درین باب احصان. و یکسان باشد درو آزاد و بنده و مسلمان
و کافر. و در جلد زدن پیش از کشتن تردد است.

و واجب باشد رجم بر محصن چون زنا کند با زن بالغه عاقله. و اگر مرد
پیر با زن پیر زنا کنند، هر دو بجای آرند هم جلد و هم رجم باتفاق. و در جوان دو
روایت است، اشبه آنست که او را نیز هر دو بجای آرند. و واجب نباشد رجم زانی
[۵۲۴] چون مزنی بها خورد باشد یا دیوانه، اما جلد واجب باشد. و هم چنین
باشد اگر پسر کی خورد زنا کند با زن محصنه، بر محصنه رجم نباشد. و اگر زنا کند
با این زن مرد دیوانه رجم بنیفتد.

و بتراشند سر بکر را با حد و بیرون کنند از شهر خود یک سال. و بکر آنست که
محصن نباشد. و گفته اند که آنست که زن خواسته باشد و هنوز دخول نکرده.

وزن را بیرون نکنند از شهر و سر بپنجاهند .

و مملوک را جلد بزنند پنجاه اگر نر باشد و اگر ماده و اگر محصن باشد و اگر غیر محصن . و سر بپنجاهند یکی از این دورا و بیرون نکنند .
و اگر زنا مکرر کند کفایت باشد یک حد . و اگر هر باری حد زده باشند در ستم بار بکشند ، و گفته اند که در چهارم بکشند ، و این اولیتر است . و بنده را چون هفت بار حد بزنند هشتم بار بکشند ، و گفته اند که در نهم ، و این اولیتر است .
و حاکم مخیر باشد در ذمی براندن حد برو یا باز سفردن او را با اهل ملت او تا بر حسب اعتقاد برو حد برانند .

و حد و قصاص نرانند [۵۲۵] بر حاصله تا وضع حمل و بیرون آمدن از نفاس و شیر دادن فرزند . و اگر یا بند بر آن فرزند کفیلی ، جایز باشد که حد بزنند . و رجم کنند رنجور را و مستحاضه را و حد بزنند یکی از این دورا تا آنکه که نیک شوند . و اگر حاکم مصلحت بیند در تعجیل کردن ، حد بزند ایشان را بدسته بی که درو عدد آن چوب باشد که ایشان را می باید زد . و حد بیفتد بهادید آمدن دیوانگی .
و نرانند حد را در گرمای گرم و نه در سرمای سرد و نه در زمین دشمنان و نه بر آنکه پناه با حرم خدای داده باشد . و تنگ فرا گیرند برو تا آنکه که بیرون آید پس حد بزنند . و اگر فعلی بکنند در حرم که موجب حد باشد در حرم حد مثل بزنند .
و اگر جمع شود حد و رجم ، اول حد بزنند و بعد از آن رجم کنند .

و دفن کنند آنرا که رجم خواهند کرد : مرد را تا میان بند و زن را تا سینه . پس اگر بگریزند باز آرند ، و اگر ثابت شده زنا باقرار باز نیارند ، و گفته اند که اگر سنگ بدو نرسیده باشد باز آرند . و ابتدا کند گواه در سنگ انداختن . [۵۲۶] و اگر

۱ - متن ۲۹۴ : ولا یسقط الحد باعتراض الجنون . د : و حد بیفتد بهادید آمدن دیوانگی . پاریس و رضوی : و بعارض شدن دیوانگی حد ساقط نشود .

اقرار کرده باشد امام ابتدا کند.

و حد زنند زانی را برپای استاده برهنه و گفته اند که اگر با جامه یابند بزنند^۱ و سخت زنند، و گفته اند که میانه زنند. و پراکنده کنند حد را بر تن او و نگاه دارند روی او را. و بزنند زن را نشسته جامه او بربو بسته. و ضامن نباشد دیت او را اگر او بمیرد بحد. و دفن کنند مرحوم را بتعجیل. و سنت است اعلام کردن مردم تا حاضر آیند. و واجب باشد که حاضر شود طائفه مردم، و گفته اند که سنت است، و کمترین یکی باید. و رجم نکنند آنکه برو حد باشد از حدود خدای، و گفته اند که مکروه است.

نظر سوم: در لواحق، و در وسایلی چند است:

اول: چون گواهی دهند چهار کس بزنا در قبل، پس گواهی دهند چهار زن که او بکراست، حد نباشد برو. و در حد زن گواهان دو قول است.

دوم: چون شوهر یکی باشد از چهار گواه، در دو روایت است؛ و وجه [اینکه] حد بیفتد آنست که شوهر اول زن خود را قذف کرده باشد^۲.

سوم: حاکم بجای [۵۲۷] آرد حدود خدایرا، اما حقوق مردمان موقوف باشد تا وقت مطالبه ایشان.

چهارم: آنکس که ببرد بکارت را با انگشت خود برو باشد مهر آن زن، و اگر کنیزک باشد برو باشد ده یک قیمت کنیزک.

پنجم: هر که بشوهر دهد کنیزک خود را، پس وطی کند با او برو حد باشد.

ششم: هر که اقرار آرد که من زنا کردم با فلان زن برو باشد چون چهار

۱- متن ۲۹۴ و قیل: ان وجد شابة جلد بها اشد الضرب و قیل متوسطا. پاریس و رضوی: و گفته اند اگر جامه داشته سخت بزنند و بعضی گفته اند میانه اش بزنند. ۲- متن ۲۹۵: و وجه السقوط ان يسبق منه القذف. پاریس و رضوی: و وجه سقوط آنست که سابق قذف کرده است.

بار اقرار را مکرر کند دوحده، و اگر اقرار یک بار آرد برو باشد حد قذف. و همچنین باشد زن نیز؛ و درین هردو تردداست.

هفتم: آنکس که بخواهد کنیزک را بر سر حرهٔ مسلمان، و وطی کند با آن کنیزک پیش از دستوری حره؛ برو باشد هشت یک حد زانی.

هشتم: آنکه زنا کند در زمانی شریف یا مکانی شریف عقوبت کنند او را زیادت برحد.

فصل دوم: در لواط و سحاقگی و قوادی^۱.

لواط ثابت شود با قرار او چهار بار، و اگر کمتر ازین باشد بر تو تعزیر بود. و درو تکلیف و اختیار و آزادی شرط است اگر فاعل باشد [۵۲۸] و اگر مفعول. و اگر گواهی دهند برو چهار کس ثابت شود. و اگر کمتر ازین باشند برایشان حد قذف^۲ [باشد]. و بکشند ایقاب کنند را و اگر چه لواطه کند با کودک یا دیوانه بی. و ادب کنند کودک را. و اگر هر دو بالغ باشند هر دو را بکشند، و همچنین باشد اگر با بندهٔ خود کند. و اگر بنده دعوی کند که اکراه بود، حد نباشد. و اگر لواطه کند ذمی با مسلمان، ذمی را بکشند و اگر چه ایقاب نکرده باشد. و اگر ذمی لواطه کند با مثل خود امام را باشد که او را حد بزند یا باز سفر داورا با اهل ملت او تا حد برانند برو. و ایقاب قتل بواجب کند فاعل و مفعول را چون بالغ و عاقل باشند. و یکسان است درو هر که سواقب باشد. و حد نباشد بر دیوانه اگر فاعل باشد علی الاصح. و اما مخیر باشد در لواطه کننده میان آنکه او را بکشد بشمشیر، یا رجم کند، یا از دیواری در اندازد، یا بسوزد. و روا باشد که منضم کند سوختن را

۱- متن ۲۹۶: فی اللواط والسحق والقیادة. رضوی و پاریس: السحق سودن مذکر بامذکر ومؤنث بامؤنث و قیادت یعنی دلالت. ۲- متن ۲۹۶: ولو كان اودون ذلك حدوا. پاریس و رضوی: و اگر چهار کس گواهی دهند تعزیرش کنند (گویا کم دارد).

بادیگری. و آنکس که ایقاب نکرده باشد حد او صد [۵۲۹] تازیانه باشد علی الاصح. و یکسان باشد درو آزاد و بنده. و اگر مکرر شود باحد، در چهارم بار بکشند علی الاشبه. و تعزیر بزنند دو جمع شوند را زیر ایزاری برهنه چون خویشی نباشد میان ایشان. و حد ایشان از سی تازیانه باشد تا نود و نه. و اگر مکرر شود با تکرار تعزیر در سیم بار حد بزنند. و همچنین تعزیر باشد آنکس را که بوسه دهد کودکی را بشهوت. و ثابت شود سحی بدانچه ثابت شود لواطه. و حد را درو صد تازیانه است؛ اگر این زن حره باشد یا کنیزک، اگر محصنه باشد یا غیر محصنه، اگر فاعله باشد و اگر مفعوله. و در نهاییه میگوید که رجم کنند با احصان. و بکشند سحاقه را در چهارم بار چون سه بار حد زده باشد. و حد بنیفتد بتوبت پیش ازینت هم چنانکه در لواطه، و بنیفتد بعد ازینت. و تعزیر باشد چون جمع شوند دوزن در زیر ایزاری هر دو برهنه. و اگر دوبار مکرر شود با تعزیر، ستم بار حد بزنند. و اگر عود کنند، در نهاییه [۵۳۰] گفت که بکشند هر دو را.

و اینجا دو مسأله دیگر است :

اول : در حد کفالت نباشد و نه تأخیر الایعذر و شفاعت نباشد در اسقاط او. دوم : اگر وطی کند با زن خویش، پس این سحی کند با بکری، و آن بکر بار گیرد از آب او؛ فرزند از آن مرد باشد، و بر زن او باشد حد و مهر آن دختر، و بر دختر باشد حد.

اما قوادگی و آن جمعیت انداختن است میان مرد و زن برای زنا یا میان مرد و کودک برای لواطه، و ثابت شود بدو گواه یا آنکه دوبار بر خود اقرار کند. و حد او هفتاد و پنج تازیانه باشد، و گفته اند که سربتراشند او را و مشهور بکنند. و یکسان است درو آزاد و بنده و مسلمان و کافر. و از شهر بیرون کنند با ولین کرت. و مفید گفت که دوم بار؛ و اولین سرویست. و نیست بر زن بیرون کردن و سرتراشیدن.

فصل ستم: در حد دشنام دادن و مقاصد او چهار است :

[مقصد] اول : آنچه موجب این حد است، و آن دشنام دادن است بزنا یا بملواطه، و هم چنین [۵۳۱] اگر گویند که: ای آنکس که در دبر او نکاح کرده اند، چون فایده دشنام دهد در عرف گوینده این سخن. وحد نباشد چون فایده آن لفظ ندادند. و هم چنین اگر گوید آنکس را که مقربوده باشد بفرزندى او که: تو فرزند من نیستی. و اگر گوید که: پدرت ترا از زنا آورد، دشنام پدر را داده باشد.

یا اگر گوید که: مادر ترا از زنا زاد، دشنام مادر را داده باشد. و اگر گوید که ای پسر دوزنا کننده، دشنام پدر و مادر را داده باشد. و هر دو را بروحد ثابت شود چون هر دو مسلمان باشند، و اگرچه این کس را که با او سخن می گوید کافر باشد.

و اگر گوید مسلمانى که: ای، پسر زنا کننده، و مادر او کافر باشد، شبهه آنست که برو تعزیر باشد، و در نهاییه گفت که حد باشد.

و اگر گوید که: ای شوهر زنا کننده، حد زن را باشد برو.

و اگر گوید که: ای پدر زنا کننده، یا: ای برادر زنا کننده، حد حق آنکس باشد که او را منسوب کرد بزنا نه آنرا که با او سخن گفت.

و اگر [۵۳۲] گوید که: زنا کردی با فلان زن، حد حق آنکس باشد که با او سخن میگوید، و در ثابت شدن حد برو زن را تردداست.

و اگر دشنام دهد بر بسته، برو تعزیر باشد و هم چنین اگر گوید زن خود را که تورا بکر نیافتم، [و اگر] گوید کسی را آنچه موجب رنجانیدن او باشد هم چون که: ای خسیس یا ای فرومایه، و هم چنین اگر گوید که: ای فاسق یا شارب الخمر، مادام که آن فعل ظاهر نکند.

و ثابت شود دشنام باقرار او بر خود دو بار چون مکلف و آزاد و مختار باشد، یا بگواهی دو گواه عدل . و شرط در دشنام دهنده بلوغ است و عقل . پس کودک را حد نزنند بدشنام دادن بلکه تعزیر بزنند، و هم چنین دیوانه را .

[مقصد] دؤم: آنکس که دشنام دهد اورا . و شرط در بلوغ است و کمال عقل و حریت و اسلام و ظاهر ستر بودن . پس اگر آنکس را که دشنام دهد کودک باشد یا دیوانه یا بنده یا کافر یا ظاهر زنا بر قاذف حد نباشد ، بلکه تعزیر باشد . و هم چنین پدر چون [۵۳۳] پسر خود را دشنام دهد . و حد باشد بر فرزند اگر پدر خود را دشنام دهد و هم چنین است ذکر خویشان .

[مقصد] سئم: در احکام .

اگر دشنام دهد یکی جماعتی را بیک لفظ همه را ، برویک حد باشد چون بیک بار حد طلب کنند . و اگر جدا گانه طلب کنند هر یکی را بروحدی باشد . و حد قذف میراث شود چنانکه میراث مال . وزن و شوهر میراث نگیرند ازو . و چون گوید که: پسر تو زانی است یا دختر تو، ایشان هر دو را بروحد باشد . و در نهایی گفت که: او را نیز باشد که مطالبه کنند و باشد که عفو کنند . [و اگر حد بجماعتی بمیراث افتد و یکی از ایشان عفو کند] ' دیگران را باشد که تمام بزنند . و قاذف را چون سه بار حد قذف زده باشند^۲ چهارم بار بکشند، و گفته اند که سئم بار . و حد قذف هشتاد تازیانه باشد اگر قاذف بنده باشد یا آزاد . و با جامه زنند نه برهنه . و زدن باید که میانه باشد . و کافران چون هم دیگر را بقلب برخوانند تعزیر نزنند .

[مقصد] چهارم: آنچه لاحق است بدو، و اینجا چند مسأله دیگر است :

اول: بکشند آنکس را که دشنام دهد پیغمبر را علیه السلام ، و هم چنین

۱- د . متن ۲۹۹ : ولو ورث الحد جماعة فعفا احد هم كان لمن بقى الاستيفاء على التمام .

۲- اصل: باشد .

[۵۳۲] آنکس را که دشنام دهد یکی را ازائمه علیه السلام. و حلال باشد خون آنکس هر که را که او بشنود چون ایمن باشد بر خود.

دوم: بکشند آنرا که دعوی پیغمبری کند، و هم چنین آنکس را که گوید که نمی دانم که محمد راست گوی بود یا نه چون بر ظاهر اسلام باشد.
سوم: بکشند ساحر را چون مسلمان باشد و تعزیر بزنند چون کافر باشد.
چهارم: مکروه است ادب کردن کودک را زاید از ده تازیانه، و هم چنین بنده را اگر بزند سنت باشد آزاد کردن او.

پنجم: تعزیر بزنند آنکس را که دشنام دهد بنده خود را یا کنیز خود را. و هم چنین هر که فعلی حرام کند یا ترک واجبی کند تعزیر بزنند کم از حد.

فصل چهارم: در حد مسکر و نظر در چند چیزهاست:

اول در سبب این حد، و آن تناول مسکراست یا فقاع با اختیار با آنکه عالم باشد بتحريم او. و شرط درو بلوغست و عقل. و لفظ تناول بر آشامیدن و در دارو و غذا استعمال کردن برفتد^۳. و حکم تعلق گیرد و اگرچه یک قطره تناول کند. و هم [۵۳۵] چنین شیره چون بجوشد تا دو ثلث ازو بنرفته باشد، و هر چیز که مستی آرد غیر خمر.

و بیفتد حد از کسی که جاهل باشد که آنچه می آشامد مسکراست یا نداند که مسکر حرام است. و حد ثابت شود بدو گواه عدل یا بدو بار اقرار آوردن بر خود چون مقر مکلف باشد و آزاد و مختار.

۱- پاریس و رضوی: جادورا بکشند چون مسلمان باشد. ۲- اصل: باشند.
۳- پاریس و رضوی: و لفظ تناول عام تر است از آنکه بیاشامد یا در ادویه یا اغذیه بکاربرد.
د: بر آشامیدنست ... برفتد. متن ۳۰۰: فالتناول یعم الشارب والمستعمل فی الادویه والاغذیه.

دوم حد، و آن هشتاد تازیانه باشد. و یکسان باشد درو آزاد و بنده و کافر چون ظاهر خورد^۱. و بزنند شارب مسکر را برهنه بر پشت و هردو کتف، و پیرهنند از روی و فرج. و حد زنند تا باهوش نیاید. و چون دوبار حد بزنند سیم بار بکشند؛ و این سروی است. و در مسائل خلاف گفت که چهارم بار بکشند. و اگر بیاشامد بارها و حد نزده باشند کفایت باشد یک حد.

سیم در احکام، و درو مسائلی چند است:

اول: اگر گواهی دهد یکی که او خمر خورد و دیگری که اوقی کرد

حد بزنند.

دوم: آنکس که خمر خورد و گوید که حلال است ازو توبت طلبند؛ اگر باز آید حدش بزنند، و اگر [۵۳۶] نه بکشندش. و گفته اند که حکم او هم چون حکم مرتد است، و این قوی است. و نکشند آنکس را که حلال داند غیر خمر را، بلکه حد بزنند [اگر بیاشامد]، اگر حلال دارد و اگر حرام^۲. سئم: آنکس که بفروشد خمر را و گوید که حلال است ازو توبت طلب کنند، اگر توبت نکند بکشندش^۳، و در غیر خمر تعزیر زنند.

چهارم: اگر توبت کند پیش از گواه برخاستن، حد ازو بیفتد، و بعد از بینت بنیفتد، و بعد از اقرار امام مخیر باشد در حد زدن. و کس هست از اصحاب که واجب گفت حد را.

فصل پنجم: در حد دزدی و درو چند فصل است.

[فصل] اول در دزد و شرط درو آنست که مکلف باشد و شبهه نباشد او را درو،

- ۱ - اصل: شود. د: خورد. پاریس و رضوی: چون آشکارا کنند.
۲ - شرایع. ۳ - متن ۱ - ۳: فان تاب والقتل. پاریس و رضوی: اگر توبه کرد
فبا، والا بکشندش.

و پدر [نباشد] که از مال فرزند دزدد^۱ ، و آنکه از حرز بیرون آرد قماش را ، و بنفس خود بیرون آرد ، و پنهان برگیرد . پس شروط او شش است .
 پس کودک را حد نباشد ، و نه دیوانه را ، لیکن تعزیر باشد . و درنهایه گفت که : عفوکنند از طفل اولین بار ، پس اگر عود کند ادب کنند ، پس اگر عود [۵۳۷] کند بخارند سرانگشتان او را تا آنکه که خون بیاید ، پس اگر عود کند ببرند بند اول انگشتان او ، پس اگر عود کند ببرند دست او را چنانکه از آن بالغ .

و اگر شریک بدزدد آنچه گمان برد که نصیب او است دست نبرند .
 و در دزدیدن یکی از غانمان از غنیمت دو روایت است : یکی آنکه نبرند ، و یکی آنکه ببرند چون زاید باشد از قدر نصیب او مقدار ربع دیناری .
 و اگر بشکافد حرز را غیری و او بیرون آرد نبرند . و آزاد و بنده و مسلمان و نر و ماده همه یکسان اند . و نبرند از آن بندهایی که از مال خواجه دزدیده باشد و نه از آن بندهایی که از مال غنیمت بدزدد . و ببرند از آن مزدور چون بحرز بنهاده باشد مال را از او علی الاشبه . و همچنین شوهر و زن را ، و همچنین مهمان ، و در روایت هست که نبرند . و بر دزد باشد که اعادت کند مال را و اگر چه دست بریده باشند .

[فصل] دوم در آنچه آنرا بدزدند . و نصایبی که بدان دست ببرند ربع دیناری باشد زر خالص مضروب بسکه معامله یا آنچه قیمت او ربع دیناری باشد .
 و باید که در [۵۳۸] حرز باشد بقل یا بغلق یا بدفن ، و گفته اند که هر موضعی که نباشد غیر مالک در رفتن درو الا بدستوری صاحبش آن حرز

۱ - متن ۳۰۱ : والا يكون الوالد من ولده . هاریس و رضوی : و پدر از فرزند ندزدیده باشد .

باشد. پس نبرند دست آنکس که دزدی کند از آن موضعی که دستوری باشد همه را آمدن و شدن دروهم چون گرماوها و مساجد. و گفته اند که چون خداوند مال او را نگاه دارد آن مال در حرز باشد. و نبرند آنکس که دزدی کند از گریبانی یا از آستینی که هردو ظاهر باشند، و ببرند اگر از باطن باشد. و نبرند برای میوه که بر درخت باشد، و ببرند بعد از آنکه در حرز کرده باشند. و همچنین نبرند در دزدیدن آنچه خوردنی باشد در سال قحط.

و ببرند آنکس را که بدزدد بنده غیری را. و اگر آزاد باشد و بفروشد ببرند برای فساد کردن او نه برای حد.

و ببرند دست آنکه کفن دزد. و شرط درو آنست که قیمت کفن نصابی باشد، و گفته اند که شرط نیست برای آنکه این قطع نه برای حد دزدی است بلکه از بهر منع جرأت دیگران است [۵۳۹] بر چنین کار. و اگر گور بشکافد و چیزی بر نگیرد تعزیر بزنند. و اگر نبش مکرر شود و فوت شود از سلطان روا باشد که بکشند برای زجر.

[فصل] ستم ثابت شود سبب قطع باقرار دوبار^۱، یا بدو گواه عدل. و اگر اقرار آرد یک بار غرامت بکشد و دست نبرند. و شرط در مقرآنست که مکلف باشد و آزاد و مختار. و اگر اقرار کند بزخم چوب نبرند. نعم اگر رد کند دزدیده را ببرند. و گفته اند که نبرند برای آنکه احتمال غیر دزدیدن دارد و این شبهه است. و اگر اقرار کند دوبار واجب باشد بریدن و اگر چه انکار کند بعد از آن.

[فصل] چهارم در حد و آن بریدن چهار انگشت است از دست راست و بگذارند کف دست را و انگشت ابهام را، و اگر دزدی کند بعد از آن ببرند پای چپ

۱- متن ۲. ۳: مثبت الموجب بالاقرار مرتین. پاریس و رضوی: ثابت شود موجب قطع باقرار دوبار. د: قتل. اصل: مثل.

را از بند قدم و رها کنند پاشنه را ، و اگر دزدی کند سئم بار حبس کنند او را ابد ، و اگر دزدی کند در زندان بکشند . و اگر مکرر شود دزدی بی آنکه حد زنند [۵۴۰] یک حد کفایت باشد .

و نبرند دست چپ را با وجود راست ، بلکه ببرند راست را و اگر چه شل باشد ، و هم چنین اگر چپ شل باشد . و اگر چپ نباشد ببرند هم راست را . و در روایت است که نبرند . و در نهاییه چنان است که اگر بدزد و دست راست ندارد دست چپش ببرند ، و اگر دست چپش نباشد ببرند پای چپ را ، و اگر پای نباشد برو جز حبس ابد نباشد . و در همه تردد است .

و حد بیفتد بتوبت کردن پیش از بینت نه بعد از بینت . و امام مخیر باشد در حد چون توبت کند بعد از اقرار بر روایتی ضعیف . و اشبه آنست که حد واجب باشد و سرایت حد را ضامن نباشد .

[فصل] پنجم در آنچه لاحق است بدو و در چند مسایل [است] :

اول : چون بدزدند دو کس نصابی را در نهاییه گفت که هر دو را دست ببرند ، و در مسائل خلاف گفت که بشرط آنکه نصیب هریکی بنصاب برسد . دوم : اگر بینت برخیزد بدزدی ، پس بینت خاموش شود تا دست ببرند ، پس بدزدی دیگر گواهی [۵۴۱] دهد هم بر آن شخص اولین ، شیخ در نهاییه گفت که پای چپ برای دزدی آخرین ببرند ، و بدین روایتی هست ، و اولیتر آنست که خون کسی نریزند الا در جایی که یقین باشد . و این خبر یقینی نیست . سئم : دست بریدن دزد موقوف باشد برای آنکس که کالا ازو دزدیده باشد مطالبه کند ، که اگر نکند امام دست او نبرد . و چون او را بحاکم برد و پرو ثابت کند ، حد بنیفتد و اگر چه خصم او بدو بخشد .

۱ - پاریس و رضوی : و اگر حد سرایت کند ضمان نباشد .

فصل ششم: در محارب و آن کسی است که [سلاح] بکشد^۱ دریابان

یا در دریا یا در شب یا در روز برای ترسانیدن ره گذریان^۲، و اگرچه او از اهل آن نباشد علی الاشهر. و ثابت شود این باقرار و اگرچه یک بار باشد یا بگو [اهی د] و گواه عدل. و اگر گواهی دهند بعضی دزدان بر بعضی قبول نکنند، و هم چنین اگر گواهی دهد بعضی از مأخوذان^۳ برای بعضی.

و حد او کشتن است یا بردار کردن یا بریدن دست راست و پای چپ یا از شهر بیرون کردن. و اصحاب ما خلاف [۵۴۲] کرده اند: مفید گفت که امام مخیر باشد، و این وجه است. و شیخ گفت که این بر ترتیب باشد چنانکه بکشد اگر کشته باشد. و اگر عفو کند او را اولیای دم، برای حدش بکشد. و اگر بکشد و مال ببرد، مال باز گیرند از او و دست راست و پای چپ او ببرند و بعد از آن بکشند و بردار کنند. و اگر نکشد اما مال ببرد دست راست و پای چپ او ببرند و از شهر بیرون کنند. و اگر بجراحات کرده باشد قصاص جراحات بکنند و از شهر بیرون کنند. و اگر سلاح بکشد برای ترسانیدن از شهرش بیرون کنند و بس. [و] اگر توبت کند پیش از آنکه برو قادر شوند، عقوبت از او بیفتد و اما حقوق مردمان بنیفتد. و اگر توبت کند بعد از بینت بنیفتد. و محارب رازنده بردار کنند بر آن قول که امام مخیر باشد، و کشته بر قولی دیگر. و او را بر درخت بیش از سه روز بنگذارند، و فرو گیرند و بشورند بر آن قول که او را زنده بردار کرده باشند، و کفن کنند [۵۴۳] و نماز کنند و دفن کنند.

۱ - پاریس و رضوی: و آن هر کسی باشد که با سلاح بیرون آید. ۲ - متن ۳۰۴:

السابلة. د: راه گذریان. پاریس و رضوی: کاروانیان. ۳ - متن ۳۰۴:

المأخوذین. پاریس و رضوی: گرفتگان.

و بیرون کنند محارب را از شهر و بنویسند نامه با اطراف تا با او مواکلت و مجالست و معاشرت نکنند تا آنکه که توبت کند .

و دزد هم محارب است ، و مردم راهست که دفع کنند او را از خود چون غلبه سلامت باشد . وضامن نباشد او را دفع کننده او ، خون آن دفع کرده هدر باشد .

و هم چنین اگر مکابره کند بانفس زنی یا باغلامی ، و برای دفع از خود او را بکشد ، یا در سرایی رود و زجر کنند او را و بیرون نشود ، پس آن دفع زجر ادا بکشتن او کند یا بتلف شدن بعضی از اعضای او . و اگر خداوند گمان هلاکت برد سال را تسلیم باید کرد .

و دست نبرند آنرا که چیزی از دست کسی در رباید ، و نه آنرا که از بالای بام چیزی بکلاب از پشت چهارپای یا غیر آن در رباید ، و نه آنرا که مردم را بنگ دهد ، و نه آنرا که مردم را داروی بیهوشی دهد ، و مال ببرد . بلکه این همه را تعزیر بزنند و مال باز ستانند .

فصل هفتم : وطی چهار پای و مرده [۴۴۵] و آنچه تابع او باشد .

چون وطی کند بالغ عاقل بابهیمة بی که گوشت او خورند چون گوسفند و گاو ، حرام باشد گوشت او و گوشت نسل او . و اگر مشتبه شوند در گله بی ، آنرا بدو قسمت کنند و قرعه بزنند ، و هم چنین می کنند تا آن وقت که یکی بماند . و باید که آن بهیمة را ذبح کنند و بسوزند و غرامت قیمت آن بفرمایند کشید اگر آن چهارپای از آن او نباشد .

و اگر آنچه مهم است از آن چهارپای برنشستن باشد هم چون استر و خر و اسب ، غرامت بستانند از او اگر از آن او نباشد ، و بیرون کنند آن بهیمة را از آن شهر باشهری دیگر و بفروشند آنرا . و در صدقه دادن قیمت او

دو قول است ، اشهر آنست که باغرامت کشنده دهند .

و تعزیر بزنند و طی کنند را بر هر دو تقدیر . و ثابت شود این حکم بگواهی دو عدل یا باقرار او و اگر چه یک بار باشد . و ثابت نشود بگواهی زنان تنها و نه آنکه منضم باشد با مردان .

و اگر و طی سه بار مکرر شود با تعزیر چهارم بار [۴۰] بکشند .
و و طی کردن با مرده هم چنانست که و طی کردن با زنده در حد و در اعتبار احصان ، و این جاحد غلیظ تر باشد . و اگر مرده زن او باشد ^۱ حد نباشد بلکه تعزیر باشد و ثابت نشود الا بچهار گواه . و در روایت هست که دو کفایت باشد برای آنکه گواهی بر یکی می دهند .

و آنکس که لواطه کند با مرده هم چنان باشد که لواطه کرده باشد با زنده و تعزیر بزنند زیادت از حد .

و آنکس که منی بیارد بدست خود تعزیر بزنند بدانچه امام مصلحت بیند . و ثابت شود بدو گواه عدل یا باقرار او دوبار . و اگر گوییم که یک بار کفایت باشد نیکست .

۱ - رضوی و پاریس : و اگر مرده زنش باشد حدش نزنند بلکه تعزیرش کنند . د : زن او باشد . اصل : آن او باشد . متن ۶ . ۳ : ولو کانت زوجه فلاحه و يعزر .

کتاب قصاص

و آن در نفس باشد یا در اعضاء

و سبب قصاص تباه کردن شخصی عاقل بالغ باشد نفسی را که مستحق کشتن نباشد و کفو کشته شده باشد در حریت و ایمان .

و قتل عمد وقتی باشد که کشته شده قصد کشتن دارد ، و اگرچه بمثل آن آلت قتل نادر باشد ، یا وقتی که بکشد بآلتی که در اغلب بدان قتل حاصل شود و اگرچه قصد کشتن ندارد .

و اگر بکشد [۴۵] بدانچه غالباً بدو نکشند و قصد کشتن ندارد پس قتل اتفاق افتد اشهر آنست که آن خطا باشد چنانکه بسنگ ریزه یا چوبی سبک .

اما اگر بیندازد بدو سنگی قوی یا تیری تیز و بکشد برو قصاص باشد . و هم چنین اگر او را در آتش اندازد ، یا بزند بعصا چنانکه مثل آن شخص طاقت آن ندارد پس بمیرد ، یا بپاهی اندازد تا ' فرو برد ، یا بشیری تا ' او را بشکرد از بهر آنکه اینها هم چون آلت اند در عرف و عادت .

و اگر یکی فرو گیرد و دیگری بکشد و دیگری دیده بانی کند ، قاتل را بکشند و فرو گیرنده را دایم حبس کنند و دیده بان را چشمها برکنند .

و اگر اکراه کند یکی [را] بر کشتن غیری ، قصاص بر کشته شده باشد نه بر اکراه کننده . و هم چنین اگر بفرماید یکی را که بکش قصاص بر کشته شده

باشد . و در حبس کنند فرمایند را دایم .

و اگر آنرا که می فرماید بنده او باشد درو دوقولست . شبه آنست که بنده نیز هم چون غیری باشد . و روی آنست که بکشد خواجه را . و در مسائل خلاف گفت که اگر بنده خورد ^۱ باشد یا دیوانه [۵۴۷] بیفتد کشتن ازو ، و واجب باشد دیت بر خواجه بنده .

و اگر جراحت کند جنایت کننده پس ادا بتلف نفس کند ، قصاص طرف در قصاص نفس داخل باشد . اما اگر او را بجراحت کند و بعد از آن بکشد ، درو [دو] قول است : یکی آنکه قصاص اعضا در ورود در نفس ، و دیگری که در رود . و در نهایی می گوید که اگر هر یکی بزخمی دیگر باشد درنرود ؛ و مستند این فتوی روایت محمد بن قیس است . و در ورود دیت اعضا در دیت نفس باجماع .

مسائل در اشتراك :

اولین آنکه اگر شریک باشند جماعتی در کشتن شخصی آزاد مسلمان ، ولی دم را رسد که همه را بازکشد و آنچه از دیت صاحب او فاضل باشد با ایشان دهد . و او را رسد که بعضی را بکشد و دیگران قدر جنایت خود بدهند . پس اگر برای آن بعض که او بازکشت چیزی دریابد او از خود تمام کند ، چنانکه دو مرد را از چهار مرد بازکشد . و اگر چیزی بازماند از دیات آن بعض او ببرد ، چنانکه یک زن را که با دومرد دیگر شریک [۵۴۸] بود بازکشد و بس .

دوم : اگر قصاص کنند از جماعتی در اعضا هم چنانکه در نفس پس اگر جماعتی دست او ببرند ؛ او مخیر باشد در دست همه بریدن و فاضل از دیت

دست خود باز دادن ، و در دست بعضی از ایشان بریدن تا باقیان با آن بعضی آنچه بریشان واجب بود از دیت باز دهند .

سؤم: اگر دو زن در کشتن مردی شریک باشند ، هردو را باز کشتند و چیزی رد نکنند ، از بهر آنکه برای ایشان چیزی فاضل نماند .

و اگر از دو زن بیش باشند و او همه را باز کشد ، آنچه فاضل ماند با ایشان دهد . و اگر بعضی را بکشد آن بعضی دیگر آنچه برو واجب باشد با آن بعضی مقبول دهند .

و اگر چه مردی و زنی در کشتن شخصی شریک باشند ، ولی دم را رسد که هردو را بکشد و پانصد با مرد رد کند و پس . و مفید گفت که بلکه ثانی از آن بازن رد کند و دیگر با مرد . و اگر درین صورت مرد را بکشد ، زن پانصد با شریک خود دهد . و اگر زن را بکشد ، آن مرد که شریک بود چیزی با او رد نکند . و ولی دم را رسد [۹۴ هـ] که از آن مرد شریک پانصد بطلبد .

چهارم: اگر آزادی و بنده‌یی شریک باشند ، در نهایت گفت که ولی دم را رسد که هردو را باز کشد ، و قیمت بنده باخواجه اش دهد ؛ و شاید که حر را بکشد ، و خواجه بنده پنج هزار درهم با ورثه او دهد ، یا بنده را با ایشان تسلیم کند ؛ و شاید که بنده را بکشد ، و خواجه او با حر هیچ کاری ندارد . و وجه آنست که نیمه جنایت بر آزاد است ، و نیمی بر بنده . پس اگر ولی دم هردو را بکشد پانصد با حر دهد ، و اگر بنده را قیمت از پانصد بیش بوده باشد آن فاضل با خواجه اش دهد ، و اگر آزاد را بکشد خواجه بنده پانصد با ورثه او دهد یا بنده را تسلیم کند . پس اگر بنده بیش از پانصد ارزد آن زیادت از آن او باشد . و اگر بنده را بکشد و قیمت او پانصد بیش باشد آن آزاد

که شریکش بود آن فاضل با خواجه‌اش رد کند .

و اگر زنی و بنده‌یی شریک باشند بر هریکی نیمه دیت باشد . پس اگر بنده را بکشد و قیمت او بقدر جنایت بوده باشد^۱ چیزی [۵۰۰] باخواجه‌اش رد نکنند . و اگر قیمت او افزون بوده باشد آن زن با خواجه او آن زیادت باز دهد .

قول در شرایطی که معتبراندر قصاص و آن پنج اند :

[شرط] اول : حریت . بکشند آزاد را برای آزاد و چیزی رد نکنند ، و برای زن آزاد با رد . و بکشند زن آزاد را برای زن آزاد و برای مرد آزاد . و صحیح آنست که از زن فاضل دیت مرد بستانند . و یکسان باشد مرد و زن در قصاص و دیت تا^۲ ثلث دیت مرد آزاد رسیدن ، پس آن دیت زن با نیمه آید . و قصاص کنند برای زن از مرد و رد کنند با مرد زیادت را ، و برای مرد از زن قصاص کنند بی رد . و بکشند بنده را برای بنده و برای کنیزک ، و کنیزک را برای کنیزک و برای بنده . و نکشند آزاد را برای بنده ، بلکه قیمت او از بستانند آن روز^۳ که کشته باشند ، و تجاوز نکنند از قیمت مرد آزاد . و اگر خلاف کنند در قیمت بنده قول قول جانی باشد با سوگند .

و تعزیر باشد بر قاتل و کفارت باشد برو . و اگر بنده ملک او باشد برو تعزیر باشد و کفارت . و در صدقه [۵۰۰] دادن قیمت او روایتی هست ضعیف . و در روایتی هست که اگر بعبادت کند کشتن بندگان بکشند او را . و دیت کنیزک قیمت او باشد تا مادام که تجاوز نکند از دیت حره ، و هم چنین تجاوز

۱ - متن ۳۰۸ : و کانت قیمته بقدر جنایته . پاریس و رضوی : قیمت او بقدر جنایتش باشد . اصل : و بقیمت . د : و قیمت او . ۲ - اصل : با . د : تا . ۳ - اصل و د : روزه .

نکند دیت بنده ذمی از دیت ذمی آزاد، و نه دیت کنیز ذمی از دیت ذمی آزاد. و اگر بکشند بنده بی آزاد را ضامن نباشد خواجه او، و ولی دم مخیر باشد در کشتن او یا بندگی او، و نباشد خواجه را که بازخرد او را با کراهت ولی دم.

و اگر بهجراحت کند آزاد را مجروح قصاص کند او را، و اگر خواهد به بندگی گیرد اگر دیت جنایت او هم چند قیمت باشد یا بیشتر، و اگر کمتر باشد به بندگی گیرد بنسبت جنایت او یا بفروشد و فرا گیرد از بهای او حق خویش، و اگر خواجه او را بازخرد باز باید خرید به ارش^۱ جنایتی که کرده باشد.

و بکشد بنده را برای خواجه اگر ولی او خواهد. و اگر بکشد بنده مثل خود را بعمد، و هردو ازان یک کس باشند؛ مولا مخیر باشد در قصاص و عفو. و اگر هریکی ازان کسی دیگر باشد، [۵۵۲] بکشد خواجه مقتول قاتل را، مگر که راضی شوند هردو مولا بدیت یا به ارش^۱. و اگر جنایت بنده بخطا باشد، مولای قاتل بازخرد او را بقیمت مقتول، یا به ولی دهد و بازستاند آنچه فضله باشد از اوز قیمت مقتول، و خواجه ضامن نباشد آنچه در باید^۲.

و بنده مدبر همچو بنده خالص است. و اگر ولی دم ببندگی گیرد او را در بیرون شدن اواز مدبری دوقول است؛ و بتقدیر آنکه بیرون نشود، مروی آنستکه او کار بکند برای قیمت خود.

و مکاتبی که هیچ ادا نکرده یا مشروط باشد، همچون بنده محض است. و اگر مکاتب مطلق باشد و چیزی ادا کرده باشد، اگر بکشد او آزادی و کفو او باشد بعمد، بکشندش. و اگر بنده ای را بکشد نکشند او را، و جنایت او تعلق گیرد بدانچه درو باشد از بندگی و بس، و کار بفرمایند در قدر نصیب

۱ - ص : باعرش . د : بارش . ۲ - متن ۳۰۹ : یعوز . د ، پاریس : در باید .

اصل : دریابد .

آزادی او ، و به بندگی گیرند آنچه باقی باشد از آزادی ، یا بفروشند آن قدر را . و اگر بخطا بکشد ، برامام باشد بقدر آنچه درو باشد از آزادی ، و خواه مخیر باشد میان آنکه باز خرد [۵۵۳] آنچه درو باشد از بندگی به ارش جنایت او ، و یا تسلیم کند حصه بندگی راتا بمقدار ارش جنایت بگیرند . و روایت علی بن جعفر چنانست که چون نیمه آنچه بروست ادا کرده باشد بمنزلت آزاد باشد .

مسائلی چند است :

اول : اگر بکشد یک آزاد دو آزاد را ، اولیای دم را جز قصاص او نباشد . و اگر بکشد بنده بی دو آزاد را در عقب هم دیگر ، در روایتی هست که او از آن اولیای آخرین باشد ، و در روایتی دیگر هست که هر دو ولی مشترک باشند در موادم که حکم نکرده باشند برای اولین .

دوم : اگر ببرد یکی دست راست دو کس را ، ببرند دست راست او را برای اولین و دست چپ او را برای آخرین . و در نهاییه گفت : اگر ببرد دست راست را و او را هیچ دو دست نباشد ببرند پای او را برای دست راست . و همچنین اگر ببرند دستهای جماعتی را ، ببرد اولین دست راست او را ، و دومین دست چپ را ، و ستم پای راست را ، و چهارم پای چپ را ، و برای دیگران دیت بستانند . و مگر استناد این روایت را [۴۵۵] با حبیب سیستانی است از جعفر صادق علیه السلام .

سوم : چون بکشد بنده آزادی را بعمد ، پس خواهه او آزاد کند او را ؛

۱ - متن ۳۱۰ : ولعله استنادا الى رواية حبيب السجستاني عن ابي عبدالله . رضوی و پاریس : و گویا که استناد او با روایت حبیب سجستانی است از ابی جعفر .
۲ - اصل : دومین . د : سیم .

در آزاد شدن تردد است ، اشبه آنست که آزاد نشود ، برای آنکه ولی دم را اختیار است در بندگی گرفتن او . و اگر خطا باشد روایت است از عمر بن شمر از جابر از صادق علیه السلام که درست باشد ، و ضامن باشد خواجه دیت او را . و در عدم ضعف است ، و اشبه آنست که صحت عتق مشروط باشد بدانکه اول ضامن دیت شود .

شرط دومین دین است .

پس نکشند مسلمان را برای کافر اگر ذمی باشد یا غیر آن ، لکن تعزیر بزنند و غرامت دیت ذمی بستانند . و اگر بعادت [کند] کشتن ذمیان ، قصاص کنند از او و رد کنند با او فاضل دیت او .

و بکشند ذمی را برای ذمی و ذمیه و رد کنند فضل دیت او را ، و ذمیه را برای ذمیه و برای ذمی و رد نباشد .

و اگر بکشد ذمی مسلمان را بعد ، بدهند او را و مال او را به ولی مقتول ، و او معذیر باشد در کشتن و به بندگی گرفتن ، اشبه آنست [۵۵۵] که فرزندان خود او را به بندگی نگیرند . و اگر اسلام آورد بعد از کشتن ، هم چنان باشد که مسلمان . و اگر بکشد بخطا ، لازم باشد دیت در مال او ، و اگر او را مال نباشد عاقله او امام باشد نه قوم او .

شرط سومین آنکه کشته پدر نباشد ، که اگر پدر بکشد فرزند خود را نکشند او را برای فرزند ، و برو باشد دیت و کفارت و تعزیر . و بکشند پسر را برای پدر ، و هم چنین مادر را بکشند برای فرزند ، و هم چنین خویشاوندان دیگر را . و در کشتن جد برای فرزند تردد است .

شرط چهارمین کامل عقل باشد . پس نکشند دیوانه و نه کودک را و جنایت ایشان هردو بعد و خطا بر عاقله باشد . و در روایت است که قصاص

کنند کودک را چون بده سال رسیده باشد. و در روایتی دیگر چون به پنج شبر
پرسد، و برو حدود دیگر برانند. و مشهور آنستکه عمد او خطا است تا پرسیدن
بتکلیف. اما اگر بکشد عاقلی آنگاه دیوانه شود بیفتد از و کشتن.

و اگر بکشد بالغ کودک را بکشند او را برای او علی‌الاشبه.

[۵۵۶] و نکشند عاقل را برای دیوانه. و ثابت شود دیت بر قاتل اگر بعمد باشد
یا شبیه‌العمد، و بر عاقله اگر خطا باشد.

و اگر کشته قصد دفع او میکرد از نفس خود خون او هدر باشد. و
در روایت است که دیت او از بیت‌المال باشد.

و کشتن نباشد برخفته چون بر سر کسی گردد و او را بکشد بلکه
دیت باشد.

و در کور تردد است، شبه آنستکه او هم چو بینا است در ثبوت قصاص.
و روایت کرد حلبی از جعفر صادق علیه‌السلام که جنایت کور خطا باشد،
پس بر عاقله بود. و اگر عاقله نباشد از مال او باشد، و فرا گیرند در سه سال.
و با آنکه این روایتی شاذ است هم تخصیص می‌کند عموم آیت را.
[شرط] پنجم آنکه مقتول محقون^۱ دم باشد.

قول در آنچه ثابت می‌شود [بدو] و آن سه است: اقرار و بینت و
قسامت.

اما اقرار یک بار کفایت باشد، و بعضی اصحاب گفتند که دو بار باید
و شرط در مقرر بلوغ است و عقل و اختیار و حریت. و اگر اقرار آرد که من
کشته‌ام بعمد، و دیگری گوید که من کشته‌ام بخطا، معیر باشد ولی تصدیق

۱ - متن ص ۳۱۱: محقون الدم. پاریس: مقتول خون او حلال نباشد. د: کشته
محقق باشد.

کردن [۵۵۷] یکی ازین دو را . و اگر یکی اقرار کند که من کشته ام بعمد، و دیگری گوید : بلکه من کشته ام ، و اولین باز آید از آن ؛ از هر دو قصاص و دیت بیفتد ، و دیت از بیت المال بدهند ، و این حکم حسن علی است علیهما السلام . اما بینت دو گواه عدل باید ^۱ ، و ثابت نشود بیک گواه و سوگند ، و نه بگواهی یک مرد و دو زن . و ثابت شود بدو آنچه واجب باشد درو ، هم چون خطا و دیت هاشمه ^۲ و منقله و جایفه و شکستن استخوان .

و اگر دو کس گواهی دهند که او را زید کشته است ، و دو دیگر گواهی دهند که بلکه عمر کشته است ، در نهایت گفت که قصاص بیفتد و واجب باشد نیمه دیت برهریکی ، و اگر خطا باشد دیت برعاقله ایشان باشد . و مگر که این حکم برای احتیاط است برای تعارض دو بینت ^۳ .

و اگر گواهی دهند که او را زید بکشت بعمد ، و دیگری اقرار کند که من کشته ام ، روایت کرد زراره از باقر علیه السلام که گفت : ولی راسد کشتن مقر پس با مشهود علیه هیچ کاری ندارد ، و او را رسد کشتن مشهود علیه پس مقر [۵۵۸] با اولیای مشهود علیه نیمه دیت رد کند ، و او را [رسد] که از هر یکی ازین دو نیمه دیت بستاند . و در کشتن هر دو و همچنین در گرفتن نیمه دیت از هر یکی اشکالست ، زیرا که شرکت نبود در قتل ، لکن این روایتی مشهور است .

مسائلی چند اند :

- ۱ - اصل : آید . د : باید . پاریس : باشند . ۲ - اصل : هاشمیه (مانند رضوی و پاریس) . د : هاشمه (مانند متن ص ۳۱۲) . ۳ - متن ۳۱۲ : و لعله احتیاطی عصمة الدم لما عرض من تصادم البینتین . رضوی و پاریس : و مگر این حکم از جهت احتیاط است بسبب تعارض هر دو بینت . د : دو بینه است .

اول: گفته‌اند محبوس کنند آنرا که متهم باشند که او کشته است شش روز. پس اگر ثابت شود این دعوی حکم کنند بدان و اگر نه رها کنند. و درسند این خبر ضعف است. و درو تعجیل کردن عقوبت است بی آنکه سبب او ثابت باشد.

دوم: اگر بکشد و دعوی کند که او را یافتم باز خود باز کشند الا که به بیعت بگذرانند بر دعوی خود^۱.

[سؤم]: اگر حاکم بخطا بکشد یا بهجراحت کند دیت آن بر بیت المال باشد. و آنکس که گوید: «الحذر الحذر» ضامن نباشد^۲. و آنکس که تعدی کنند برو^۳ پس او تعدی کند مانند آن، ضامن نباشد و اگرچه تلف شود.

اما قسامت پس ثابت نشود الا با تهمت، و آن علامتی باشد که بدان غلبه ظن حاصل شود براسـت گفتن مدعی، چنانکه یابد [۵۰۹] در سرای قومی یا در محله ایشان یا درده ایشان یا میان دودیه و یکی نزدیکتر باشد ازین دو آن تهمت باشد. و اگر هر دو متساوی باشند هر دو یکسان باشند.

اما آنکس که ندانند کشته‌آور، هم چنانکه کشته‌انبوهی یا در ترسها و یادربیبان و یادر لشکرگاه یا در بازار یا در جمعه^۴ دیت او از بیت المال باشد. و با تهمت اولیای دمر را باشد که ثابت کنند دعوی خود را بقسامت.

۱- متن ۳۱۲: الان یقیم البینه بدعواه. رضوی و پاریس: مگر وقتی که بردعوی خود اقامت بینه کند. د: الا که بینه بگذرانند بردعوی خود. ۲- متن ۳۱۲: و من قال: حذار، لم یضمن. رضوی و پاریس: و هر کس که گفت: پرهیز، بروی ضامن نباشد. اصل = د. ۳- اصل: بروا. د: برو. ۴- متن ۳۱۳: کقتیل الزحام و الفزعات... او جمعة. رضوی و پاریس: همچنانکه کشته را در انبوهیها و ترسها (پاریس: پلها)... یا در جامع. د: ترسها.

و آن در عمد پنجاه سوگند خورنده باشد از اولیاء مقتول ، و برای خطا بیست و پنج علی الاظهر. و اگر مدعی را پنجاه کس نباشد او پنجاه سوگند بخورد. و اگر بنخورد^۲ و منکر را پنجاه کس باشد که سوگند بخورند که او نکشت خود نیک ، و اگر نه پرویگر کنند تا تمام سوگند بخورد. و اگر بنخورد^۳ الزام کنند دعوی اگر عمد باشد و اگر خطا. و ثابت شود حکم در اعضا بقسامت [با تهمت]. پس هرچه دیت او دیت نفس باشد هم چنانکه بینی و زبان ، اشهر آنستکه سوگند خورنده دروشش مرد باشند بخورند هریکی از ایشان سوگندی، [۵۶۰] و با عدم این شش ولی را باشد که شش سوگند خورد. و اگر نباشد او را کسی که سوگند خورد و [یا] او بنخورد^۴ [منکر] با قوم خود سوگند خورد شش بار. و اگر او را قوم نباشد سوگند خورد او شش بار. و آنچه دیت او کمتر [باشد] از دیت نفس بحساب آن باشد از شش.

قول در چگونگی فرا گرفتن °.

قتل عمد قصاص بواجب کند . و ثابت نشود دیت درو الا بصلح ، و مخیر نباشد ولی دم . و حکم نکند بقصاص مادام که محقق نشود که تلف او بدان جنایت بود .

و اگر ولی یکی باشد که پیشی گیرد بقصاص ، و گفته اند که موقوف باشد بردستوری حاکم .

و اگر جماعتی باشند موقوف باشد بر اجتماع ایشان همه . و شیخ گفت

۱- متن ۳۱۳ : خمسون یمینا. رضوی و پاریس: پنجاه سوگند باشد. ۲- متن ۳۱۳: و لولم یخلف. رضوی و پاریس: و اگر او سوگند نخورد. د: و اگر پنجاه باشند سوگند بخوردن که او نکشت خود نیک. ۳- متن ۳۱۳: ولونکل. رضوی و پاریس: و اگر نکول کند. ۴- رضوی و پاریس: و اگر قسامه نباشد یا او سوگند نخورد. ۵- د: رضوی و پاریس: استیفا.

که اگر یکی پیشی گیرد بقصاص کردن جائز باشد، وضامن باشد دیت را از حصه های^۱ دیگران .

و قصاص نکنند الا بشمشیر یا چیزی که قایم مقام او باشد. و اقتصار کند برگردن زدن بی مثله و اگر چه جنایت او در آتش انداختن یا غرقه کردن یا بستنک خورد و مرد کردن^۲ باشد. [۵۶۱]

و ضامن نباشد اگر سرایت کند قصاص مادام که زیادت از آنچه جانی کرده است نکند .

اینجا مسائلی چند است :

اول: اگر اختیار کند بعضی اولیاء دم دیت را و قاتل بدهد قصاص بنیفتد علی الاشهر. و دیگران را قصاص رسد بعد از آنکه رد کنند بر قصاص کننده^۳ نصیب آنکس که حصه خود از دیت بستانند. و اگر بعضی عفو کنند دیگران را قصاص نرسد تا آنکه نصیب عفو کننده بقاتل ندهند.

دوم: اگر بگریزد کشته تا که بمیرد. مروی آنست که دیت در مال او واجب باشد. و اگر او را مالی نباشد فرا گیرند از خویشان الا قرب فالاقرب، و گفته اند که دیت نباشد.

سوم: اگر بکشد یکی دو مرد را یا جماعتی را پس بکشد بهمه او را، و راهی نباشد بر مال او. و اگر راضی شوند از و بدیت برای هریکی دیتی باشد.

چهارم: اگر بزند ولی جنایت کننده را و رها کند بگمان آنکه بمرد پس نیک شود، در روایت هست که قصاص کند ولی دم را و بعد از آن بکشد ولی دم

۱- اصل، د: حصهها. ۲- متن ۳۱۳: او الرضخ بالحجارة. رضوی و پاریس:

سنگ زدن. اصل = د. ۳- باید «قصاص شده» باشد چه در متن ۳۱۳ آمده:

المقتص منه. پاریس: بعد از آنکه رد کند نصیب کسی که بقدا راضی شده باشد.

اورا یا هردو ترك كنند. و روايت كننده اين [۵۶۲] ابان بن عثمان است، و درو
ضعف است بآنكه اين روايت مرسل است. و وجه آنستكه اعتبار كنند اين زدن را :
اگر روا بوده باشد قصاص كردن بدان قصاص نكند ولي را.

و اگر بكشد آنكه دست صحيح دارد دست بريده را، پس اگر خواهد ولي
دم كشتن او، رد كند دست او را اگر بريده باشد در قصاص يا ديت گرفته باشد
براي آن، و اگر خواهد پيوند ديت آن دست و فراگيرد باقي را. و اگر آن دست
بشده باشد بي جنايتي كه كرده باشد، و براي او ديتي نگرفته باشد؛ بكشد
كشنده او را، و هيچ رد نكنند. و اين روايت از سورة بن كليب است از جعفر
صادق عليه السلام.

قسم دوم: در قصاص طرف.

و شرايط قصاص اعضا همان شرائط قصاص نفس است. پس قصاص
نكنند در اعضا از آنكس كه قصاص نكنند در نفس. و قصاص كنند براي مرد
از زن ورد نباشد، و براي زن از مرد قصاص كنند بآرد در آنچه از ثلث زايد باشد.
و اعتبار كنند كه هردو عضو [سالم] باشد^۲. پس نبرند [۵۶۳] عضوي
صحيح را براي عضوشل و ببرند عضوشل را براي صحيح الاكه دانند كه باز
نخواهد رست^۳.

و قصاص كنند براي مسلمان از ذمي و فراگيرند از آنچه ما بين ديتين
باشد. و قصاص نكنند مسلمان را براي ذمي و نه براي ديوانه.

۱- قسم اول آغاز كتاب قصاص است ص ۳۶۸. ۲- متن ۳۱۴: و يعتبر التساوي في السلامة.
رضوي و پاريس: و بايد كه در سلامت يكسان باشند. ۳- متن ۳۱۴: فلا يقطع العضو
الصحيح بالاشل بالصحيح مالم يعرف انه لا ينحسم. رضوي و پاريس: پس درست بشل را
بزند و شل بدرست ببرند (رضوي: نبرند) مادام كه ندانند كه خون از وي باز ايستد.

و در شجاع اعتبار طول و عرض کنند، و عمق را اعتبار نکنند بلکه مراعات حصول اسم آن شجه کنند.

و ثابت شود قصاص در آنچه درو بیم هلاکت نباشد همچو حارصه و موضعه^۱، و یقیناً در آنچه درو بیم هلاکت باشد همچو هاشمه و منقله و ماسومه و جایقه^۲ و شکستن استخوان.

و در روا بودن قصاص پیش از نیک شدن جراحت تردد است. شبهه آنستکه روا باشد.

و اجتناب کنند از قصاص کردن در گرمای سخت و در سرمای سخت، و طلب اعتدال روز کنند.

و اگر نرمه گوش کسی ببرد پس ازو قصاص کنند، پس مجنی علیه آن نرمه باز دوساند^۳ و باز روید، جنایت کننده را باشد که آن را زایل کند تا متساوی هم دیگر باشند در عیب.

و ببرند بینی [۵۶۴] که بوینده باشد برای^۴ نا بوینده و گوش درست را برای گوش کر، و ببرند ذکر صبیح را برای عنین.

و برکنند چشم اعور برای یک چشم صاحب دو چشم، و اگر چه اعور کور شود بدان. و هم چنین قصاص کنند برای یک چشم از دو چشم بدان که یک چشم او برکنند. و در نیمه دیت با اعور دادن دو قول است، سروی آنستکه رد کنند.

۱- رضوی و پاریس: و حارصه آن باشد که پوست باز کنند و موضعه آن [باشد] که با استخوان [رسد] و هویدا کنند.
 ۲- رضوی و پاریس: و هاشمه آن باشد که آن را از استخوان بشکنند، و منقله آن باشد که مهاج(?) گرداند منقل استخوان [را]، و ماسومه آن باشد که بام دماغ رسد، و جایقه آن باشد که باندرون رسد.
 ۳- متن ۳۱۵: فالصقها المجنی علیه. پاریس و رضوی و مجنی علیه آن را باز چسبانند.
 ۴- اصل: یا برای. د: و باز روید.

و برای دندان كودك منتظر باشند: اگر برآید. درو ارش باشد، و اگر برنیاید درو قصاص باشد.

و اگر جنایت کند بدانچه برود بدو روشنی چشم با آنکه حدقه سلامت باشد، قصاص کنند از او بدانکه پنبه تر کرده بر پلکهای چشم او نهند و باز گشایند چشم را و در مقابلۀ آینه گرم کرده که مقابلۀ آفتاب باشد بدارند تا روشنی آن چشم برود.

و اگر کفی بی انگشتان را ببرد در روایتی آمده است که کف بریننده را باز برند و دیت انگشتان با پس دهند.

و قصاص نکنند از آن کس که پناه با حرم دهد بلکه تنگ فرا گیرند [۵۶۵] برو در طعام و شراب تا بیرون آید پس قصاص کنند. و اگر او جنایت در حرم کرده باشد هم در حرم از او قصاص شاید کرد.

کتاب الدیات

و نظر در چهار امر [است].

[نظر] اول: اقسام قتل و مقدار دیتهای هریکی.

و اقسام قتل سه است: عمد محض، و خطای محض، و شبیه العمد^۱.

پس عمد آنستکه قصد فعل و کشتن دارد و مثال او پیش برفته.

و شبیه العمد آنستکه قصد فعل دارد نه قصد کشتن، مانند آنکه برای ادب

بزند یا علاج کند برای اصلاح پس بمیرد.

و خطای محض آنستکه نه قصد فعل دارد و نه قصد کشتن، مانند آنکه

تیری بیندازد بصیدی، و برآدسی آید و بکشد.

و در دیت عمد صد اشتر باشد تمام سال^۲ یا دویست گاویا دویست حله

که هر حله بی دو جامه از بردهای یمنی [باشد] یا هزار دینار زر یا هزار گوسفند

یا ده هزار درهم. و طلب دارند در یک سال از مال جانی و ثابت نشود الا برضای

همدیگر.

و در دیت شبیه العمد دو روایت است، مشهورترین [۵۶۶] آنستکه سی و سه

بنت لبون باشد و سی و سه حقه و سی و چهار ثنیه که او را وقت گشن باشد^۳ و اینرا

جانی ضامن باشد نه عاقله. و مفید گفت که طلب دارند از و در دو سال.

۱- رضوی و پاریس: شبه عمد. ۲- متن ۳۱۶ مسان الابل. رضوی و پاریس:

صد اشتر بسال برآمده. ۳- متن ۳۱۶، طروقة الفحل. رضوی و پاریس: سی و سه

شتر ماده سه ساله که در چهار رفته باشد و سی و چهار شتری ماده شش ساله که فعل

برایشان رفته باشد.

و در دیت خطا نیز دو روایت است، مشهورترین آنست که بیست بنت مخاض باشد و بیست ابن لبون و سی بنت لبون و سی حقه و طلب دارند^۱ در سه سال، و ضامن باشد این را عاقله نه جانی.

و اگر بکشد در ماه حرام لازم باشد پرو دیت و ثلث دیت برای تغلیظ. و طوسی و مفید گفته اند که هم چنین لازم باشد بر کسی که در حرم کشته باشد. و من وجه این نمی دانم.

و دیت زن نیمه باشد ازین همه. و دیت خطا و عمد مخالف هم دیگر نیست در چیزی از مقادیر الا در اشتر. و در دیت ذمی روایاتست، مشهورترین آن ششصد درهم باشد و دیت زنان ایشان نیمه دیت مردان ایشان باشد. و دیت نباشد غیر ایشان را از اهل کفر. و در ولد زنا دو قول است: مشهورترین آنکه همچو دیت مسلمان آزاد باشد، و در روایتی هست [۵۶۷] که هم چون دیت ذمی باشد، و این ضعیف است.

و در دیت بنده قیمت او باشد. و اگر تجاوز کند قیمت از دیت حریان گردانند. و فرا گیرند از سال جانی اگر بعمد کشته باشد یا بشبیه العمد، و از او عاقله اگر بخطا کشته باشد. و دیت اعضای او بنسبت قیمت او باشد و آنچه در و از آن حردیت اوست از آن بنده قسمت او باشد چون زبان و ذکر. و آنچه در و از آن حر کمتر از دیت اوست در بنده بنسبت آن باشد. و بنده اصل است از آن آزاد در آنچه که او را مقداری نیست^۲. و اگر جانی جنایت کرد بر بنده بی در آنچه دون قیمت اوست^۳، نباشد مولای

۱- رضوی و پاریس: بیست شتر ماده یکساله که در سال دوم داخل شده باشد و بیست شتر نردوساله و سی شتر ماده دوساله و سی شتر ماده سهساله که در چهارم رفته باشد در مدت سه سال از وی بستانند.

۲- متن ۳۱۷: و العبد اهل للحر فیما لا تقدیر فیہ. رضوی

و پاریس: و بنده اصلست نسبت بازاد در چیزی که در وی مقداری نباشد.

۳- متن ۳۱۷: بمافیہ قیمه. رضوی و پاریس: بآن چیز که در وی قیمت او باشد.

اورا که قیمت او مطالبت کند از جانی تا بنده را بکلی با جانی نسپرد. و اگر جنایت کمتر باشد از قیمت او فرا گیرد از جانی ارش آن جنایت، و نباشد خواهه را که بدو دهد بنده را و مطالبت قیمت او کند. و ضامن نباشد مولای جنایت بنده را لکن تعلق گیرد بگردن [او]، و مولارا باشد که باز خرد او را بارش جنایت او در خطا. و ولی [۵۶۸] مجنی علیه را اختیار نباشد. و اگر ارش جنایت او هم چند قیمت او نباشد مولای او مسخیر باشد در دادن ارش، یا تسلیم کردن بنده تا مجنی علیه قدر جنایت خود فرا گیرد از او، یا بفروختن. و یکسان است درین بنده محض و مدبر اگر نر باشد یا ماده و ام ولد علی تردد.

[نظر] دومین: در آنچه واجب میکند ضمان را.

[و بحث یا در مباشرت است یا تسبیب یا در تزاحم موجبات.

بحث نخستین: اما مباشرت ضابط او آنست که تلف کنند نه بقصد. پس طبیب ضامن باشد از مال خود آنرا که تلف شود بعلاج او. و اگر رنجور یا ولی ابرای ذمت طبیب کند از دیت، وجه آنستکه درست باشد از بهر آنکه حاجت ضروری می افتد بعلاج، و قوت می دهد اینرا روایت سکونی از جعفر صادق علیه السلام. و گفته اند که درست نباشد برای آنکه این ابرای است از چیزی که ثابت نشد. و هم چنین است بحث در بیطار.

و خفته چون برگردد بر سر آدمی یا بپای بزند او را پس بکشد، ضمان در مال او باشد. اما دایه اگر بدایگی کردن کودک طلب فخر کند پس برو گردد [۵۶۹] و بکشد ضامن باشد او را در مال خود، و اگر برای درویشی بوده باشد دیت بر عاقله باشد.

و اگر عتف کند بازن خود در جماع یا در برگرفتن پس بکشد، ضامن باشد دیت او را، و هم چنین در شوهر نیز. و در نهاییه گفت که اگر بر همدیگر

۱- اصل: شرط دومین در آنچه واجب ضمان اما مباشرت.

متهم نبوده باشد ضمان نباشد بریشان، و درین روایت ضعف است.

و اگر متاعی بر سر گیرد پس بشکنند آنرا یا بر آدمی زند، ضامن باشد آنرا از مال خود.

و در روایت سکونی است که علی علیه السلام ضامن گردانید ختنه کننده را که حشفه کودک را ببرند. و این مناسب مذهب است و اگر چه سکونی ضعیف است. و اگر بیفتد آدمی از بالایی و بکشد یکی را، اگر قصد کشتن داشته باشد [و مثل آن افتادن بکشد برو قصاص باشد]^۱. و اگر قصد نبوده باشد، شبیه العمد باشد [و] ضامن باشد دیت او را. و اگر بیندازد او را بادی یا پای بلغزد برو ضمان نباشد. و اگر کسی در اندازد او را، ضمان بر آنکس باشد که او را از بالا در انداخت. و در نهایی می گوید که دیت بر افتنده^۲ باشد و باز گردد بر آنکس که او را در انداخت.

و اگر دختر کی بردیگری نشیند و دیگری او را بر جنگد^۳ پس آن بر جهد و راکبه را بیندازد^۴ و بمیرد، در نهایی گفت که دیت نیمی بر مرکوبه باشد و نیمی بر آنکس که او را دفع کرد^۵. و در مقنعه چنان است که برهریکی ازین دو ثلث دیت باشد و ثلثی دیگر بیفتد از بهر آنکه راکبه بعث بر نشست. و اولین روایت ابو جمیل است از سعد از اصبع از علی علیه السلام. و ابو جمیل ضعیف

-
- ۱- د: متن ۳۱۸: فان قصد و كان يقتل غالبا قتل به. رضوی و پاریس: و از آنجا افتادن غالباً آن باشد که بکشد او را قصاص کنند. ۲- متن ۳۱۸: المدفوع.
 د: افتنده. ۳- د: برم چکند. ۴- متن ۳۱۸: فتخستها ثلثة قمصت
 فصرعت الراكبة. رضوی و پاریس: و اگر کنیزك بر کنیزك دیگر نشست و کنیز کی
 سیم چیزی دروی چلاند (پاریس: خلاند) و او بر جهد و راکبه را بیندازد درو او بمیرد.
 ۵- رضوی: میان چلاننده و بر جهنده. پاریس: خلاننده و بر جهنده.

است . و آنچه مفید گفت نیک است . و ابن ادریس^۱ گفت که اگر این که بر جنگید الجا کرده باشد بر برجستن ، دیت برو باشد و اگر نه بر مرکوبه .

و چون سه کس در تخریب دیواری شرکت کنند پس بر یکی از ایشان آید و بکشد، آن دو دیگر ضامن دیت او باشند . و این روایت ضعیف است و شبه آنستکه ایشان هریکی ثلث دیت را ضامن باشند و ثلثی دیگر بیفتد، زیرا که آن تلف شده با ایشان مساعدت کرد در انداختن دیوار .

و از لواحق مسائلی چند است : [۵۷۱]

اول : آنکس که بخواند غیری را از خانه خود و بیرون برد او را در شب، ضامن او باشد تا با منزل خود آمدن او . و اگر آنرا کشته یابند و بیرون برنده دعوی کند که او را غیری کشته است و بینت ندارد ، در و دوقول است ؛ شبه آنستکه برو دیت باشد نه قود . و اگر مرده یابند در لازم بودن دیت دوقول است ؛ شبه آنست که لازم باشد .

[دوم] : چون دایه اعادت کند طفل را و اهل او او را انکار کند، تصدیق کنند دایه را تا کذب او ثابت شدن . چون ثابت شود ، برودیت باشد یا حاضر آوردن آن کودک یا حاضر آوردن کسی که احتمال دارد که او باشد .

[سوم] : اگر دزد در رود و جمع کند متاعی را و وطی کند با صاحبۀ آن منزل بقر ، پس بر جهد فرزند آن زن پس دزد او را بکشد، پس زن آن دزد را بکشد؛ خون دزد هدر باشد . و ضامن باشند عاقلۀ دزد دیت کودک را ، و زنا باشد [از] ترکۀ دزد چهار هزار درهم از بهر مکابره کردن با او در فرج . و این روایت است از عبدالله [۵۷۲] بن طلحه از جعفر صادق علیه السلام . و از روایت است

۱ - متن ۳۱۸ : و خرج متاخر . رضوی و پاریس : و متاخری وجهی سیم تخریج کرده است که دیت خلانیده واجب گردیده است . د : و ابن ادریس گفت که اگر این که بر چکنید را الجا کرده باشد بر برجستن دیت برو باشد و اگر نه بر مرکوبه باشد .

در زنی که معشوق خود را در پرده خود برد ، پس شوهر و معشوق باهم جنگ کنند^۱ و شوهر او را بکشد، پس زن شوهر خود را بکشد، گفت : دیت معشوق برزن باشد، و بکشند زن را برای مرد ؛ و وجه آنستکه خون معشوق هدر باشد .
چهارم : اگر چهار کس باهم شراب خورند، و دورا کشته یابند، و دورا مجروح کرده ؛ روایت است از محمد بن قیس از علی علیه السلام : حکم کرد که هر دو مجروح دیت هر دو مقتول بدهند، بعد از آنکه ببندازند دیت جراحت از دیت مقتولان . روایت کرد سکونی از جعفر صادق علیه السلام که دیت این دو کشته بر قبیلۀ این چهار کس باشد، و فرا گیرند دیت مجروحان از دیت کشتگان . و وجه آنست [که] این قضیه یی است در واقعه یی ، و او عالم تر بوده باشد بدان که این حکم بواجب کرد .

و اگر باشند شش کودک در فرات و یکی غرقه شود ، و دو گواهی دهند که او را این سه غرقه کردند و سه گواهی دهند که او را این [۵۷۳] دو غرقه کردند ؛ روایت سکونی و محمد قیس هر دو از جعفر صادق علیه السلام و از محمد باقر از علی علیه السلام که دیت او را بر پنج قسمت کنند بنسبت گواهی ؛ و این متروکست . پس اگر این خبر معلوم شود گوئیم که این واقعه یی بود و در چیزی معین پس تعدی آن نکنیم ، از بهر آنکه احتمال [دارد]^۲ که آن موضع مختص بوده باشد بچیزی که آن حکم واجب کرد .

بحث دوم^۳ : در تسبیب .

و ضابط او آنستکه اگر نه برای او باشد تلف حاصل نشود لکن علت

۱- متن ۳۱۹ : ادخلت الحجة صديقاً لها لئلا يبنائها . رضوی و پاریس : زنی در شب زفاف بخانه شوهر دوستی در حجله پنهان کرد و او و شوهرش بهم درآویختند . ۲- رضوی و پاریس ، د : احتمال دارد ۳- پاریس : سیوم .

تلف نه آن سبب باشد^۱ چنانکه چاه کندن و کارد برپای کردن و چیزی که بدان تکیه کنند یا بدان پای بلغزد در راه انداختن. پس اگر مثل این سبب در ملک خود کند ضامن تلف شونده نباشد. و اگر نه در ملک خود باشد یا در راه مسلمانان ضامن آن باشد. و هم ازین باب است ناودان برپام نهادن، و او رواست باجماع. اما در ضمان^۲ آنچه بدو تلف شود دوقول است. شبهه عدم ضمان است، و شیخ گفت ضامن باشد، و این روایت سکونی است.

[۵۷۴] و اگر چهارپای بر سر چهارپای دیگر درآید، خداوند اولین ضامن جنایت او باشد، و خداوند دومین که آن بر سر او آمد ضامن نباشد. و وجه آنست که خداوند اولین نیز ضامن نباشد الا باوجود تفریط. و اگر کسی در سرای غیری رود و سگ آن سرای او را بگذرد، اگر بدستوری خداوند سرای در رفته باشد؛ خداوندش ضامن باشد، و اگر نه نه.

و راکب دابه ضامن جنایتی باشد که بدست بکند و همچنین کشته‌او. و اگر یکی از این دو او را بر سر راه بدارد ضامن جنایت او باشد و اگر چه پپای کند، و همچنین اگر او را بزند پس جنایتی بکند. و اگر کسی دیگر بزند غیر راکب و قاید آن زننده ضامن باشد. و راننده چهارپای ضامن همه جنایت او باشد. و اگر دو کس بر نشینند هر دو در ضمان متساوی باشد. و اگر خداوندش با او باشد او ضامن باشد نه راکب. و اگر راکب را بیندازد خداوندش ضامن نباشد الا که برمانیدن خداوند باشد. و اگر شخصی مملوک خود را بر چهارپای نشانند آن خواجه ضامن جنایت [۵۷۵] آن چهارپای باشد. و بعضی از اصحاب ما

۱- متن ۳۱۹: و ضابطه مالولاه لما حصل التلف لكن علتة غیر السبب. رضوی و هاریس: و ضابطه او آنست که اگر آنچه بودی تلف حاصل نشدی لیکن علت او غیر سبب باشد.

۲- ص: خان.

درضمان خواهه خورد بودن مملوک شرط کرد.

بحث سؤم: در تزامم موجبات.

اگر مباشر و مسبب جمع شود مباشر ضامن باشد نه مسبب، چنانکه کسی یکی را در چاهی اندازد که کسی دیگر کنده باشد، و هم چنین کسی که ذبح کند چیزی را که دیگری نگاه می دارد.

و اگر مباشر [را] مسبب معلوم نباشد آن صاحب سبب ضامن باشد علی تردد. چنانکه کسی که چاهی بکند و سرش بپوشد و کسی دیگر غیری را در آن چاه اندازد. و ازین باب است مسأله زبیه^۲. و صورت او چنانست که یکی در زبیه افتاد و دیگری را بکشید و آن دؤم سئمی را و آن سئم چهارمی را، و همه را شیر بخورد؛ درو دو روایت است: یکی از محمد بن قیس از باقر علیه السلام که او گفت: امیر المؤمنین علیه السلام گفت: اول صید شیر است و اهل او ثلث دیت بدوم دهند و دوم دو ثلث دیت باهل سیم دهد و سیم دیت تمام باهل چهارم دهد و روایتی از سماع است از صادق علیه السلام که او گفت: علی [۵۷۶] علیه السلام [گفت:] برای اول ربع دیت باشد و برای دوم دو ثلث دیت و برای سئم نیمه دیت و برای چهارم دیت تمام. و هر یکی از اینها را بر عاقله آن سئم دیگر کس قسمت کرد. و در سند روایت آخرین تا بمسمع رسیدن ضعف است، و اولین روایت مشهور است و فتوی اصحاب بر آنست.

نظر سؤم: در جنایت بر اعضا^۳ و مقاصد او سه است:

- ۱- رضوی و پاریس: و اگر مباشر سبب را نداند: ۲ - متن. ۳۲: واقعة الزبیه.
- رضوی و پاریس: واقعه رمه (؟) خانه الصیاد و صورت او آنستکه یکی در درخانه و صیادی افتاد و او بدیگر در آویخت. د: و زبیه نام چاهسیت که کنند برای گرفتن شیر.
- ۳- اصل: اعضائی. د، رضوی و پاریس: اطراف.

[مقصد] اول: در دیات اعضا.

و در سوی سر دیت تمام باشد و همچنین در ریش، و اگر برویند در هردو ارش باشد. و مفید گفت که اگر بنروید در هریکی صد دینار باشد. و شیخ گفت: چون ریش بروید دروثلث دیت باشد. و درین روایت ضعف است. و در سوی سر زن دیت او باشد، پس اگر بروید مهر او باشد.

و در سوی هردو ابرو پانصد دینار باشد، و در هریکی دویست و پنجاه دینار و در بعضی از آن بحساب آن.

و در هردو چشم دیت تمام باشد، و در هریکی نیمه دیت. و در پلکهای هردو چشم تمام باشد. و در مبسوط گفت: در هریکی ربع دیت باشد [۵۷۷] و در مسائل الخلاف گفت: در بالاین دوثلث باشد و در زیرین ثلثی. و در نهاییه گفت: در بالاین ثلثی رسد و در زیرین نصفی. و اکثر اصحاب برین قول اند. و در چشم درست از آن اعوردیت تمام است اگر اعوری او خلقی است یا چشمش رفته است چیزی از قبل خدای. و در فرو بردن بصر چشم عور را دو روایت است، اشهرین^۲ ثلث دیت است.

و در بینی دیت تمام است و همچنین اگر نرمه بینی ببرد یا بینی را بشکند و فاسد شود. و اگر بی عیب باز بندند صد دینار باشد. و در شل شدن بینی دوثلث دیت او باشد. و در دیواره میانین نیمه دیت و در یکی از دو سوراخ بینی نیمه دیت و در روایتی ثلث دیت.

و در هردو گوش دیت تمام، و در هریکی نیمه دیت، و در بعضی ازو بحساب دیت او. و در نرمه گوش ثلث دیت او و در سوراخ کردن نرمه ثلث دیت نرمه.

۱- متن ۳۲۱: خسف العوراء. پاریس: فرو شدن چشم عور العین. د: فرو بردن چشم عور را را.

۲- رضوی و پاریس: مشهورتر. د: اشهر.

و در هر دو لب دیت تمام. و در تعیین دیت هریکی خلافت. در مبسوط گفت: در بالاین ثلثی، و در زیرین دوثلث. و این اختیار [۵۷۸] مفید است و در مسائل خلاف گفت: در بالاین^۱ چهار دینار و در زیرین ششصد. و در نهاییه هم چنین است. و بدین روایتی آمده است ضعیف. و این بابویه گفت: در بالاین نیمه دیت و در زیرین دوثلث. و این ابی عقیل گفت: در هریکی نیمه دیت و این قویست. و در بریدن بعضی لب بحساب دیت آن.

و در زبان درست دیت تمام، و اگر پاره بی ازو برد بحروف معجم اعتبار کنند، و آن بیست و هشت حرف است. و در روایتی متروک بیست و نه. [و در زبان اخرس پس دو دانگ دیت باشد و در بعضی بحساب دیت او باشد]^۲. و اگر دعوی کند [که] بدین جنایت نطق من برفت در روایتی آمده است که سوزن در زبان او زنند، اگر خون سیاه بیرون آید تصدیقش کنند.

و در همه دندان دیت تمام است، و آن بیست و هشت دندان است: پیشین آن دوازده دندان در هریکی پنجاه دینار، و پسین شانزده در هریکی بیست و پنج دینار. و هر دندانی که زاید برین باشد او را دیت نباشد چون بایکی از اینها بر کنند.

و اگر تنها بر کنند ثلث دیت اصلی باشد. و در سیاه شدن دندان دوثلث دیت او باشد. و همچنین آمده است در روایتی ضعیف [۵۷۹] چون شکافته شود و بنیفتد. و اشبه حکومت است^۳. و در بر کردن دندان سیاه ثلث دیت باشد. و در دندان کودکی که هنوز دندان بنینداخته باشد انتظار کنند اگر بر آید ارش باشد و اگر نه دیت آن دندان چنانکه گفته شد. و در روایتی آمده است که درو یک

۱- اصل: بالاین. د: بالاین. ۲- متن ۳۲۱ و رضوی و پاریس، د: و در روایتی متروک بیست و نه و آن زیادت لا است (۱۹). ۳- رضوی و پاریس: و اشبه آنست که درو حکومت باشد.

اشتر باشد بی تفصیل . و این روایت سکونی است و مسمع ، سکونی ضعیف است ، و روات این خبر تا بمسمع رسیدن ضعیف اند .

و در هر دو دست دیت تمام باشد، و در هر یکی نیمه دیت . و حد دست جای دست و رنجن است^۱ . و در همه انگشتان دست دیت تمام است، و در هر یکی عشر دیت علی الاشهر . و گفته اند که در ابهام ثلث دیت دست باشد . و دیت هر انگشتی مقسوم است بر سه عقده^۲، و از آن ابهام بردو . و در انگشت زایده ثلث دیت اصلی باشد و در شل شدن انگشتان [دو] ثلث دیت آن باشد . و هم چنین در [دو] دست^۳ . و دیت در ناخن چون بنروید یا سیاه بروید ده دینار ، و اگر سپید بروید پنج، و این روایت ضعیف است .

و در پشت چون بشکند دیت [باشد]، و هم چنین چون کژپشت [۵۸۰] شود یا بتواند نشست ، و اگر نیک شود ثلث دیتی .

و در هر دو پستان زن دیت زن باشد، و در هر یکی نیمه دیت او . و ابن بابویه گفت: در سر پستانک مرد هشت [یک] دیت او ، و آن صد و بیست و پنج دینار است .

و در حشفه^۴ ذکر و زاید بر آن و اگر چه از بن ببرند دیت تمام است . و در ذکر عنین ثلث دیت است، و در آنچه ببرند از آن بحساب آن، و در هر دو خصیه^۵ دیت تمام است و در هر یکی نیمه دیت . و در روایتی هست که در خایه چپ دو ثلث دیت باشد زیرا که فرزندان از اوست . و در دبه شدن هر دو خایه چهار صد دینار است^۶ .

۱- متن ۳۲۲: وحدها المعصم. رضوی: وحد او جای یاره است. پاریس: سوار.
۲- رضوی و پاریس: گره. ۳- رضوی و پاریس: و در شل [شدن] انگشتان پا
هر دو دست دو ثلث دیت آن باشد. متن ۳۲۲: وفي شلل الاصابع او الیدین ثلثها دیتها.
۴- رضوی و پاریس: سر. ۵- رضوی و پاریس: خایه. ۶- متن ۳۲۲:
ولی اذره الخصیتین اربعمائة دینار. رضوی و پاریس: و در باد کندی (پاریس: کیسه)
خایها چهار صد دینار باشد.

پس اگر هر دو پای دورا دور شود بسبب آن و بر رفتن قادر نباشد^۱ هشتصد دینار باشد .
 و در هر دو لب فرج^۲ دیت زن باشد و در هر یکی نیمه دیت او . و در افضا
 دیت تمام باشد ، و او آنست که رهگذر بول و غایط یکی گرداند ؛ و گفته اند
 آنکه ره گذر بول و کودك یکی گرداند . و اگر شوهر بعد از بلوغ زن باز نوطی
 کند و مفضاة گرداند این دیت نباشد . و اگر قبل بلوغ باشد دیت لازم باشد
 [۵۸۱] با کاوین ، و لازم باشد که بر زن نفقه می کند تا یکی از ایشان دو بمیرند .
 و در هر دو پای دیت تمام باشد ، و در هر یکی نیمه دیت . و حد پای تا
 مفصل ساق است و در انگشتان چنان است که در انگشتان دست .

و اینجا مسائلی چند است :

اول: دیت شکستن استخوان پهلوی اگر از جانب دل باشد بیست و پنج
 دینارست ، و اگر از جانب بازوها باشد ده دینار .
 دوم: اگر استخوانکی که گرد بر گردد برست بشکند پس غایط باز نتواند
 داشت بسبب آن ، درو دیت تمام باشد ؛ و هم چنین اگر استخوانی که زیر خایه
 است بشکند پس بول باز نتواند داشت .

سوم: ابو جعفر و مفید^۳ گفتند که چون استخوانی از عضوی بشکند پنج
 یک دیت آن عضو بایدداد . پس اگر بی عیب باز بسته شود چهار خمس دیت
 شکستن آن عضو بایدداد . و اگر موضعه بشکند در استخوانی چهار یک دیت
 شکستن آن استخوان بایدداد . و اگر خورد و مرد بکند استخوانی راسیک دیت
 آن عضو بایدداد . پس اگر بی عیب درست شود چهار خمس دیت خورد کردن

۱- رضوی و پاریس: و اگر پایهایش از هم دور کنند چنانکه نتواند رفتن . ۲- رضوی
 و پاریس: و در کناری هر دو فرج . ۳- متن ۳۲۳: الشیخان. رضوی و پاریس: هر دو
 شیخ . د: ابو جعفر و مفید .

[۵۸۲] ببايد داد. و اگر بندی از جای ببرد چنانکه آن عضو معطل گردد دو ثلث دیت آن عضو ببايد داد. پس اگر نیکو شود بی عیب چهار خمس دیت از جای بردن^۱ ببايد داد.

چهارم: بعضی از اصحاب گفتند که چون چنبر گردن شکسته شود و بی عیب باز بسته [شود]، چهل دینار باشد و مستند این فتوی کتاب ظریف بن ناصح^۲ است.

پنجم: روایت کرده اند که اگر کسی شکم دیگری درلگد گیرد تا آنکه که حدت بکند^۳، هم چنان شکم او را درلگد گیرند، یا آنرا بثلث دیت بازخرد، و این روایت سکونی است و او ضعیف است.

ششم: هر که بکارت ببرد زنی را بانگشت خود، و مثانه او بدرد چنانکه بول نگاه نتواند داشت دیت آن زن و مهر مثل^۴ ببايد دادن علی الاشبه^۵؛ و در روایتی آمده است که ثلث دیت بامهر مثل [باشد].

مقصد دوم: جنایت در منافع.

اول: در [رفتن] عقل دیت تمام است. و اگر سر کسی بشکند و عقلش برود، هریکی را دیتی دیگر باشد و درهم نروند، و در روایتی آمده است که بیکت زخم [۵۸۳] باشد درهم روند. و اگر کسی را بر سر زند و عقلش برود، سالی انتظار کنند اگر بمیرد بدان بازکشند، و اگر نمیرد و عقلش باز جای نیاید برودیت باشد.

- ۱- متن ۲۲۳: فان جبر علی غیر عیب فاربعة اخماس دية فکه. رضوی و پاریس: اگر باجای خود رفت بی عیبی چهار خمس دیت از جای نیامدن باشد. ۲- متن ۳۲۳: کتاب ظریف. رضوی و پاریس: کتاب ظرایف است (از پدر ظریف در این دو یاد نشده است) ۳- رضوی و پاریس: هر کس که شکم دیگری بپای خود گیرد چنانکه از هم درید او را نیز بپای خود فروگیرند تا دریده شود. ۴- رضوی و پاریس: مهر خویشان. متن ۳۲۳: و مهر نسائها. ۵- د، پاریس: علی الاشهر.

[دوم]: و در رفتن شنوایی دیت تمام است و در شنوایی هر گوشی نیمه دیت، و در بعضی شنوایی بحساب آن ازدیت. و قیاس کنند آن گوش را که شنوایی نقصان کرد با گوش دیگر بدانکه آن ناقصه ببندند و درست را بگذارند و یکی آواز میکند آوازه های متساوی و دورا می رود تا که گوید نمی شنوم. همچنین اعتبار کنند از چهار جانب، اگر همه جوانب راست افتد تصدیقش^۲ کنند و اگر نه نه. پس ناقصه را بگشایند و درست را ببندند، و همچنان چهار جانب چنان آواز میکند، و ازدیت بنسبت آنچه تفاوت کرد فرا گیرند. و باید که این قیاس در وقت سکون هوا کنند^۳.

[سوم]: و در روشنی هر دو چشم دیت تمام است. و اگر شخصی بعد از جنایت دعوی کند که روشنی چشم برفت با آنکه چشمش برجای باشد، سوگند قسامتش بدهند. و در روایتی آمده است که در مقابلت آفتاب بدارند اگر آن چشمش پهن بماند تصدیقش کنند^۴. و اگر [۵۸۴] دعوی کند که روشنی یک چشم من نقصان کرد، قیاس آن با چشم دیگر کنند^۵ چنانکه در شنوایی کردند، و باید که این قیاس روز میخ نباشد و در زمین هاسون باشد^۶.

[چهارم]: و در رفتن بویایی بینی دیت تمام است. و اگر دعوی کند که یکی بویایی برفت، حراقی^۷ نزدیک سوراخ بینی او بدارند اگر آب از چشمش بیاید و بینی از آن بگرداند دروغ گفته باشد.

و اگر کسی را چیزی برسد^۸ و انزال منی نتواند کرد درو دیت باشد. و گفته اند که در سلس البول^۹ دیت تمام باشد. و در روایتی آمده است که اگر

-
- ۱- اصل: درو. د: دور. ۲- رضوی و پاریس: باورش کنند. ۳- رضوی و پاریس: هوا آرامیده باشد. ۴- رضوی و پاریس: اگر هر دو نماید باور دارند.
 - ۵- اصل و رضوی و پاریس: کنند. ۶- اصل و د: کنند. ۷- رضوی و پاریس: در وقت ابروی (پاریس: ابرو) نه در زمین ناهموار. ۸- رضوی و پاریس: سوخته.
 - ۹- رضوی و پاریس: و اگر چیز [ی] بر یکی زدند. ۱۰- رضوی و پاریس: روان شدن بول.

تاشب بماند دیت باشد و تازوال دوثلث دیت و تا چاشت ثلث دیت .

مقصد سوم: در شجاج و جراح .

شجاج هشت است : حارصه و داسیه و متلاحمه و سمحاق و موضعه و هاشمه و منقله ، و مامومه .

حارصه آنست که پوست ببرد، و درو یک اشتراست . و شیخ گفت که حارصه و دامیه یکی [امت] ، و بیشتر اصحاب بر آنند که نیست، پس دامیه بر قول ایشان [آن] باشد که اندکی از گوشت بشکافد [۵۸۵] و درودو اشتراست . و متلاحمه آنست که گوشت بسیار بشکافد و بسمحاقه نرسد و دروسه اشتراست باشد . و باضعه و متلاحمه پیش ایشان یکی است . و پیش شیخ باضعه آنست که اندکی گوشت بشکافد . پس در باضعه پیش او دواشتراست^۱ .

و سمحاق آنست که بسمحاقه باشد و آن پوست کی امت^۲ بر سر استخوان سر کشیده و درو چهار اشتراست .

و موضعه آنست که استخوان سر ظاهر کند و درو پنج اشتراست .

و هاشمه آنست که استخوان بشکنند و دروده اشتراست .

و منقله آنست که بدان احتیاج افتد که استخوان شکسته با جای برند و درو پانزده اشتراست .

و مامومه آنست که بدان خریطه پی رسد که مغز سر درواست و دروسی و سه اشتراست .

۱- رضوی و باریس : و متلاحمه آنست که بسیاری در گوشت رود . آیا آن غیر باضعه است؟ هر کس که گفت دامیه غیر حارصه است باضعه متلاحمه باشد و هر کس که گفت دامیه حارصه است باضعه غیر متلاحمه باشد پس در متلاحمه اکنون سه شتر باشد (مانند متن ۳۲۴) .
۲- اصل: پوست که .

و جائفه جراحی است که در اندرون شکم افتد و در وثلث دیت است.

و اینجا مسائلی چند است:

اول: دیت جراحی که بگذرد از بینی سیک دیت بینی است، پس اگر نیک شود پنج یک آن، و اگر در یک سوراخ باشد تا دیوار میانین ده یک دیت باشد.

دوم: [۵۸۶] در شکافتن هردولب تا که دندان ظاهر شود سیک دیت هردولب است، و اگر نیک شود پنج یک، و اگر در یک لب باشد سیک دیت آن لب، و اگر نیک شود پنج یک دیت او.

سوم: چون جراحی بگذرد در بعضی از اطراف مرد دیت اوصد دینار باشد.

چهارم: چون روی سرخ شود به جنایت، دیت اودیناری ونیم باشد، و چون سبز شود سه دینار، و چون سیاه شود شش، و گفته اند که در سیاهی هم سه باشد، و جماعتی از ما گفتند که دیت این جنایتها در تن بر نیمه دیت جنایت روی باشد.

پنجم: در دیت شجاج هر عضوی را که او را دیتی معین باشد. چون او را شل گردانند دیت آن ثلث آن دیت باشد. و چون بعد از شل شدن ببرند درو ثلث دیت او بود.

ششم: دیت شجاج در سروروی یکسانست و در تن بنسبت آن عضو باشد که درو اتفاق افتد.

هفتم: هر جنایتی که در مرد [باشد] دیت سرد باشد در آن جنایت، چون درزن باشد دیت زن باشد، و در ذمی، و در بنده قیمت بنده. و هر جنایتی [که] درودر حر قدری [۵۸۷] از دیت او باشد درزن بنسبت آن قدر باشد از دیت زن، و در ذمی

هم چنین ، و در بنده بنسبت قیمت او . لکن زن حره مساوی مرد باشد در دیت تا بثلت دیت مرد رسد پس بانیمة آید .

و حکومت وارث یک معنی دارد و آن آنست که ببینند اگر بنده بودی بی آن جراحت قیمتش چند بودی و با آن جراحت چند از قیمتش کم شدی ، بنسبت آن از دیت بستانند .

هشتم: هر که اورا ولی نباشد امام ولی دم او باشد ، و اورا مطالبت رسد بقصاص و دیت ، و اما عفو در روایت چنانست که نباشد .

نظر چهارم: در لواحق و آن چهار است:

اول [در جنین] . دیت جنین مرد آزاد مسلمان چون تمام خلقت شود^۱ و جان در نیفتاده باشد صد دینار باشد اگر نر باشد و اگر ماده . و اگر جنین ذمی باشد در وعشر دیت پدرش باشد و در روایت سکونی است که عشر دیت مادرش باشد . و اگر جنین مملوک باشد، عشر قیمت مادرش باشد ، و درین هیچ کفارت نباشد . و اگر جان در افتاده باشد دیتی باشد برای ذکر و نیمه دیت برای انثی . [۵۸۸] و اگر خلقتش تمام نشده باشد^۲ در دو قول است: یکی آنکه درو بنده نیک یا کنیز کی نیک باشد، و قولی دیگر آنکه دیت را توزیع کنند باحالات او؛ پس در عظم هشتاد دینار باشد ، و در مضغه شصت ، و در علقه چهل و در نطفه چون در رحم قرار گیرد بیست . و شیخ گفت آنچه در میان این حالات باشد بحساب آن باشد .

و اگر زنی را بکشند و بچه اش در شکم بمیرد ، اولیای زن دیت او بستانند ، و برای جنین نیمه دیت مرد و نیمه دیت زن اگر ندانند که نر بود یا ماده ، و اگر

۱- اصل : و دیت جنین . رضوی و پاریس : در بچه در شکم آزاد مسلمان چون گوشت پوشیده باشد . ۲- رضوی و پاریس : و اگر هنوز گوشت نبوشیده باشد (مانند متن ۳۲۵) .

دانند خود دیت بحسب آن باشد ، و گفتند که چون ندانند بقرعه بیرون آرند برای آنکه مشکل است ، و این غلط است برای آنکه با وجود روایت اشکال نباشد .
و اگر مادر بچه بیندازد بمباشرت یا بتسبیب برو دیت باشد و او را از آن دیت نصیبی نباشد . و اگر این بترسانیدن غیری باشد دیت بر آن ترساننده بود و دیت چنین بمیراث خوران^۱ اورسد .

و کسی که جماع کننده را بترساند و او عزل کند ، بر ترساننده ده دینار [۵۸۹] باشد . و اگر شوهر با اختیار از زن خود عزل کند شیخ گفته است دیت نطفه ده دینار برو لازم باشد ، و شبهه استحباب است .
دوم در جنایت بر حیوان .

چون ذبح کند حیوانی را که گوشتش بخورند چون اشتر و گاو و گوسفند برورش باشد ، و خداوندش را نرسد که آنرا بذایح دهد و مطالبت قیمت کند ، زیرا که ذبح تلف کردن بعضی منافع است نه همه ، پس آن تلف را ضامن باشد و پس . و شیخ و مفید و بوجعفر گفتند که خداوندش را این رسد . و اگر مثل این حیوان را تلف کند نه بذبح قیمت او که بدان ارزیده باشد روز تلف بدهد . و اگر بعضی از اعضای این حیوان ببرد یا استخوان او بشکنند ، مالک ارش آن بستاند .

و اگر ذبح کند حیوانی از آنکه^۲ گوشتش نخورند پس اگر بدو^۳ ذبح واقع باشد شرعاً چون شیرو پلنگ ضامن ارش آن^۴ باشد . و همچنین چون عضوی از او ببرد با استقرار حیات . و اگر مثل این حیوان را تلف کنند نه بذبح قیمت او بدهد^۵ که در حال حیات بدان ارزید .

و اگر بدو ذبح شرعی [۵۹۰] واقع نباشد چون سگ و خوک پس در سگ شکاری چهل درهم است [و در روایت سکونی او را قیمت کنند] و

۱-د. خوران . ۲-د : حیوانی را که . ۳-اصل: بدو، برو . ۴-د: او . ۵-د: بدهند .

[همچنین] در سگ گوسفند و سگ بستان [چهل درهم است و گفته] اند بیست درم [و اول اشهرست] و در سگ چار [پای کبشی^۱ است] و گفته اند بیست درم [و همچنین گفته اند در سگ بستان]. و مستند این [را نمیدانم و در] روایت سکونی امت که در کلب صید و کلب غنم قیمت سوقی باشد چنانکه در کلب حایط و کلب زرع^۲، بل قفیز گندم باشد^۳. و ضامن نباشد^۴ برای مسلمان اگر غیر این^۵ سگان حیوانی دیگر که برو ذبح شرعی نیفتد تلف کنند. اما آنچه ذمی سالک آن باشد همچون خوک، کسی که او را تلف کند قیمت او بدهد که پیش ایشان بدان ارزد. و در اعضای او ارش باشد. و شرط ضمان او آنست که ذمی آنرا پنهان دارد.

مسائلی چند است :

اول: گفتند که: علی علیه السلام حکم کرد در شتری که میان چهار کس بود یکی از ایشان زانوی آن بیست پس در چاه افتاد و بشکست، که بر آن

۱- د: کبشی. رضوی و پاریس: قوچی.
دارد و از روی متن ۳۲۶ و رضوی و پاریس و درست کرده ام. رضوی و پاریس: و اگر از آنجمله باشد [که] نکشند همچون خوک و سگ شکاری چهل درم لازم شود در روایت سکونی او را قیمت کنند همچنین در سگ گله و سگ بستان و او مشهورتر است و در سگ گله قوچی لازم شود و گفته اند بیست درم باشد و همچنین گفته اند در سگ بستان و وجه آن نمیدانم و در سگ کشت قفیزی گندم باشد. د: و اگر برو ذبح شرعی واقع نباشد چون سگ و خوک در سگ صید چهل درهم است و در سگی که گوسفند نگاه دارد کبشی و گفته اند بیست درهم و در سگ حایط قیمت سوقی باشد و گفته اند درهم و مستند این معلوم نیست و در روایت سکونی آنست که در کلب صید کلب غنم قیمت سوقی است چنانکه در کلب حایط و در کلب زرع یک قفیز گندم باشد. ۳- د: نباشد.

۴- د: غیر این.

شرکاء باشد حصه او، زیرا که او نگاه داشت و دیگران ضایع کردند. و این حکمی است در واقعه معین [۵۹۱] پس از آن تعدی نباید کرد.

دوم: در جنین بهیمه عشر قیمت آن بهیمه باشد. و در چشم اسب ربع قیمت او.

سوم: روایت کرد سکونی از جعفر صادق علیه السلام از پدرش که: علی علیه السلام ضامن نگردانیدی [آنچه بهایم] بروز تباه کردی از زرع و در شب ضامن گردانیدی. و این روایت مشهور است، لکن سکونی ضعیف است. و وجه آنست که در ضمان او تقصیر خداوند چهارپای اعتبار کنند، اگر روز است و اگر شب.

سیم در کفارت قتل^۱. کفارت جمع لازم شود بقتل عمد، و کفارت مرتبه بقتل خطا بشرط [آنکه] مباشر قتل بوده باشد. نه آنکه بسبب حاصل شده باشد. پس اگر سنگی در راه گذر مردم یا در ملک غیری اندازد و کسی بدان تکیه کند و بمیرد ضامن دیت باشد و کفارت نباشد.

و کفارت لازم شود چون مسلمانی را بکشد اگر نه باشد اگر ماده، [اگر] کودک بود اگر دیوانه، اگر بنده [بود] اگر آزاد، و اگر چه بنده از آن قاتل باشد. و همچنین کفارت بپاید داد [۵۹۲] چون جنینی را که درو جان در افتاده باشد بکشد و پیش از جان در افتادن کفارت نباشد. و بکشتن کافر کفارت نباشد و اگر ذمی باشد یا عهد کرده^۲. و اگر مسلمانی را بکشد در دار حرب با علم بی ضرورتی بر قاتل دیت و کفارت باشد. و اگر گمان برده باشد که حربی است دیت نباشد، و بر قاتل کفارت بود.

چهارم^۳ در عاقله و نظر در مجلس^۴ و چگونگی تقسیط و در لواحقش:

۱- اصل: چهارم کفارت جمع. ۲- رضوی و پاریس: خواه ذمی و خواه معاهد.

۳- اصل: پنجم. ۴- اصل: مجلس.

اما محل دیت خطا عصبیت است و آزاد کننده و ضامن جریره و امام .
 و عصبیت آنها اند که قرابت دارند با مرده از جهت پدر و مادر یا از جهت
 پدر چون برادران و فرزندان ایشان و عمّان و فرزندان ایشان و جدّان چندان که
 بر بالاروند و در نهایت گفت: عصبیت عاقله آنها اند که [اگر] او را بکشتندی دیت
 ایشان گرفتندی چنانکه در باب میراث رفت ، و اول ظاهر تر آنست .
 و از اصحاب ما بعضی اقارب مادر را با اقارب پدر و مادر با اقارب پدر شریک
 سازند^۱ در دیت دادن، و این فتوی مستند است [۵۹۳] با روایت سلمه بن کهیل
 و او ضعیف است و اشبه آنست که پدر و پسر در عاقله داخل باشد . و شیخ در
 مبسوط و خلاف گفت : نباشند^۲ .

و قاتل با عاقله شریک نباشد در دیت . و زن و کودک و دیوانه شریک عاقله
 نباشند در دیت دادن و اگر چه از دیت میراث گیرند .
 و عاقله دیت موضعه و آنچه پیش از آنست بدهد با اجماع اصحاب .
 اما در آنچه کمتر از دیت موضعه است دو قول است و [در] روایتی ضعیف آمده است
 که ندهد .

و چون شخصی را از قوم او عاقله نباشد و نه ضامن جریره، امام ضامن
 جنایت او باشد .

و جنایت ذمی در مال او باشد و اگر چه بخطا بود . و اگر او را مال نبود
 عاقله او امام باشد زیرا که جزیه خود بدومی دهد . و قوم او عاقله او نباشد .

اما کیفیت تقسیط؛ شیخ [در] مردداست، و وجه آنست که آن موقوف باشد
 بر رأی امام یا آنکس که نایب او باشد در حکومت بحسب آنچه داند از حال

۱- اصل: باشند. د: میگردانند. ۲- گفتار شیخ در این دو کتاب در متن ص ۳۲۸ و رضوی پاریس
 یاد نشده ولی در اصل و د آمده است.

عاقله در درویشی و توانگری. و ابتدای قسمت بر اقرب کند، اگر تمام حاصل نشود پس از آن طبقه‌ای که بعد اوست، و همچنین تا آخر [۵۹۴] و بریشان مؤجل کند سه سال چنانکه ذکر آن برفت.

اما لواحق مسائلی چند است:

اول: اگر پدر فرزند خود را بعمد بکشد دیت از او بستانند و بدیگر وارثان دهند و پدر را از آن نصیبی نباشد. و اگر کشته را وارثی دیگر جز پدر نباشد با سام دهند. و اگر فرزند را بخطا بکشد دیت از عاقله او بستانند و بوارثان مقتول دهند. و شبه قولین آنست که او را از آن دیت ندهند. و اگر در اینصورت وارثی جز عاقله پدر نباشد بر آن قول که پدر از دیت جنایتی که او کرد چیزی نگیرد از عاقله دیت نستانند و بر آن قول که گیرد، در ادیت، گرفتن پدر [دیت] را [از] عاقله تردد است.

دوم: عاقله دیت عمد ندهد و نه دیت قتل که باقرار قاتل ثابت شود یا بصلح. و نه دیت جنایتی که آدمی بر خود کند. و خواجه عاقله مملوک نباشد اگر بنده محض باشد یا مدبر یا ام ولد علی الاظهر.

سوم: عاقله دیت جنایت بهیمة ندهد و نه از آن تلف کردن مال، بلکه ضمان او خاصست [۵۹۵] بدیت جنایتی که بر آدمی باشد [و] بس^۳.

این آن چیز است که خواستیم ذکر او و قصد حصر او داشتیم اختصار کننده

۱- د: از. رضوی و پاریس: فرا گرفتن او دیت را از عاقله. ۲- د. ۳- رضوی، تما [م]
شد کتاب مختصر نافع بعون و عنایت ملک الوهاب بتاریخ هشتم شهر ذیحجه ختم بالغیر
والظفر سنة ۱۰۳۸. پاریس: والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب. د: بر آدمی باشد.
آخر شد والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرين.

مطول اورا ، خالص کننده آنچه محصل او بود . و از خدای تعالی درمیخواهیم
که ما را از آنها گرداند که پسندیده باشد عمل اورا و آمرزیده باشد زلل اورا ،
و گردانیده باشد با بهشت بازگشت اورا که خایب نباشد کسی که ازو درخواست
و خاسر نباشد [کسی] که ازو امید دارد و صلی الله علی محمد و آله الطیین-
الطاهرین . تمت بعون الله تعالی وحسن توفیقه والحمد لله علی ذلک .

فهرستها

۱ - فهرست لغات و عبارات .

۲ - فهرست نامهای کسان و گروهها .

۳ - فهرست کتابها .

۴ - فهرست جایها .

۵ - فهرست روزها و ماهها و سالها .

۶ - فهرست جامه ها .

۷ - فهرست جانوران .

۸ - فهرست اندامها .

۹ - فهرست گیاهها .

۱۰ - فهرست عبارتهای عربی .

۱- فهرست لغات و عبارات

آب	آ
آب ۲ تا ۶- ۱۴- ۱۶- ۱۷- ۱۹- ۲۰- ۲۱-	آب استنجا ۴
آب فرات ۲۴۶	آب ایستاده ۲
آب ۲۴۲- ۳۱۱	آب باران ۲
آب مضاف ۲- ۳- ۴	آب به ۳
آب ملطق ۲- ۴	آب بیفشده ۳
آب مطهر ۴	آب پسخور ۲
آب منی ۱۷۲- ۱۸۲- ۳۵۷	آب چاه ۲- ۳
آب نجس ۳۱	آب چشمه ۳۹۶
آب و گیاه ۳۰۸	آب خالص ۱۴
آتش ۲۳- ۳۱- ۹۰- ۱۳۳- ۲۹۶- ۲۹۷-	آب خوردن ۱۲۲
۳۶۸	آب دادن ۴- ۷
آتش انداختن ۳۷۵	آب دهن ۱۶- ۲۱- ۲۹۸
آخر کردن ۱۱۸	آب روان ۶
آداب ۳۳۴	آب ریزان ۸
آداب خلوت ۵	آبستن ۱۵۱- ۱۵۹- ۱۶۱- ۱۷۲- ۱۷۴-
آراستن ۵۹	۲۷۵- ۲۴۴
آرد ۱۶۴- ۲۲۶	آب سدر ۱۴
آرند ۳۴۱	آب سیب ۳
آزاد ۴۲- ۴۷- ۶۵- ۷۳- ۷۶- ۱۵۰- ۱۷۴	آب کافور ۱۴
۱۷۷- ۱۹۰- ۲۱۴- ۲۲۱- ۲۲۶- ۲۳۳	آب گل = گلاب
۲۳۴- ۲۳۵- ۲۳۹- ۲۴۲- ۲۴۳- ۲۴۷	آب گوی ۱۵
۲۵۴- ۲۵۵- ۲۵۹- ۲۶۵- ۲۶۸- ۲۷۶	
۲۷۷- ۲۹۹- ۳۴۲- ۳۵۱- ۳۵۳- ۳۵۷	
۳۵۹- ۳۶۰- ۳۶۱- ۳۶۳- ۳۷۲	
آزاد شدن ۳۷۴- ۳۹۹	
آزاد کردن ۷۳- ۸۴- ۱۶۰- ۲۶۲- ۲۷۰-	
۲۷۱- ۲۷۵- ۳۶۰	

آواز ۳۰ - ۳۲ - ۱۰۵ - ۳۹۶	آزاد کننده ۴۰۳
آواز بردار ۳۲	آزادی ۶۵ - ۹۶ - ۱۳۹ - ۱۷۳ - ۲۰۹ - ۲۶۹
آواز بلند کند ۱۰۵	۳۱۵ - ۳۵۶ - ۳۷۰ - ۳۷۳
آواز پیایی ۱۳۱	آزمایش (بیازماید) ۱۸۲
آواز نرم کند ۳۲	آزمودن ۱۵۱
آهستگی ۴۴ - ۴۹ - ۱۱۸	آستینی ۳۶۳
آهسته رفتن ۱۲۲	آسمان ۸۷
آهک ۱۹ - ۱۰۴	آسمان ساره ۸۷
آهن ۱۴ - ۱۶ - ۲۹ - ۲۹۰	آسیایی ۳۰۶
آیت ۲۹۸	آشامیدن ۸۳ - ۸۴ - ۸۸ - ۳۶
آینه ۴ - ۶ - ۳۸۲	آشوب ۲۰ - ۴۳ - ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۱۱۹
الف	آشیانه ۲۹۰
ائمه علیه السلام ۳۶۰	آغالند ۲۸۸
ایاحت ۱۴۹ - ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۳۷	آفتاب ۴ - ۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۴
ابتدا کند ۲۵۵	۴۵ - ۸۶ - ۹۲ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲
ابراء ۱۸۵ - ۳۳۹	۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۵۳ - ۲۱۹ - ۳۸۲ - ۳۹۶
ابرتس ۱۱۳	آفرینش ۱۶۰
ابریشمین ۲۹ - ۳۴۵	آفت ۵۷
ابلهان ۱۹۹	آگاه ۳۲۸
ابنیه ۳۰۲	آلات لهو ۲۱۳ - ۳۴۵
ابوان ۳۳۱	آلات و بنا ۳۲۴
ابوین ۲۳۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱	آلت ۲۸۹ - ۲۹۰
ابهام ۳۹۳	آلتش را ۵۹
اجابت ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۲۳۰ - ۲۷۰	آلت قتل ۳۶۸
اجارت (اجاره) ۱۰۰ - ۱۲۶ - ۱۴۷ - ۱۸۰	آلوده ۱۳
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۱۳	آمرزیده ۴۰۵
اجازه = اذن	آموزاند ۱۹۷
اجتناب ۲۹۳	آموزانیدن ۱۴۹
اجتهاد کردن ۱۰	آمیختن (بیامیخت، بیامیزد) ۳۴۱ - ۳۴۶
اجداد ۳۱۹ - ۳۲۱	آمیخته ۱۶۷ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴ -
اجداد مادری ۲۴۸	آنگه ۳۴۷ - ۳۶۶
اجداد مادری و پدری ۳۲۰	

احیاء زمین ۳۰۵	اجرت ۹۷ - ۹۹ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۸
اخبار موهوم ۳۲۷	۱۷۰ - ۱۷۷ - ۱۹۲ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۴۱
اختیار ۲۵۰ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۱ - ۲۶۸	۲۴۷ - ۲۹۹ - ۳۱۱ - ۳۴۱
۳۷۵ - ۳۵۶ - ۲۸۱ - ۲۷۴ - ۲۷۲	اجره اش ۱۹۶ - ۱۹۷
اخراج کردن ۱۶۷	اجرت مثل ۱۵۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۷
اخرس ۲۱۷	۲۱۲ - ۳۱۱
اخرس (بر) ۳۴۸	اجرت معجل ۱۹۶
اخرس ۳۹۲	اجل ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۸ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶
احوال ۲۱۱ - ۳۲۱	۱۷۷ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۲۳۲
اخوت ۳۳۱	۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۳۳۶
اخوه ۳۱۹ - ۳۲۰	۳۷۷
ادا ۲۰۴ - ۳۶۹ - ۳۷۲	اجماع ۶۵ - ۱۹۲ - ۲۲۸ - ۲۳۲ - ۳۰۲ - ۳۸۹
ادا کردن ۱۲ - ۳۲ - ۳۴	اجماع اصحاب ۴۰۳
ادب ۱۴۹ - ۳۶۲ - ۳۸۳	اجنبی ۳۰ - ۲۱۰ - ۲۱۶ - ۲۲۶ - ۲۴۰ - ۲۴۴
ادب کردن ۳۶۰	۲۴۵
ادب کنند ۸۶	اجیر ۶۲ - ۲۴۰ - ۳۴۱
اذن (اجازه) ۳۰ - ۱۴۱ - ۱۵۰ - ۱۷۹ - ۱۸۱	احرام ۱۸ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲
۱۸۸ - ۱۹۲ - ۱۹۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۳۲	۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸
۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۹۸	۱۰۹ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۳ - ۱۳۴
ارادت ۲۰۹	۱۳۶ - ۲۲۷
ارخای ستر ۲۶۷	احتضار ۱۴
ارزان ۱۵۲ - ۱۵۳	احتیاط ۱۹ - ۲۴ - ۳۷ - ۴۲ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۹
ارش ۱۶ - ۱۹ - ۶۱ - ۱۱۳ - ۳۰۵ - ۳۰۶	۶۵ - ۶۶ - ۷۴ - ۷۷ - ۷۹ - ۲۱۷ - ۲۵۳
۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۳۹۱	۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۸ - ۳۷۶
۳۹۲ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱	احتکار ۱۵۳
ارش جنایت ۳۷۳	احتلام ۱۰ - ۲۱۹
ارش (چهل...) ۲۰۳	احصار ۱۲۷
ارش (تفاوت) ۱۵۱ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۳	احصان ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۷ - ۳۶۷
۲۱۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱	احوط ۱۲ - ۱۴ - ۸۰
ارطال ۱۶۹	احوط ۱۲ - ۱۴ - ۸۰
ازار ۱۵ - ۱۰۷	احیاء ۳۰۷

استنجا ۴

استنشاق ۶-۷-۹-۱۰

استیفا ۱۸۰-۱۹۷-۲۰۴-۲۷۵

اسقاط ۳۵۷

استیلاد ۲۷۲-۲۷۵

اسلام ۵۵-۶۰-۷۶-۸۸-۹۶-۹۸-۱۰۰

۱۰۲-۱۰۴-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۴

۲۱۱-۲۱۴-۲۲۸-۲۲۹-۲۷۴-۲۹۰

اسناد ۳۲۷

اسفید ۱۰۸

اسیران ۱۴۲-۱۴۴

اشبه ۱۲-۱۹-۲۰-۲۳-۳۰-۳۷-۴۰-۴۵

۴۶-۵۲-۵۴-۷۰-۷۲-۷۳-۷۴

۷۹-۸۰-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۹۰-۹۷

۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۶-۱۰۸

۱۲۱-۱۲۸-۱۳۵-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۳

۱۴۶-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۷

۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۷۲-۱۷۵-۱۸۰

۱۹۰-۱۹۲-۲۰۶-۲۲۱-۲۲۴-۲۲۸

۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹

۲۴۰-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۸-۲۵۲-۲۵۹

۲۶۰-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۷۳

۲۷۴-۲۸۴-۲۷۶-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴

۲۹۵-۲۹۶-۳۰۴-۳۰۹-۳۱۰-۳۲۰

۳۲۸-۳۳۳-۳۳۶-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۶

۳۵۳-۳۵۸-۳۶۴-۳۶۹-۳۷۴-۳۷۵

۳۸۱-۳۸۷-۳۸۹-۳۹۲-۴۰۰-۴۰۴

اشارت ۲۴۰-۲۵۷-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۷

۳۳۸

اشتراک ۳۳۱

اشکال ۳۱۰

ازالت ۱۶۰

ازدست بشدن ۴۰

ازدین برگشته ۵۴

ازو بگزارند ۹۷

استاده ۳۳۶-۳۵۵

استیاحت ۱۰

استبراء ۵-۹-۱۷۱-۱۷۲-۲۳۶-۲۵۵

۲۵۶-۲۹۳-۲۹۴

استحباب ۲۲-۳۲-۱۰۴-۲۴۷-۴۰۰

استحاضه ۵-۱۲-۱۳-۲۲

استحقاق ۳۳۹

استخاره کردن ۱۹

استخوان ۳۷۶

استخوانکی ۳۹۴

استدن (بازاستدن - استاند - بستاند) ۷۳-۷۴

۱۴۴

استره ۱۱۷

استطاعت ۱۶۴

استظهار کردن ۱۱-۱۳

استعانت ۳۰۸

استغفار ۴۲-۲۶۳-۲۶۴

استغنا ۱۷۲

استحقاق ۷۲-۱۸۶-۳۳۲

استحقاق (بی) ۳۴۷

استخوان ۲۹۷

استقرار ۱۹۱

استقرار حیات ۴۰۰

استمنا ۱۳۶-۱۸۹

استمتاع ۱۲-۹۵

استنابت ۱۹۳-۱۹۸

استناد ۳۷۳

افروزنده (آتش برافروزد) ۱۳۳	اشترکش (شترکش) ۱۱۶-۱۱۷
افروزن ۱۵۲	اشتراط = شرطه
افرونی = فایده	اشربه ۲۹۳
افضا ۳۹۴	اشعار ۱۰۱-۱۰۵-۱۱۶-۱۲۹
افضلیت ۱۲۹	اشهر = مشهورتر
افطار ۲۶۲-۲۶۴-۲۸۵	اشهر ۱۶۵-۲۱۱-۲۲۰-۲۳۸-۲۳۹
افعال ۳۴-۵۲	۲۴۰-۲۵۲-۲۵۴-۲۶۷-۲۴۸-۳۰۳
اقارب ۴۰۳	۳۴۵-۳۶۷-۳۶۸
اقامت ۱۴۶-۱۸۸-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۲-۳۵۲	اشهرین ۳۹۱
اقلت ۱۵۲	اصابت ۲۰۸
اقتدا کردن ۳۴-۵۶-۵۷-۵۸	اصل ۱۷۳-۱۷۴-۱۹۲-۲۱۸
اقتضای ۱۶۰	اضاعت ۱۴۸
اقرار ۱۴-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۶-۱۹۹-۲۱۶	اضافت ۲۴۶
۲۷۸-۲۷۷-۲۶۸-۲۶۷-۲۴۵-۲۱۸	اضحیه ۱۱۶-۱۱۷-۲۴۶
۳۴۸-۳۳۸-۳۳۶-۳۰۸-۲۸۰-۲۷۹	اظهر ۳۴۵-۳۴۶
۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۴-۳۵۲-۳۵۰	اطعمه = طعام
۳۶۵-۳۶۴-۳۶۳-۳۶۱-۳۶۰-۳۵۹	اعادت ۲۶۴-۳۶۲-۳۸۷
۴۰۴-۳۷۶-۳۷۵-۳۶۷	اعتبار ۱۲-۶۵-۲۷۴-۲۸۱
اقرب ۲۵۹-۳۲۶-۴۰۴	اعتراف ۲۴۴-۲۴۵-۲۶۶-۲۶۷-۳۲۶
اقطاع ۳۰۵	اعتکاف ۸۴-۸۷-۹۴
اقطاعهای پادشاهان ۸۰	اعرابی ۵۸-۱۴۳
اقوال = قول	اعراض ۱۴۶
اقوی ۳۲۹	اعسار ۱۸۴
اکراه ۱۵۰-۲۷۵-۳۵۶-۳۶۸	اعلام ۱۳۹
التماس ۱۵۸-۲۷۳-۳۳۴-۳۳۶-۳۳۷	اعمام ۲۱۱-۳۲۱
الحاق ۲۲-۸۰-۲۴۴-۲۴۵	اعیان ۱۴۶
الزام ۳۳۸-۳۷۸	اعور ۳۸۱-۳۹۱
الفاظ ۲۴۹	افتد (نه-) ۷۶
امامت ۳۱۲-۳۲۵	افتنده (بر) ۳۸۶
امام ولد ۲۳۴-۲۵۶-۲۶۳-۲۶۹-۲۷۵	افراد ۱۰۰-۱۰۱
۴۰۴-۳۸۵-۳۱۵-۳۱۰	فروخته ۳۱

امارت ۱۴۶	انتظار مستحق کند ۷۱
امارات ۲۴۳	انتفاء فرزند = نفی فرزند
امام ۳۴-۳۵-۳۶-۳۹-۴۱-۴۳-۴۴-۴۸	انتفاع ۱۴۷-۱۹۱-۱۹۴-۱۹۷-۲۰۲
۴۹-۵۳-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰	۲۹۹
۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۱	انتقال ۱۵۰
۱۱۰-۱۱۲-۱۲۵-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲	انثی ۳۲۸-۳۹۹
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۷۳-۱۷۴-۳۰۵	انداختن ۳۶۸
۳۰۶-۳۰۸-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵	اندام ۵۱
۳۲۴-۳۲۶-۳۲۹-۳۳۳-۳۱۴-۳۱۵	اندرون ۱۳-۱۷-۲۷-۴۰-۵۸-۵۹-۱۰۵
۳۲۵-۳۲۶-۳۲۹-۳۳۳-۳۳۴-۳۵۰	اندرون سال ۳۲۳
۳۵۵-۳۵۶-۳۶۱-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۷	اندرون ماهی ۳۱۰
۳۷۳-۳۷۴-۴۰۳	اندوهگین ۳۴۵
امام اصل ۴۳-۵۸	انزال ۸-۳۹۶
امام معصوم ۵۳	انس ۳۴۵
امامت ۲۹-۴۳-۴۷-۵۷-۵۸-۵۹-۱۴۸	انساب ۳۱۷-۳۲۶
۲۰۲-۲۰۳	انفاذ ۲۱۲
امامی ۳۴۴	انفراد ۲۱۲
امانت ۱۶۷-۱۸۰-۱۹۶-۳۰۹	انکار ۱۴۶-۱۸۶-۱۹۸-۲۰۰-۲۷۹-۲۷۸
امتناع ۲۴۶-۳۳۸-۳۴۰-۳۴۷	۲۸۰-۲۴۴-۲۶۵-۲۶۷-۳۳۶-۳۳۸
امر ۲۱۷	۳۳۹-۳۶۳-۳۵۲-۳۸۷
امر بمعروف ۱۴۶-۱۵۰	انکارکننده ۱۶۲-۳۳۷-۳۳۹
امساک ۹۱-۱۲۳-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۳	انگاشتن ۹۹
امضا ۱۷۳-۳۳۹	انگشت ۳۵۵-۳۶۳-۳۹۵
اموال باطنه ۳۱۱	انگشتی ۳۴۵
امی ۵۷	انگشتان (سر-) ۳۶۲
امیر ۶۲	انگشتان ۳۸۲-۳۹۳-۳۹۴
امین ۱۵۰-۱۹۹-۲۱۲-۳۳۳-۳۴۱	انگشتی ۶-۷-۲۹-۱۶۷-۲۴۱-۳۱۸
انا ۲۴	۳۴۵
انا ۲۴	اوانی ۲۳-۱۶۷
انای سرکه ۲۹۸	اوصیا ۲۱۱-۲۱۲
انبازی کردن ۱۸۸	اوقات نماز ۳۱۴

ب

اولاد ۳۲۱ - ۳۲۴	باد ۵ - ۳۸۶
اولیاء ۲۲۰	باد دمیدن ۴۱
اولیای دم ۳۶۵ - ۳۷۳ - ۳۷۷ - ۳۷۹	باد کردن ۶
اولیای زن ۳۹۹	بادید آید ۱۴۹ - ۲۳۸
اولیای مشهودعلیه ۳۷۶	بادوساند ۱۲۰
اولیای مقتول ۳۴۹ - ۳۷۸	بادیه نشین ۶۲ - ۱۵۳
اولیتر ۲۴۷	باز خرد ۳۷۳ - ۳۹۵
اولین کرت ۳۵۷	بازخرند ۳۱۵
اوه کردن ۴۱	بار ۱۶۲ - ۱۶۹
اهریان ۱۵۷	باران ۲
اهل تجمل ۷۶	باران خواستن ۴۹
اهل شرق ۲۸	باراست کردن ۳۷
اهل ملت ۳۵۴ - ۳۵۶	بازار ۳۷۷
اهل ملتی ۳۴۴	بازاستد ۳۲۷
اهل قیمت ۱۶۳	بازایستد ۱۶۴
اهل نعتش ۲۰۳	بازستن نیت ۱۰۲
اهلیت ۳۱۰	باز برد ۱۹۷
اهلیت تملک ۲۷۷	باز بندد ۳۴
اهلیت فتوی ۳۳۳	بازپس اشکند ۶
ایجاب ۱۵۰ - ۱۷۹ - ۱۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵	باز پس نگرستن ۴۰
ایزازی ۳۵۷	بازرگانی = تجارت
ایستادن (باز) ۸۲ - ۸۳ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	باززدن ۱۴۶
۱۱۹ - ۱۲۴	بازستاند ۱۷۲ - ۱۷۳
ایستادگان ۵۷	بازشمارند ۱۵۰
ایقاب ۳۵۶ - ۳۵۷	باز کردن ۱۷
ایلاء ۲۶۱ - ۲۶۴	باز کند ۱۹ - ۲۰
ایمان ۷۴ - ۸۰ - ۳۳۳ - ۳۴۴ - ۳۶۸ - ۳۴۵	باز گذارد ۵۹
۳۶۰	باز گردیدن ۱۱۰ - ۱۷۵
ایهام ۳۶۳	باز گشادن ۱۶
	باز گیرد ۱۷۹

بازنشاندن ۱۵	بائع ۳۵۱-۳۵۲-۳۵۶
بازنهادن ۱۸-۲۹	بالغ (بلوغ) ۱۲-۳۲-۵۳-۵۷-۶۵-۷۶
بازو ۳۹	۸۷-۸۸-۹۶-۱۰۶-۱۳۹-۱۴۴
بازی کردن ۴۱-۸۳-۸۴	بالغ ۱۷۱-۲۱۱-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۷۹
باستند ۳۲۲	۳۶۲-۳۶۶-۳۶۸-۳۷۵
باسرگرفتن ۲۰-۲۳-۲۲-۲۸-۳۲-۳۳	بالغه ۳۵۳
۳۴-۴۶-۵۱-۵۲-۵۴-۵۶-۵۸-۶۳	بام ۳۶۶-۳۸۹
۷۴-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۰۴	بانگ نماز ۳۲-۳۳-۳۴-۴۳-۶۱-۶۲-۶۳
۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴	۹۲-۱۱۱-۱۴۸-۲۴۶
۳۳۷-۳۳۹	باهوش ۳۶۱
با سرگیرد ۲۲۷-۲۳۲-۲۵۶	باهوش آید ۵۴-۸۸-۲۱۸-۲۲۰
باصلا ۳۵-۹۲-۱۱۱-۱۱۹	بائع ۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۷
باضعه ۳۹۷	۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳
باطل ۲۳-۴۰-۵۰-۵۴-۹۴-۱۰۶-۱۱۰	۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳
۱۱۲-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۸-۱۴۸	۱۷۴-۱۷۶-۱۷۷-۲۳۵-۲۴۵-۲۷۹-۳۰۴
۱۵۰-۱۵۶-۱۶۶-۱۷۴-۱۷۶-۱۸۰	۳۰۶-۳۱۰-۳۴۸
۱۸۴-۱۸۶-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲	بیالا شود ۴۳
۱۹۳-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۱-۲۰۳	پیورده ۲۹۲
۲۰۴-۲۰۵-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۳-۲۱۵	پیمایند ۱۵۰-۱۶۰
۲۱۸-۲۲۲-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۰	بت ۱۴۷
۲۳۲-۲۴۰-۲۴۲-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳	بشر ۳۷۵
۲۶۸-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۳۰۳	بتنها ۱۶۴
۳۰۶-۳۱۶-۳۳۱-۳۳۶-۳۳۷-۳۴۸	بجایها دادن ۷۵
۳۶۳	بجمع ۱۱۲
باقیان ۳۵۰-۳۷۰	بچه ۳۹۹
باکی نباشد ۷۵	بچه بیندازد ۴۰
باگردانیده ۱۰۵	بچه بیفتاده ۱۸
بال ۲۹۴	بحر ۲۹۳
بالاین ۱۵۸-۳۲۳-۳۹۱	بجل ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۹
بالاترین ۳۲۲-۳۲۵	

برپای ۵۲-۵۳	بخشش ۱۴۹-۲۰۱
برجای بماندگی ۲۳۷	بخشیده ۷۰
برچهارپای نشستن ۹۶	بخور ۱۳۷
برچیند ۱۱۳	بخویساند ۱۳
برجستن (بر) ۳۸۷	بخوید ۱۷۰
برحکم نیت بودن ۲۰	بدحال تر ۷۲
بردن (به-) ۳۹۵	بدتر ۴۰۴
برد یمنی ۳۸۳	بدرود ۱۷۰
برده، فروشی ۱۴۸	بدعت ۷-۴۳-۴۵
بردی ۴۲	بدل ۱۱۶-۱۳۰-۱۳۱
بدستوری ۳۸۹-۳۰۸-۳۰۷-۳۰۵	بدل ۶۷-۲۱۲
برذ (نه-) ۶۲-۳۲۱	بدنه ۸۶-۹۸-۱۰۳-۱۱۰-۱۱۵-۱۱۶
برسد ۱۶۰	۱۲۰-۱۳۰-۱۳۴
برسنجند ۱۵۰	بذل ۲۴۴
برص ۲۳۷-۳۴۷	بر ۲۰۲
برطله ۱۲۱	براءت ۲۸۱
برطهارت باشد ۴۲	برآمیخته ۷۹
برف ۳۱-۳۲	برآمدن آفتاب ۴۴-۱۱۱
برفتد ۳۶۰	برابر ۴۰
برکنند ۳۶۸	برادر ۴۷-۷۴-۹۷-۲۲۲-۲۶۸-۲۷۶
برگرفتن (بر-) ۳۵۲	۲۷۹-۲۸۰-۳۱۲-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱
برنشینند ۱۸۰	۳۲۳-۳۲۹-۳۳۲
بروت ۱۱۸	برادر پدري ۳۲۶
بروجه ۸۱	برادر پدري ومادري ۳۳۲
برویاند ۲۲۳	برادرزاده ۲۲۵-۲۳۱-۳۱۳
برویند ۳۹۱	برادر مادري ۳۲۶
بروی نکنند ۱۸	برادران پدري ومادري ۳۲۶
برهنه ۲۲-۲۳-۳۰-۳۴-۴۷-۵۶-۱۰۳	برپاید خامتن ۵۳
۱۶۵-۲۱۹-۳۵۷-۳۵۹-۳۶۱	بربط ۱۴۷

بشکند ۲۱ - ۳۴۱	بری ۷۵ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۳
بشورد ۱۸ - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۳۸	برید (یعنی ۴ فرسنگ در ۴ فرسنگ) ۱۳۵
بصر چشم ۳۹۱	بریدن ۱۰۸ - ۳۴۹ - ۳۶۳ - ۳۶۵
بضاعت ۱۸۸ - ۳۴۱	برید: شدن (خون) ۱۳
بطن ۳۲۲	بریشان ۷۴
بغل ۲۹۱	بریه ۲۵۱ - ۳۰۸ - ۳۱۰
بقاء ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۱۰	بزر ۱۶۲
بکارت ۱۰ - ۱۶۲ - ۲۲۰ - ۲۳۱ - ۲۴۲ - ۳۴۷	بزر کردن ۱۴۸
۳۹۵ - ۳۵۵	بزه ۲۸۲ - ۲۸۳
بکر ۱۶۲ - ۱۷۲ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۳۳ - ۲۳۹	بزه کار ۱۱۷ - ۱۱۸
۲۴۳ - ۲۵۳ - ۳۵۵ - ۳۵۸ - ۳۵۷	بزه مند ۲۲۶
بلا ۳۳۰	بزیراقتادن ۴۰
بلاد شرک ۳۴۲	بستاند ۱۵۲ - ۱۸۰
بلاغت ۳۴۴ - ۳۵۱	بستانند ۳۲۴
بلند خواندن ۳۶ - ۵۰ - ۵۶	بسته ۱۷۹
بلوغ ۱۸۲ - ۲۱۲ - ۲۲۲ - ۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۲	بستر ۲۴۳ - ۲۵۷
۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵	بسته اندامی (خایه کشیده) ۲۳۷
۲۷۹ - ۳۴۴ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۷۵ - ۳۹۴	بستر خفتن ۳۵۲
بلوغت ۳۰۸ - ۳۱۳	بسته (بر-) ۳۵۸
بمفروش ۱۵۹	بسرشند ۲۹۶
بن ۳۹۳	بسرها گور گرفتن ۱۶
بن داده ۲۰۶	بسط ۱۵۸
بن درآمده باشد ۷۳	بسند ۱۰۴ - ۱۴۰
بنبخشد ۱۶۰ - ۱۶۱	بسودن ۵ - ۱۲ - ۱۵ - ۸۳ - ۱۰۷
بند ۱۳۹ - ۳۴۲ - ۳۹۵	بسویت ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲
بندقدم ۳۶۴	۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۲ - ۳۴۲
بندگی ۱۸۲ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۳۱۲	بشتاب ۱۱۲
۳۱۵ - ۳۴۶ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴	بشدن ۱۲۲
بنده (برده) ۳۲ - ۴۷ - ۶۶ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۶	بشسته ۲۸
۸۴ - ۹۶ - ۱۲۴ - ۱۴۳ - ۱۵۰ - ۱۶۲ - ۱۶۵	بشکافد ۵۹
۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۱۹۹	بشکرد ۳۶۸

بوسیدن ۱۱۹ - ۱۲۵ - ۱۳۷	۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۲۱ - ۲۲۹ - ۲۳۳
بوقت بگرفتن ۱۴۳	۲۳۴ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۹ - ۲۵۵ - ۲۶۲
بول ۳ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۱۰ - ۱۳ - ۲۱ - ۲۲	۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴
۲۳ - ۴۱ - ۴۷ - ۵۱ - ۲۳۷ - ۲۹۵ - ۲۹۷	۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۳۰۰ - ۳۰۲
۳۲۷ - ۳۹۴ - ۳۵۹	۳۰۳ - ۳۱۰ - ۳۱۵ - ۳۱۹ - ۳۴۵ - ۳۴۶
بول روان شدن ۷	۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۹
بونده ۲۸۹	۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۹ - ۳۷۰
بوی ۴۳ - ۵۹ - ۸۴ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹	۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۹۸ - ۳۹۹
۱۳۲ - ۱۳۷ - ۱۳۸	۴۰۲
بویائی ۳۹۶	بندۀ آبق ۳۱۱
بوئیده ۳۸۱	بندۀ خالص ۳۷۲
بوئیدن ۸۳ - ۹۵ - ۱۵۱	بندۀ گریخته ۱۷۳
بها - قیمت	بندۀ محض ۳۷۲ - ۴۰۴
بهائم ۲۴۹	بندۀ مدبر ۳۷۲
بهشت ۴۰۵	بنزدیک ۵ - ۱۶ - ۱۸ - ۲۷ - ۴۷ - ۴۸
بهشود ۸۹	بنستاند ۱۵۷
بهیمه ۳۶۶	بنشکاند ۱۵۱
بیابان ۳۶۵ - ۳۷۷	بنشسته ۳۰ - ۳۵
بی آبی ۹۴	بنکند ۲۷۱
بیامیخته ۳۴۱	بنگرداند ۱۴۹
بیاور ۲۰۲	بنگ ۳۶۶
بیت المال ۱۴۸ - ۲۰۷ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷	بنیمه ۱۷۴
بیداری ۸	بنوت ۲۱۵
بی خردان ۱۹۹	بنهادن ۱۱۷
بی خردی ۱۸۲	بنهد ۱۷۹ - ۳۴۱
بیان ۱۹۷	بنیفتد ۱۰۶ - ۱۲۸ - ۱۶۱ - ۱۷۰ - ۱۷۷ - ۱۹۷
بیرون ۱۳ - ۷۱ - ۷۶ - ۳۴۱	۲۴۱ - ۲۴۷ - ۳۵۲ - ۳۹۲
بیشترین ۱۱	بیفتد ۱۵۴ - ۱۶۹
بیزارشدن ۱۶۲	بوریا (حصیر) ۲۳
بیزاری ۱۶۱	بوسه ۳۵۳ - ۳۵۳ - ۳۵۷
بیشها ۱۵۱	بوسه دادن ۸۳ - ۱۰۷

پ

پاره پاره کردن ۱۷	بیضه ۱۳۹
پارویی ۱۸	بیضه اسلام ۱۳۹
پاشنه ۳۶۴	بیطار ۳۸۵
پاک ۱۲ - ۳۰ - ۳۱	بیع ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶
پاک زاده ۵۷	۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۶
پاک کننده ۲	۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶
پایندانی کننده - کافل	۱۷۹ - ۱۹۶ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۷۰
پختن ۲۹۶	۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۳۰۲ - ۳۴۰
پدر ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۹ - ۹۸ - ۱۴۴ - ۱۵۰ -	بیع فاسد ۳۰۱
۱۷۴ - ۱۸۳ - ۱۹۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۵	بیع کردن ۴۳
۲۹۶ - ۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۱	بیع معلوم ۱۷۵
۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۶ - ۲۴۰	بیع موقوف ۱۹۹ - ۲۰۰
۲۴۲ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷	بیع و شری (بیع کردن) ۴۳ - ۵۹
۲۷۲ - ۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۳۰۶	بیقتاده ۱۷۲
۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸	بیفشرده ۳
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹	بیفگندن ۲۳ - ۱۰۷ - ۱۵۴ - ۱۵۵
۳۳۱ - ۳۴۵ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۲ - ۴۰۳	بیمار، بیماری ۱۹ - ۴۲ - ۴۳ - ۵۵ - ۶۸ - ۶۹
۴۰۴	۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۷
پدر پدر ۷۴ - ۲۴۹	۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۲۷ -
پدرزن ۳۴۲	۱۲۸ - ۱۳۹ - ۱۷۲ - ۲۱۵
پدرمادر ۲۴۹	بینا ۳۷۵
پدری ۳۱۹	بینباشتن ۱۷
پدید ۹۷	بینت ۱۷۳ - ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۹۰ - ۲۱۸
پر ۱۳۵	۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۱
پراکنده ۲۲ - ۳۳	۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۳ - ۳۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۴
پرده ۳۸۸	۳۶۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۷
پرده نشستن ۳۳۴	بیننده ۳۰
پرستار ۳۰	بیوگند ۱۰۸
پرهیز ۱۴۹	بی هشی ۱۹۸
پریدن ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲	بی هوش ۵۴ - ۸۸ - ۹۱
	بی هوشی ۲۶۴

پی ۲۹۵	پس ۱۳-۲۸-۳۱-۵۶-۷۱
پیاده ۴۶-۹۷-۹۸-۱۰۵-۱۱۲-۱۴۳	پستان ۳۹۳
پیر ۴۲-۶۸-۹۷-۱۳۹-۳۵۳	پست ۱۶۴
پیرزنان ۴۹-۹۲	پستانک مرد (سر-) ۳۹۳
پیس ۵۷	پسخور ۲-۴
پیس ۲۹۴	پسر ۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۵-۲۳۶-۲۸۰
پیش افتد ۲۰۷	۳۱۷-۳۱۸-۳۲۹-۳۳۲-۳۵۸-۳۵۹
پیشه ۷۳-۹۷	پسر خال ۳۲۱-۳۲۳
پیشین ۲۵-۲۶	پسر عم پدری ۳۲۲
پیک ۶۲	پسر مهینه ۸۹
پیمانه ۱۵	پسر ملائنه ۳۲۶
پیش نماز ۴۷	پشت ۳۶۱
پیتن نمازی ۵۷	پشت پنجه ۱۷
پیشها کنند ۵۹	پشت بر کشیدن ۴۱
پیشهای مکروه ۳۴۷	پشته ۱۷۵
پیشی گیرد ۲۸۲-۳۷۹	پشیمان ۶۳-۱۵۲
پیه ۱۱۴-۱۴۷	پشم ۲۸-۲۹-۳۱-۱۵۱-۱۷۶
پی یکدیگر ۱۲۷	پلک چشم ۳۸۲-۳۹۱
ت	پناه ۱۲۵
تأیید ۲۰۱	پنداشت (پندارد) ۸۵-۱۲۳
تأخیر ۷۲-۱۵۵	پنج دو ۱۸۶
تاجر ۱۵۸-۲۴۱	پنیر ۲۹۵
تازه کردن (با...) ۱۳	پوست ۳۹۷
تازیان ۳۵۷-۳۶۱	پوستکی ۳۹۷
تابع ظالمان ۶۲	پوشانیدن (باز...) ۳۰
تباه ۸۳-۹۵-۹۶-۳۶۸	پوشش ۱۶۸
تبرع ۷۶-۸۹-۹۵-۹۹-۱۵۷-۱۷۷-	پوشیدن ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹
۱۷۸-۱۸۴-۱۹۴-۲۲۲-۲۷۵-۲۸۴	۱۱۷
۳۰۸-۳۲۴-۳۲۵-۳۳۷-۳۴۶	پوشیده کردن (خیانت...) ۱۴۸
تبرعات منجزه ۱۸۳	پولها ۲۰۱
تتابع ۹۳-۱۱۵	پهل ۳۹۴

۲۰۹-۲۱۱-۲۲۵-۲۳۳-۲۳۶-۲۳۷

۲۳۸-۲۴۸-۲۵۰-۲۵۵-۲۵۹-۲۶۲

۲۶۷-۲۶۹-۲۷۲-۲۷۴-۲۷۷-۲۸۵

۲۹۰-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۸-۳۰۱

۳۰۴-۳۰۸-۳۱۰-۳۱۳-۳۱۵-۳۲۷

۳۲۸-۳۳۳-۳۳۷-۳۴۰-۳۴۶-۳۴۴

۳۴۸-۳۴۹-۳۵۳-۳۵۶-۳۵۸-۳۷۴

۳۷۵-۳۸۱-۳۹۰

ترس ۱۱۱-۱۲۱

ترسانیدن ۳۶۵

ترسنده ۱۱۲-۱۲۴

ترسها ۳۷۷

ترک خصوصت ۳۴۰

ترک واجبی ۳۶۰

ترکردن ۸۳

ترکه (= اصل ترکه) ۱۷-۹۰-۹۷-۱۱۶

۱۴۱-۱۷۷-۲۱۳-۲۱۵-۲۱۶-۲۲۲

۲۳۵-۲۷۴-۲۸۰-۲۸۶-۳۱۵-۳۱۷

۳۱۸-۳۲۰-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۹

۳۳۱-۳۳۲-۳۳۹-۳۸۷

ترکهای حرام ۱۰۷

ترنده ۱۳-۲۱

تری ۶-۸-۱۰-۸۳

تزاحم موجبات ۳۸۵-۳۹۰

تزکیه ۲۸۹-۲۹۱

تزویر ۳۵۰

تسیب ۱۳۲-۱۳۳-۳۸۵-۳۸۸-۴۰۰

تسیح ۳۳-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰

۵۱-۵۶-۶۱

تسلط ۳۵۰

تسلیم ۱۵۲-۱۵۹-۱۷۳-۱۹۳-۲۸۳

تتبع ۲۰۴

تجارت ۶۲-۶۵-۶۶-۷۱-۷۹-۱۵۲-

۱۷۳-۱۷۴-۱۷۷-۳۴۱

تجاوز ۲۴۵-۲۷۴-۳۴۲-۳۸۴

تجهیز ۱۴

تحت الحنک ۱۵

تحبیس ۲۰۱

تحجیر ۳۰۵

تحریم ۲۲۳-۲۲۵-۲۲۶-۲۵۰-۲۵۲-

۳۵۱-۳۶۰

تحلل ۱۲۸

تحلیل ۲۳۱

تخریب دیوار ۳۸۷

تخلیه ۱۵۹

تخم مرغ ۱۵۱

تغییر ۱۳۰-۲۶۲

تدارک ۸-۵۱-۵۲-۱۱۰-۱۲۲-۱۲۳-

۱۲۴

تدبیر ۱۶۰-۲۷۲-۲۷۳

تدلیس ۱۴۸-۱۶۲-۲۳۸

ترازو ۱۶۷-۱۷۱

تراشیدن ۱۳۷

تربت ۱۷-۶۳-۲۴۶-۲۹۶

تربت حسین ۱۷-۶۳

تریص ۲۵۰

ترتیب ۷-۹-۲۰

ترجمانی ۳۳۸

ترحم گفتن ۱۷

تردد ۱۹-۲۰-۲۹-۳۰-۵۴-۵۵-۸۳-

۸۷-۸۹-۱۰۳-۱۲۱-۱۴۴-۱۷۰-

۱۸۲-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-

۳۷۴-۳۷۱-۳۶۷-۳۶۶-۳۶۳	۳۸۵-۳۷۰-۳۶۶
تخصیب ۳۳۱-۳۱۶	تسمیت ۳۱۹
تعقیب ۴۰	تسویت ۲۱۶-۲۱۰-۲۰۴
تعلیم ۱۵۲	تشبیه (قیافت) ۱۴۸
تعهد بمال ۱۸۴	تشریق ۱۲۴-۱۱۲-۹۳-۹۲-۹۱
تعهد بنفس ۱۸۵-۱۸۴	تشنگی ۳۳۴-۱۹
تعیین ۳۴	تشنه ۴۰
تغلیب ۲۵۶	تشهد ۵۲-۵۱-۴۶-۴۰-۳۹-۳۵-۲۵
تغلیظ ۳۸۴	۶۰-۵۳
تغیر ۳۱	تصدیق ۳۸۷-۳۷۵-۳۴۲-۲۸۰-۲۷۹
تفاحش ۲۲	۳۹۶
تفاضل ۳۳۲	تصرف ۱۵۵-۱۵۴-۱۵۱-۱۴۵-۸۰-۶۵
تفریط ۱۸۰-۱۷۸-۱۷۰-۱۵۷-۱۵۶	۱۸۸-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۰-۱۶۱-۱۵۶
۱۹۴-۱۹۳-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۶-۱۸۱	۲۱۱-۲۰۹-۲۰۶-۱۹۸-۱۹۴-۱۹۳
۲۱۲-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۷-۱۹۶	۲۹۹-۲۷۵-۲۷۲-۲۶۹-۲۱۵-۲۱۲
تفریق ۲۳۵	۳۴۸-۳۱۰-۳۰۷-۳۰۵
تفسیر ۲۷۸-۲۵۱-۲۵-۳۴	تصرف ناقل ۱۶۱
تقابل ۱۹۶-۱۹۱-۱۸۶	تصرف ور ۳۲۷
تقدیر ۷۰-۲۵	تصربت ۱۶۲
تقرب ۳۲۱-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۲۱۱	تظوع ۲۴۷-۲۱۳-۲۰۵-۱۷۷
۳۲۶-۳۲۳-۳۲۲	تعارض ۳۷۶
تقسیط ۴۰۳-۴۰۲	تعارض گواهان ۳۴۳
تقصیر ۱۲۷-۱۱۷-۱۰۶-۹۲-۶۳-۶۲	تعبد ۱۲۱
۳۱۱	تعجیل ۱۵۶
تقلید ۱۲۹-۱۱۶-۱۰۵-۱۰۲	تعذی ۱۹۴-۱۹۳-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۰-۳۱
تقیه ۱۵۰-۱۴۶	۲۳۶-۲۲۶-۲۱۲-۱۹۹-۱۹۷-۱۹۶
تقیید ۲۸۳	۴۰۲-۳۸۸-۳۷۷-۲۷۹
تکبیر ۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۳۹-۳۸	تعریف ۳۱۰-۱۹۳
۶۱-۵۸	تعریض ۱۸۰
تکبیر الافتتاح ۵۱	تعزیر ۳۵۶-۳۵۲-۳۵۰-۲۳۸-۱۲۶-۸۶
تکبیره الاحرام ۳۷-۳۵-۳۴-۳۳-۲۰	۳۶۲-۳۶۱-۳۶۰-۳۵۹-۳۵۸-۳۵۷

تنگه فراگیرند ۱۲۶ - ۲۵۴ - ۳۸۲	۶۰ - ۵۸ - ۴۶ - ۴۴
توابل ۲۹۶	تکذیب نفس ۳۴۵
توانگر ۶۵ - ۷۳ - ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۸۵	تکلف ۳۴۵
۲۷۱ - ۲۴۱ - ۲۱۲	تکلیف ۳۷۵ - ۳۵۶ - ۱۸۴
توانگری ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۴۰۴	تکفین ۱۶
تویت ۱۹ - ۵۷ - ۱۴۶ - ۱۶۴ - ۲۲۸ - ۳۵۷	تلبیه ۱۰۲
۳۶۱ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۱۴ - ۳۴۵	تلف ۷۲ - ۷۷ - ۳۲ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۵
۳۵۲ - ۳۵۳	۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۱۸۱
توزیع ۲۱۳ - ۳۹۹	۱۸۶ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۷
توشه ۷۳	۲۰۰ - ۲۹۲ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۸ - ۳۴۱
توقف ۱۰۶ - ۳۳۴ - ۳۳۶	۳۴۹ - ۳۶۶ - ۳۸۵ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۸۷
توقفی (بی) ۱۲۸	۳۸۸ - ۳۸۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۴
توکیل ۲۴۴	تلف نفس ۳۶۹
تولی ۳۰۸	تلقی رکبان ۱۵۳
تون گر ماو ۳۴۷	تلقین ۱۴ - ۱۷ - ۳۳۵
تهمت ۲۴۵ - ۳۳۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۷۷	تمامت ۵۴
۳۷۸	تمتع ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
تهلیل ۳۵	۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۷ - ۱۲۳ - ۱۲۷
تهی ۱۵۹	تمکن ۲۶۴ - ۳۴۷
تیر ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۳۶۸ - ۳۸۳	تمکین ۲۱ - ۲۳ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۵ - ۷۲
تیره ۲۶	۸۹ - ۹۹ - ۱۰۳ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۲۸
تیمم ۴ - ۱۰ - ۱۴ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۵۷	۱۳۲ - ۱۳۴ - ۲۲۳ - ۲۴۸
ث	تملک ۳۰۵
ثفل ۱۶۲	تمیز (مميز) ۹۸
ثلث ۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۲	تمیز کردن حقها ۳۴۰
۳۲۸ - ۳۷۱ - ۳۸۰ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۲	تنازع ۱۹۷
۳۹۳ - ۳۹۵ - ۳۹۸ - ۳۹۹	تناول ۸۸ - ۹۱ - ۳۶۰
ثلث مال ۱۰۰	تندرستی ۸۸ - ۹۶
ثلاثان ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰	تنگ ۱۲ - ۲۹
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۳۰	تنگ درآمدن ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۴۶ - ۷۷
ثلثین ۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۹۱	۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۹

جدال ۱۰۷ - ۱۳۸	ثمره - میوه
جدائی ۱۳۶	ثمن ۲۱۴ - ۲۳۵ - ۲۴۶ - ۲۸۳ - ۳۰۳ - ۳۰۴
جدول نجوم ۸۷	۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۳۰
جده ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۳۰	ثنی ۶۸ - ۱۱۴
جده پدری ۳۲۰	ثنیه ۳۸۳
جدی ۲۸	ثیب ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۴۳
جذام ۲۳۷ - ۲۷۱ - ۲۴۷	ج
جرات ۳۶۳	جاده راهها ۳۱
جراح ۳۹۷	جامد ۲۹۶
جراحات ۳۴۴	جامه ۳۱۸ - ۳۵۵ - ۳۵۹ - ۳۸۳
جراحت ۲۲ - ۱۴۰ - ۱۴۶ - ۲۰۹ - ۲۱۶ - ۲۱۷	جان ۳۹۹ - ۴۰۲
۳۷۷ - ۳۸۸ - ۳۶۹ - ۳۶۵ - ۳۴۶ - ۲۹۲	جانب ۳۴۲
۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۸۱	جانی ۳۷۱ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵
جرح ۳۳۵	جامل ۵۰ - ۱۰۳ - ۱۵۴ - ۲۲۶ - ۲۲۷ -
جریب ۱۶۰	۲۳۱ - ۲۳۳ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۶۰
جریره ۳۱۲ - ۳۲۵ - ۳۲۷	جایر ۱۳۹
جزا ۱۳۱	جایز ۱۲ - ۵۶ - ۱۰۱ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۷۱ -
جزم ۳۴۰	۱۷۴ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۰۸ - ۲۱۷ - ۲۲۴
جزیت ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۵ - ۴۰۳	۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۸۹ - ۳۰۸
جعاله ۱۴۳	۳۴۰ - ۳۵۴ - ۳۷۹
جفا ۱۲۶	جایفه ۳۷۶ - ۳۸۱ - ۳۹۸
جلد ۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲	جبر ۱۵۳ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۳۵ - ۲۴۷ - ۲۴۹
جماع ۸ - ۹۵ - ۱۳۶ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۴۳ -	۳۱۵ - ۳۴۰
۴۰۰ - ۳۸۵	جثه ۱۴۸
جماعت ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۶ -	جهو ۱۸۱
۴۹ - ۵۸ - ۶۰ - ۳۷۳ - ۳۹۸	جد ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۷۴
جماعتی ۱۹۴ - ۳۴۱	جد پدری ۱۵۰ - ۱۸۳ - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۲۰ -
جمال ۲۱۸	۲۲۱ - ۳۲۰
جمع ۱۳	جد مادری ۳۲۶
جمعه ۳۷۷	جدات ۳۲۱
جمیل ۲۲۸	جدات مادری ۳۲۰

جہت ۲۷-۲۸-۳۹-۶۰	جنب ۳-۹-۱۰-۱۲-۱۴-۲۰-۲۱-۸۳
ج	۸۴
چاہ ۲۹۲-۳۰۶-۳۸۹-۳۹۰-۴۰۱	جنب ۱۶۰
چاہ کاریز ۳۰۶	جنایت ۸-۹-۱۴-۸۳-۹۰-۱۲۶-۲۷۷
چاشت ۳۹۷	جنازه ۱۶-۴۷-۴۸
چرازار ۳۰۶	جنایت ۳۰۰-۳۴۴-۳۶۹-۳۷۱-۳۷۲
چراغ ۱۴-۵۹-۲۹۷	۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰
چرگن ۱۰۸	۳۸۱-۳۸۲-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۹-۳۹۰
چره ۱۳۲	۳۹۲-۳۹۶-۳۹۸-۴۰۰-۴۰۳
چلیپا ۱۴۷	جنایت بھیمہ ۴۰۴
چمندگان ۶	جنایت کنندہ ۳۶۹
چنبر ۳۹۵	جنبا نیدن ۷-۳۵
چنبر گردن ۱۶-۳۹۵	جنس ۱۵۵-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶
چوب ۱۷-۲۳-۳۰۰-۳۴۰-۳۵۴-۳۶۸	۱۶۸-۱۷۴-۱۷۶
چوب گوشہ جوال ۳۱۰	جنسها ۶۵
چوپان ۶۲-۱۲۴	جنسی (کاه) ۶۹-۷۰-۷۷
چیدن ۱۰۴-۱۰۸-۱۳۷-۱۶۹	جنگ ۱۴۳-۳۴۵-۳۸۸
چینہ دان ۲۹۴	جنگد (بر-) ۳۸۶
چینہ دان مرغ ۸۳	جنگید (بر-) ۳۸۷
ح	جنون ۲۳۸
حلال ۷۴-۷۹-۸۶-۸۸-۱۰۲-۱۰۶	جنین ۳۲۷-۳۹۹-۴۰۲
۱۱۷-۱۲۳-۱۲۸-۱۲۹-۱۴۹-۱۶۴	جنین بھیمہ ۴۰۲
۱۸۶-۱۸۷-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۷-۲۳۴-۲۳۶	جوارح ۲۸۸-۲۸۹
۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۵۸-۲۵۹-۲۷۵-۲۸۹	جواز ۱۲۸-۱۸۰-۱۹۴-۲۱۴-۲۳۲
۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۷	۲۵۰-۲۶۵-۲۶۹-۲۹۶
۳۰۹-۳۳۷-۳۶۰-۳۶۱	جور ۱۳۹
حلال زادہ ۳۳۳	جولہ گئی ۳۴۷
حلاوی ۴۴	جولہ ہی ۱۴۸
حلق ۱۲۷	جوہر ۱۶۶-۱۶۸
حلول ۱۸۱-۳۰۳-۳۰۴	جوی ۳۰۲-۳۰۶
حله ۳۸۳	جہاد ۷۳-۷۶-۱۳۹-۱۴۰-۲۰۳

حز ۱۶۹-۱۹۱-۱۹۳-۳۶۲-۳۶۳	حلیب ۲۹۷
حرکت ارادتی ۳۲۶	حنیه ۱۶۶
حرم ۱۹-۲۷-۲۸-۹۸-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۸	حمد ۴۱-۴۲
۱۱۳-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۳۱-۱۳۳	حمل ۱۰-۱۲-۱۴۸-۱۷۹-۲۴۱-۲۹۹
۱۳۴-۱۳۵-۱۳۸	۲۱۰-۲۱۴-۲۱۵-۲۲۲-۲۵۴-۲۵۸
حرمت ۹۱-۱۴۳	۲۶۶-۲۹۹-۳۱۹-۳۲۶-۳۴۱-۳۵۰
حروف معجم ۳۹۲	حوالت ۱۸۵
حره ۳۵۶	حیات مستقره ۲۸۹
حریت ۲۳۷-۳۲۵-۳۳۳-۳۵۹-۳۶۸	حد (مسافت) ۷۵-۱۲۷-۱۵۳-۱۵۸-۱۷۲
۳۷۱-۳۷۵	۲۵۴-۳۴۵
حریص ۲۱۲	حدث ۲-۴-۷-۸-۱۰-۲۰-۲۱-۳۴-۵۷
حریم ۳۰۶	۵۸-۱۱۹-۱۶۱-۱۹۲-۳۹۵
حساب ۱۸۴	حدود ۳۳۹-۳۴۶-۳۴۸-۳۵۱-۳۵۵
حصر ۲۱۳-۲۳۶	۳۷۵
حصول ۳۸۱	حدیث ۹۰
حصه ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۴-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱	حر ۳۷۰-۳۸۴-۳۹۸
۱۹۲-۱۹۴-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۳-۲۴۵	حراق ۳۹۶
۲۷۱-۳۲۸-۳۷۹-۴۰۲	حرام ۹-۱۰-۱۱-۲۳-۳۶-۴۰-۴۱-۴۲
حصهٔ بندگی ۳۷۳	۴۳-۴۵-۵۹-۷۴-۷۹-۸۳-۸۴-۸۷
حصهٔ سلطانی ۷۱	۹۰-۹۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۲
حضانت ۲۴۷	۱۲۹-۱۳۳-۱۳۶-۱۴۱-۱۴۶-۱۴۷
حضر ۲۵-۵۴-۶۰-۶۲-۶۴-۸۶-۲۸۵	۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۳-۱۶۳-۱۶۴
حضور ۱۵۹	۱۶۵-۱۶۹-۱۷۲-۱۷۶-۱۷۷-۱۸۶
حق ۲۷۷-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱	۲۰۲-۲۲۰-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶
۳۵۸-۳۷۲	۲۲۷-۲۳۰-۲۳۱-۲۵۲-۲۶۰-۲۶۵
حقارت ۳۴۵	۲۷۰-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۹۲-۲۹۳
حقوق ۳۳۴-۳۴۸-۳۵۵	۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۸-۳۰۹-۳۵۱
حقوق خدای ۳۴۶	۳۶۰-۳۶۶
حقوق مردمان ۳۶۵	حرب ۲۹-۳۰
حقنه ۸۳	حربی ۱۶۵-۲۱۰-۲۶۸-۳۱۲
حقه ۶۷-۳۸۳	حربیان ۱۴۰

حاکم ۱۴۹	حاکم ۷۴
حکم ۳۴-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۹-۳۶۱-۳۶۶	حارصه ۳۸۱-۳۹۷
۳۵۰	حاصل زراعات ۷۹
حکومت ۱۴۸-۳۳۵-۳۹۹-۴۰۳	حافر ۲۰۷
حل ۱۳۲-۱۳۵	حاکم ۱۴۹-۱۸۳-۲۱۳-۲۴۱-۳۳۷
حبس ۲۰۱-۲۰۵-۳۳۴-۳۳۸-۳۶۴	۳۳۸-۳۴۰-۳۴۹-۳۵۴-۳۷۷
۳۶۸-۳۶۹	۳۷۸
حبس ابد ۳۶۴	حاکم شرع ۱۵۰-۱۹۹-۲۱۲-۲۱۳-۲۲۰
حبه ۶۹	۲۲۱-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۴-۲۵۰-۲۶۰
حبوب ۱۷۵-۱۷۷	۲۶۱-۲۶۶-۳۱۰-۳۳۵-۳۳۶
حج ۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲	حال ۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۹۹
۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۱	حامله (زن حامل) ۱۵-۱۷-۱۳۱-۲۴۸
۱۱۲-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۴	۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۵-۲۵۶-۲۶۶
۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۴	۲۷۱-۲۷۲-۲۷۵-۳۵۴
۱۳۶-۱۷۳-۱۷۵-۲۰۳-۲۸۷-۲۸۶	حایض ۱۱-۱۲-۱۳-۱۸-۸۶-۹۱-۱۰۱
حجاست کردن ۱۰۸	۱۰۷-۱۰۹-۱۶۲-۲۵۱-۲۵۷-۲۸۵
حجاسی ۱۴۸-۳۴۷	حیره ۱۵
حجب ۳۱۶-۳۱۹-۳۳۱	حیض ۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۲۲-۸۶-۸۸
حجت ۳۳۶-۳۴۰-۳۴۱	۱۲۱-۱۷۱-۲۳۲-۲۵۰-۲۵۴-۲۵۷
حجه الاسلام ۹۷	۲۵۹-۲۶۲-۲۶۴
حجتهای مردمان ۳۳۴	حیلت ۱۶۲-۱۹۳
حجر مستمر ۱۸۲	خ
حد ۱۳-۵۷-۵۹-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۶	خادم ۲۴۰
۱۴۶-۱۷۴-۲۳۳-۲۳۸-۲۶۶-۲۶۷	خارجیان ۱۴۰
۲۷۰-۲۷۴-۲۷۵-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳	خارکش ۳۰۰
۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹	خاریدن ۳۶۲
۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵	خاسر ۴۰۵
۳۶۷-۳۹۳	خاک ۱۹-۲۰-۲۴-۵۹
حاجب ۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸	خاک زر ۱۶۶-۱۶۷
حاجت ۱۱۹-۱۲۳-۱۲۶-۲۰۱	خاک زرگران ۱۶۸
حاج (حاجیان) ۱۱۷-۱۲۶	خاک سیم ۱۶۷

خراچ ۱۴۵-۱۹۱-۱۹۲	خاک خالص ۱۹-۲۰
خراشیدن ۱۰۹-۲۶۳	خال ۳۱۲-۳۲۲-۳۲۳
خرج ۷۹-۱۶۲	خال مادر ۳۲۲
خرد ۷۵-۱۸۲	خالان ۳۲۲
خروج ۱۴۰	خالتان ۳۲۲
خریدن (خرید): ۷۰-۱۱۴-۱۱۶-۱۵۲-	خاله ۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۳۱-۲۶۸-
۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۸	۳۱۲-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳
خریطه‌یی ۳۹۷	خاموش ۳۳۵-۳۳۸
خسارت ۱۷۱	خاموشی ۳۳۶-۳۶۴
خساست ۱۴۸	خانه ۳۴۳
خسبد ۲۳۷-۲۵۶	خایب ۴۰۵-۳۳۶
خسرانی ۱۹۰	خاییدن ۸۳
خسوف ۲۱۹	خبث ۲-۴
خسپس ۳۵۸	خبیر ۲۲۰
خشت ۳۸	ختنه ۵۷-۱۱۸-۱۴۹-۲۴۶-۳۴۵
خشک‌سالی ۴۹	ختنه‌کننده ۳۸۶
خشم ۳۳۴	خداوند ۳۰-۵۷-۶۵-۶۹-۷۲-۱۱۶-
خشمگین ۲۸۱	۱۴۹-۱۶۴-۱۷۳-۲۱۱-۲۴۳-۲۹۰
خص ۳۴۲	۳۰۹-۳۴۱-۳۴۷
خصم ۳۳۶-۳۳۹-۳۴۶-۳۶۴	خداوندان سهام ۳۳۱
خصمان ۳۳۵	خداوندان فرض ۳۲۶
خصوصیت ۳۳۷	خداوند چهارپای ۴۰۲
خصی ۱۲۱-۲۳۷-۲۳۸	خداوند رنجها ۳۴۷
خضاب ۱۲	خداوند سرای ۳۸۹
خط ۱۲۹-۳۴۸	خداوند گمان ۳۶۶
خط‌مرده ۲۰۹	خداوند مال ۳۶۳
خطا ۳۱۴-۳۴۹-۳۵۰-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴	خداوند ملک ۳۰۵
۳۷۵-۳۷۷-۳۸۴-۳۸۵-۴۰۲-۴۰۴	خدمتکار ۷۲
خطای محض ۳۸۳	خدمت‌فرمودن ۲۳۷
خطبه ۴۱-۴۲-۴۳-۴۵-۴۹-۱۲۵-۲۱۸	خرابه ۳۱۰
خطیب ۴۲	

خوهر مادری ۳۲۶	خفتن ۵-۸-۲۵-۵۳-۵۴-۸۳-۸۴-۲۴۳
خوهران پدری ومادری ۳۲۶	خفته ۳۷۵
خوردن ۶۸-۸۳-۸۴-۸۸-۱۰۴-۱۰۷	خفض ۱۴۹
۱۱۵-۱۳۲-۱۳۴-۱۵۱	خلاف اصل دعوی ۳۴
خورد وبرد کردن ۳۷۹	خلع ۲۵۸-۲۵۷
خورش ۲۶۴	خلف ۲۶۲
خوشه ۱۶۰-۱۶۹	خلفت ۱۶۰-۳۹۹
خوف ۶۱-۱۹۳-۳۲۵	خلوت ۱۳۶-۲۱۹-۲۴۱-۲۴۲-۲۵۴
خویشان ۳۱۸-۳۵۹-۳۷۹	خلید ۲۵۱
خویشان پدر ۳۲۶	خمر ۲-۲۳-۲۴-۳۱-۷۴-۱۴۱-۱۴۷
خویشاوندان ۳۷۴	۱۹۷-۲۱۳-۲۲۳-۲۴۰-۲۷۹-۲۹۵
خویشتن ۷۳	۲۹۶-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۱-۳۶۱-۳۶۰
خویشی ۳۵۷	خمس ۷۴-۷۹-۸۰-۸۱-۱۴۳-۱۵۰
خیار ۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۸-۱۶۲	۳۹۴-۳۹۵
۱۷۰-۱۹۱-۲۳۸-۲۷۹	خمیر ۲۹۶
خیار رؤیت و دیدن ۱۵۵	خنثی ۵۷-۹۶-۳۲۷-۳۲۸
خیار شرط ۱۵۴	خواب ۳۳۴
خیار عیب ۱۵۵	خواجه ۲۲۰-۲۲۱-۲۲۴-۲۳۳-۲۳۴
خیار غبن ۱۵۴-۱۵۵	۲۳۵-۲۳۹-۲۵۵-۲۶۲-۲۶۹-۲۷۰
خیار مجلس ۱۵۴	۲۷۱-۲۷۲-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷
خیانت ۱۴۲-۱۴۸-۱۶۲-۲۱۲	۲۸۲-۲۸۴-۳۰۰-۳۴۶-۳۶۲-۳۶۹
خیمه ۱۱۰	۳۷۰-۳۷۱-۳۷۳-۳۸۵-۳۸۹-۳۹۰
خیو ۴۱-۵۹	۴۰۴
۵	خوان ۱۱۴
دائم ۶۷-۲۱	خواننده ۱۰۸
دابه ۳۸۹	خوهر ۱۶۳-۲۱۸-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴
دار کردن (بر) ۳۶۵	۲۲۶-۲۲۷-۲۵۳-۲۶۸-۲۷۹-۳۱۲
دارو ۸۳-۱۱۷-۳۶۰	۳۱۶-۳۱۹-۳۲۱-۳۳۰
داروی بیهوشی ۳۶۶	خوهر پدری ۳۳۳
دامادی ۲۲۴	خوهر پدری ومادری ۳۳۱-۳۳۲
دامیه ۳۹۷	خوهرزاده ۲۲۵-۳۱۳

درم ۱۰-۲۱-۲۲-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲	دائق ۶۹
- ۷۴-۷۶-۱۳۱-۱۳۳-۱۴۱-۱۶۳	دانگ ۱۲-۱۰۰-۱۱۱-۱۱۵-۱۱۷-۱۱۳
۱۸۶-۱۷۱-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵	۳۹۲-۲۶۲
۲۷۸-۲۴۱-۲۴۰-۱۸۹	دانگی نیم ۱۲-۱۱۱
درم خریده ۷۴-۷۶-۱۷۱	دایگی ۲۴۷
درود ۳۹	داوری ۲۴۴
درود ۱۶۹	دایه ۳۸۷-۳۸۵
دروغ ۸۴-۸۵-۱۰۷-۱۳۸-۳۴۲-۳۴۹	دباغت ۲۳-۲۸
۳۹۶	دختر ۱۸-۹۰-۱۴۹-۲۰۳-۲۰۴-۲۱۷
درویش ۱۸۵-۲۰۲-۲۰۴-۲۱۱-۲۴۱	۲۳۰-۲۲۱-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۷-۲۳۰
۲۷۱-۲۴۹-۲۴۸	۳۱۸-۳۱۷-۳۱۶-۲۶۸-۲۵۷-۲۴۶
درویشان ۳۲۵	۳۵۷-۳۵۳-۳۴۲-۳۴۱-۳۳۱-۳۲۴
درویشی ۱۸۴-۳۳۶-۳۸۵-۴۰۴	۳۵۹
درهم ۳۰۹-۳۴۱-۳۸۴-۳۸۷-۴۰۰	دخترک ۳۰-۳۸۶
دریا ۱۶-۷۹-۱۲۹-۱۴۸-۳۴۱-۳۶۵	دخول ۱۳۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰
دزد ۶۱-۳۰۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۶	۲۳۱-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۴-۲۲۲
۳۸۷	۲۴۲-۲۴۱-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۵-۲۳۳
دزدان ۳۶۵	۲۵۴-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱-۲۴۴-۲۴۳
دزدی ۳۶۴-۳۶۳-۳۵۰	۳۳۱-۳۲۴-۳۲۳-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۵
دزدیدن ۳۶۳-۳۶۲-۳۴۷	۳۵۳-۳۵۲
دست برنجن ۳۹۳	درآمدن وقت ۱۹
دستفرجن ۷۰	دراز ۳۶
دستوری ۹۶-۹۷-۹۹-۱۴۹-۱۷۷-۱۸۰	درازنای ۶
۱۹۹-۱۹۸-۱۹۵-۱۹۰-۱۸۴-۱۸۱	درخت ۵-۱۶-۱۰۸-۱۲۶-۱۳۸-۱۵۸
۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۳-۲۱۲-۲۰۵	۱۹۲-۱۷۹-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۵۹
۲۴۲-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۲۶-۲۲۵	۳۶۵-۳۶۳-۳۰۲
۳۳۳-۲۹۸-۲۸۶-۲۷۵-۲۴۴-۲۴۳	درختان میوه ۵-۱۰۸
۳۷۸-۳۶۳-۳۶۲-۳۵۶	درزی ۵۹
دستوری (بی-) ۳۴۱	درست تر ۳۹-۶۶
دشتبان ۱۴۷	درشت [زمین...] ۲۰
دشخوار ۲-۳-۱۴-۱۶-۳۴-۳۵-۳۸-۹۰	درک ۱۹۷-۳۰۶

دناثت ۳۴۷	۱۱۷-۱۱۳-۱۰۹-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱
دنباله ۳۹	۱۶۲-۱۵۰-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۸
دنبه ۲۹۷-۱۴۷	۲۸۵-۱۶۷
دوختن ۱۹۶	دشمن ۲۲۹-۱۴۲-۱۳۹-۱۲۸-۱۲۷-۹۷
دور ۸	۲۹۰
دورترین ۳۲۱	دشمنی ۳۴۵
دوسانیدن (باز) ۳۸-۱۶	دشنام ۳۶۰-۳۵۹-۳۵۸-۳۴۵-۲۶۶
دوشیدن ۳۰۹-۱۶۲	دعا ۴۵-۴۴-۴۱-۳۹-۳۸-۱۶-۷-۵
دوشیده ۱۶۲-۱۵۱	۱۱۰-۱۰۴-۱۰۳-۹۱-۷۵-۵۰-۴۷
دوغ ۱۶۴	۱۱۹-۱۱۸-۱۱۵-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱
دولاب ۷۱	۱۲۴-۱۲۲-۱۲۰
دون ۲۳۲-۲۲۶-۱۵۳-۱۲۷-۸۶-۷۴-۱۲	دعاوی ۳۴۱
۲۳۳-۲۳۲-۳۱۸-۲۸۹-۲۴۲-۲۳۳	دعوی ۱۹۴-۱۸۶-۱۸۱-۱۶۳-۵۹-۳۹
۳۴۷-۳۴۳-۳۳۱-۳۳۰	۲۴۲-۲۳۸-۲۳۳-۲۲۲-۲۱۸-۱۹۷
دویدن ۲۸۹	۲۶۸-۲۶۷-۲۶۵-۲۶۱-۲۵۴-۲۵۳
دهن دره ۴۱	۳۳۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۳-۳۰۳-۲۷۹
دیات اعضاء ۳۹۱	۳۴۲-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۷
دیانت ۲۷۳-۲۰۳	۳۷۷-۳۶۰-۳۵۶-۳۵۲-۳۵۱-۳۴۳
دیت ۳۱۴-۳۰۰-۲۲۰-۲۱۶-۱۸۵-۱۴۲	۳۹۶-۳۹۲-۳۸۷-۳۷۸
۳۷۰-۳۶۹-۳۵۵-۳۵۰-۳۴۹-۳۴۶	دعوی مجهول ۳۴۰
۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴-۳۷۳-۳۷۲-۳۷۱	دف ۳۴۵
۳۸۳-۳۸۲-۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸-۳۷۷	دفتر ۱۸۴
۳۹۲-۳۹۰-۳۸۸-۳۸۷-۳۷۶-۳۸۴	دفع ۱۵۰
۳۹۸-۳۹۷-۳۹۶-۳۹۵-۳۹۴-۳۹۳	دفع بلا ۲۸۴
۴۰۴-۴۰۲-۴۰۰-۳۹۹	دغن ۳۵۵-۳۵۴-۱۴۴-۱۱۷-۱۸-۱۷-۱۶
دیت جنین ۳۲۷	۳۶۵-۳۶۲
دیت خطا ۴۰۳	دلال ۳۵۰
دیت عمد ۴۰۴	دلالت ۳۵۰
دیت قتل ۴۰۴	دلیری ۳۵۰
دیت هاشمه ۳۷۶	دلوی ۲۹۷-۱۲۲-۲۳-۳
دیتین ۳۸۰	دل ۳۸

ذبح ۳- ۲۴۹- ۲۸۸- ۲۸۹- ۲۹۱- ۲۹۲- ۳۴۷- ۱۵۰ دیدن	دیدن ۸۷ ماه
۴۰۰- ۳۹۰- ۳۶۶	دیدهبان ۳۶۸
ذبح شرعی ۴۰۰- ۴۰۱	دیگه ۲۹۶
ذبیحه ۲۹۵	دین ۱۷
ذکات ۲۸۸- ۲۹۲	دین ۶۶- ۷۳- ۱۷۵- ۱۷۶- ۱۷۷- ۱۷۸
ذمام ۱۴۴	۱۷۹- ۱۸۰- ۱۸۱- ۱۹۴- ۲۱۰- ۲۱۲
ذم کردن ۱۵۲	۲۱۶- ۲۳۵- ۲۴۰- ۲۷۳- ۲۷۴- ۳۱۴
ذمت ۷۳- ۷۵- ۹۹- ۱۴۰- ۱۸۴- ۳۳۸	۳۳۸- ۳۳۹- ۳۴۰- ۳۴۱- ۳۷۴
۳۹۹- ۳۸۵	دین ودنیا ۲۸۲
ذمه (ذمت) ۱۷۴- ۱۷۶- ۱۷۷- ۱۷۹- ۱۸۴	دین دار ۲۰۳
۱۸۵- ۱۸۷- ۲۹۳- ۲۱۲- ۲۱۹- ۲۳۳	دینار ۱۲- ۶۹- ۷۰- ۷۹- ۱۶۶- ۱۶۷
۲۳۵- ۲۴۱- ۲۶۸- ۲۷۸- ۲۹۹	۱۶۸- ۱۸۹- ۲۴۱- ۲۴۲- ۲۶۲- ۳۱۱
ذمی ۱۶- ۱۴۱- ۱۶۵- ۱۷۷- ۱۹۹- ۲۰۲	۳۳۸- ۳۶۲- ۳۸۳- ۳۹۱- ۳۹۲- ۳۹۳
۲۱۰- ۲۲۳- ۲۲۹- ۲۴۰- ۲۶۸- ۲۹۶	۳۹۴- ۳۹۵- ۳۹۸- ۳۹۹- ۴۰۰
۳۱۲- ۳۳۸- ۳۴۴- ۳۵۳- ۳۵۴- ۳۵۶	دینار درست ۱۶۶
۳۷۲- ۳۷۴- ۳۸۰- ۳۸۴- ۳۹۸- ۳۹۹	دینار شکسته وپار ۱۶۶
۴۰۱- ۴۰۲- ۴۰۳	دیوار ۱۹۲- ۳۰۰- ۳۵۶
ذمیه ۲۴۶- ۲۴۸- ۲۵۶- ۳۵۲- ۳۷۲- ۳۷۴	دیوار میانین ۳۹۸
ر	دیواره میانین ۳۹۱
راحت ۱۲۲	دیوانگی ۱۸۲- ۱۸۳- ۱۹۸- ۲۳۷- ۲۶۴
راحتله ۹۶- ۹۷	۳۵۴
راست ۳۸	دیوانه ۴۲- ۵۹- ۶۵- ۸۶- ۸۸- ۹۱- ۹۶
راضی ۱۶۱- ۱۷۶- ۱۹۴- ۲۲۶	۹۸- ۱۴۰- ۲۱۸- ۲۵۰- ۲۷۲- ۲۷۷
راکب ۳۸۹	۳۰۰- ۳۰۲- ۳۰۳- ۳۱۰- ۳۴۴- ۳۵۱
راکبه ۳۸۶	۳۵۳- ۳۵۶- ۳۵۹- ۳۶۲- ۳۶۹- ۳۷۴
راه گذر ۴۰۲	۳۷۵- ۳۸۰- ۴۰۲- ۴۰۳
راه گذری ۱۰- ۱۱	دیون ۳۳۹- ۳۴۶- ۳۴۸
راهمانده ۹۹	دینی ۳۳۷
راه نمودن ۱۰۷	ذ
راهن ۱۷۹- ۱۸۰- ۱۹۵	ذایح ۲۹۰- ۴۰۰

۲۰۸ رشق	رای ۴۰۳
۲۲ رش کنند	رب ۲۹۸
۳۳۵ - ۱۴۸ رشوت	ربا ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۶
۳۰۸ رشید	ربا ید (در) ۳۶۶
۲۱۸ رشیده	ربح ۱۵۷ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۸۶
رضا ۸۶ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۱۷	۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۳
رضاع ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۸ - ۳۴۶ - ۳۴۷	ربح ۲۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۳ - ۳۲۴
رضاعی ۲۵۹	۳۳۰ - ۳۳۸ - ۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۶۲ - ۳۹۰
رطل ۲ - ۷ - ۷۷ - ۱۶۴	۳۹۱ - ۴۰۲
رطل عراقی ۲	رجعت ۲۵۲ - ۲۵۳
رطل مدنی ۷۷	رجم ۲۶۶ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳
رعیت ۳۳۳ - ۳۳۴	۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷
رفع حدث ۴	رجوع ۱۴۴ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۲۰۵
رفیق ۱۴	۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۲۶ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۵۲
رقاب ۷۳ - ۲۷۴	۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۱ - ۲۷۲ - ۳۰۱
رقبه ۲۱۵ - ۲۳۶ - ۲۶۳	۳۰۹ - ۳۴۹ - ۳۹۹
رقیت ۲۶۸ - ۲۷۱	رحمن ۲۸۱
رکعت ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۳ - ۳۶ - ۴۰ - ۴۱	رحیم ۲۸۱
۴۳ - ۴۴ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴	رخامه ۱۲۵
۵۵ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴	رخصت ۲۸ - ۳۳ - ۲۹۸ - ۳۲۰
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۲۷ - ۲۱۸	رد ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱
۲۱۹ - ۲۸۵	۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۳
رکوع ۳۰ - ۳۲ - ۳۵ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۳	۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۴۶ - ۲۳۹
۴۴ - ۴۶ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۱	۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۱۳ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰
رکوها ۵	۳۲۰ - ۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۳۷ - ۳۴۷ - ۳۴۸
رمانیدن ۳۸۹	۳۵۰ - ۳۷۱
رمايت ۲۰۷	رست ۳۸۰
رنج ۱۲۹	رسته ۱۰۸ - ۱۳۵
رنجانیده ۲۴۳	رسیدن ۱۵۴ - ۱۶۹
رنجانیدن ۳۵۸	رسیله ۱۶۸
رنجور ۱۰۸ - ۳۲۴ - ۳۳۵ - ۳۳۸ - ۳۵۴	رسد ۱۸۲
۳۸۵	

۱۷۴-۱۷۷-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۵
۱۹۰-۱۹۷-۲۰۰-۲۱۱-۲۱۴-۲۲۰
۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۶-۲۲۷
۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۳-۲۳۵
۲۴۰-۲۴۱-۲۴۳-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۹
۲۶۰-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸
۲۶۹-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-۲۸۰
۲۸۱-۲۸۳-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۹-۲۹۰
۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۳۰۰
۳۰۶-۳۰۹-۳۱۱-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵
۳۲۷-۳۳۶-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۵
۳۴۶-۳۴۸-۳۵۱-۳۵۳-۳۵۵-۳۶۲
۳۶۷-۳۶۹-۳۷۱-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵
۳۷۵-۳۷۶-۳۸۰-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴
۳۸۵-۳۸۶-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۲
۳۹۳-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰
۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳

رود ۷۱

رودخانه ۳۱-۸۰

روزه (صوم) ۱۱-۱۲-۴۰-۴۹-۵۵-۶۲

۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۹-۹۰

۹۱-۹۲-۹۴-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۳

۱۱۵-۱۱۶-۱۳۱-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸

۲۶۳-۲۶۴-۲۸۲-۲۸۵-۲۸۶-۳۱۸

روزه اعتکاف ۸۴-۸۷

روزه اول ماه ذی الحجه ۹

روزه ایام البیض ۹۰

روزه پنجشنبه ۹۰

روزه تشریق ۹۱

روزه چهارشنبه ۹۰

رنجوری ۸۸-۸۹-۹۵-۲۵۳-۲۶۴-۲۸۴

۲۸۶-۳۲۳-۳۳۴-۳۴۹

رنگ ۱۰-۱۱۳-۱۳۷

رنگ کردن ۵۲-۱۶۰

روا ۶۹-۷۱-۷۲-۷۳-۷۵-۷۷-۹۹-۱۰۱

۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸

۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۶

۱۲۱-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۹

۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۶-۱۴۷

۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۴

۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲

۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹

۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۹

۱۸۰-۱۸۱-۱۸۶-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۶

۱۹۸-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷

۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۹-۲۲۱

۲۲۴-۲۲۶-۲۲۸-۲۳۰-۲۳۲-۲۳۴

۲۳۶-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷

۲۴۹-۲۵۶-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۸

۲۶۹-۲۷۵-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۷-۳۰۰

۳۰۶-۳۱۰-۳۳۳-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۷

۳۴۸-۳۵۶-۳۶۳-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۹

روایت ۳۹۳

روان ۲

روایت ۱۳-۱۷-۲۱-۲۹-۳۱-۳۳-۴۱

۴۲-۵۳-۵۵-۶۰-۶۲-۶۶-۷۲

۸۴-۸۹-۹۰-۹۲-۹۴-۹۵-۱۰۳

۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳

۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۵

۱۳۶-۱۴۱-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸

۱۵۹-۱۶۳-۱۶۵-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳

روی شستن (صورت شستن) ۷ - ۶	روژه حرام ۹۱
روی هاکننده ۳۱	روژه خون متعه ۸۷
روید (باز) ۳۸۱	روژه رجب وشعبان ۹۱ - ۹۲
روئیدن ۳۹۳	روژه روز غدیر (۱۸ ذی الحجه) ۹۰
رهگذر ۳۹۴	روژه گسترانیدن زمین از زیر کعبه ۹۱
ره گذری ۷۳	روژه مولود پیغمبر ۹۰
رهگذار ۲۹۱	روژه سنت ۸۲ - ۹۰ - ۹۱
رهگذریان ۷۹ - ۳۶۵	روژه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ازهر
ره گذر بول ۲۳۷	ماه ۹۰
رهن ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۷	روژه صحت ۹۲
ریزان ۸	روژه عاشورا ۹۱
ریزه ۱۲۴	روژه عرفه ۹۰
رسمان ۱۶۵	روژه عوض بدنه یی ۸۶
رسمانهای کفن ۱۶	روژه عید ۹۲
ریگ ۱۹	روژه کفارت ۸۷
ز	روزه گشادن ۴۴ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۲ - ۹۳
زاجرتر ۳۳۸	روزه گشاینده ۸۲ - ۸۵
زاد ۹۶ - ۹۷	روزه مباهله (۲۵ ذی الحجه) ۹۱
زادن ۴۷ - ۹۳ - ۱۳۱	روزه مبعث پیغمبر ۹۰
زارع ۱۹۱	روزه نذر معصیت ۹۲
زانی ۲۲۵ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۵۹	روزه نذر معین ۸۴
زانیه ۱۴۸ - ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۲۳۷	روزه واجب ۹۲
زاید ۷۴ - ۲۲۷ - ۲۵۸ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۱	روزه هر دو عید ۹۱
۳۳۱	روزه همه آدینه سال ۹۱
زایل ۱۴ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۹۵ - ۱۰۸ -	روزه همه پنجشنبه سال ۹۱
۱۱۹ - ۱۲۹ - ۱۳۳ - ۱۴۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹	روضه ۱۲۶
۲۹۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۸۱	روغن ۱۰۸ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۲۹۷
زبون ۱۴۲ - ۳۴۶	روغن زیت ۳۰۰
زبیه ۳۹۰	روی بند ۱۰۸
زجر ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۳۶۳ - ۳۶۶	روی درسته ۳۰
زخم ۳۶۳ - ۳۶۹ - ۳۹۵	

زن ۷-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۵-۱۶-۱۷-
 ۱۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۵-۴۲-۴۷
 ۴۸-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۷۴-۸۳
 ۸۴-۸۶-۸۹-۹۲-۹۵-۹۶-۹۸
 ۱۰۰-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۷
 ۱۲۱-۱۲۴-۱۲۸-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰
 ۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۸-۱۶۳
 ۱۶۵-۱۷۱-۱۷۲-۱۸۲-۱۹۱-۱۹۹
 ۲۰۰-۲۰۶-۲۰۸-۲۱۲-۲۱۴-۲۱۷
 ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴
 ۲۲۵-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱
 ۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸
 ۲۳۹-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۶-۲۴۷
 ۲۴۸-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴
 ۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰
 ۲۶۱-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸
 ۲۷۶-۲۸۰-۲۸۳-۲۸۴-۳۱۳-۳۱۴
 ۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۲۲-۳۲۳
 ۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۸-۳۳۰-۳۳۱
 ۳۳۵-۳۳۶-۳۳۸-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳
 ۳۴۸-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۴-۳۵۵
 ۳۵۶-۳۵۷-۳۶۲-۳۶۶-۳۶۹-۳۷۰
 ۳۷۱-۳۷۶-۳۷۷-۳۸۰-۳۸۴-۳۸۵
 ۳۸۸-۳۹۱-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۸
 ۴۰۰

زن آبستن ۱۶-۹۲

زن پیر ۳۵۳

زن حره ۳۵۷-۳۹۹

زن شیردهنده ۹۳

زن عاقله ۳۵۱

زر ۶۵-۶۹-۷۶-۷۹-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸
 ۱۷۷-۱۹۲-۱۹۴-۲۴۶-۳۱۱-۳۸۳
 زرنها ۱۶۷
 زرخالص ۳۶۲
 زرد ۱۲-۷۰-۱۶۸
 زرع ۱۶۰-۱۹۶-۱۷۰-۱۷۹-۱۹۱-۲۹۸
 ۳۰۶-۴۰۲
 زرگری ۱۴۸-۳۴۷
 زرین ۳۴۵
 زعفران ۱۰۷-۱۳۷
 زکات ۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱
 ۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۱۴۵-
 ۱۴۹-۲۷۵
 زکات سنت ۷۴
 زکات فطره ۷۴-۷۶-۷۷
 زلزله ۴۵-۲۱۹
 زل ۴۰۵
 زمان خیار ۱۵۶
 زمان مرتدی ۵۵
 زمین ۳-۱۶-۲۰-۲۳-۳۱-۳۲-۳۸-
 ۴۴-۵۵-۶۱-۶۶-۷۹-۸۰-۱۱۰-
 ۱۳۲-۱۴۱-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۶-۱۵۸
 ۱۵۹-۱۶۰-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۹-۱۹۱
 ۱۹۲-۲۳۳-۲۹۲-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۶
 ۳۱۰-۳۴۰-۳۹۶

زمین ذمی ۷۹

زمین سخت ۳-۶

زمین گیر ۱۳۹

زمین مباح ۳۰۵

زرنیخ ۱۹

زین ۶۰-۱۶۷-۱۶۸	زنا ۱۴۱-۱۶۳-۲۲۰-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۶
زینت ۲۵۵	۲۲۷-۲۳۰-۲۳۴-۲۳۷-۲۴۴-۲۴۵
زیور ۱۰۸	۲۶۵-۲۷۵-۳۲۶-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۰
س	۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶
سئوم ۱۴-۱۵-۲۰-۳۴-۳۵-۳۷-۳۸	۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۸۴
۴-۴۳-۴۷-۴۸-۵۲-۶۰-۶۲-۶۷	زنان ۳۳۳-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۹-۳۵۳
۶۸-۷۱-۷۵-۸۱-۸۴-۸۵-۸۶-۹۳	۳۶۷
۹۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۵-۱۱۷-۱۲۳	زنان شوهری ۳۱۲
۱۲۶-۱۳۰-۱۴۹-۱۵۹-۱۷۶-۱۹۹	زنده ۱۹-۷۳
۲۰۰-۲۰۲-۲۰۹-۲۱۴-۲۱۸-۲۲۰	زندان ۳۶۴
۲۲۱-۲۲۳-۲۳۰-۲۳۲-۲۳۸-۲۴۱	زندانیان ۳۳۴
۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۹-۲۶۳-۲۶۴	زندگان ۳۲۶
۲۶۷-۲۷۰-۲۷۵-۲۷۷-۲۹۰-۲۹۱	زوال ۲۱۹-۲۴۷-۲۶۲-۳۹۷
۲۹۲-۲۹۶-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۱-۳۱۳	زوال آفتاب ۱۸-۲۵-۲۶-۲۸-۴۱-۴۲-
۳۱۵-۳۱۸-۳۲۳-۳۳۵-۳۴۱-۳۴۴	۴۳-۴۴-۴۶-۵۰-۸۲-۸۷-۸۸-۹۰
۳۴۶-۳۴۸-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۷-۳۵۹	۹۱-۹۲-۱۱۱-۱۲۴-۱۲۵-۱۴۳
۳۶۰-۳۶۱-۳۶۳-۳۶۴-۳۷۳	زوجیت ۲۴۸-۲۵۰-۲۵۸-۲۸۰-۳۱۳
سئمی ۳۴۲-۳۴۳-۳۹۰	۳۴۷
سؤال ۱۸۴	زه ۱۷۵
سائل ۳۴۵	زهر ۲۹۶
سابق ۱۷۹	زیادت ۱۵۳-۱۵۴-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-
ساحر ۳۶۰	۱۶۰-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷
سادگی ۲۳۷	۱۶۸-۱۷۰-۱۷۵-۱۷۷-۱۸۱-۱۹۱
ساق ۳۹۴	۱۹۹-۲۰۰-۲۱۳-۲۴۱-۲۴۵-۲۴۷
ساکن نبودن ۳۷-۳۸	۲۷۱-۳۰۰-۳۰۳-۳۱۹-۳۷۰-۳۷۱
ساید (بساید) ۱۳۷	۳۶۷-۳۷۹
سایه ۲۶-۴۱-۹۴-۱۰۸-۱۱۴-۱۳۷	زیارت ۱۱۷-۱۲۶-۱۳۶
سایه کردن ۱۳۷	زیان ۱۹-۱۷۰-۱۷۱
سایه ۳۲۴-۳۲۵	زیان مند ۱۵۴
سباع ۲۹-۱۴۸-۳۰۹	زید (بنه) ۳۲۷
سبب ۲۹۹-۳۱۲-۳۲۳-۳۳۰-۳۴۳	زیرتر ۷۴

سدسان ۳۳۱	سبز ۶۶
سر ۳۵۳-۳۵۴-۳۵۷-۳۹۵	سبزه ۱۶۹
سرا ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۹-۱۹۷-۲۰۳-۲۴۰	سبق ۵۷-۲۰۷-۲۰۸
۳۰۶-۳۰۷	ستبر ۱۰
سرانه ۱۴۱	ستر ۳۵۹
سرای ۳۱۰-۳۱۶-۳۶۷-۳۸۹	سیکها ۷۰
سرایت ۳۴۶	سبیل ۴۷
سراید (نه-) ۱۴۸	سبیل ۲۰۳-۲۱۱
سربا راست نکند ۵۲	سپارد ۱۸۶
سرباز پوشاندن ۵	سپر ۹۰
سرباز پوشیدن ۱۰۹	سپید ۲۹۳
سرباز زدن ۱۴۰	ستاند ۶۶-۳۷۲
سربرهنه کردن ۱۶	ستانند (باز-) ۳۶۶
سر تراشیدن ۱۱۳-۲۴۶	ستدن ۱۷۶
سرخ ۷۰-۸۸-۱۶۸	سترک ۳۸۰
سرخ مغربی ۲۶-۸۸	ستردن ۷
سرد ۱۲	ستون ۵۵
سرکه ۲۶۴-۲۹۸	سجده ۱۲-۱۵-۳۲-۳۳-۳۷-۳۸
سرگیرد (بر-) ۳۸۶	۴۰-۴۱-۴۳-۴۴-۴۶-۵۱-۵۲-۵۳
سرما ۱۹	۵۸-۶۰-۱۲۵
سرمای سخت ۳۸۱	سجود ۳۰-۳۸-۴۰-۴۶-۵۱-۵۶
سرمایه ۷۱-۹۷-۱۵۹-۱۸۶-۱۹۰	سحاقگی ۳۵۶
سرمه ۱۹-۸۳-۱۰۸	سحر ۱۴۸
سرود ۱۹۷	سحق ۳۵۷
سرود گفتن ۱۴۸	سخت ۱۸-۳۲-۸۸-۱۱۳
سرنگیرد ۲۰	سخت آواز ۳۲
سریه ۱۴۳-۲۴۲-۲۸۲	سخت تر ۱۵۹
سست ۱۱۳	سختن ۳۳۵-۳۵۸
سستی تن ۸	سختن گفتن ۳۴-۵۸-۱۲۰
سعی ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۶-۱۱۲-۱۱۸	سدس ۲۱۴-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹
۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۷	۳۲۱-۳۲۲
۱۳۶	

۸۷-۸۵-۸۲-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴	سفر ۴۵-۵۴-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۷۳
۹۷-۹۶-۹۴-۹۳-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸	۸۶-۸۹-۱۸۹-۲۱۹-۲۶۴-۲۸۴
۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۱-۹۹	۳۴۴
۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸	سفر (باز) ۳۵۶
۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴	سفر (باز) ۳۵۴
۱۲۹-۱۲۸-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۲	سفینه ۱۸۲-۲۱۹-۳۴۱
۱۷۲-۱۷۱-۱۵۲-۱۵۰-۱۴۶-۱۳۵	سفیه ۳۰۳-۳۱۸
۲۳۴-۲۳۱-۲۲۳-۲۲۲-۲۱۸-۲۰۵	سقف ۵۹-۲۹۷
۲۴۸-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۳-۲۴۱-۲۴۰	سقوط حد ۳۵۱
۲۶۶-۲۶۴-۲۶۳-۲۵۷-۲۵۲-۲۵۱	سکنی ۱۹۷-۲۰۴-۲۰۵-۳۰۱-۳۰۷
۳۳۴-۳۲۹-۳۰۸-۲۹۱-۲۸۲-۲۷۳	سکون ۳۹۶
۳۶۰-۳۵۵-۳۳۸-۳۳۵	سکون و آهستگی ۴۴-۴۹-۱۱۸
سنت محمدی ۲۴۰	سکه ۶۹-۳۶۲
سند ۱۷۳-۳۷۷-۳۹۰	سگان ۴۰۱
سندی ۱۰۷	سلاح ۱۰۸-۱۴۷-۳۶۵
سنگ ۱۲۴-۱۱۷-۱۱۳-۱۰۳-۱۹-۵	سلام ۲۵-۴۶-۵۲-۵۳-۵۸-۵۹-۶۰
۳۵۴-۳۶۸-۲۹۰	۳۳۵
سنگ انداختن ۱۱۳	سلام باز دادن ۳۹-۴۴
سنگ خورد ۳۷۹	سلامت ۱۶۰
سنگ دان ۲۹۴	سلطان ۱۹۱-۳۰۸-۳۰۹-۳۲۰-۳۶۳
سنگ ریزه ۳۶۸	سلطان عادل ۳۳۳
سنگ ریزه ها ۵۹-۱۱۳-۱۲۴-۱۶۳	سلطان ۱۵۷-۱۶۰-۱۷۴-۱۷۵-۲۹۸
سنگی ۴۰۲	سماع ۳۴۶
سواد ۱۱۴	سمحاق ۳۹۷
سوار ۱۱۴	سن ۶۸
سوختن ۳۵۶	سن کوچکی ۱۰
سود کردن ۱۵۲	سن نو میدی ۱۰
سود مال ۶۵	سنت ۷-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۲۵-۲۹-۳۱
سوده ۱۹	۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۸-۳۹-۴۱-۴۲
سودهای بازار گانی ۷۹	۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۹-۵۰-۵۴
سورخ بینی ۳۹۶-۳۹۱	۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۴-۶۵-۶۶-۷۱

۲۸۴ - ۳۰۶ - ۳۱۲ - ۳۴۸	سوراخ کردن ۲۴۶
سیمین ۲۳	سورت ۳۵ - ۳۶ - ۴۲ - ۴۴ - ۴۶ - ۵۲ - ۲۴۰
سیوم ۲۰۴	سورتهای دراز مفصل ۳۶
سینه ۳۵۴	سورتهای غرایم ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۳۶ - ۳۷ - ۵۱
ش	سورتهای کوتاه مفصل ۳۶
شاخ ۳۰۶	سوزد ۳۵۶
شاخ تر ۱۵ - ۱۶ - ۸۳	سوزانیدن ۱۶ - ۱۴۷
شاخ درخت ۱۳۵	سوزن ۳۹۲
شادی ۳۳۴	سوقی ۴۰۱
شاذ ۲۷۶ - ۲۸۹ - ۳۴۵ - ۳۷۵	سوک ۲۵۵
شارب مسکر ۳۶۱	سوگند ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳
شارع ۱۹۸	۳۴۶ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۷۸ - ۳۹۶
شاک ۱۲۲	سوگند خوردن ۱۰۷ - ۱۵۲ - ۱۶۰ - ۱۶۲
شام ۲۵	۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۷
شانه ساختن ۱۴۹	۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۲۲ - ۲۳۸ - ۲۴۴ - ۲۵۹
شانه کردن ۱۵	۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۸
شبان ۱۴۳	۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۷ - ۳۰۴ - ۳۷۸
شبان روز ۲۲۳ - ۲۹۳	سول ۲۹۱
شبهت ۳۵۱	سؤم ۳۷۰ - ۳۷۹
شبه کتاب ۱۴۰	سوی ۱۲۶
شبهه ۱۴۹ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۳۹ - ۳۵۱ -	سویت ۱۵۲
۳۵۲ - ۳۶۱	سهم ۱۴۳ - ۳۱۳ - ۳۱۹ - ۳۲۸ - ۳۴۰
شیخون ۱۴۳	سهم اناام ۲۷۴
شتافتن ۱۱۲	سهم ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۳۰ - ۳۳۱
شجاع ۳۸۱ - ۳۹۷ - ۳۹۸	سهو ۳۲ - ۴۰ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴
شجه ۳۸۱	۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۲
شراب ۸۸ - ۹۱ - ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۲۶۱ - ۲۹۱ -	سیاق ۱۲۸
۲۹۸ - ۳۸۲ - ۳۸۸	سیاه شدن دندان ۳۹۲
شراک ۳۰۶	سیر ۵۹
شرط (اشتراط) ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۸ -	سیک ۳۹۴ - ۳۹۸
۱۶۰ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۷۱ -	سیم ۲۳ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۹ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۴

شستن تن ۹	۱۸۴-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵
شطرنج ۱۴۷-۳۴۵	۲۰۴-۲۰۳-۱۹۱-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۵
شعر ۵۹	۲۲۰-۲۱۷-۲۱۲-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷
شعبده کردن ۱۴۸	۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۲۹-۲۲۴-۲۲۲
شغار ۲۳۰	۲۴۲-۲۴۱-۲۳۹-۲۳۷-۲۳۵-۲۳۴
شفاعت ۳۳۴-۳۵۷	۲۶۰-۲۵۹-۲۵۷-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۶
شفیع ۳۰۴-۳۰۳	۲۷۱-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۱
شفق ۸۷-۲۱۹	۲۹۲-۲۹۱-۲۸۶-۲۸۴-۲۷۷-۲۷۲
شفعه ۳۰۴-۳۰۳-۳۰۲	۳۶۱-۳۵۱-۳۴۵-۳۴۴-۳۴۰-۳۰۸
شقاق ۲۴۴-۲۴۳	شرط تملک ۳۰۵
شقص ۳۰۴-۳۰۳	شرط ضمان ۴۰۱
شک ۸-۵۰-۵۲-۵۳-۱۲۰-۳۴۴	شرط فاسد ۲۴۲]
شکاری ۲۹۴	شرع ۲۳-۲۸-۷۷-۹۶-۱۴۶-۱۵۰-
شکانه (به-) ۳۶۲	۲۲۳-۲۱۲-۱۹۹-۱۸۳-۱۷۳-۱۶۳
شکافتن ۲۶۳-۳۹۸	۳۰۵-۲۷۷-۲۷۳-۲۴۵-۲۴۲-۲۲۰
شکر ۲۸۴	۴۰۰-۳۴۷
شکستگی ۷-۱۳۲	شرکت ۶۹-۱۵۸-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۴-
شکستن استخوان ۳۸۱	۲۷۱-۲۳۳-۲۱۳-۲۰۸-۱۸۸-۱۸۷
شکم روان شدن ۷-۱۳	۳۷۶-۳۴۳-۳۳۲-۳۳۰-۳۲۵
شل ۳۶۴-۳۸۰-۳۹۸-۳۹۳	شرکت ابدان ۱۸۷
شل شدن بینی ۳۹۱	شرکت عنان ۱۸۷
شمار ۱۶۵-۱۷۵	شرکت مفاوضت ۱۸۷
شمردن ۱۵۰	شرکت مؤجل ۱۸۸
شمشیر ۶۰-۱۶۷-۱۶۸-۲۰۷-۲۱۴-	شرکت وجوه ۱۸۷
۲۷۹-۳۵۶-۳۵۳-۳۱۸-۲۹۲-۲۸۸	شرم ۷۶
شناسنده وقتها ۳۲	شری ۳۴
شنعت ۱۳۹	شریک ۱۶۱-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۴-۱۸۸-
شنق ۶۷	۳۰۳-۳۰۲-۲۷۱-۲۴۵-۲۳۴-۲۰۴
شنواند ۳۶	۳۶۹-۲۶۲-۳۴۵-۳۱۸-۳۱۵-۳۱۳
شنوائی ۳۹۶	۴۰۳-۳۷۱-۳۷۰-
شنویدن ۳۴۰	شستن ۴-۱۶۰

ص	شئیدن ۳۷۳
صاحب علت ۱۵۳	شور ۲۴۶
صاحب نسب ۳۲۴-۳۲۵	شورد ۸
صالح ۷۸-۷۷-۷۰-۹	شورند ۲۴
صاع ۲۶۳-۱۶۲	شوط ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳
صافی کننده ۷۰	شوهر ۴۷-۹۱-۹۷-۱۴۸-۱۶۵-۲۰۰
صحت ۱۶۰	۲۰۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱
صحیح ۱۶۸-۱۶۱	۲۲۲-۲۲۴-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۶-۲۳۸
صحرا ۱۴۸-۱۲۹-۷۱-۶۸-۶۷-۴۴-۱۶	۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴-۲۴۵
صد ۱۲۸-۱۲۷	۲۴۶-۲۴۸-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳
صدسر ۱۵۰	۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۵
صادقه ۱۱۶-۱۰۳-۹۳-۹۲-۸۹-۷۷-۵۵	۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۴
۱۶۴-۱۳۷-۱۳۵-۱۳۴-۱۲۹-۱۱۷	۳۱۳-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۲۲
۲۰۴-۲۰۲-۲۰۱-۱۹۴-۱۷۷-۱۷۱	۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۸-۳۳۱-۳۴۳
۳۰۲-۲۸۵-۲۶۴-۲۶۳-۲۴۶-۲۰۵	۳۴۵-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۵-۳۵۹-۳۶۲
۳۷۱-۳۶۶-۳۰۹	۳۸۵-۳۸۸-۳۹۴-۴۰۰
صراف ۱۶۶	شوهری ۳۲۳
صرافی کردن ۱۴۸	شهادت ۲۶۶-۲۸۰-۳۴۶-۳۵۰
صرف ۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵	شهادا ۱۲۶
صعید ۱۹	شهادتین ۱۴-۳۳-۳۶-۳۹-۴۷-۵۷
صغایر ۳۴۴	شهوت ۱۳۷-۳۵۷
صغیر ۳۱۳	شهید ۱۷
صغیره ۲۶۲	شیاع ۱۸۷
صفت ۲۵۷-۱۷۷-۱۷۶-۱۵۶-۱۵۵	شیر ۱۱۶-۱۳۳-۱۵۱-۱۵۵-۱۶۲-۱۶۴
۳۱۱-۲۷۴	۱۷۲-۱۸۱-۲۲۳-۲۴۷-۲۶۱-۲۸۳
صفقت ۱۶۱-۱۶۰-۱۵۷-۱۵۳	۳۹۰-۴۰۰
صلاة برآل محمد ۳۹	شیردادن ۳۵۴
صلاة بر محمد ۵۲-۴۱-۳۹	شیرخوارگی ۲۴۷
صلاة بر محمد وآل علیهم السلام ۴۷	شیرخواره ۳-۲۲
صلح ۴۰۴-۳۷۸-۱۶۸-۱۴۳-۱۴۱	شیره ۱۶۴-۲۹۶-۲۹۸-۳۶۰
صله ۲۵۹	شیو ۲۳۵

ضمان مؤجل ۱۸۴	صما ۲۹ - ۲۶۵
ضم ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۶۸ - ۲۶۴	صندوق ۳۱۰
ط	صنعت ۷۲ - ۷۹
طاعت ۲۸۴ - ۲۸۵	صوافی ۸۰
طاق (عدد...) ۱۲۲	صورتگری ۱۴۸
طاقت ۳۶۸	صیاد ۱۵۱
طالق ۲۵۱	صید ۶۲ - ۱۰۷ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۲
طبق ۱۶۶	۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۲۸۸ - ۲۸۹
طبقه ۴۰۴	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۸۳
طیب ۳۸۵	ض
طریق ۳۰۵	ضابط ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۲۸۸ - ۲۹۴ - ۳۳۳ - ۳۴۷
طریقهای تنگ ۳۰۲	۳۸۵ - ۳۸۸
طعام ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۴ - ۸۳ - ۵۵	ضاله ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱
۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۷	ضامن ۶۵ - ۷۲ - ۷۷ - ۹۹ - ۱۰۶ - ۱۱۶ -
۱۵۹ - ۱۷۵ - ۲۴۹ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳	۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۷۶ - ۱۷۸
۲۶۴ - ۲۹۳ - ۳۰۹ - ۳۸۲	۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۰ - ۱۹۳ - ۱۹۴
طعمه ۲۹۳ - ۳۱۸	۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۹
طعن ۲۹۱	۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۴ - ۳۲۵ - ۳۴۱ - ۳۴۹
طفل ۳۶۲ - ۳۸۷	۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۶۶ - ۳۷۲ - ۳۷۴ - ۳۷۷
طسق ۱۴۵	۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷
طلاق ۱۱ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۲	۳۸۹ - ۳۹۰ - ۴۰۰ - ۴۰۱
۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۵۰	ضامن جریره ۳۱۲ - ۴۰۳
۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶	ضبط ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۳۵۰
۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۵	ضرار ۲۴۶
۲۶۷ - ۲۸۱ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۳۹ - ۳۴۶	ضرب ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲
۳۵۰	ضرورت ۱۹
طلاق باین ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۵۲	ضربیت ۱۷۱
طلاق بدعت ۲۵۱ - ۲۵۲	ضعف نفس ۸۳
طلاق رجعی ۲۲۷ - ۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۵۵ - ۲۵۶	ضمان ۱۴۲ - ۱۵۲ - ۱۷۰ - ۱۸۴ - ۳۱۲
۲۶۱ - ۲۶۵	۳۲۵ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۰

ظاهر ستر ۳۵۹	طلاق خلعی ۳۵۲
ظفر ۳۳۷	طلاق سنت ۲۵۲ - ۲۵۱
ظلم ۲۶۲	طلاق عده ۲۵۲
ظن ۲۷ - ۲۸ - ۵۲ - ۵۵ - ۸۵ - ۹۲ - ۹۷ - ۲۴۵	طلاق یائسه ۲۵۲
۳۷۷	طلب ۲۰
ظهار ۱۸۲ - ۲۳۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۸۱	طلبند (نه-) ۷۵
ظهر ۱۸۰	طواف ۱۱ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰
ع	۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۳۶
عاجز ۲۷۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶	طوع ۱۴۵
عاجل ۱۹۹	طوق ۱۰ - ۸۷ - ۱۳۱
عادت ۱۱ - ۱۲ - ۳۷۴	طوق بستن ۱۰ - ۸۷
عادت بیرون آمدن ۳۳۸	طول ۳۸۱
عادل ۱۳۹ - ۱۴۹ - ۳۳۳ - ۳۴۳	طهارت ۴ - ۵ - ۷ - ۸ - ۱۲ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۲
عارضه ۱۲۹	۴۰ - ۴۲ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۴ - ۵۷ - ۱۱۳ -
عاریت ۷۰ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۳۶	۱۱۸ - ۱۲۲ - ۲۱۹ - ۳۴۶
۳۴۲	طهارت باز کند ۵۴
عاریه ۷۰	طهارت بخاک ۱۹
عاصی ۲۲۹ - ۲۹۲	طهارت بزرگ ۴
عاطل ۳۰۷	طهارت کردن ۱۲۲
عاقل ۳۲ - ۵۳ - ۵۷ - ۶۵ - ۷۶ - ۸۶ - ۲۲۳ -	طهارت کوچک ۴
۳۵۶ - ۳۶۶ - ۳۶۸ - ۳۰۸ - ۳۵۳ - ۳۷۴	طهارت مولد ۳۴۶
۳۷۵	طهر ۱۱ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵ -
عاقله ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۹۰ - ۴۰۲	۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹
۴۰۳ - ۴۰۴	ظ
عالم ۱۶۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۳۳۳ - ۳۴۷ - ۳۶۰	ظاهرت (اظهر) ۱۸ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۶
عام ۱۹۹	۴۰ - ۵۷ - ۷۵ - ۷۶ - ۸۴ - ۸۶ - ۸۹ - ۱۱۷ -
عامر ۳۰۵	۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۴۰ - ۱۶۱ - ۱۶۹ - ۱۸۴ -
عامل ۷۳ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۲	۲۲۰ - ۲۲۹ - ۲۵۲ - ۲۵۵ - ۲۷۴ -
عاملان ۷۶	ظالم ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۹۷ - ۲۰۹ - ۲۸۳ -
عبادت ۹۷ - ۱۲۳ - ۲۰۱	

عروض ۱۸۹	عبث ۳۸۶
عريت ۱۶۹	عتاق ۲۸۱
عزائم ۹-۱۱-۱۲-۳۶-۳۷-۵۱	عتق ۱۶۰-۱۸۰-۱۹۶-۲۱۰-۲۱۳-۲۱۵
عزل ۱۷۲-۲۰۰-۲۲۰-۲۲۲-۲۳۲-۲۴۵	۲۳۴-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰
۴۰۰	۲۷۱-۳۲۴-۳۲۵-۳۷۴
عسل ۲۴۶	عجز ۲۷۳
عشر ۲۱۴-۲۳۳-۳۳۹-۴۰۲	عدالت ۷۴-۱۸۲-۲۱۱-۲۵۱-۳۳۳
عشرت ۲۱۱	۲۳۴-۳۳۵-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵
عشيره ۲۰۳	عدت (عده) ۲۲۲-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰
عصا ۳۱۰-۳۶۸	۲۳۲-۲۳۶-۲۳۹-۲۴۴-۲۴۶-۲۵۱
عصبت ۴۰۳	۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۶-۲۵۸-۲۵۹
عصبه ۳۲۴	۲۶۱-۳۵۰-۳۵۲
عصيان ۲۴۳	عدت (عده) رجعی ۹۷-۳۲۳
عضو ۳۸۰-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۸	عدت رجعیہ ۲۳۰
عطا ۹۲-۱۴۹	عدت طلاق ۳۱۴
عطسه ۴۱	عدت متوفا ۳۱۴
عطیہ ۲۸۳	عدد ۹۴-۱۵۰-۱۶۵-۱۷۵-۱۷۷
عطیہ محض ۲۱۵	عدل ۳۲-۵۷-۱۷۲-۲۱۱-۲۵۹-۳۱۶
عظم ۳۹۹	۳۲۶-۳۴۸-۳۶۷
عفو ۴-۶۷-۳۱۵-۳۵۹-۳۶۲-۳۷۲	عدل کردن ۳۳۵
۳۷۹-۳۹۹	عذر ۳۴۹-۳۵۷
عقار ۳۲۴	عذرات ۲۹۶
عقارات ۲۹۹	عذر شرعی ۲۴۸
عقب ۱۲۹	عذر آدمی ۲۹۳
عقد ۱۴۸-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱	عرض ۳۸۱
۱۶۶-۱۷۴-۱۷۶-۱۸۴-۱۹۶-۱۹۷	عرف ۲۰۳-۳۵۸
۱۹۹-۲۰۰-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰	عرف وعادت ۳۶۸
۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷	عرق ۳
۲۲۸-۲۲۹-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵	عرق جنب شدہ از حرام ۲۱
۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱	عروس ۲۱۸-۳۴۵
۲۴۲-۲۴۳-۲۴۸-۲۵۳-۲۵۷-۲۵۸	عروسی ۱۴۹

۲۰۳-۱۳۶-۱۳۴-۱۲۹-۱۲۸	۳۵۱-۲۷۵-۲۷۳-۲۶۵-۲۵۹
عمره مفرده ۱۰۱-۱۰۳-۱۲۷-۱۲۹	عقد دایم ۲۶۵
عمری ۲۰۴	عقد قاسد ۲۲۷
عمق ۳۸۱	عقل ۸۸-۹۶-۹۸-۱۳۹-۱۵۰-۱۸۰
عمل ۳۴۶	۱۹۶-۱۹۹-۲۰۲-۲۱۲-۲۲۰-۲۲۱
عمه ۲۲۳-۲۲۵-۲۳۱-۲۶۸-۳۱۲-۳۲۱	۲۵۰-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۴-۲۶۵
۳۲۳	۲۶۸-۳۴۴-۳۵۲-۳۵۹-۳۶۰-۳۷۴
عمه پدر ۳۲۲	۳۷۵-۳۹۵
عناد ۳۳۸	عقلی ۲۰۹
عنبر ۱۰۷	عقوبت ۱۳۶-۱۶۳-۳۵۶-۳۶۵-۳۷۷
عنف ۳۸۵	عقیقه ۲۴۶-۲۴۷
عنین ۲۳۷-۳۸۱-۳۹۳	علاج ۳۸۳
عوام ۳۳۳	علامت ۱۱۶
عور ۱۶-۱۰۷-۲۶۴-۲۷۳-۳۵۷-۳۶۲	علف ۶۷-۷۱-۱۳۱-۱۳۴-۱۹۳-۲۹۳
عور کردن ۲۳۹	علقه ۲۹۶-۳۹۹
عورت ۵-۱۴-۳۰-۴۷-۲۱۹	علم ۲۸-۱۸۶-۳۳۴-۳۳۹-۳۴۷
عوض ۳۷-۶۹-۱۳۰-۱۳۴-۱۵۰-۱۶۶	علم بر کرده (جامه...) ۱۰۸
۱۷۷-۱۸۶-۱۹۳-۱۹۶-۲۰۵-۲۰۶	عمارَت کردن ۵۹-۱۴۵
۲۰۸-۲۴۲-۲۷۳-۲۷۴-۳۰۱	عم ۷۴-۲۸۰-۳۱۲-۳۲۱-۳۲۳
عول ۳۳۱	عمان ۳۲۲
عهد ۲۶۲-۲۸۴-۲۸۷	عم پدر ۳۲۲
عیال ۷۰-۷۲-۷۶-۷۷-۷۹-۹۷-۱۴۹	عمتان ۳۲۲
عیب ۱۵۱-۱۵۲-۱۵۵-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲	عمد ۲۰-۲۸-۵۰-۵۱-۶۳-۸۴-۸۹
۱۶۲-۱۶۳-۱۷۰-۲۳۷-۲۳۸-۲۶۳	۱۰۳-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۷
۳۰۰-۳۰۳-۳۸۱-۳۹۱-۳۹۴-۳۹۵	۱۱۸-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۳۴-۱۳۶
عیب زنان ۳۴۷	۱۶۷-۳۱۴-۳۱۵-۳۴۹-۳۵۰-۳۷۲
عیبناک ۱۶۲-۱۶۳	۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۸-۳۸۴
عید ۹۱	۴۰۴
عین ۱۴۹-۱۷۹-۱۸۹-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۲	عمد محض ۳۸۳
۲۰۵-۲۰۷-۲۰۹-۲۲۷-۲۷۴-۲۹۶	عمره ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵
۳۰۰-۳۲۴-۳۴۹	۱۰۶-۱۱۲-۱۱۶-۱۲۳-۱۲۶-۱۲۷

غ

غسل بنزدیک درحرم شدن ۱۹
 غسل بنزدیک نماز حاجت کردن ۱۹
 غسل توبه ۱۹
 غسل جنابت ۸-۹-۱۴-۹۰
 غسل جنب ۱۲
 غسل حیض ۱۸
 غسل در کعبه شدن ۱۹
 غسل در مدینه شدن ۱۹
 غسل در مسجد الحرام شدن ۱۹
 غسل روز غدیر ۱۸
 غسل روز ماهله ۱۸
 غسل روز مبعث ۱۸
 غسل روز نیمه رجب ۱۸
 غسل روزهای هر دو عید ۱۸
 غسل زیارت کردن پیغمبر ۱۸
 غسل شب اول ماه رمضان ۱۸
 غسل شب بیست و سوم رمضان ۱۸
 غسل شب بیست و یکم رمضان ۱۸
 غسل شب عید فطر ۱۸
 غسل شب نیمه رجب ۱۸
 غسل شب نیمه شعبان ۱۸
 غسل شب نیمه ماه رمضان ۱۸
 غسل شب نوزدهم رمضان ۱۸
 غسل شب هفدهم رمضان ۱۸
 غسل قضای نماز کسوف ۱۸
 غسل کودک زاده ۱۹
 غسل مردگان ۱۴-۱۷-۱۸-۲۱
 غسل مولود ۲۴۶
 غسل نفاس ۱۳

غاربان ۷۳

غازیان ۱۴۴-۱۵۴-۱۵۶

غاصب ۱۹۴-۳۰۰-۳۰۱

غالب ۵۰-۵۲

غانمان ۳۶۲

غایب ۶۵-۶۶-۷۰-۸۰-۱۵۱-۱۹۸

۲۵۰-۲۵۱-۲۵۳-۲۵۵-۲۸۹-۳۰۳

۳۰۵-۳۳۶-۳۴۱-۳۵۱

غایت ۱۲-۳۶-۳۴۷

غایط ۵-۷-۸-۲۱-۴۱-۳۹۴

غبار ۱۹۹

غب ۱۵۳

غذا ۳۶۰

غرامت ۱۹۴-۲۰۷-۲۷۹-۲۸۰-۳۰۱

۳۴۹-۳۵۰-۳۶۳-۳۶۶-۳۶۷-۳۷۴

غرض ۲۰۸

غرما ۱۸۰-۳۳۶

غرقه ۶۱-۳۷۹-۳۸۸

غرقی ۳۲۸

غریم ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۵-۱۹۰-۲۷۸-۲۸۲

۳۳۴-۳۳۵-۳۴۰

غزا ۸۰

غساله ۴

غسل ۳-۴-۵-۸-۹-۱۰-۱۲-۱۳-۱۵

۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۸۶-۸۸

۱۰۴-۱۱۸-۱۴۸-۲۱۹

غسل آدینه ۱۸

غسل احرام ۱۸

غسل استحاضه ۱۲

فاش دیدن ۸۷	غسل نماز استخاره کردن ۱۹
فاضل ۷۹-۸۱-۱۷۱-۱۸۱-۲۰۸-۲۱۵	غسل های سنت ۱۸
۳۷۴-۳۷۱-۳۷۰-۳۶۹-۳۵۰-۳۲۳	غش وقلب ۱۶۶-۱۶۷
فاضل تر (فاضلترین) ۱۸-۲۴-۲۶-۲۷-۳۰	غشی ۵۷
۹۱-۷۷-۷۵-۶۹-۶۳-۴۹-۴۷-۳۳	غصب ۲۹-۵۰-۱۴۹-۱۸۷-۱۹۳-۲۶۶
۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۰۶-۱۰۲-۱۰۱	۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۴۷
۲۰۵-۱۶۱-۱۲۹-۱۲۷-۱۲۵-۱۲۱	غصبت ۲۹-۳۰-۵۰
۲۸۴-۲۶۴-۲۴۷	غلات ۱۷۵
فاعل ۱۴۶-۳۵۶	غلاف ۲۱۴
فاعله ۳۵۷	غلام ۲۰۵-۲۲۱-۲۲۷-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵
فالگوئی ۱۴۸	۲۳۶-۲۸۶-۳۶۶
فایت شدن ۲۷-۳۴-۳۶-۴۱-۴۴-۵۱-۵۴	غلط ۱۶۷-۴۰۰
۱۱۲-۱۱۱-۸۹-۸۲-۶۳-۵۸-۵۵	غله ۱۴۸-۱۴۹-۱۷۶
۱۲۹-۱۲۶	غله (غلهای) ۶۵-۶۶-۷۰
فایده ۱۵۴	غله فروشی ۱۴۸
فتوی ۱۳۷-۱۷۳-۳۰۷-۳۶۹-۳۹۰-۳۹۵	غلق ۳۶۲
۴۰۳	غلیظ تر ۳۶۷
فحل ۱۵۱-۲۲۳-۲۲۴	غم ۳۳۴
فحوی ۲۱۴	غنا ۳۴۵
فدیه ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۴۴	غنیمت ۶۹-۸۰-۱۴۳-۱۴۴-۳۶۲
۲۵۸-۲۵۷	غوص ۷۹-۳۴۱
فرائض ۳۳۰	غیبت ۷۶-۱۴۶-۱۷۷-۲۵۰-۳۴۹
فرایش داشتن ۴۷-۵۷-۵۹	غیبت امام ۳۳۳
فراخ ۴۳	
فراخ روزی ۲۱۸	ف
فراخی وقت ۱۹-۳۶-۴۶	فاحشه ۲۵۶
فراش ۲۶۵	فارغ و تهی ۱۵۹
فراق ۲۵۷	فاسد ۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۵-۱۶۹-۳۹۱
فرا گزارد ۲۷	فاسد عقل ۲۵۰-۳۱۸
فراموشی ۳۳۳	فاسق ۲۱۱-۲۲۹-۳۴۶-۳۵۸
فرامیان ۲۸	فاسقان ۷۴

فروختن دین ۱۷۶	فرایض ۳۱۶
فروختن سلاحی ۱۴۸	فریه ۶۸-۱۱۶
فروجهد ۱۶۲	فریهی ۲۴۱
فرود آمدن ۸	فرزند ۷۴-۷۶-۲۰۴-۲۱۰-۲۱۱-۲۲۶
فرود آیندگان ۵	۲۲۷-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۷-۲۴۱
فرود شدن آفتاب ۲۷-۱۱۰	۲۴۲-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸
فرو کردن ۹	۲۴۹-۲۵۳-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷
فرو گیرنده ۳۶۸	۲۷۰-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶
فرومالیدن ۹	۲۷۷-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۴-۲۸۶-۳۰۱
فرومایه ۳۵۸	۳۱۶-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳
فروهشته ۶	۳۲۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۴-۳۵۷
فربی ۱۴۲	۳۶۲-۳۸۷-۳۹۳-۴۰۴
فریضه ۷-۱۲-۱۴-۱۶-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸	فرزندان ۸۹-۳۷۴
۳۱-۳۲-۳۳-۳۶-۵۴-۵۵-۵۸-۶۰	فرزندان اخوه ۳۲۱
۹۲-۹۶-۹۷-۱۰۴-۱۱۳-۱۱۹	فرزندان صلبی ۳۱۸
۱۲۰-۱۲۶-۱۳۶-۳۲۰-۳۲۸-۳۳۱-۳۳۲	فرزندزادگان ۷۴
فریضه پیشین ۲۶-۱۰۴	فرزند فرزند ۳۱۹-۳۲۶
فریضه خفتن ۲۵	فرزند مهینه ۹۰
فریضه شام ۲۵	فرزندى ۳۵۸
فریق ۷۴	فرسنگ ۴۲-۶۳-۱۵۳
فساد ۷۳-۳۶۳	فرش کردن ۱۷
فسخ ۱۵۵-۱۶۰-۱۷۶-۱۹۰-۱۹۷-۲۲۵	فرض ۴۷-۱۰۲-۱۳۶-۱۳۹-۳۱۷-۳۲۵
۲۲۶-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۴-۲۳۵	فرع ۳۴۹
۲۳۸-۲۳۹-۲۵۷-۲۸۴	فرق ۱۵۸
فسق ۵۸-۳۳۴	فرماید ۷
فسوق ۱۰۷	فرمایند (...!) ۳۳۸
فشرده ۳	فرمایند ۳۶۹
فصیح ۴۲	فروآید ۱۰۸
فضله ۲۴۳-۲۴۹-۲۷۴-۳۱۳-۳۱۸-۳۷۲	فروآمدن ۱۷۵
۳۷۴	فروترین ۳۲۶
فضولی ۱۵۰	فروختن ۱۱۶-۱۴۷-۱۵۹

قبل ۹۹-۱۲۸-۱۳۶-۲۵۳-۲۵۴-۳۵۱-۳۵۵
قبله ۵
قبول ۱۵۰-۱۵۹-۱۶۶-۱۹۳-۱۹۸-۲۰۴
۲۰۵-۲۰۷-۲۰۹-۲۱۷-۳۴۵-۳۴۶
۳۴۷-۳۴۹
قبیله ۲۶۷-۳۸۸
قتال کردن ۷۹
قتل ۱۴۶-۱۵۰-۲۶۲-۲۶۳-۳۰۴-۳۱۲
۳۴۶-۳۴۹-۳۵۶-۳۸۳
قتل خطا ۲۶۲-۲۶۳
قتل خطای محض ۳۸۳
قتل شبیه العمد ۳۸۳
قتل عمد ۳۶۸-۳۷۸-۴۰۲
قتل عمد محض ۳۸۳
قحط ۳۶۳
قدح ۳۴۴-۳۴۵
قدر ۱۹۰-۱۴۸-۱۶۴-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۷
۲۰۸-۲۵۰-۳۷۴
قذف ۲۲۸-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۳۵۳-۳۵۵
۳۵۶-۳۵۹
قرائت ۳۵-۳۶-۳۷-۴۳-۴۶-۵۱-۵۶-
۶۰-۵۷
قرائت روشن ۳۶
قربان ۲۱۱-۲۴۸-۲۴۹-۳۱۷-۴۰۳
۱۱۵-۱۱۷
قربت ۳۴-۷۳-۷۷-۷۹-۸۲-۲۰۲-۲۰۳
۲۶۴-۲۷۱-۲۷۲-۲۸۵
قرحت ۱۰
قرض ۴۰-۴۵-۴۶-۶۶-۷۲-۷۳-۱۶۷-
۱۷۷-۲۱۲-۲۷۵
قرض گیرنده ۷۲

فطره ۷۴-۷۶-۷۷
فقاع ۲-۲۱-۱۴۷-۳۶۰
فقرا ۳۲۵
فقه ۵۷
فقها ۱۷۲
فقیر ۷۲-۷۳-۷۷
فقیه ۴۳-۵۷-۷۵-۱۴۶
فقیه معتمد ۷۵
فوت شود ۵۳-۵۴-۵۵-۵۸-۶۳

ق

قابض ۱۸۱
قابله ۱۴۹-۲۳۰-۲۴۶-۳۴۷
قابلیگی ۲۴۶
قاتل ۳۱۴-۳۶۸-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۹-۳۷۵
۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴
قادر ۳۴۵
قادران ۱۶۰
قاذف ۳۵۹
قارن ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۲۱
۱۲۹
قاضی ۲۶۱-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵
قافله ۱۷۵
قامت ۳۲-۳۳-۳۴-۵۷-۱۱۱-۲۴۶
قایم ۳۸۹
قایم مقام ۱۹۳-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۱-۳۷۹
قبایح ۱۴۶
قبض ۷۵-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۹
۱۶۳-۱۶۶-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۵-۱۷۸
۱۷۹-۱۸۱-۱۹۰-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۱
۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۴۰
۲۴۱-۲۴۲-۲۷۴-۲۷۹-۳۰۱-۳۳۸

قواعد گوی ۳۵۷	قرعه ۱۷۴-۲۴۵-۲۷۰-۲۷۱-۳۲۷-۳۲۸
قوادی ۳۵۶	۳۴۰-۳۴۳-۳۶۶-۴۰۰
قنوت ۴۰-۴۶-۴۹	قرن ۲۳۷
قوت ۷۲-۱۵۳	قرینه ۱۶۳-۲۰۱-۲۰۹
قود ۳۸۷	قسامت ۳۷۵-۳۷۷-۳۷۸-۳۹۶
قول ۱۲-۱۸-۱۹-۲۰-۲۳-۲۴-۲۷-۲۹	قسط ۱۶۹
۳۰-۳۶-۳۹-۴۰-۸۳-۸۴-۸۶-۹۴	قصابی ۱۴۸
۹۷-۱۰۱-۱۰۴-۱۰۸-۱۱۸-۱۲۰	قصاص ۲۷۷-۳۱۴-۳۳۹-۳۴۹-۳۵۰
۱۲۸-۱۳۰-۱۳۶-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳	۳۵۴-۳۶۵-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۲-۳۷۱
۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱	۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹
۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۳	۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۶-۳۹۹
۱۶۴-۱۶۹-۱۷۲-۱۷۸-۱۸۱-۱۸۴	قصاص اعضاء ۳۸۰
۱۸۵-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۴-۱۹۷-۲۰۰	قصه ۸۵-۱۰۴-۱۲۹-۱۳۳-۱۳۵-۱۷۰
۲۰۳-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۳	۱۸۹-۲۰۹-۲۱۸-۲۵۰-۲۵۷-۲۵۹
۲۱۵-۲۱۸-۲۲۱-۲۲۴-۲۲۸-۲۴۰	۲۶۱-۲۶۹-۲۷۱-۲۷۲-۲۸۳-۲۸۱
۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۵۵-۲۵۹-۲۶۱	۲۸۴-۲۸۵-۲۸۷-۲۸۸-۲۹۰-۲۹۸
۲۶۲-۲۶۵-۲۶۹-۲۷۲-۲۷۳-۲۸۴	۳۶۸-۳۷۵-۳۸۶
۲۸۶-۲۹۱-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۲	قصه فعل ۳۸۳
۳۲۲-۳۳۴-۳۳۹-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶	قصه وعزم ۶۱
۳۴۸-۳۵۲-۳۵۵-۳۶۶-۳۶۹-۳۸۱	قضا ۱۲-۱۸-۲۳-۲۶-۲۷-۳۲-۳۴-۴۴
۳۸۴-۳۸۷-۳۸۹-۳۹۹	۴۵-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۶۳-۷۷-۸۲
قهر ۱۴۴-۱۴۵-۱۸۵-۱۹۳-۳۵۳-۳۸۷	۸۴-۸۵-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۲-۹۵
قهقهه ۴۰	۹۸-۱۰۳-۱۱۲-۱۱۸-۱۲۱-۱۲۴
قی ۸۵-۳۶۱	۱۲۹-۱۳۶-۱۴۸-۲۴۸-۲۴۹-۳۳۳
قیاس ۳۹۶	۳۳۴-۳۳۸
قیافت ۱۴۸	قضای فقهی ۳۳
قیام ۳۵-۵۱-۱۱۳	قفل ۳۶۲
قیر ۳۲	قماربازیدن ۱۴۷-۱۴۸
قیراط ۶۹	قماش ۱۵۹-۳۶۲
قیمت ۶۶-۶۹-۷۱-۷۳-۷۷-۷۹-۱۱۵	قمر درعترب ۲۱۹
۱۱۷-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۴۴	قفیر ۱۵۱-۴۰۱

کامل عقل ۳۷۴	۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶
کمان ۲۰۸	۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲
کاوین ۳۹۴	۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۹ - ۱۷۳
کبایر ۲۰۲	۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۹۵
کتاب ۱۴۰	۱۹۹ - ۲۱۰ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۲۵ - ۲۳۳
کتابت ۱۶۰ - ۲۰۹ - ۲۶۹ - ۲۷۴ - ۳۳۲	۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۸
کتان ۳۱	۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۰۰ - ۳۰۲
کتف ۳۶۱	۳۰۳ - ۳۰۹ - ۳۱۵ - ۳۲۴ - ۳۴۰ - ۳۵۳
کجاوه ۱۰۸	۳۵۵ - ۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲
کدو ۲۴	۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱
کذب ۳۸۷	۴۰۲
کر ۲	قیمت میانه ۱۶۳
کر ۲۲۸ - ۳۴۶ - ۳۸۱	ک
کرا ۶۲	کارد ۲۹۱ - ۳۸۹
کرات ۱۳۱	کارزار ۹۱ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳
کراحت ۳۷۲	۱۴۴ - ۱۴۷
کراهیت ۶ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۸۳	کاروان ۵۳ - ۱۷۵
۱۰۸ - ۱۲۱ - ۱۴۶ - ۱۵۹ - ۱۷۵ - ۲۵۷	کاره ۲۴۴
۲۵۸ - ۲۶۸ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۴	کاریز ۳۰۶
کردو ۱۷۶	کاسه ۱۶۶
کزپشت ۳۹۳	کاغذ ۳۲
کسب ۷۱ - ۷۹ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۲۷۳	کافر ۴ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ - ۸۶
۳۱۰	۹۱ - ۹۸ - ۱۴۲ - ۱۶۵ - ۲۰۲ - ۲۱۲
کسر ۳۳۰	۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹
کسوف ۲۱۹	۲۷۲ - ۲۷۴ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۳۱۲ - ۳۱۳
کشت ۱۶۰ - ۱۶۹ - ۱۷۰	۳۱۴ - ۳۱۹ - ۳۳۵ - ۳۳۸ - ۳۴۶ - ۳۵۳
کشتگان ۳۸۸	۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۷۴ - ۴۰۲
کشتن ۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۶۸	کافر حربی ۱۶۵ - ۲۳۶
کشتی ۹۸ - ۱۴۳ - ۱۴۷	کامل ۱۸۵
کشتی بان ۶۲	کبالا ۳۶۴
کشک ۱۶۴	کامل ۱۵۰

۳۳۲	کشنده ۱۱۵
کمال عقل ۸۸	کشنده پدر ۳۷۴
کمین ۱۳۹	کعب ۳۰۶
کناره ۴۰ - ۱۲۲	کعبین ۶
کنایت ۲۷۸	کف ۱۳۲ - ۳۴۵
کندن ۱۰۸ - ۱۳۷ - ۲۶۳	کفارت ۱۲ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۵
کنشها ۳۱	۹۸ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۵
کنگرها ۵۹	۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰
کوچکی ۱۰ - ۱۸۲	۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۲۵۹
کودک ۳ - ۱۸ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۲ - ۴۰ - ۴۲ -	۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۸۲
۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۶۹ - ۷۴ - ۷۶ - ۸۳ - ۸۷ -	۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۷۱ - ۳۷۴
۸۸ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۱۶ - ۱۲۱ -	کفارت قتل ۴۰۲
۱۲۴ - ۱۳۰ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۳ -	کفارت یمین ۲۶۲ - ۲۶۳
۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۷۴ -	کفالت ۱۸۵ - ۳۵۷
۱۷۹ - ۱۸۲ - ۲۰۱ - ۲۱۱ - ۲۱۷ - ۲۳۷ -	کفایت ۷۲ - ۸۱ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۹ - ۱۱۱ -
۲۴۷ - ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۶۴ - ۲۶۹ - ۲۷۲ -	۱۱۴ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۵۰ - ۱۶۴ - ۱۷۵ -
۲۷۷ - ۲۷۹ - ۳۰۳ - ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۴۴ -	۲۰۹ - ۲۱۲ - ۲۲۱ - ۲۳۱ - ۲۴۰ - ۲۴۹ -
۳۴۶ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۲ - ۳۶۰ -	۲۶۳ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۱۱ - ۳۳۸ - ۳۳۳ -
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ - ۳۸۶ - ۳۸۸ -	۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۲ - ۳۵۴ -
۳۹۲ - ۳۹۴ - ۴۰۲ - ۴۰۳ -	۳۶۱ - ۳۶۴ - ۳۶۷ - ۳۷۵ -
کور ۴۲ - ۱۱۴ - ۱۳۹ - ۳۳۳ - ۳۷۵ -	کفر ۵۸ - ۲۲۸ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۸۲ - ۳۸۴ -
کوری ۲۳۷ - ۲۷۱	کفن ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۴۸ - ۱۴۸ - ۳۶۳ -
کوفت ۲۰۳	۳۶۵
کوفته ۱۱۵	کفن فروشی ۱۴۸
کوه ۸۰ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۲۸۹ - ۲۹۸ - ۳۰۱ -	کفو ۳۶۸ - ۳۷۲
کبال ۱۷۸	کنفیل ۱۸۵ - ۳۰۸ - ۳۳۷ - ۳۴۸ - ۳۵۴ -
کنیزک ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۷۱ -	کل ۵۷
۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۰ - ۲۰۵ - ۲۱۹ -	کلالات ۳۱۹
۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -	کلانه پدری ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۳۱ -
۲۲۷ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ -	کلانه پدری و مادری ۳۲۰
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -	کلانه مادری ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۳۱ -

گربان شکافتن ۱۴	۲۵۶-۲۵۵-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۵
گر ۳-۱۵۱	۲۸۷-۲۸۶-۲۷۶-۲۷۵-۲۷۰-۲۶۵
گزاردن ۳۳-۱۷۷-۳۳۹	۳۶۰-۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۲-۳۴۱
گزاف ۱۶۵	۳۹۹-۳۷۲-۳۷۱
گستراند ۱۵۸	کنیزك زاده ۲۳۹
گشاده ۲۸۱	کیسه ۳۴۱
گشاده‌روئی ۲۴۳	کیل ۶۶-۱۰۵-۱۵۳-۱۵۹-۱۶۳-۱۶۵
گشن ۶۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۴۹-۱۵۸-۱۵۹	۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۹۶-۲۴۰
۱۶۹-۳۸۳	گ
گل ۴۵-۱۳۷-۲۹۶	گام ۱۱۲
گلاب ۳-۳۶۶	گاه گاه ۳۴۴
گله ۱۵۰-۳۶۶	گچ ۱۷-۱۹
گمان ۳۶۲	گداخته ۱۴۷
گمشده ۵۹-۳۲۷	گران ۱۵۳
گناه ۷۴-۱۲۰-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷	گرانها ۲۴۱
۱۳۲-۱۳۶-۱۴۰-۱۴۸-۱۶۳-۳۲۴	گرد ۱۹-۸۳-۸۴
۳۲۵	گردانیده ۴
گناههای صغیره ۷۴	گرد برگرد ۳۹۴
گناههای کبیره ۷۴	گرد جامه ۱۹
گنجها ۷۹	گرد کردن ۴۱
گواه ۱۶۳-۱۸۲-۱۹۸-۲۱۸-۲۵۱-۲۵۳	گردزدن ۱۴۴-۳۷۹
۲۵۷-۲۵۹-۳۰۴-۳۱۱-۳۳۶-۳۳۷	گرد می کنند ۱۰۰-۱۰۳
۳۳۸-۳۳۹-۳۴۶-۳۴۸-۳۵۲-۳۵۴	گرسنگی ۸۸-۳۳۴
۳۵۵-۳۵۷-۳۷۶	گرم‌اوه ۱۹۷-۲۹۴-۳۰۲-۳۶۳
گواه عدل ۳۵۹-۳۶۰-۳۶۳-۳۶۵-۳۶۷	گرمای سخت ۳۸۱
۳۷۶	گرو ۱۹۵
گواهان ۳۳۴-۳۴۳-۳۴۴-۳۵۰	گرو بستن ۳۴۵
گواهی ۵۴-۲۱۴-۲۱۵-۳۳۵-۳۳۹-۳۴۴	گروند ۱۴۰
۳۴۵-۳۴۷-۳۵۳-۳۵۵-۳۵۹-۳۶۱	گروه ۶۰
۳۶۷-۳۸۸	گربان ۳۶۳

مباحثه ۳۳۴	۳۶۵-۳۶۲-۳۵۹-۳۵۰-۳۴۸-۳۴۱
مبادرت ۲۰۸	۳۸۴-۳۸۳-۳۷۹-۳۷۵-۳۷۴-۳۶۶
میارات ۲۵۷-۲۵۲	۴۰۴-۳۸۶-۳۸۵
مباشر ۳۹۰	مال غیر ۳۳۹-۳۲۷-۲۹۹
مباشرت ۲۳-۸۳-۱۳۲-۱۳۲-۲۶۹-۳۸۵-۴۰۰	مالک ۱۵۰-۱۵۲-۱۵۶-۱۶۴-۱۷۱-
مبتداه ۱۱	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰
مبدأ ۲۱۳-۲۱۴	۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۶-۱۹۷-۲۰۲
مبدأ کردن ۱۴-۱۶-۲۰-۲۶-۲۷-۳۹	۲۰۴-۲۰۵-۲۰۹-۲۲۶-۲۳۵-۲۳۶
۴۵-۱۰۰-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۲	۲۴۰-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۶-۲۵۸-۲۵۵
مبیع ۱۵۱-۱۵۸-۱۶۱-۱۶۳-۱۷۵-۱۷۶	۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۰
۱۷۹-۲۷۹	۳۰۵-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۶۲-۳۱۰
مبهمه ۲۱۳	۴۰۱
متاجل ۱۷۷	مالک ارش ۴۰۰
متاجر ۸۰	مالک قوت ۷۲
متاع ۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۳	مالک نصاب ۶۵
۱۶۴-۱۶۵-۱۷۵-۱۷۸-۱۸۹-۱۹۱	مالیات ۳۳۹
۱۹۲-۲۴۲-۳۴۲-۳۸۶-۳۸۷	مالیدن ۱۰۸
متاع خانه ۳۴۳	مالیدنی ۱۳۷
متبدعه ۱۴۷	مأموم ۳۶-۳۹-۴۱-۴۸-۵۳-۵۵-۵۶-
متجدد ۱۷۹	۵۷-۵۸-۵۹
متبرع ۱۹۸	مأمومه ۳۹۷-۳۸۱
متحرک (بیجه) ۱۳۱	مانندهتر ۳۴-۱۷۶-۱۷۷-۱۸۰-۱۸۱-
متردد ۶۳	۱۸۸-۱۹۴-۱۹۶-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۶-
متروک ۱۸۱-۱۹۰-۲۱۴-۲۴۴-۳۵۱	۲۰۷-۲۱۱-۲۱۳-۲۱۶
متساوی اجزا ۳۰۰	مانندگی ۱۴۸
متصله ۳۰۱	ماه ۶-۴۵-۷۶-۸۲-۸۷
متسابق ۲۰۷	ماه ببیند ۸۲
متعاقب ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۴-۱۹۶	ماه دیدن ۳۴۶
متعذر ۱۷۶-۱۹۴-۲۱۲-۲۹۲-۳۴۹	مایع ۸۳-۱۴۷-۲۹۶-۲۹۷
متعرض ۲۳۷	مباح ۶۲-۱۴۹-۱۹۷-۲۳۷-۲۸۲
متعمداً ۲۶۲-۲۸۸	مباحث ۴۱

مجرع ۳۷۲-۳۸۸	متعہ ۸۶-۸۷-۲۱۷-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۷
مجرع حان ۳۸۸	۲۲۸-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۴-۲۴۱
مجری ۲۳-۲۹-۳۰	۲۴۲-۲۴۵
مجلس ۳۳۸	متفاضل ۱۹۱
مجلس بیع ۱۶۶-۱۷۵	متفرق ۱۴۴-۱۵۴-۱۷۵-۲۲۱
مجنونہ ۳۵۲	متقدر ۱۹۶
مجوز ۱۴۶	متقی ۱۲۵
مجهول ۱۵۰-۱۶۸	متکرر ۳۴۳
محابا ۲۱۵	متلاحمہ ۳۹۷
محارب ۳۶۵-۳۶۶	متلبس ۱۱۵
محارم ۲۱۹	متمايل ۱۶۳
محاطت ۲۰۸	متمتع ۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۶-۱۱۳
محاقت ۱۶۹	۱۱۸-۱۲۱
محسوس ۳۱۴-۳۳۴-۳۷۷	متمکن ۳۱-۶۵
محتال ۱۸۵	متمیز ۱۹۴
محتکر ۱۵۳	متناول ۱۸۸
محتلم شدن ۱۰	متوفی ۳۳۲
محجور ۱۸۲	متولی ۱۷۸
محدث ۸-۲۱	متهم ۲۹-۲۰۰-۲۳۱-۲۴۴-۳۷۷-۳۸۶
محرم ۱۸-۳۰-۹۵-۹۷-۱۰۶-۱۰۷-۱۲۱	مثانہ ۳۹۵
۱۲۸-۱۲۹-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۶	مثل ۳۵۴
۱۳۷-۱۴۱-۲۵۹-۲۶۸-۲۹۷	مثله ۱۴۲-۳۷۹
محرمات ۱۳-۳۵۱-۳۵۳	مثلی ۱۹۸
محصر ۱۲۸-۱۲۹	مثلیت ۱۶۶
محصل ۲۵۰-۴۰۰	مجالست ۳۶۶
محصن ۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴	مجامعت ۹-۱۱-۱۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶
محصنه ۳۵۳-۳۵۷	۸۸-۹۵-۱۰۷-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳
محصور ۱۰۶	۱۳۶-۱۳۷-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۴-۱۸۰
محال ۱۷۶-۲۰۲-۲۰۷-۲۵۳	۱۹۰-۲۵۷-۲۵۹
محیط ۱۹۶	مجاور ۱۰۲-۱۲۵
محیل ۱۸۵	مجرد عقد ۳۵۱

مرتھن ۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۹۰	مخالف ۹۸
مرحوم ۳۵۵	مختار ۱۵۰-۱۵۷-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۳
مرد ۷-۱۲-۱۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۶	مختلعه ۲۵۲
۳۸-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۸۳-۸۶-۹۷	مخدوم ۲۷۳
۹۸-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۶	مخرج ۸
۱۱۸-۱۲۱-۱۳۶-۱۴۴-۱۴۸-۱۴۹	مخصره ۳۱۰
۱۸۲-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۴-۲۲۷	مخير ۳۵-۳۴
۲۲۸-۲۳۰-۲۳۷-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۳	مد ۷-۵۵-۸۹-۹۰-۹۲-۱۳۰-۱۳۲
۲۴۴-۲۴۵-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۸	۱۳۷-۱۶۵-۲۶۳-۲۶۴
۲۵۹-۲۶۱-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸	مد ۳۵
۲۸۳-۳۳۱-۳۴۱-۳۴۳-۳۴۵-۳۴۷	مدبر ۲۱۰-۲۶۳-۲۶۹-۲۷۲-۲۷۳-۳۱۰
۳۵۲-۳۵۳-۳۵۷-۳۶۳-۳۶۹-۳۷۰	۳۱۵
۳۷۱-۳۷۴-۳۷۶-۳۸۰-۳۸۸-۳۹۸	مدبره ۲۴۲
۳۹۹	مدبری ۳۷۲
مرد آزاد ۳۹۹	مدح کردن ۱۵۲
مردار ۴-۱۰۷-۱۳۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷	مدد ۱۴۳
مردارخوار ۲۱-۱۲۵	مدعا ۳۴۰
مردان ۳۲۷-۳۲۸-۳۴۶-۳۶۷	مدعی ۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰
مرد پیر ۹۲-۳۵۳	۳۴۱-۳۷۷
مردم ۳۵۲	مدعیان ۳۳۶
مردن ۸۹-۹۷-۱۱۵-۱۱۸-۱۳۲-۱۳۵	مدلس ۲۳۸-۲۳۹
مردہ ۴-۲۱-۴۷-۷۳-۹۹-۱۰۰-۱۴۸	مذبوح ۲۹۱
۲۱۰-۲۵۵	مذکی ۲۹۷
مردہشور ۱۵	مذهب ۳۸۶
مردی ۳۵۷-۳۶۱	مرابعث ۱۵۷-۱۵۸
مرز ۳۰۵	مرابطت ۱۳۹-۱۴۰
مرسوم ۱۱۲	مرافعت ۲۶۱
مرکوبه ۳۸۶-۳۸۷	مرامات ۲۰۸
مرگ ۱۸۰-۱۹۰-۱۹۶-۱۹۸-۲۰۴-۲۱۳	مربع ۳۵-۱۶۰
۲۴۸-۲۴۹-۲۷۳-۲۷۵-۲۴۹	مرتد ۵۴-۵۵-۸۹-۲۲۸-۲۲۹-۲۷۶
مروی ۲۰۲-۲۰۳-۲۰۹-۲۱۳-۲۵۳	۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۶۱

مستضعف ۷۴-۷۴-۲۳۰	۲۵۹-۲۶۱-۲۶۹-۲۷۰-۳۰۳-۲۹۱
مستغرق ۱۸۹-۲۳۸-۲۷۸	۳۳۷-۳۴۸-۳۶۹-۳۷۲-۳۸۱-۳۷۹
مستغنی ۱۷۲	مزابنت ۱۶۹
مستند ۲۱۰-۳۶۹-۳۹۵-۴۰۱-۴۰۳	مزارع ۳۲۴
مستودع ۱۹۳-۱۹۴	مزارعت ۱۹۱
مستی ۲۱-۵۳-۲۵۹-۳۶۰	مزد ۹۶-۳۱۱
مستعیر ۱۹۴-۱۹۵	مزدور ۳۴۵-۳۶۲
مستقبل ۹۹-۲۱۷	مزدور خاص ۱۹۷
مسح ۶-۸-۲۰	مزروع ۱۵۹
مسقط ۱۶۱	مس ۱۶۷
مسکر ۳۶۰	مسابقت ۲۰۷
مسکین ۷۲-۷۴-۷۵-۷۸-۷۹-۸۴-۹۰	مساجد ۳۶۳
۱۱۵-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۱	مساجقہ ۳۵۷
۲۶۲-۲۶۳	مسافت ۶۱-۶۲-۲۰۷-۲۰۸
مسلمان ۳۱۳-۳۳۵	مسافت مشترکہ ۱۹۷
مسواک ۶-۷-۸۳-۱۰۹	مسافر ۴۲-۵۷-۶۴-۹۱-۹۲-۲۲۰-۲۸۶
مسوخ ۴-۱۶-۲۱	مساقات ۱۹۱-۱۹۲
مشارك ۱۴۳-۲۷۹-۳۲۸-۳۲۹	مسبب ۳۶۰-۳۹۰
مشاطہ ۱۴۸	مست ۲۱۸-۲۵۰-۲۶۹-۲۸۱
مشاع ۱۶۹-۱۷۹-۱۹۶-۲۰۲-۲۰۵	مستاجر ۹۹-۱۹۲-۱۹۶-۱۹۷-۳۴۱
۳۰۲	مستبصر ۹۸-۹۹
مشاہدہ ۱۵۰-۱۷۵-۱۹۰-۱۹۶-۲۳۱	مستجاب ۴۹
۲۴۴-۳۴۷-۳۴۸-۳۵۳	مستجار ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۵
مشتبہ ۱۴۴-۱۸۶	مستحاضہ ۱۱-۱۳-۸۶-۳۵۴
مشرک ۳۴۵	مستحب ۳-۳۲-۳۶-۵۵-۶۶-۸۳-۹۵
مشری ۶۶-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵	۱۰۰-۱۹۷-۲۱۱-۲۲۹
۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲	مستحق ۷۱-۷۲-۷۳-۷۵-۷۶-۷۷-۷۹
۱۶۳-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲	۸۰-۱۴۹-۱۹۳-۲۴۸-۳۳۷-۳۶۸
۱۷۳-۱۷۴-۱۷۶-۱۷۸-۲۳۶-۲۳۵	مستحقان ۷۲-۱۶۴
۲۴۵-۳۰۱-۳۰۳-۳۰۴-۳۴۸	مستراہ ۲۵۰-۲۵۴-۲۵۵
مشتغل ۱۸۹	مستزاد ۱۹۲

مطهر ٤	مشركان ٢٣
مطهره ٣١٠	مشروع ١٨٥-١٨٤
معاملت ٣٦٦-٦٢	مشروط ٢٧٣
معامله ٣٦٢-٦٩	مشروطه ٢٥١
معتكف ٩٥	مشغول ١٨٥
معتمر ١٢٨	مشك ١٥١-١٠٧-٨٣
معدن ٨٠-٧٩-١٩	مشهورتر (مشهورترین) ٣٣-٣١-٢٩-٢١
معدود ١٥٩	٤٤-٥١-٥٣-٥٦-٦٠-٦٣-٦٩-٧٣
معدوم ٢٠٩	٧٩-٨٤-٩٢-١٠٥-١١٨-١٢١
معرفت ٣٤٨	١٣٠-١٣٤-١٣٥-١٦٥-١٧٧
معروف ١٤٦	مصلحت ١٦٤
معزول ٣٣٤-١٩٨-١٨٠	مصاهرت ٢٢٥
معشوق ٣٨٨	مصدون ١٢٨-١٢٧-٩٩
معصیت ٢٠٩-٩١-٧٤-٦٣-٦٢	مصر ٣٤٤-٣٣٧
معطل ٣٩٥-٣٠٥	مصلح ١٨٢
معفو ٢١	مصیت ٢٨٤-٢٦٣
معقول ٣٥٦	مضاربت ١٩٠-١٨٩-١٧٨
معلق ١٩٨	مضاف ٢
معلوم ١٥١	مضرت ١٧٠
معيب ١٦١	مضروب ٣٦٢
معير ١٩٤	مضطرب ٤-١١-١٠٨-١١٠-١١٢-١٣٤
معیشت ٧٢	١٣٧-١٣٨-١٤٦-٢٢٣-٢٥٦-٢٩٧
معونت ٢٨٦-٢٧٥	مضطربه ١١
مغز ٣٩٧	مضغه ٣٩٩
مغصوب ٣٠١-٣٠٠-١٩٤	مضمضه ١٠-٩-٧-٦
مفارقت ٢٦٥-٢٦٣-٢٣٠	مضمون ١٧٦-١١٦
مقتی ١٣٧	مطالبت ١٨٨-١٧٢-١٧٠-١٥٧-١٥٣
مفرد ١٢١-١١٨-١٠٢	٣٣٧-٣٥٥-٣٨٥-٣٩٩-٤٠٠
مفسدت ١٤٦	مطاوعت ١٣٦
مفصل ٣٩٤-٣٦	مطلقه ٣٢٤-٢٥٦-٢٥٤-٢٥٠-٢٤٨
مفضاة ٣٩٤	مطول ٤٠٥

مکاری ٦٢	مفعوله ٣٥٧
مکان ٣٣٥	مفقود ١٩٨
مکمله ٣٥٣	مفلسی ١٨٢
مکد (به) ٢٢٣	مفید ٣١٤
مکروه (مکروهات) ٤-٥-١٠-١٢-١٣-١٤	مقابلت ٣٩٦
١٥-١٦-١٧-١٩-٢٣-٢٧-٣٠-٣٩	مقاربت ٢٥٢
٣١-٣٢-٣٣-٣٦-٣٨-٣٩-٤٠	مقارن ٣٤
٤١-٤٢-٤٣-٤٥-٤٨-٥٦-٥٧	مقاسمه ١٤٩
٥٨-٥٩-٧٥-٨٣-٨٧-٩٣-٩٩	مقاصا ١٨٠
١٠٧-١٠٨-١١٠-١١٢-١١٣-١١٥	مقاصت ٢٣١-٣٠٩
١١٦-١١٧-١١٨-١٢٠-١٢٥-١٢٧	مقبوض ٢٠١-٢٠٥
١٣٥-١٤٣-١٤٤-١٤٧-١٤٨-١٤٩	مقتضی ١٥٩
١٥٢-١٥٣-١٥٧-١٥٩-١٦٤-١٦٥	مقتول ٣٧٢-٣٧٠-١٩٠
١٧٠-١٧١-١٧٢-١٧٥-١٧٦-١٨٨	مقتولان ٣٨٨
١٩١-١٩٢-١٩٩-٢٠٦-٢١٥-٢١٩	مقدارگزاردن (ب) ٢٥
٢٢٠-٢٢٣-٢٢٦-٢٢٩-٢٣٠-٢٣٧	مقدار ٢٣١-٢٣٢
٢٤٦-٢٤٧-٢٥٣-٢٦٩-٢٧٠-٢٨٢	مقدور ١٦٠
٢٨٣-٢٩٠-٢٩١-٢٩٤-٢٩٧-٢٩٨	مقر ٢٧٧-٢٧٩-٢٨٠-٢٣٦-٣٥٢-٣٥٨
٢٩٨-٣٠٨-٣٠٩-٣١٠-٣٣٤-٣٤٦	٣٦٠-٣٦٣-٣٧٥-٣٧٦
٣٤٧-٣٥٥-٣٦٠	مقسوم ٢٠٢-٣٩٣
مکفول ١٨٥	مقطوع ٢٢٧
مکلف ٤٢-١٩٩-٢٨٤-٣٠٨-٣٣٣-٣٥٩	مقنع ١٥-٣٠-١٠٨-٢٥٣
٣٦٠-٣٦١-٣٦٣	مقنعه ٣٨٦
مکت ٢٤٦	مقیم ٤٢-٦٢-٦٣-٦٤-٨٨-٩١-٩٤
مکیدن ٨٣	١٠٢-١١٥-١٢٣
مکیل ١٥٩	مکایره ٣٦٦-٣٨٧
ملانت ١٨٤	مکاتب ٣١٠-٣٥٢-٣٧٢
ملاقات نجس ٢-٤-٢٣	مکاتب مشروط ٢٧٤-٣١٥
ملبد ١١٧	مکاتب مطلق ٣٧٢
ملت ٢٠٢	مکاتبت کردن ٢٦٩-٢٧٤
ملتظ ٣٠٩	مکاتبه ٢١٠-٢٧٢-٢٧٣-٢٧٥

منافی غرض ٢٠٨	ملخ ٢٩٢
مناکح ٨٠	ملک ٣٠-٣٢-٦٢-٧٠-٧١-١٣٤-١٣٥
منتفع ١٩٢-١٩٤	١٥٠-١٥٤-٢٠٤-٢١٣-٢٣٦-٢٤٣
ممتنع ٢٨٩	٢٦٩-٢٧٠-٢٧١-٢٨٥-٣٠٦-٣٠٥
منجزه ١٩٨-٢٠١-٢١٥	٣٨٩
منجنیق ١٤٢	ملک طاقی ٢٠١
مندوب ١٠٤-١٣٦	ملک غیر ٤٠٢
منزل ٣١-٦٧-١٠٢-١١٦-١٢٥	ملک قدیم ٣٤٣
منزلت (به) ٣٧٣	ملک گرفتن ٥٩
منضم ٢١١-٣٤٥-٣٥٦-٣٦٧	ملک محرم ١٠٨
منظوره ٢٢٦	ملک مطلق ٣٤٣
منع ١٧٠-١٨٢-٢١٤	ملک یمین ٢٢٤-٢٢٧-٢٢٨-٣٥١
منعزل ١٩٨	ملاکیت ١٧٧-٢٤٨-٢٦٨-٢٧٠-٢٧٤
منعقد ١٦٨-١٦٩	٣٠٥-٣٤٣-٣٤٧-٣٤٨-٣٥١
منفرد ١٧٩-٢١٢	ملموسه ٢٦٦
منفسح ١٩٦	مملوک ١٥٢-١٦٠-١٧١-١٧٤-١٧٦-
منفصل ٣٠٠-٣٤١	١٧٧-١٧٩-١٨٣-١٩٦-٢٠٤-٢٠٢
منفعت ١٦٩-١٩٧-٢٠١-٢٠٤-٢٠٩	٢١٠-٢١١-٢١٣-٢١٤-٢١٥-٢٧٣
٢٣٦-٢٤٠-٣٠١-٣٤٥	٣٠٨-٣٤٠-٣٥١-٣٥٤-٣٨٩-٣٩٠
منقرض ٢٠١	٣٩٩-٤٠٤
منقطع ١٧٦	سمیز (تمیز) ٨٦-٨٧-١٦٠
منقله ٣٧٦-٣٨١-٣٩٧	من ١٥١-١٦٤
منقول ٢٢٩	منازعت ١٨٦-١٩٩-٣٤٢
منکر ١٤٦-١٩٧-٢٠٠-٢٣٠-٢٣٧-٢٣٨	مناسخات ٣٣١
٢٣٩-٢٧٨	مناصفت ٣٤٣
منکوحه ٢١٨	مناصفه ٢٤٢
منوب ٩٩	مناسک ٩٦-٩٨-١٠٠-١٠٢-١٠٣-١١٣
منی ٢-٨-٨٣-٨٤-٨٥-١٠٧-١٣٦-١٣٧	١١٧-١٢١-١٢٥-١٢٦
٣٦٧	مناضلت ٢٠٨
موات ١٤٤-١٤٥-٣٠٥	مناق ٤٨
مواشی ٦٥	مناقین ٣٦

۲۷۳-۲۸۴-۳۱۰-۳۴۶-۳۷۲-۳۸۴

۳۸۵

مؤنت ۱۸۰-۲۱۲

مؤنت خرج ۷۱-۷۲-۷۹-۸۱

مؤمن ۴۸-۵۷-۷۴-۹۴

موی سر ۳۹۱

مہاجر (ان) ۵۸

مہتر فرزندان نرینہ ۸۹

مہجور ۱۸۰

مہر ۲۰۰-۲۲۲-۲۲۶-۲۲۷-۲۳۰-۲۳۱

۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۸-۲۳۹

۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴-۲۵۷-۲۹۷

۳۰۲-۳۲۴-۳۵۰-۳۵۵-۳۵۷-۳۹۱

مہر مثل ۳۹۵

مہمان ۷۳-۷۶-۹۱-۳۴۵-۳۶۲

مہمان کنندہ ۹۰

مہینہ ۸۹-۹۰

میان بند ۳۵۴

میانہ ۸۹-۱۰۲-۳۵۵

میانہ رفتن ۱۱۱

میانہ روز ۹۱

میت ۲۷۱-۲۸۰-۳۱۴-۳۲۶-۳۳۱

میخ ۳۱۰

میراث ۷۵-۱۵۵-۱۷۲-۲۰۴-۲۱۱-۲۱۴

۲۱۵-۲۲۲-۲۳۲-۲۴۵-۲۵۳-۲۶۷

۲۷۹-۲۸۰-۲۸۳-۳۰۴-۳۱۲-۳۱۳

۳۱۴-۳۱۵-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۱

۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸

۳۲۹-۳۳۰-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۹-۴۰۳

میراث خوار ۳۲۹

میراث خواران ۲۶۷

مواقعہ ۲۴۲

مواقیت ۱۰۲-۱۰۳

مواکلت ۲۶۶

موالات ۷

موالیان ۲۰۳

موالی ادنی ۲۰۳

موالی اعلیٰ ۳۰۲

موجر ۹۹-۱۹۷

مؤجل ۱۹۹

مؤخر ۱۹۸

مودع ۱۹۴

موذن ۳۲-۳۳-۳۴

مورث ۳۳۹

موزون ۱۵۹

موسع ۱۱۸

موصی ۹۰۲-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۴

۲۱۵

موضع ۳۸۸

موضع اتصال ۲۸

موضع عادت ۵

موضع معتاد ۱۸۲

موضع ملاقات ۴

موضحة ۳۸۱-۳۹۴-۳۹۷-۴۰۳

موقب ۳۵۶

موقف ۱۳۶-۲۰۷

موقوف ۱۸۰-۱۸۱-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱

۲۰۲-۲۲۱-۲۲۹-۲۳۳-۳۲۶-۳۲۷

مؤکدتر ۶۹-۱۱۸-۱۲۰

موکل ۱۸۰-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰

مولا ۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۷-۲۱۰-۲۲۱

۲۲۳-۲۳۳-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۵-۲۴۹

نا کرده ۱۵۹	میراث خوارگان ۲۴۵
ناگاه آمدن ۷-۶۰	میراث خوردن ۴۰۰
نام ۳-۴-۱۱۳-۳۳۶	میراث خواری ۳۲۵
نامه ۳۶۶-۳۴۵	میقات ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۹
نان ۱۶۴-۱۷۵-۲۶۴	میل (بیست و چهار...) ۴۱-۶۱-۱۰۰
ناودان ۱۰۱-۳۸۹	میل ۳۵۳
نای ۱۴۷	میوه ۱۵۹-۱۶۰-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۹
نایب ۹۷-۹۸-۹۹-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-	۱۹۲-۳۶۳
۱۲۴-۱۳۹-۳۳۵-۴۰۳	ن
نایافتن ۱۹	ناعستد ۲۴۸
ننید ۱۴۷	نابخشیده ۱۵۰
نتاج ۳۴۳	نابودن ۳۴۵
نجاست ۱۴-۱۸-۱۹-۲۱-۲۲-۲۳-۲۹-	نابوینده ۳۸۱
۳۰-۳۲-۵۰-۵۹-۱۱۱-۱۱۹-۲۹۶	ناحیت ۲۶
۲۹۸-۲۹۷	ناخن ۳۹۳
نجس ۲-۴-۲۱-۲۳-۳۱-۱۰۷-۱۴۷	نادادن ۳۴۳
۱۵۳-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸	نادر ۳۴۴-۳۶۸
نجس عین ۱۴۷	نادروده ۱۶۹
نحر ۲۹۱	ناذر ۱۱۶
ندا ۱۵۳	نازاینده ۲۱۹
نذر ۸۴-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۳	ناشایست ۱۴۶
۱۱۵-۱۱۶-۱۲۱-۱۲۶-۱۳۹-۲۶۲	نافله ۱۳-۲۵-۲۶-۲۷-۳۱-۴۵-۴۶-۴۹
۲۶۳-۲۶۹-۲۷۰-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶	۵۳-۵۴-۱۱۱
۲۸۷-۳۲۴-۳۲۵	نافله پیشین ۲۵-۲۶
نذر زجر ۲۸۵	نافله شب ۱۳-۲۷-۱۱۱
نذر شکرانه ۲۸۵	نافله صبح ۲۵-۲۶
نر ۴۷-۱۳۹-۲۱۵-۲۲۰	نافله نماز دیگر ۲۶
نران ۱۸۲-۲۰۳-۲۰۴	نافه ۱۵۱
نرخ ۱۵۳-۱۷۶	ناقص ۶۷-۱۵۲-۱۶۰
نرد ۱۴۷	ناقصه ۳۹۶
نرم خواندن ۳۶-۵۰-۵۶	ناقوس ۱۴۱

نصب کمترین ۳۲۶	نرمه بینی ۳۹۱
نطفه ۴۰۰-۳۹۹-۲۲۰	نرمه گوش ۳۸۱
نطقی ۲۸۴-۲۲۱	نرینه ۳۲۴-۲۱۹-۸۹-۲۲
نطق زدن ۳۴	نزاع ۲۷۹-۱۸۱
نعل ۱۱۶-۱۰۷-۱۰۱-۵۹-۲۹	نزدیک شدن ۱۳۶
نعلین ۳۱۰	نزدیکی ۲۵۰
نعم ۳۳۹	نسب ۲۲۱-۲۲۳-۲۲۹-۲۶۸-۲۷۹
نفاس ۳۵۴-۲۶۴-۲۵۰-۸۶-۲۲-۱۳-۱۲	نسب صحیح ۳۳۰
نفس ۸۳	نسبی ۲۵۹
نفسا ۲۸۵-۱۰۱-۹۱-۱۳	نسخت ۱۴۹-۱۴۸
نفع ۳۱۰	نسل ۳۶۶-۷۴
نقعه ۷۰-۷۳-۱۲۸-۱۸۱-۱۸۹-۲۲۹	نسیان ۲۸-۲۱
۳۰۸-۲۵۵-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۳-۲۳۳	نسیه ۱۶۸-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۵۷-۱۵۶
۳۹۴-۳۰۹	۲۳۵
نفی استحقاق ۳۳۹	نشانه
نفی کردن ۲۴۵-۲۴۴-۲۳۲	نشستن ۱۸۰
نفی فرزندان ۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵	نشوز ۲۴۳
نقد ۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۲	نشیب ۵۵
۲۷۷-۱۹۰-۱۸۹-۱۶۸-۱۶۶	نصاب ۷۵-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۶-۶۵
نقره ۲۴۶-۱۹۴-۱۷۷-۱۷۱-۱۶۸-۱۶۷	۷۶-۷۶-۳۶۳-۳۶۴
۳۱۱	نصب عوام ۳۳۳
نقش کردن ۵۹	نصف ۳۲۷-۳۲۵-۳۲۳-۳۱۸-۳۱۶-۳۱۵
نقش وسکه ۶۹	۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱
نقص ۳۱۶	نصل ۲۰۷
نقصان ۱۵۹-۱۵۷-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱	نصیب ۳۲۸-۳۲۵-۳۲۳-۸۱-۷۹-۷۶
۳۱۵-۲۷۲-۱۸۷-۱۷۵-۱۶۳-۱۶۰	۳۳۱-۳۳۰-۳۳۲-۳۵۰-۳۶۴-۳۶۲
۳۹۶-۳۴۰-۳۳۴-۳۳۱	۳۷۲-۳۷۹-۴۰۰-۴۰۴
نقض ۳۴۹-۲۱۲-۱۴۸	نصیب آب ۳۰۵
نقط ۱۱۳	نصیب بالاترین ۳۲۵
نقل ۱۵۹	نصیب فروترین ۳۲۶
نقل ذمت ۱۸۴	

نماز جمعه ۲۰-۴۰-۴۱-۴۴-۴۵-۵۵	نکاح ۸۰-۱۰۷-۱۴۱-۱۴۸-۱۹۸-۱۹۹
نماز جنازه ۴۱-۴۶	۲۱۷-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴
نماز خفتن ۲۵-۲۶-۲۷-۴۹-۶۴-۱۱۱-	۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۲
۲۶۳	۲۳۳-۲۳۵-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۱
نماز خوف ۶۰	۲۴۳-۲۴۵-۲۴۷-۲۴۹-۲۵۰-۲۸۶
نماز خوف سلاح ۶۰	۳۲۴-۳۵۸
نماز داشتن ۴۲	نکاح شغار ۲۳۰
نماز دیگر ۲۶-۳۶	نکول ۳۳۷-۳۳۹
نماز ذات الرقاع ۶۰	نگاهبان ۱۴۳
نماز روز ۶۲	نگاهداننده‌ترین ۲۱۸
نماز زلزله ۲۵-۳۷	نگرد ۲۱۹
نماز شام ۲۶-۳۲-۳۳-۴۴-۱۱۱	نگریستن ۳۳۵
نماز شام وخفتن ۱۳-۲۶-۳۶-۱۱۱	نگون ۱۲۳
نماز شب ۱۳-۲۵-۲۶-۲۷-۳۶-۶۲	نگونسار ۶
نماز شب مبعث ۵۰	نما ۱۹۱-۲۴۱
نماز شب نیمه شعبان ۵۰	نماز ۷-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۸-۲۰ تا ۶۴
نماز شفع ۲۵	۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۲-۱۱۸
نماز صبح (نماز بامداد) ۱۳-۲۵-۲۷-۳۲-	۱۱۹-۱۲۰-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۷-۱۴۸
۳۶	۲۱۸-۲۱۹-۲۳۸-۲۴۶-۲۶۳-۲۸۲
نماز صدقه ۷۷	۲۸۵-۲۹۷-۳۱۸-۳۶۵
نماز طواف ۲۵	نماز آدینه = نماز جمعه
نماز علی ۵۰	نماز آیات ۲۵
نماز عید ۴۹-۷۶-۷۷	نماز استسقاء ۴۹-۵۵
نماز غدیر ۵۰	نماز بامداد = نماز صبح
نماز فاطمه ۵۰	نماز بریدن ۴۰
نماز فریضه ۲۸	نماز بگزارد ۲۰-۵۴
نماز کردن (برمرده) ۱۷	نماز پیشین ۱۳-۲۶-۳۳-۳۶-۴۱-۴۳-۴۴
نماز کسوف ۲۵-۳۷-۴۵-۴۶	۵۴-۶۴-۱۰۹
نماز مسافر ۶۱	نماز تنها ۴۴۰
نماز نافلة ۳۶-۳۷-۵۷-۱۰۴-۱۲۵	نماز جعفر ۵۰
نماز وتر ۲۵-۲۶-۴۰-۱۱۹	

نیت تعیین ۸۲

نیت تقصیر ۳۴

نیت سنت ۲۱

نیت قربت ۸۲

نیت تملک ۳۱۰

نیستان ۲۹۲

نیزه ۲۸۸-۱۱۵

نیفتد ۶۷

نیکو ۳۹۵

نیمه آب ۷۱

نیمه بها ۱۷۱

نیمروز ۲۷

و

وابخشیدن ۱۸۸

واجب ۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۸-۱۹-۲۱-

۲۲-۳۲-۳۴-۳۶-۳۸-۴۱-۴۳-۴۲-

۴۵-۴۷-۵۰-۵۱-۵۳-۵۴-۶۳-۶۵-

۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۴-۷۵-

۷۶-۷۷-۷۹-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-

۸۷-۹۰-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-

۹۸-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-

۱۰۸-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-

۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۲-۱۲۳-

۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۳-

۱۳۵-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۶-

۱۴۸-۱۴۹-۱۵۹-۱۶۴-۱۶۷-۱۶۹-

۱۷۰-۱۷۱-۱۷۶-۱۷۷-۱۸۲-۱۸۵-

۱۹۳-۱۹۷-۲۰۴-۲۰۹-۲۱۳-۲۲۰-

۲۴۳-۲۴۶-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۳-۲۵۶-

۲۵۷-۲۵۹-۲۶۴-۲۶۵-۲۷۰-۲۷۴-

۲۷۵-۲۷۷-۲۸۳-۲۸۴-۲۹۶-۳۳۳-

نمازهای پنجگانه ۲۵-۵۵

نمازهای حاضر ۵۴

نمازهای سنت ۴۹-۵۰

نمازهای فريضه ۵۵-۵۶

نمازهای گذشته ۵۴

نمازهای واجب ۲۵

نماز هر دو عید ۲۵-۴۴-۵۵

نمد زین ۱۹

نمط ۱۵

نمک ۲۶۴

نو (عقد...) ۲۵۸-۲۵۹

نواضح ۱۹۲

نوباز کردن ۱۷

نوباز کنند ۱۰۲-۱۰۸-۱۲۷

نوحه کردن ۱۴۸

نوره ۱۰۳

نوزاده ۶۸

نوشد ۷۱

نومید ۱۷۲

نومیدی ۱۰

نهی از منکر ۱۴۶-۱۵۰

نی ۱۵۱-۱۷۵-۲۹۰

نیابت ۲۰-۵۷-۵۹-۹۷-۹۸-۹۹-۱۲۰-

۱۲۱-۱۲۴

نیت ۶-۹-۲۰-۲۱-۳۳-۳۴-۴۳-۵۱

۵۴-۵۶-۶۳-۷۲-۸۲-۸۴-۹۲-۹۴

۹۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵

۱۱۱-۱۱۳-۱۱۸-۱۲۲-۱۲۷-۲۶۴

۳۰۹

نیت اقامت ۶۱

نیت انفراد ۵۸

وسیت ۳۳۷	۳۵۰-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۳۹-۳۳۵
وصایا ۲۱۴	۳۶۴-۳۶۲-۳۶۱-۳۵۵-۳۵۳-۳۵۲
وصف ۱۷۴	۳۸۵-۳۷۹-۳۷۶-۳۷۰-۳۶۹
وصی ۱۵۰-۱۸۳-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵	واجبی ۱۰۳-۱۴۴
۲۲۰-۲۲۱-۲۴۷-۳۴۵	وادوساند ۱۶
وصیت ۴۱-۷۵-۹۹-۱۰۰-۱۵۴-۱۷۷	وادی ۸۰-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۳۰۶
۱۸۳-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳	وارث ۷۵-۱۰۵-۱۷۳-۱۸۱-۱۹۴-۲۱۰
۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۴۵-۲۷۲-۲۷۴	۲۱۱-۲۱۶-۲۳۴-۲۴۸-۲۷۰-۲۷۱
۳۱۴-۳۴۴-۳۴۷	۲۷۴-۲۷۹-۲۸۳-۳۰۴-۳۰۸-۳۱۲
وضع حمل ۳۵۴	۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۲۳-۳۲۵-۳۲۶
وضو ۵-۶-۷-۸-۱۰-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵	۳۲۹-۳۳۲-۳۳۸-۳۳۹-۴۰۴
۱۹-۲۰-۱۳۷-۲۱۹	وارثان ۱۰۰-۳۲۷-۴۰۴
وطن ۱۲۸	واقف ۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴
وطی ۳۸-۱۶۱-۱۷۱-۲۲۰-۲۲۴-۲۲۵	واگذاشتن ۱۴۴
۲۲۶-۲۲۷-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۶-۲۳۷	وثیقه ۱۷۹
۲۳۹-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶	وجوب ۷۲-۹۷-۱۲۷-۲۴۸-۳۲۴-۳۴۸
۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۶-۲۵۹-۲۶۰	وجود ۲۰۹
۲۶۱-۲۶۵-۲۷۰-۲۷۵-۳۵۱-۳۵۲	وجه شرعی ۷۱
۳۵۵-۳۵۶-۳۶۶-۳۶۷-۳۸۷-۳۹۴	وجهها وجهها ۲۰۲-۲۰۳-۲۰۹-۲۱۰
وعاء ۱۶	۲۱۴
وعظ ۲۴۳-۲۶۶-۳۳۸	وحشی ۲۶۰
وفا کردن ۱۹۷-۲۴۲-۲۸۷	وحد ۱۹-۶۱
وفات ۱۷۲-۲۰۹-۲۱۳-۲۱۵-۲۵۶-۲۷۲	وداع ۱۲۵
۲۷۳-۲۷۶-۲۸۶	ودیعت ۱۸۱-۱۸۶-۱۸۸-۱۹۳-۱۹۴
وقت ۲۸-۳۳-۴۶-۷۷-۱۰۱-۱۰۴-۱۱۹	۱۹۷-۳۳۴
وقت بیعاد ۱۵۷	ورثه ۲۰۱-۲۰۴-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۳
وقص ۶۷	۲۷۴-۲۸۰-۳۲۳-۳۲۹-۳۳۱-۳۷۰
وقف ۳۳-۱۴۴-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴	وزن ۶۶-۱۵۰-۱۵۳-۱۵۹-۱۶۳-۱۶۵
۲۱۱-۳۰۲	۱۷۰-۱۷۵-۱۷۷-۱۹۶-۲۴۰
وقفیت ۳۴۷	وزن عراقی ۷۰-۷۷
وکالت ۱۵۳-۱۸۱-۱۹۸-۲۰۰-۲۲۲	وسق ۷۰

١٢٩ - ١٣١	وکیل ١٥٠ - ١٨١ - ١٩٩ - ٢٢٢ - ٣٣٨
ہدیہ ٧٦	٣٤٠
ہفت اندام ٥١	ولا ٣١٢ - ٣٢٤ - ٣٢٥
ہلاک ٢٠ - ١١٦ - ١٣٣ - ١٣٥ - ١٤٢ - ١٩٨	ولادت ١٣ - ٢٤٤ - ٢٤٦ - ٣٤٧
١٢٩	ولای عصبہ ٣٢٤
ہلاکت ٣٦٦ - ٣٨١	ولای امامت ٣١٢ - ٣٢٥
ہمسایہ ٢٠٣ - ٢١١	ولایت ١٤٩ - ٢١٢ - ٢٢٠ - ٢٢٢
ہوا کنند ٣٩٦	ولای ضمان جریرہ ٣١٢ - ٣٢٥
ہیا کل ١٤٧	ولای عتق ٣١٢ - ٣٢٤ - ٣٢٥
ہیمہ ١٧٥	ولد زنا ٢٣٧ - ٢٢٦ - ٣٤٦ - ٣٨٤
ہیمہ فروش ١٠٩	ولی ٤٧ - ٦٥ - ١٥٠ - ١٨٠ - ١٨٣ - ١٩٩
ی	٢٥٠ - ٣١٠ - ٣٨٥ - ٣٩٩
یائسہ ٢٥٠ - ٢٥٢ - ٢٥٤ - ٢٥٦	ولی دم ٣٦٩ - ٣٧٠ - ٣٧٢ - ٣٧٤ - ٣٩٩
یابندہ ٣٠٨ - ٣٠٩ - ٣١٠	وہم ٣٥٠
یابند (نہ) ١٩	ھ
یاری دادن ١٧٧	ہایت العمور کند ٢٧
یأس ٢٥٤	ہاشمہ ٣٨١ - ٣٩٧
یاغیان ١٤٠	ہامون ٢٠ - ١١٠ - ٣٩٦
یافتن زاد ٩٦	ہبہ ٢٠٥ - ٢٠٦ - ٢٧٣ - ٣٠٢
یتیم ٢١٢	ہجرت ٥٧ - ١٤٣
یتیمان ٧٩ - ٨٠	ہجو ١٤٨
یقین ٨ - ٥٢ - ١٢٢ - ١٤٩ - ٣٦٤	ہدر ٣٦٦ - ٣٧٥ - ٣٨٧ - ٣٨٨
یک چشم ٢٣٧	ہدم ٣٢٨
یک شبان روز ٢٢٣ - ٢٩٣	ہدی ٩٣ - ١٠١ - ١٠٢ - ١٠٣ - ١٠٦ - ١١٣
یک یک ١٥٧	١١٤ - ١١٥ - ١١٦ - ١١٧ - ١٢٧ - ١٢٨

۲- فهرست نامهای کسان و گروهها

آل محمد ۷۹-۲۱۵	امام ۱۴۶-۳۴۱
ائمه ۱۴-۱۲۶	امام غایب ۸۰-۸۱
ائمه مسلمانان ۴۲	اماسی ۳۴۴
ابان ۲۱۷	امامیه ۷۵-۲۰۲
ایان بن عثمان ۳۸۰	امیرالمؤمنین ۳۲۵-۳۹۰
ابن ابی عقیل ۳۹۲	اهل بیت ۲۹۰-۳۴۳
ابن ادريس ۲۲۶-۲۷۰-۳۸۷	اهل کفر ۱۴۸
ابن اشیم ۱۷۳	اهل کتاب ۱۴۰
ابن بابویه ۳۹۲-۳۹۳	باری (خدا) ۲۸۱
ابن حمزه ۱۸۷	باققر ۳۱۳-۳۷۶-۳۹۰
ابن زهره ۱۸۷	بندۀ صالح ۳۰۶
ابوالقاسم ۲۴۸	بنی شیبیه ۱۱۸
ابوبصیر ۱۰۶-۲۶۷-۲۸۳	بنی هاشم ۷۴-۲۰۵
ابوجعفر ۳۱۱-۳۱۴-۳۲۳-۳۵۱-۳۵۳	بوجعفر = ابوجعفر
۳۹۴ - ۴۰۰	پیغمبر ۱۸-۴۲-۷۹-۸۳-۸۴-۹۴-۱۳۶
ابوجمیل ۳۸۰	۱۴۳-۱۴۴-۳۳۳-۳۵۹
ابوطالب ۷۴	ترسایان ۱۴۰
ابولهب ۷۴	تمیمیه ۲۰۴
ابی ابراهیم ۲۸۶	جابر ۳۴۲-۳۷۴
ابی عبدالله ۲۸۶	جارودیه ۲۰۲
اسحق بن عمار ۲۸۶-۳۰۶	جعفر بن محمد ۲۰۳
اسمعیل بن جعفر علیه السلام ۲۰۲	جعفر صادق ۵۳-۶۰-۱۰۶-۱۶۳-۲۱۷
اسمعیلیه ۲۰۲	۲۲۹-۲۷۵-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۸۰
اصبغ ۳۸۶	۳۸۵-۳۸۷-۳۸۸-۴۰۲
اصحاب ۱۲۹	جهودان ۱۴۰
اصحاب ۳۲۲-۳۲۹-۳۶۵-۳۸۹-۴۰۳	حارث ۲۴۶

سہل ساعدی ۲۱۷	حبشی ۱۲۹
سیف ۲۲۲	حبیب سیستانی ۳۷۳
شیخ ۲ - ۳ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۸۲ - ۸۴ - ۹۵	حسن بن سماعہ ۳۰۷
۱۹۶ - ۲۲۴ - ۲۳۶ - ۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۶۳	حسن بن محمد بن ابی الحسن ۲۱۶
۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۹۷ - ۳۰۴ - ۳۱۰ - ۳۲۶	حسن بن علی ۳۷۶
۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۴۴ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۷۸	حسین بن علی ۱۷ - ۶۳ - ۲۴۶ - ۲۹۶
۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۳	حکم ۲۴۶
شیخ ابو جعفر ۸۰ - ۱۳۳ - ۱۷۴	حکیم ۲۴۶
شیخ ثالث ۲۶۶ - ۲۷۰	حلبی ۵۳ - ۶۰ - ۲۳۰ - ۲۹۷ - ۳۷۵
شیخ [طوسی] ۲	حمزہ ۱۲۶
شیخ مرتضیٰ انصاری ۱۸۷ - ۱۹۶ - ۲۳۱ -	خالد ۲۴۶
۲۳۲ - ۲۵۷ - ۳۰۲ - ۳۰۴	خالق (خدا) ۲۸۱
شیخ المفید ۱۵۵ - ۱۸۷	خدای تعالیٰ ۴ - ۷۳ - ۸۳ - ۸۴ - ۱۱۹ - ۲۰۳
شیعت امامیہ ۲۰۲	۲۰۵ - ۲۱۹
شیعہ ۷۸	ذوالقربی ۷۹
صادق ۳۹۰	رسول ۲۰۷ - ۲۸۱
صادق = جعفر	زمانہ ۲۸۶
طوسی ۳۸۴	زرارہ ۲۹۲ - ۳۷۶
ظریف بن ناصح ۳۸۴ - ۳۹۵	زہرا ۴۰ - ۱۲۶
عباس ۷۴	زید ۱۷۶
عبدالمطلب ۷۴ - ۷۹	زید حسن ۲۰۲
عبداللہ بن طلحہ ۳۸۷	زیدہ ۲۰۲
عجمی ۲۱۷	سبوح (خدای) ۲۸۱
عربی ۲۱۷ - ۲۶۶	سعد ۳۸۶
علامہ ۱۸۷	سکونی ۲۷۱ - ۳۸۶ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۳
علم الہدیٰ ۹ - ۱۲۷ - ۲۵۷	۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲
علویہ ۲۰۳ - ۲۰۴	سلطان عادل ۴۱
علی ۱۴۱ - ۳۴۲ - ۳۸۶ - ۳۸۸ - ۴۰۱	سلمۃ بن کھیل ۴۰۳
علی بن جعفر ۲۶۷ - ۲۷۳	سماعہ ۱۳۶
عمار ۵۵ - ۲۲۱ - ۲۲۹ - ۲۵۴	سورۃ بن کلیب ۳۸۰
عمرو بن شمر ۳۴۲ - ۳۷۴	سہ دانشمند ۲

مرسل ۳۰۷-۳۸۰	فضل بن شاذان ۳۳۰
مسلمان ۷۴-۷۹	فطاحیه ۲۰۲
مسمع ۳۹۰-۳۹۳	قدوس (خدا) ۲۸۱
مفید ۳۱۱-۳۲۷-۳۲۹-۳۳۰-۳۵۱-۳۵۷	کافری حربی ۱۴۰
۳۶۵-۳۷۰-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۷-۳۹۱	کتابی ۲۹۰
۳۹۲-۳۹۴-۴۰۰	کتابیه ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۱-۲۴۳
منصور بن خادم ۳۴۲	کرخی ۲۴۳
موجود (خدا) ۲۸۱	کردان ۱۵۳
موسی بن جعفر ۲۶۷	کیانیه ۲۰۳
نصبیه ۲۲۹-۲۳۱	گبرگان ۳۱-۱۴۰
ناووسیه ۲۰۲	مالک بن اعین ۳۱۳
نصرانی ۲۸۱-۲۲۸-۲۷۵-۲۷۶-۳۱۳	مجنوس ۱۴۰-۳۲۹
نصیرالدین محمد بن جمال اودهی کرمانی ۱۸۷	مجنوسی ۳۴۰
هاشمی ۴۷-۵۷-۷۴	مجنوسیه ۲۲۳-۲۲۸-۲۹۰
هاشمیه ۲۰۳-۲۰۴-۲۲۹	محمد ۲۴۶-۳۶۰
هشام بن سالم ۲۳۵	محمد باقر ۳۸۸
یونس ۳۲۹	محمد بن الحنفیه ۲۰۳
یهودی ۲۸۱	محمد بن قیس ۲۷۵-۳۶۹-۳۸۸-۳۹۰
یهودیه ۲۲۸	مرتضی ۳۲۴-۳۲۷

۳ - فهرست کتابها

قرآن ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۴ - ۴۲ - ۱۰۰ - ۱۲۰ -
 ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۲۴۰
 قل هو الله ۵۰
 قل یا ایها الکافرون ۱۲۰
 کتاب ظریف بن ناصح ۳۹۵
 کتابهای گمراهان ۱۴۸
 کنزالدقائق ۱۸۷
 لایلاف ۳۷
 مبسوط ۳۲۷ - ۳۴۳ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۴۰۳
 مسائل الخلاف ۱۷۴ - ۲۲۴ - ۳۲۷ - ۳۴۴ -
 ۳۶۱ - ۳۶۹ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۴۰۳
 مصحف ۸ - ۹ - ۱۲ - ۳۱ - ۱۴۸ - ۲۸۱ - ۳۳۸
 المقنعه ۱۸۷
 نهاییه ۱۸۷ - ۲۶۳ - ۲۷۶ - ۳۰۳ - ۳۰۶ - ۳۰۹
 ۳۲۷ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۷ - ۳۵۹ -
 ۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۷۳ - ۳۷۶ - ۳۸۵ - ۳۸۶
 ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۴۰۲
 والشمس وضحيها ۴۴
 والضحي ۳۶

آیه الكرسي ۱۰۴
 الم نشرح ۳۶
 انتصار ۱۸۷
 ايجاز ۳۲۷
 تذكرة الفقهاء ۱۸۷
 توريث ۹۳ - ۲۸۲ - ۲۸۳
 جواهر الفقه ۱۸۷
 خلاف = مسائل خلاف
 ذخیره خوارزمشاهی ۲۴۷
 رضوی (نسخه) ۱۸۷ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۲۵ -
 ۲۴۱ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲
 ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۸ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹
 ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۷۷ - ۲۸۲ - ۲۸۳
 ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۴
 ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲
 غنیه ابن زهره ۱۸۷
 فاتحه ۱۰۴
 الفيل ۳۷

۴ = فهرست جایها

جامع کوفه ۶۳-۹۴	آب‌خانهها ۳۱
جای اسب و استر و خر ۳۱	آبشخور ۵
جای اشتر ۳۰۵	آتش‌خانهها ۳۱
جای خفتن گوسفندان ۳۱	ابطح ۱۰۵
جایگاه غصبی ۵۰	اراک ۱۱۰
جای نماز ۳۰	باب‌الحیاطین ۱۲۵
جحفه ۱۰۳	بازار ۶۲-۱۵۳-۱۸۷-۲۶۸-۲۹۲
جمره ۱۲۳	باغ ۱۶۸-۱۵۹
جمره اول ۱۲۳-۱۲۴	بام ۲۷-۵۵-۱۴۷
جمرةالعقبه ۱۱۳-۱۱۷-۱۲۳-۱۲۴	بدر ۱۴۴
جمره میانین ۱۲۳-۱۲۴	بستان ۱۶۸
چاه ۲-۳-۱۵-۳۱-۱۰۳-۱۱۸-۱۲۲	بقیع ۱۲۶
۱۲۵	بیت‌الحرام ۹۶
چاه بول ۳۱	بیت‌المعمور ۲۷
چاه زمزم ۱۲۲-۱۲۵	بیدا ۱۰۵
چاه مبرز ۱۵	بیشه ۸۰
چاه میان‌سرای ۱۵	پاریس ۱۸۷-۱۹۲-۲۰۷-۲۰۸-۲۲۴
حجرالاسود ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲	۲۲۵-۲۴۱-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۱
حرب گاه ۱۷	۲۵۲-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۸-۲۶۶-۲۶۸
حرم ۹۹-۲۸۱-۳۰۹-۳۵۴-۳۸۲-۳۸۴	۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۵-۲۷۷-۲۸۲
حره ۱۲۶	۲۸۳-۲۸۵-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲
حره لیلی ۱۲۶	۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۳۰۰-۳۰۱
حره واقم ۱۲۶	۳۰۲
حروزه ۱۱۶	ثویه ۱۱۰
حیاض ۱۱۱	جامع ۲۰
خانههای گبران ۳۱	جامع بصره ۹۴
خفتن گاه شتران ۳۱	

عقیق ۱۰۲	خمرخانہا ۳۱
غمہ ۱۰۲	داراسلام ۳۰۸
فخ ۱۰۳-۱۱۸	دارالحرب ۷۹-۸۰-۱۴۴-۱۷۳-۴۰۲
فرات ۲۶۴-۳۸۸	دارشرک ۳۰۸
قبلہ ۱۴-۱۶-۲۶-۲۷-۲۸-۳۲-۳۹-۴۹	دژ ۱۴۲
۵۱-۶۰-۱۱۳-۱۲۴-۲۱۹-۲۶۶	دکانہ بلند ۵۵
۲۹۱-۳۳۴	دیوار ۳۱-۵۵-۵۹-۶۲-۶۳-۹۲-۱۲۰
قرن المنازل ۱۰۳	ذات عراق ۱۰۲
قزح ۱۱۲	ذوالمجاز ۱۱۰
کتیب احمر ۱۱۱	رکن ۲۷-۲۸-۳۴-۵۲-۹۸-۱۱۰-۱۱۲
کعبہ ۱۹-۲۷-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۹-۱۱۶	۱۲۰-۱۲۲-۱۲۵
۱۱۹-۱۲۵-۱۳۱-۱۳۷-۲۸۱	رکن شامی ۱۲۰
کلیسا ۳۱-۱۴۱-۲۰۲-۲۰۹	رکن یمانی ۱۲۰
کشت ۱۴۱-۲۰۲-۲۰۹	زقاق العطارین ۱۲۲
کشتی ۱۴۱	ستون ابولبابہ ۱۲۶
گرماءہ ۲-۴-۳۱-۸۳-۱۰۸	سرای ۱۰۱-۱۰۳-۱۲۵
گور ۱۶-۱۷-۳۱-۴۷-۴۸-۱۲۶	شام ۱۰۳
گورستان ۱۶	شورستان ۱۹-۳۱
مازمین ۱۱۱	شہر ۶۱-۶۲-۶۳-۶۹-۷۲-۷۳-۷۷-۷۹
مجراب ۵۸-۵۹	۸۷-۹۱-۹۲-۹۷-۱۱۶-۱۴۱-۱۴۲
محسر ۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲	۱۵۲-۱۵۳-۱۶۵-۲۰۴-۲۴۲-۲۸۲
مدینہ ۱۹-۶۳-۱۰۲-۱۰۵-۱۲۵-۱۲۶	۳۱۱-۳۲۵-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۷-۳۶۵
مروہ ۱۱۲-۱۲۲	۳۶۶
مستراح ۵۹	صفا ۱۱۲-۱۲۲
مسجد ۳۱-۳۳-۴۳-۵۷-۵۸-۵۹-۱۱۳	طائف ۱۰۳
۱۱۸-۱۴۱-۱۴۸-۲۰۱-۲۰۳	عابر ۱۲۶
مسجد پیغامبر ۱۰-۱۱-۴۵-۹۴	عراق ۱۰۲
مسجد جامع ۹۴	عرفات ۸۶-۹۶-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵
مسجد الحرام ۱۰-۱۱-۱۹-۹۴-۱۱۳	۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۵-۱۲۱-۱۲۷
۱۲۷	۱۲۸-۱۲۹-۳۰۵
مسجد حصبا ۱۲۵	عرنہ ۱۱۰

١٢٩	مسجد الخيف ١١٣
منا ٤٤-٩١-٩٣-١٠٣-١٠٩-١١٠-١١١	مسجد شجره ١٠٣
١١٧-١١٦-١١٥-١١٤-١١٣-١١٢	مسجد قباذ ٢٧
٣٠٥-١٢٩-١٢٨-١٢٥-١٢٤-١٢٣	مسفح ١٠٢
مناره ٥٩-١٢٢	مشرق ٢٦-٢٨
منبر ٤٥-١٢٦	مشعر ٩٦-١٠٣-١١١-١١٢-١٢١-١٢٨
مواضع عبادت ٣٠٥	١٢٩-١٣٦
ميمون (چام) ١١٨	مشهد حسين ٦٣-١٧
نمازگاه ١٤	مغرب ٢٨
نمره ١١٠	مقام ابراهيم ١١٨-١٠١
وعير ١٢٦	مقام پيغمبر ١٢٦
يلملم ١٠٣	مكه ٢-٦٣-٩٤-١٠٠-١٠١-١٠٢-١٠٣
يمن ١٠٣-١٠٧	١١٧-١١٦-١١٥-١١٣-١٠٩-١٠٥
	١٢٨-١٢٧-١٢٦-١٢٤-١٢٣-١١٨

۵ = فهرست روزها و ماهها و سالها

سال ۶۶-۶۷-۶۸-۸۷-۹۶-۹۸-۱۰۰-	آدینه ۱۸-۲۰-۳۳-۳۶-۴۰-۴۲-۴۳-۴۴
۱۰۱-۱۱۲-۱۱۵-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹	۴۵-۴۹-۵۰-۵۵
۱۳۶-۱۷۲-۱۷۵-۱۸۲-۱۹۴-۲۰۹	اضحی (عید) ۴۴
۲۲۰-۲۳۲-۲۴۷-۲۵۰-۲۶۹-۲۷۰	بامداد (صبح) ۲۶-۲۷-۴۲-۵۴-۵۵-۸۳
۳۰۹-۳۱۰-۳۲۳-۳۲۷-۳۵۳-۳۶۳	۸۴-۸۸-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-
۳۷۵-۳۸۳-۴۰۴	۱۱۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۵۲-۲۱۹-۲۴۳
سال گردش ۶۷-۶۸-۷۰-۷۱	۲۶۳
شام ۵۴-۵۵	بهار ۱۷۵
شب ۸۲-۸۵-۹۲-۹۵-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۰	پنجشنبه ۱۲۶
۱۱۱-۱۱۲-۱۲۳-۱۲۶-۲۱۸-۲۱۹	تابستان ۹۰
۲۲۰-۲۴۳-۳۶۵-۳۷۸-۳۹۷-۴۰۲	ترویه (روز-) ۱۰۹
شعبان (ماه...) ۱۸-۸۲-۸۷	جمعه ۲۹۰
عید روز آدینه ۵۵	چهارشنبه ۱۲۶
غدیر ۱۸-۵۰	دوشنبه ۴۹
غروب ۲۵-۲۶	ذوالحجه ۱۰۰-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۴-۱۱۵
فطر (عید) ۱۸-۴۴-۷۷	۱۱۸-۱۲۴-۱۲۵
قربان ۱۱۰-۱۱۶	ذوالقعدة ۱۰۰
ماه ۶۷-۸۷-۸۸-۹۳-۱۱۵-۱۴۳-۱۷۵	رجب ۱۸-۱۰۳-۱۲۷
۲۱۹-۲۳۲-۲۴۴-۲۴۷-۲۵۳-۲۵۴	رمضان ۱۸-۴۹-۶۲-۷۷-۸۲-۸۴-۸۵-
۲۵۵-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۴-۲۶۵	۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۵-۲۱۹
۲۷۱	۲۶۲
ماه حرام ۳۸۴	روز ۱۶۲-۲۹۰-۳۶۵-۳۷۷-۴۰۲
ماههای حرام ۹۱	روز میغ ۳۹۶
هلال ۱۰۴	زمستان ۹۰

۶ = فهرست جامه‌ها

دامن ۲۹	آستین ۱۶-۲۹
ردا ۲۹-۳۰-۴۲	پوستین ۱۷-۲۹
زره ۱۴۸	پیراهن = جامه
زیرجامه ۱۸-۳۸-۱۰۷	جامه ۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۲۱-۲۲-۲۳-۲۸
شلواربند ۲۲-۲۸-۲۹	۲۹-۳۰-۳۱-۴۳-۵۰-۸۳-۱۰۵
طیلسان ۱۰۷	۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۴-۱۱۷
عمامه ۶-۱۵-۲۹-۴۲	۱۱۸-۱۱۹-۱۳۷-۱۳۸-۱۵۱-۱۵۲
قبا ۲۹-۳۰-۱۰۵	۱۶۰-۱۶۵-۱۸۶-۱۹۶-۱۹۷-۲۴۱
قبای بسته ۳۰	۲۶۳-۲۶۴-۲۷۸-۳۰۲
کسوت ۲۴۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴	جامه ابریشمین ۲۹-۱۰۵
کفش ۲۳	جوراب ۲۲
کلاه ۲۲-۱۲۱	حریر ۲۹-۱۰۵
موزه آهنین ۱۴۸	خرقه ۱۳-۱۵-۱۸
موزه‌ها ۱۷	خف ۲۰۷
میزر ۱۵	خود کلاه ۲۸

۷ - فهرست جانوران

بنت مخاض ۶۷-۳۸۴	آهو ۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۴-
پشه ۲۹۴	ایلامی ۲۹۳
پلنگ ۱۲۹-۴۰۰	این لبون ۳۸۴
پیل ۱۴۹	اریبا ۲۹۳
جانوران ۱۰۷	اسب ۲-۶۶-۷۱-۱۳۹-۱۴۳-۲۰۵-۲۰۷
جذعه ۶۷-۶۸	۲۹۳-۳۰۰-۳۰۸-۳۶۶-۴۰۲
جری ۱۴۸-۲۹۳	اسب پالانی ۷۱
چکاوک ۲۹۴	اسب گوهری (تازی-) ۷۱
چهارپای (دابه) ۲۸-۴۶-۶۰-۱۱۰-۱۴۳	استر ۲۹۳-۳۶۶
۱۴۷-۱۴۹-۱۶۱-۱۷۹-۱۸۱-۱۹۳	اسفروذ ۱۳۱-۱۳۲
۲۸۸-۲۹۲-۲۹۳-۳۰۰-۳۱۰-۳۶۶	اشتر (شتر) ۲-۲۱-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰
۳۸۹-۴۰۲	۷۱-۷۶-۱۰۱-۱۰۵-۱۱۰-۱۱۴
چهارپای انسی ۲۹۳	۱۱۵-۱۱۶-۱۲۵-۱۳۰-۱۳۶-۱۳۷
حقه ۳۸۴	۱۳۸-۱۴۷-۲۰۷-۲۹۱-۲۹۳-۲۹۷
حمام ۳۱-۱۳۳-۱۳۴	۳۰۵-۳۰۶-۳۱۱-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۳
حیوان ۲۱-۱۲۹-۱۵۹-۱۶۴-۱۷۰-۱۷۱	۳۹۷-۴۰۰-۴۰۱
۲۹۳-۳۰۸-۴۰۰	باز ۲۹۴
خارپشت ۱۳۲	بالان قفس ۲۹۳
خر ۲-۱۳۰-۲۰۷-۲۹۴-۲۹۷-۳۶۶	بره ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳
خرچنگ ۲۹۳	بز ۱۱۴-۱۱۵-۱۴۷-۲۹۵
خرس ۱۴۸	بزغ ۱۴۸-۲۹۳
خرگوش ۳-۲۱-۲۹-۱۳۰-۲۹۴	بزغاله ۱۳۲
خروحشی ۱۳۰	بزینه ۶۸
خز ۲۹-۶۶	بط ۲۹۴
خطاف ۲۹۴	بنات وردان ۲۹۴
خفاش ۲۹۴	بنت لبون ۶۷-۳۸۳-۳۸۴
خنفسا ۲۹۴	

صیصره ۲۹۴	خوک ۴-۲۱-۲۲-۱۴۷-۱۵۰-۲۲۳
طاقی ۲۹۳	۴۰۱-۴۰۰-۲۹۹-۲۹۷-۲۴۰
طاوس ۲۹۴	دابه = چهارپای
طبرانی ۲۹۳	داربزه ۱۳۲
طمر ۲۹۳	دام ۲۸۹
عقاب ۲۸۸	دد ۶۱-۱۲۹
فاخته ۲۹۴	ددان ۲۹۴
فلس ۲۹۳	دراج ۱۳۲
قاصه ۲۹۴	درهم ۴۰۱
قمری ۱۲۹	روپاه ۳-۲۱-۲۹-۱۳۰-۲۹۴
قنفذ ۲۹۴	ریشا ۲۹۳
کبک ۱۳۱-۱۴۸	زمار ۲۹۳
کبوتر ۳۴۵	زنبور ۱۲۹-۲۹۴
کرباسو ۲۱	زهو ۲۹۳
کژدم ۱۲۹	ستور ۶۲
کلاغ ۱۲۹-۲۹۴	سگ ۳-۴-۲۱-۲۲-۲۴-۱۳۴-۱۴۷-۲۸۹
کلب حایط ۴۰۱	۴۰۱-۴۰۰-۳۸۹-۲۹۰
کلب صید ۴۰۱	سگ بستان ۴۰۱
کلب شنم ۴۰۱	سگ چارپای ۴۰۱
کلب زرع ۴۰۱	سگ شکاری ۲۸۸-۴۰۰
کنعت ۲۹۳	سگ گزنده ۱۲۹
گاو ۲-۶۶-۶۷-۶۹-۷۱-۷۶-۱۱۴-۱۱۵	سنجاب ۲۹
۱۲۳-۱۳۰-۱۳۶-۱۳۸-۱۵۳-۲۴۹	سنگ پشت ۲۹۳
۲۹۳-۲۹۴-۳۰۸-۳۶۶-۳۸۳-۴۰۰	سوسمار ۱۳۲-۲۹۴
گاوا اهلی ۱۳۰	شپش ۱۳۲-۲۹۴
گاوکوهی ۲۹۴	شتر = اشتر
گاومیش ۱۱۵	شترمرغ ۱۳۰-۱۳۱-۱۳۴
گاوحشی ۱۳۰-۲۹۴	شقراق ۲۹۴
گرا ۱۰۷	شیر ۱۲۹-۱۳۲-۲۹۴-۲۹۷-۳۶۸
گریه ۳-۱۴۸-۲۹۷	صرد ۲۹۴
گرگ ۱۲۹-۲۹۷	ضفدع ۲۹۳

۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹-۲۸۸-۱۴۱-۱۳۵	گنجشک ۳-۱۳۲
۲۹۴	گورخر ۲۹۴
مرغ موسجه ۱۲۹	گوسفند (گوسپند) ۳-۶۶-۶۷-۶۹-۷۰-۷۶
مگس ۲۹۴-۲۹۷	۱۰۲-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۳
ملخ ۱۳۲	۱۲۷-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۶
مورچه ۳۱	۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۳-۱۶۲
موسجه ۱۲۹	۱۶۵-۱۷۶-۲۴۹-۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴
موش ۳-۲۱-۲۴-۱۲۹-۱۳۲-۲۹۴	۲۱۵-۲۹۷-۳۰۸-۳۶۶-۳۸۳-۴۰۰
میش ۱۱۵-۱۲۹-۱۷۶	۴۰۱
میشان ۱۷۶	گوسفند کوهی ۲۹۴
میشینه ۸۶-۱۱۴	لاوک پشت ۱۴۸
ناقه ۲۹۴	مار ۱۲۸-۲۹۴
وزغ ۲۹۳	مارماهی ۲۹۳
ویش ۱۲۹	ماکیان ۲۱-۱۲۹
هدهد ۲۹۴	ماهی ۱۴۸-۱۵۱-۲۹۰-۲۹۳-۳۱۰-۳۶۸
هیل ۱۳۲	ماهی حلال ۲۹۳
یوز ۱۲۹-۱۴۸	مرغ ۳-۸۳-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴

۸ = فهرست اندامها

پیشانی ۲۰-۳۱-۳۸-۱۰۳-۲۱۹	ابرو ۲۶-۲۸
تن ۱۴-۲۱-۲۲-۳۰-۱۰۴-۱۰۸-۱۱۸	استخوان ۵-۱۷-۱۸-۱۴۹-۲۲۳-۲۴۷
۲۱۹-۳۵۰-۳۹۸	۲۹۴-۲۹۵-۲۹۷
چشم ۴-۸-۱۴-۱۶-۳۹-۶۱-۱۱۵-۲۳۷	انگشت ۶-۱۴-۱۵-۳۷-۳۸-۴۱-۱۱۳
۲۹۱-۳۶۸-۳۸۱-۳۸۲-۳۹۱-۳۹۶-۳۰۲	۱۱۷
حلقه ۲۹۵-۳۸۲	انگشت سترگ ۶-۳۸
حشفه ۳۵۱-۳۸۶-۳۹۳	انگشتان شکستن ۴۱
حلق ۸۳-۸۴-۱۱۴-۱۱۷-۱۲۷	انگشتان کشاده ۳۷
حلقوم ۲۹۱	انگشت میانین ۶
حوصله ۲۹۴	بغل ۱۰۴
خایه ۱۱۵-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۴-۲۹۳	بند گشایها ۲۴۷
۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۳۹۳-۳۹۴	بینی ۲۸-۳۸-۴۰-۸۳-۱۰۸-۳۸۱-۳۹۱
خایه شکسته ۱۳۱	۳۹۸-۳۹۶
ختنه گاه ۸	پای ۱۶-۲۳-۲۹-۳۰-۳۹-۴۰-۴۴-۴۸
خصیه ۲۹۵-۳۹۳	۵۹-۹۸-۱۰۷-۱۱۵-۱۱۸-۱۳۲-
خرزه دماغ ۲۹۵	۱۳۷-۱۴۴-۳۵۰-۳۹۱-۳۶۳-۳۶۴
خون ۳-۴-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۲۱-۲۲	۳۶۵-۳۷۳-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۹-۳۹۴
۸۳-۸۶-۸۷-۹۳-۱۰۶-۱۰۹-۱۱۶	پای پسین ۱۲۲
۱۳۷-۱۴۴-۱۴۷-۲۵۴-۲۵۷-۲۹۱	پر ۲۹۵
۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۳۶۰-۳۶۴-۳۶۶	پرک چشم ۸
۳۷۵-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۲	پستان ۱۵-۱۵۱-۲۲۳
خون آلود ۱۰۹-۱۱۹	پشت ۲۸-۳۸-۱۱۳-۲۵۹-۲۶۶
خون استحاضه ۲۲	پلک ۳۹۵
خون حیض ۲۲	پنجه ۳۷
خون گرفتن ۸۳	پوست ۶-۲۳-۲۸-۳۱-۱۱۶-۱۱۷-۱۷۰
خون متعه ۸۶-۸۷	۱۷۵-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۵
خون هدی ۹۳	پهلوی ۱۴-۳۵

زهره ۲۹۵	دبر ۸-۸۳-۸۴-۱۳۶-۲۵۴-۳۵۱-۳۵۸
ساق ۲۹	دست ۹-۱۴-۱۵-۲۰-۳۵-۳۹-۴۰-۴۸
سپرز ۲۹۵	۵۶-۸۳-۱۰۵-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۵
سر ۵-۶-۱۴-۱۵-۱۶-۲۶-۴۰-۴۳-۵۲	۱۱۸-۱۱۹-۱۳۲-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۴
۸۳-۸۴-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۸-۱۰۹	۱۵۹-۲۱۲-۲۱۹-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴
۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۷-۱۲۱-۱۳۷	۳۶۵-۳۶۶-۳۷۰-۳۹۳
۱۷۰-۲۴۶-۲۶۳-۲۹۱-۳۹۷	دست بریدن ۳۷۰-۳۶۹-۳۶۴
سرانگشتان ۲۰	دست بریده ۳۶۲
سرگین ۲۹۵	دست بسودن ۸۳-۱۰۷
سرگین آدمی ۳-۵-۲۱	دشیل ۲۹۵
سرون ۲۴۶	دل ۱۴۶-۲۹۵-۳۹۶
سرون چپ ۳۵-۳۹	دم ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۲-۳۷۴-۳۹۹
سروه ۲۹۵	دماغ ۲۹۵
سرنیان ۱۷	دندان ۲۹۰-۲۹۴-۲۹۵-۳۸۲-۳۹۲-۳۹۸
سینه ۱۵-۱۷-۴۸	دندان آسیا ۱۳۸
شعر ۲۹۵	دوش چپ ۲۸
شکم ۷-۱۳-۱۴-۱۵-۱۲۰-۱۷۲-۱۷۹	دوش راست ۲۸
۲۵۴-۲۷۰-۲۷۲-۲۷۷-۳۹۸-۳۹۵	دهن ۱۴-۳۰-۴۱-۵۹-۸۵-۲۹۳-۲۹۸
۳۹۹	ذکر ۹-۱۲-۳۷-۳۲۸-۳۳۳
شکم پای چپ ۳۹	ران ۱۵-۴۰-۲۴۶
صورت ۱۴۸	رگ ۲۹۵
صوف ۲۹۵	روی ۶-۷-۱۰-۲۷-۳۰-۳۱-۴۰-۱۲۰
صیصیه ۲۹۴	۲۱۹-۲۶۳-۳۱۸-۳۲۸-۳۵۰-۳۶۱
غدد ۲۹۵	ریش ۶-۸-۲۲-۱۳۷-۳۹۱
فرج ۸-۳۲۷-۳۲۸-۳۵۱-۳۶۱-۳۸۷	زانو ۱۲-۳۰-۳۷-۳۸-۴۰-۵۶-۱۱۵
قبل ۸۴-۸۳	۴۰۱
قدم ۳۰	زیان ۳۵-۵۷-۱۰۵-۱۴۶-۲۶۹-۳۴۷
قضیب ۲۹۵	۳۴۸-۳۹۲
قفله ۲۷-۳۵	زنج ۶-۳۸
	زند ۲۰
	زهار ۱۴۴-۱۸۲

مشانه ۲۹۵	کام ۲۴۶-۱۵
محاسن ۲۱۹-۱۷۱	کف پای ۱۴
موی ۱۴۴-۱۳۷-۱۱۷-۲۸-۱۹-۱۵	کف دست ۳۶۳-۴۰-۳۸-۳۲-۲۰
مغز پشت ۲۹۵	کلیه ۱۱۴
مقعد ۹	کوهان ۱۱۷-۱۱۶-۱۰۱
موی ۱۰۴-۱۰۳-۴۳-۴۰-۲۸-۱۹-۱۵	گردن ۳۷۹-۲۹۵-۱۴۴-۱۰۲-۳۸
۲۱۹-۱۸۲-۱۴۴-۱۳۷-۱۱۷-۱۰۸	گلو ۲۹۰-۸۳
۲۹۷-۲۹۲-۲۹۱-۲۶۳-۲۵۹-۲۴۶	گوش ۲۴۶-۱۳۷-۱۱۴-۴۰-۱۶-۱۳
ناخن ۱۲۳-۱۱۸-۱۰۸-۱۰۴-۴۳-۱۵	۳۹۶-۳۸۱-۳۳۵-۲۹۵
۲۹۵-۲۹۰-۱۳۷	لب ۳۹۸-۳۹۲-۱۰۴
ناف ۳۰-۱۲	لب فرج ۳۹۴
وبر ۲۹۵	انگ ۱۱۴

۹ = فهرست گیاهان

۱۷۰ - ۱۶۹ خصرافات	۱۰۸ اذخر
۱۳۷ خلوق	۱۶۷ ارزیز
۱۶ - ۱۵ ذریه	اشنان ۱۹ - ۱۴
۱۶۵ رطب	انجیر ۱۵۵
۸۳ ریاحین	انگور ۱۶۷ - ۱۶۵ - ۱۶۴
۳۰۰ - ۱۶۲ زیت	برنج ۱۶۳
۱۷ ساج	به ۳
۱۶۹ سپست	بید (درخت) ۱۶
۱۶ - ۱۳ سدر	پنبه ۱۰ - ۱۳ - ۱۵ - ۳۱ - ۱۰۶ - ۳۸۲
۸۳ علكه	پیاز ۵۹
۱۶۸ - ۱۶۵ - ۷۵ غوره	توت ۱۶۹
۱۰۷ - ۱۸ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ کافور	جو ۱۶۶ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۷ - ۱۵۳ - ۱۵۹ - ۱۶۴ -
کنجید ۱۶۴	۱۶۹ - ۱۹۱ - ۳۴۰
گندم ۱۵۳ - ۱۵۱ - ۱۳۰ - ۷۷ - ۷۰ - ۶۶	جوز ۱۵۱
۱۹۱ - ۱۷۷ - ۱۶۹ - ۱۶۴ - ۱۶۲ - ۱۵۹	چوب ۳۶۳
۴۰۱ - ۳۴۰ - ۲۳۱	حنا ۱۶۹ - ۱۰۸
میویز ۱۶۵ - ۱۵۳ - ۷۷ - ۷۰ - ۶۶	خریزه ۱۵۱
۱۰۷ ورس	خردل ۱۶۴
نخل ۳۰۶ - ۳۰۲ - ۱۶۹ - ۱۶۸	خرما ۱۵۸ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۷۷ - ۷۰ - ۶۶ - ۱۶
نخود ۲۹۶	۱۵۹ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
نرگس ۸۳	۲۹۸ - ۲۴۶ - ۱۷۹

۱۰ = فهرست عبارتهای عربی

اللهم اجعله لنا ولا بويه فرطاً ٤٨	آمین ٣٦
اللهم احشره مع من يتولد ٤٨	ابعد الاجلین ٢٥٥
اللهم على کتابک تزوجتها ٢١٩	ابن السبیل ٧٣-٧٩-٨٠
انا لله وانا اليه راجعون ١٧	اتزوجک ٢١٧
انت حر ٢٦٩	احللت لک وطیها ووجعلتک فی حل من وطیها ٢٣٦
انت حر بعد وفانی ٢٧٢	اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله-
انت علی کظهر اسی ٢٥٩	الله اکبر ١٥٢
انت عنی ٢٥٩	اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
انت منی ٢٥٩	محمداً عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل
ان الحمد والنعمه لک والملك ١٠٥	محمد ٣٩
انکحت ٢١٧	اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما ذکرک عنها
انکحتک ٢٣١	١٦٦
بارائک علی کذا ٢٥٨	اشهد بالله انه من الکاذبین فیما ذکر عنی ٢٦٦
بالله ٢٨١	اقسم ٢٨١
برب المصحف ٢٨١	الاقرب فالاقرب ٢٤٩-٣٧٩
بسم الله الرحمن الرحیم ٣٦-٣٧	الحذر الحذر ٣٧٧
بسم الله وبالله والسلام علیک ایها النبی ورحمة-	الحمد ٣٥-٣٦-٣٧-٤٤-٤٥-٤٩-٥٠-
الله وبرکاته ٥٣	١٠٤-١٢٠
بسم الله وبالله وصلى الله علی محمد وآل محمد ٥	الرقاب ٧٣
جائز الامر ٣٣٦	الصلوة ٤٣
جائز التصرف ١٩٦-١٩٩-٢٠٢-٢٧٤-٢٧٧	الصلوة خیر من النوم ٣٣
خلعتک ٢٥٧	الصمد ١٠٤
خیر الصدقه ما ابقیت غنی ٧٥	الصوم جنة من النار ٩٠
ذات الاشاجع ٢٩٥	الله اکبر ٣٤
ذورحم ٢٠٦	الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ٤٤
رأس المال ١٧٥-١٨٨	

لعمرك الله ٢٨١	زوجتك ٢١٧-٢٣١
لله على كذا ٢٨٤	زوجتيها ٢١٧
لعنة الله على ان كنت من الكاذبين ٢٦٦	سبح اسم ربك الاعلى ٤٤
متعنتك ٢٣١-٢١٧	سبحان الله ٣٧-٤٩
متمتع بها ٢٦١-٢٥٩	سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
متساوى الاجزاء ٣٠٠-٣٤٠	٣٧-٦٤
مجنى عليه ٣٨١-٣٨٥	سبحان ربى الاعلى ٣٨
محال عليه ١٨٥	سبحان ربى العظيم ٣٧
مدخول بها ٢٥١-٢٥٧	سبيل الله ٧٣-٧٦
مدعى عليه ٣٣٦-٣٣٧-٣٤٠-٣٤٧	سلام عليكم ٤١
مزدلفه ١١١	سلس البول ٣٩٦
مزنى بها ٣٥٣	السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين، السلام-
مضمون عنه ١٨٤	عليكم ٣٩
مشهور عليه ٣٤٨-٣٧٦	سمع الله لمن حمده ٣٨-٤٦
مقربه ٢٨٠	شارب الخمر ٢٢٩-٣٥٨
مكفول له ١٨٥	شبيه العمدة ٣٧٥-٣٨٣-٣٨٦
منكر عليه ٣٣٠-٣٣٢	طواف النساء ١٠٣-١١٧-١٢١-١٢٧-١٢٨
منكر عليهم ٣٣١	١٣٦
موصى به ٢١٣	على الاشبه ٣٤٥-٣٥٧-٣٦٢-٣٧٥-٣٩٥
موصى له ٢٠٩-٢١١	على الاشهر ٣٦٥-٣٧٩-٣٩٣
موقوف عليه ٢٠١-٢٠٢	على الاصح ٢١٨-٢٢٠-٢٢٣-٢٢٥-٢٣٢
مؤلفه قلوبهم ٧٣-٧٦	٢٣٤-٢٩٣-٣٥٢-٣٥٧
مهدوم عليهم ٣٢٨	على الاظهر ٣٢٦-٣٧٨
مهر المثل ١٧٢-٢٣١-٢٣٩	على الصلوة ٣٣١
نعم ٢١٧	غضب الله على ان كان من الصادقين ٢٦٦
والله ٣٣٨	فعل مشكوك فيه ٥٢
وحرمت عليكم الخبائث ٢٩٥	قد قامت الصلوة ٣٣-٣٤-٥٧
وحق الله ٢٨١	لا اله الا الله ٣٣-٤٩-١٢٢
وقفت ٢٠١	لاسبق الا فى نضل او خفا او حافر ٢٠٧
ياسعد ١٠٨	لا والله وبلى ١٠٧
يشهد ان لا اله الا الله ١٠	ليبيك ١٠١-١٠٢-١٠٥-١٠٨-١٢٩
	ليبيك اللهم ليبيك لا شريك لك ليبيك ١٠٥
	لذكر مثل حظ الانثيين ٣١٨-٣٢٠-٣٢٢-٣٣١

Foreword

It had long been felt that an organized effort was needed to publish more reliable editions of Persian texts, based on the most authentic manuscripts, and prepared by accepted critical methods. With various collections of Persian manuscripts coming to light or becoming more easily accessible, notably those in Turkey, Afghanistan, India, Pakistan, and Persia, the need for such editions had become increasingly more widely felt. The rapid flow of corrupt or less careful editions, and the relatively restricted range of the excellent Gibb Memorial Series had made the task even more urgent.

The present series, published by the Royal Institute for Book Publication, is a step in that direction.

The series aims at definitive editions of Persian texts in literary as well as in scientific fields. No endeavour is being spared in making exhaustive use of all relevant sources. Generally, the texts are based on the oldest available manuscripts, except when for special reasons particular manuscripts are preferred. The variants are carefully recorded.

Within the limits of the available data, introductory essays attempt to throw as much light as possible on the writer and his work. Explanatory notes, glossaries, and appendices are provided, when necessary, to facilitate the understanding and use of the text without recourse to other sources.

General Editor

Copyright 1964 , by B. T. N. K.

*Printed in the University of Tehran Printing House,
Tehran , Iran.*

Persian Texts Series

General Editor:

E. Yar-shater

No. 16

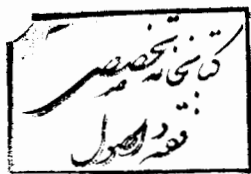
MOKHTASAR-E NĀFE'

by

Najm al-Din Helli

Edited by

M. T. Danesh - Pajuh



B.T.N.K.

Tehr an , 1964